

تأليف: ناصر راد

تاریخ سرزمین ایلام

از روزگار باستان تا انقراض حکومت والیان لرستان و ایلام



ایلام در جنوب غربی ایران کانون یکی از کهنترین تمدنهای ایران
باستان است.

ایلامیها چند هزار سال هویت خود را در برابر اقوامی نیرومند چون
سومریها، اکدیها، بابلیها و آشوریها همچنان حفظ کردند و عاقبت به جهت
اختلافهای داخلی و جنگهای خاتکی از صحنه روزگار به عنوان دولت
مستقل برافتادند ولی از عرصه تاریخ خارج نشدند و همچنان در صحنه
تاریخ ایران ماندند و این بود که اسم آنها به دوام بر جریده‌ی عالم و تاریخ
ثبت مانده است.



مرکز نشر اسناد

بها: ۸۰۰ تومان



تاریخ سورمن ایلام

جلد (۱)

۱	۰۱۰
۴	۲۸

۷۱۶۳۶

قانون سرزمین ایلام

از روزگار باستان تا انقراض حکومت والیان
لرستان و ایلام



تألیف : دکتر ناصر راد

نام کتاب: تاریخ سرزمین وایلام

مؤلف: ناصر راد

ناشر: انتشارات ارغنون تلفن: ۶۴۶۰۱۶۱

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۷۴

حروفچینی: نشر کامپیوتری کارا - اراک

چاپ: آئین چاپ

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	آغاز سخن
۵	پیشگفتار
بخش اول	
۱	ایران در کهن ترین دوران
۵	بررسی زیستگاهها و غارنشینی اقوام ایلامی و طرز کشت و زرع آنان
بخش دوم	
۱۹	گذشته های تاریخ ایلام باستان
۲۱	ایلام، همسایه ی آكد، آشور و سومر
۲۶	نام ایلام و تغییرات سرزمین آن در طول تاریخ
۲۷	حدود جغرافیای ایلام در گذشته و حال
۳۱	ساکنان و قبیله های اولیه ایلام باستان
۳۲	سندی مربوط به قدمت ایلام باستان
۳۲	نظام حکومتی ایلام باستان
۳۴	فرهنگ و تمدن ایلام باستان
۳۹	قدرت سیاسی ایلام باستان
بخش سوم	
۴۳	ایلام در گذشته و ارتباط آن با سومر، آكد، بابل و آشور
۵۱	طلوع آشور
۵۲	اولین جنگ ایلام با آشور
۵۴	نبردهای سناخریب یا سیناخریب با ایلام
بخش چهارم	
۶۵	ایلام در عهد مادها
۶۸	رابطه ی ایلام و پارسیان و آغاز حکومت هخامنشیان
۸۲	شجره نامه های خاندان هخامنشی تا خشایار شاه
	موقعیت ایلام در زمان حمله ی اسکندر مقدونی به ایران و
۸۴	دوران حکومت سلوکیان و اشکانیان
۱۰۶	ایلام در عهد ساسانیان

بخش پنجم

۱۱۳	نظام حقوقی در ایلام باستان اهمیت شناخت فرهنگ ایلامی
۱۱۳	حقوق ایلام باستان ریشه مذهبی دارد
۱۱۵	تصویری از نظام حقوقی حاکم بر ایلام باستان
۱۱۸	ارزش شهادت در نظام حقوقی ایلام
۱۱۸	امور بازرگانی در نظام حقوقی ایلام
۱۲۰	دریچه‌ای بر حقوق کیفری ایلام
۱۲۱	ارث در نظام حقوقی ایلام
۱۲۲	اصول نظام اعتباری ایلامی
۱۲۴	حقوق زن ایلامی
۱۲۶	ارزش اراده‌ی آزاد در حقوق ایلامی

بخش ششم

ایران تحت استیلای عرب

۱۲۹	(روابط ایران و عرب از دیرینه سالها تا ظهور اسلام)
۱۳۲	اوضاع ایران همزمان با حمله‌ی اعراب
۱۳۵	آغاز جنگهای ایران و اعراب
۱۳۶	جنگ زنجیر
۱۳۷	نبرد مذار
۱۳۷	نبرد الیس
۱۳۷	جنگهای ایران و عرب در دوره‌ی خلافت عمر

بخش هفتم

۱۳۹	هرمزبان
۱۴۷	آذین فرزند هرمزان
۱۴۸	علی بن هشام
۱۴۹	الودلف قاسم ابن عیسی عجللی
۱۵۰	موسی ابن بغا معروف به کبیر
۱۵۱	مرد آویج ابن زیاد
۱۵۳	علی بن بویه‌ی دیلمی
۱۵۷	بدرابن حسنویه کردی
۱۶۰	برسقیان

بخش هشتم

حسام‌الدین شوهلی (تقسیم لرستان و تصرف آن توسط

- حسام‌الدین شوهلی (..... ۱۶۱
ایلام و لرستان در دوره‌ی استیلای مغول ۱۶۱

بخش نهم

- اتابکان ۱۶۳
لرستان و ایلام در دوره‌ی اتابکان لرستان ، اتابکان لری کوچک ۱۶۴
سیف‌الدین رستم‌ابن نورالدین محمدابن ابوبکرابن محمدبن خورشید ۱۶۶
شرف‌الدین ابوبکر ابن نورالدین محمد ۱۶۷
عزالدین گرشاسف ابن نورالدین محمد ۱۶۸
حسام‌الدین خلیل ابن بدرابن شجاع‌الدین خورشید ۱۶۸
بدرالدین مسعود ابن حسام‌الدین خلیل ۱۷۰
تاج‌الدین شاه‌ابن حسام‌الدین خلیل ابن بدرابن شجاع‌الدین خورشید ۱۷۱
فلک‌الدین حسن و عزالدین حسین ۱۷۱
جمال‌الدین خضرابن تاج‌الدین شاه ابن حسام‌الدین خلیل -
ابن بدرالدین ابن شجاع‌الدین خورشید ۱۷۲
حسام‌الدین عمریگ ۱۷۲
صمصام‌الدین محمودابن نورالدین ابن عزالدین گرشاسف ۱۷۳
عزالدین محمدابن امیرعزالدین حسین ابن بدرالدین مسعود ۱۷۳
دولت خاتون همسر عزالدین محمد ۱۷۴
عزالدین حسین برادر ملکه خاتون ۱۷۴
شجاع‌الدین محمود ۱۷۴
ملک عزالدین پسر شجاع‌الدین محمود ۱۷۵
سیدی احمد پسر ملک عزالدین ۱۷۶
شاه حسین پسر ملک عزالدین ۱۷۷

بخش دهم

اتابکان لری کوچک در عصر صفویان

- شاه رستم پسر شاه حسین ۱۷۸
اغور پسر شاه رستم ۱۷۸
جهانگیر برادر شاه رستم ۱۷۹
شاه رستم ثانی ۱۸۰
رستم‌خان پسر جهانگیر ۱۸۰
محمدی بن جهانگیر ۱۸۱
شاهوردی خان ۱۸۲
سازمان اداری و سیاسی اتابکان لری کوچک ۱۸۸

بخش یازدهم

۱۹۰	والیان لرستان و ایلام
۱۹۵	ایلام و لرستان در حکومت والیان
۱۹۵	حسین خان والی
۱۹۸	شاهوردی خان والی
۱۹۹	علی قلی خان والی
۱۹۹	منوچهر خان والی
۲۰۰	حسین خان ثانی
۲۰۱	شاهوردی خان (مشهور به شاهوردی خان کور)
۲۰۱	علی مردان خان والی
۲۰۶	اسماعیل خان والی یا (اسماعیل خان فیلی)

بخش دوازدهم

	والیان پشتکوه (ایلام)
۲۱۱	حسن خان والی (محمدحسن خان)
۲۱۸	حسین قلی خان والی (ابوقدره)
۲۲۶	غلامرضا خان والی

بخش سیزدهم

۲۳۳	ایلام به روایت نقشه‌ها و تصاویر
-----	---------------------------------

آغاز سخن

ایران بر اثر موقعیت جغرافیایی و سازمان دولتی و پیشرفت فرهنگ و تمدن خویش در تاریخ کشورهای خاور نزدیک و میانه وظیفه مهمی را انجام داده، گاه و بی‌گاه نقش فرمانروایی را در آن بخش جهان برعهده گرفته است. بدین سبب حوادث زندگی این سرزمین در تاریخ آن روزگاران مقام مهمی دارد.

در روزگار باستانی، ایران با مصر و یونان تماس داشت و زمان بسیاری، نواحی آشور، بابل، اوراتو و آسیای میانه را زیر یک پرچم متحد ساخت.

ایران پس از پیروزیهای اسکندر مقدونی در مبارزه با روم و بیزنتیه (روم شرقی) در برابر پیشرفت آنها ایستادگی کرد. این کشور محل التقا و میدان مبارزه‌ی مردم اسکان یافته و قبایل چادرنشینی بوده است که متقابلاً بر یک دیگر مؤثر بوده‌اند. این تأثیر متقابل و مبارزه در روزگار باستان و سده‌های میانه در تاریخ خاور زمین نقش مهمی داشت و رنگ ویژه‌ای به روابط اجتماعی بخشید.

سهم ایران در فرهنگ و تربیت روزگار باستان مهم بود، ولی در سده‌های میانه واجد اهمیت بیشتر از پیش گشت.

به طور معمول در یک ترسیم کلی تاریخ ایران را در دویخش پیش از اسلام و پس از اسلام می‌بینیم. این تقسیم‌بندی در این کتاب نیز مدنظر بوده است.

سعی بر این بوده است که اهم مسایل تاریخی ایلام در ادوار گذشته‌ی تاریخ این سرزمین مشخص و روشن گردد. البته، به واسطه‌ی پراکنده بودن منابع تاریخی ایران در حال حاضر و نهفته ماندن بسیاری از آنها در گوشه و کنار، این کتاب از اشتباه نیز خالی نیست، ولی زمینه‌ی کاری است برای پژوهندگان تا در رفع نارساییهای آن بکوشند و هر کدام قسمتی از آن را روشن و کامل نمایند. شاید در آینده چنان که شایسته‌ی تاریخ ایران است، نارساییها و کمبودهای آن

برطرف شود و در نتیجه کتابی سودمند فراهم آید.

نظر نگارنده در جلد اول این تحقیق بیشتر روشن نمودن تاریخ گذشته سرزمین ایلام و حکام آن و نقش مردم ایلام در تاریخ ایران و حوادث آن و اینکه ایلام کنونی کانون اصلی ایلام باستان یا (سرزمین خوزستان فعلی) بوده و به همین دلیل نام ایلام بر روی آن گذاشته شده است و با این که یکی از مناطق باستانی ایران است که در چند هزار سال گذشته شاهد تمدنهای درخشانی بوده است که آثار دهات - شهرها - پلها - دژهای باستانی همه گواه این مدعاست اما با این حال هنوز ناشناخته مانده است و تاکنون مطالعات باستان شناسی به طور بسیار محدود فقط در چند محل انجام گرفته است و به وقایع دیگر تاریخ ایران با توجه به ارتباط آن با تاریخ سرزمین مردم ایلام مختصر اشاره شده است و همچنین نقشه های جغرافیایی و باستانی که از کتابهای مختلف اقتباس شده اند به این تحقیق اضافه گردیده که امیدوارم بدین وسیله کمبودهای این کتاب را برطرف کرده باشم و امید است که دنباله این کتاب که مربوط به سیمای کلی استان ایلام می باشد و مهیا گردیده چاپ و در اختیار هموطنان عزیز قرار گیرد در هر حال آینده یی نیز فراسوی گذشته ها هست که خطاها را اصلاح می کند.

در پایان توفیق خوانندگان ارجمند و یآوری اهل دانش را صمیمانه مسئلت دارد و از کلیه دوستانی که در طبع و نشر این کتاب مؤثر بوده اند و باخص همکاری صادقانه نشر ارغنون سپاسگزارم.

ناصر راد

پیشگفتار

در ۱۳۱۴ خورشیدی دولت ایران بر پایه‌ی آگاهیهای ناقص و نادرست، و شاید همراه با دلیلهای سیاسی، نام ایلام را بر پشت کوه لرستان گذاشت. تا آن زمان نام ایلام (یا عیلام) در هیچ سند و مدرک ایرانی، چه در دوره‌های باستان و چه در سده‌های میانه یا در زمانهای کم‌وبیش معاصر نیامده بود.

این نام نخست در تورات در باره‌ی سرزمینی در همسایگی بابل که حدود آن هم ناشناخته بود به کار رفته است، و سپس در پاره‌ای نوشته‌های یونانی واژه‌ی الوماییس برای سرزمین والوماییه‌ها برای ساکنان آن آمده است. بعدها خاورشناسان غربی آن را در کتابهای تاریخ به کار برده‌اند و می‌برند.

سترابون، نویسنده‌ی یونانی در سده‌ی نخست پیش از تاریخ میلادی در کتاب جغرافیای خود آن را به کار برده است و می‌نویسد که بابل از شرق به سرزمین شوشیه‌ها والوماییه‌ها محدود است، و به صراحت شوش را بخشی از الوماییس نمی‌داند، و حتی از جنگ میان الوماییه‌ها بر ضد شوشیه‌ها و بابلیها سخن می‌گوید.

داریوش در کتیبه‌ی بیستون سرزمینی را به نام ایلام در غرب ایران نمی‌شناسد و فقط از بابل، آسور و خوز (خوزستان) نام می‌برد. نام خوز در کتیبه هوجه یا اوواجه آمده، که در نوشته‌های پهلوی به صورت هوژ ضبط شده است. در فارسی کنونی خوز همان نام خوزستان است و زبان آن خوزی ذکر شده است.

خط و زبان خوزی، که بیگانگان آن را الامی می‌گویند، هنوز به درستی و با اطمینان شناخته و خوانده نشده است، و این مطلب در مقاله‌ی الام در فرهنگنامه‌ی بریتکانیکا (۱۹۷۳) به صراحت نوشته شده است. مطالبی که در کتاب حاضر می‌خوانید، مجموعه‌ای از آرای شرق‌شناسان شرقی و غربی درباره‌ی سرزمینی است که آن را همان خوزستان فعلی می‌دانند.



ایران در گهین‌ترین دوران

تاکنون نشانه‌هایی از زندگی انسان در مرحله‌های آغازین پالئولیت^(۱) در ایران یافت نگردیده است. ابزار انسانهای شل^(۲)، آشل‌گونه^(۳) در ماورای قفقاز و کشورهای باختری آسیا، در آن سوی غرب ایران مشاهده شده است.

نزدیکی مرزهای ایران در کردستان عراق، زیستگاه آشل (نزدیک به ۴۰۰ تا ۲۰۰ هزار سال پیش) مورد پژوهش قرار گرفته است.

بی‌شک مردمان روزگار پسین آشل در ایران هم می‌زیسته‌اند و باز یافته‌های آن سوی خاور ایران در ترکمنستان یعنی آلات برنده‌ی آن روزگار که نمایانگر فرهنگ آسیای جنوب باختری است، بر این نکته گواهی می‌دهد.

از باز یافته‌هایی که در ایران به دست آمده، روشن می‌گردد که انسان از دوران موسیته (پالئولیت)ی میانه در همه جای این سرزمین می‌زیسته است. آثار این دوره در باختر ارومیه، در خاور دشت کویر، در فارس و در دیگر بخشها و فزون‌تر از همه در لرستان و کردستان یافت گردیده است و همه‌ی آنها در غارها و در حفره‌های زیر خرسنگها پیدا شده‌اند ولی هنوز زیستگاه مردمان دوران پالئولیت در ایران مشاهده نگردیده است.

آغاز فرهنگ دوران پالئولیت به صدهزار سال پیش می‌رسد و دوران پسین آن که تاریخش در اروپا با رادیوکربنیک معلوم گردیده، ۵۵ تا ۳۵ هزار سال پیش است. عده‌ای از

۱- دروان آغازین عصر حجر.

۲- تمدن شل اصطلاحی است باستان‌شناسی برای فرهنگ دوران آغازین پالئولیت (نزدیک به ۸۰۰ تا ۳۰۰ هزار سال پیش). این نام از باز یافته‌هایی است که در کنار شهر شل (Chelles) مرحله در نزدیکی پاریس به دست آمده است. فرهنگ شل در اروپای جنوبی و مرکزی، جنوب آسیا و بخشی از آفریقا گسترش داشته است.

۳- تمدن آشل (Acheul) مرحله‌ی پایین‌تر پالئولیت است که در آغاز دوران یخبندان در باختر اروپا، جنوب خاوری اروپا، در قفقاز، آسیای میانه و آسیای جنوب باختری گسترش داشته است. این نام از نخستین باز یافته‌هایی است که در سن آشل Saint - Acheul در حومه‌ی شهر آمین فرانسه به دست آمد.

دانشمندان بر این اندیشه‌اند که در ایران آثاری از صدهزار سال پیش هم هست، اما باز یافته‌های دوران میانه‌ی پاله‌اولیت در ایران همچون آثار موسیته‌ی پسین ارزیابی می‌شوند و تاریخ‌گذاری رادیوکربنیک غار گنجی (در جلگه‌ی خرم‌آباد لرستان) و غار شیندر، (در منتهی‌الیه شمال خاوری عراق) روزگاران ۴۰ تا ۵۰ هزار سال پیش را نشان می‌دهد. دوران موسیته همزمان است با پایان واپسین دوران میانه‌ی یخبندانها و نخستین مرحله‌ی واپسین یخبندان در اروپا^(۱).

همزمان با این دوران در شمال در کوه‌های ایران یخبندان بیشتر شد و هنگامی که به اوج خود رسید، مرزهای برف بسیار پایین‌تر آمده بود. در ضمن، نم هوای فلات افزایش چندانی نداشته، اگرچه از امروز بیشتر بوده، ولی هوا همچنان بسیار خشک بوده است، رستنیهای دشتها بیشتر بودند و جنگلها بخشهای بزرگ‌تری از کوهستانها را پوشانده بودند. جهان جانوران در دوران موسیته نزدیک به جهان جانوران در ایران امروز بوده است. شکل اساسی معیشت در دوران موسیته شکار جانوران بزرگ بود و در ضمن بسیاری از مردم جانوران مشخصی را شکار می‌کردند.

کار شکار گروهی بود. گذشته از زندگی جمعی و کار و فعالیت مشترک و پیوندهای نزدیک خویشاوندی که آنان را به یکدیگر پیوند می‌داد، اتحادیه‌هایی همانند قبیله‌های آینده (پیش درآمد قبایل) وجود داشت و جوامعی که سنتهایی مشترک در تهیه‌ی ابزار و آداب مشترک زندگی و شاید خویشاوندی مشخصی داشتند، در این اتحادیه‌ها عضو بودند. در زاگرس ایران و عراق زیستگاههایی گوناگون یافت گردیده است، که دلیل بر وجود این اتحادیه‌ها هستند.

غار کوه بیستون یا بهستون همان کوهی است که در آن سنگ نبشته‌ی داریوش اول حجاری شده است و در میان آثار دوران پاله‌اولیت ایران از همه بارزتر می‌باشد. این غار در سال ۱۹۴۹ مورد پژوهش قرار گرفت.

ابزار دوران موسیته به کار شکار سخت وابستگی دارد. در بیستون، گنجی و دیگر غارهای ایران تیغه‌هایی (که آنها را سرنیزه می‌نامیدند)، بلیچه‌گونه‌ها (برای کندن پوست که از آن جامه تهیه می‌کردند) و کاردهایی یافت شده است که برای روزگار خود بسیار مرغوب بوده‌اند.

انسانهای نه آندرتال مروج فرهنگ موسیته در حوزه‌های گوناگون آن دوره بوده‌اند. در

بیستون بقایای ناچیزی از این مردمان کشف شده است.

باز یافته‌های شیندر تصور بیشتری درباره‌ی نه‌آندرتال شمال زاگرس به ما می‌دهد.

در مرز پاله‌اولویت میانه و بالایی، انسانی به گونه‌ی امروزی می‌زیسته است. از این روزگار است که آهنگ رشد کارهای معیشتی و جامعه‌شتابی بیشتر می‌گیرد، ابزار فراوان دیگری پدید می‌آید، در جنگ‌افزار و شیوه‌های شکار تکامل و ماهیگیری گسترش می‌یابد، نظام طایفه‌ای شکل می‌گیرد و قبیله‌ها پدید می‌آیند. در زاگرس ایران و عراق در مرحله‌های آغازین پاله‌اولویت بالایی که می‌توان گفت سرآغازش نزدیک به ۳۵ هزار سال پیش بوده است، فرهنگ برادوست گسترش داشته است.^(۱) در غار خار در نزدیکی بیستون و در زیر خرسنگ و اوراسی در کرمانشاه نیز، چون در شیندر در عراق، لایه‌های دوران میانه‌ی پاله‌اولویت و بالاتر از آنها لایه‌های دوران برادوست و سپس لایه‌های دوران پسین پاله‌اولویت رشد یافته‌تر و در زاگرس فرهنگ زارزی دیده شده است.

ایران با سرزمینهای همسایه‌اش که در یکی از بزرگترین اشتراکهای فرهنگی رشد یافته‌تر بود که بخش خاوری و جنوبی دریای مدیترانه را هم فرا می‌گرفت. در این کشورها، گذشته از شکار جانوران بزرگ، به دام انداختن جانوران کوچک، نرم‌تنان خوردنی، و نیز گردآوری گیاهانی که در پایان این دوران اهمیتی نمایان یافته بود، بسیار زود نقشی بزرگ پیدا کرد. همه‌ی اینها گویای آن است که در این بخشها، در دوران پیشرفته‌ی پاله‌اولویت، هرچند که شکارچی‌گری همچنان از اهمیتی برخوردار بوده، اما دچار بحران شده بوده است.

یکی از ویژگیهای مشترک این دوران آن است که در این جا میکرولیت‌ها و فرآورده‌های خرد سفالین که بخشی از ضمیمه‌های ابزارهای پیچیده و نیز سربیکان بود، بسیار زود پدیدار می‌شود. کمان نیز در این جا بسیار زود ساخته شده بود.

لایه‌های مرحله‌های پسین فرهنگ زارزی (در غار خار و غیره) که نمایانگر شمار بسیاری از میکرولیت‌های دارای اشکال هندسی درست هستند، به هزاره‌ی یازدهم تا نیمه‌ی دهم پیش از میلاد تعلق دارد و از نگاه دوره‌بندی که در آن مزولیت مشخص نگردیده، از آن دوره‌ی پروتو نولیت هستند.

در آن هنگام بود که در این بخشها، نخستین گامها در راه دامداری و کشت و زرع برداشته

شد. در دیگر بخشهای ایران، این روندها در روزگاری دیرتر دیده شد و مردم دیرزمانی به سنتهای کهن و بیشتر از همه به سنتهای شکار ادامه دادند.

اما در ضمن، ویژگی فن سفالسازی و مرحله‌های تکامل آن، از بسیاری جهات، همان بود که در زاگرس بوده است.^(۱)

از لایه‌های زیرین غار کمر بند و غار خاتو، باز یافته‌های اساسی در باره‌ی این روزگار در خاور ایران به دست آمده است. این غارها در درآمدگاههای آهکی جلگه‌ی کرانه‌ی دریای مازندران، در باختر بهشهر قرار دارد.

لایه‌های آغازین نمایانگر تمدن آنها مربوط به پایان هزاره‌ی یازدهم تا هزاره‌ی دهم پیش از میلاد است. اندکی پیش از آن که این غارها زیستگاه مردمان شوند، سطح دریای مازندران پایین‌تر رفته بود، اما دریا، دیرگاهی همچنان در نزدیکی غارها بود و باشندگان غارها ماهی دریایی و سگ آبی می‌گرفتند و در جنگل گوزن شکار می‌کردند. آنها سگ داشتند و کمان به کار می‌گرفتند. در میان ابزار این دوره، میکرولیت‌های هندسی، پیکان و ابزار تراش دیده می‌شود.

نزدیک به نیمه‌ی نخست هزاره‌ی هشتم پیش از میلاد، در غار خاتو مردمانی می‌زیسته‌اند که ابزاری از این دست می‌ساختند، اما خوراک گوشت آنها، در اساس چونندگان کوچک بوده است. به گمان، این نکته به دگرگونی اوضاع طبیعی و کاهش یافتن جانوران بزرگ در اطراف وابستگی داشته است. سپس، دشتها با گیاهان سرشارشان برای روزگاری گذرا برتری یافتند. در لایه‌های کمر بند از پایان هزاره‌ی هشتم تا آغاز هزاره‌ی هفتم استخوانهای جانوران، به ویژه استخوانهای آهو فراوان است. آهوی مزولیت نمایانگر واپسین دوره‌ی زندگی شکارچی‌گری در این بخش بوده است.

پس از آن، بیشتر از دامهای خانگی بهره می‌گرفتند. در لایه‌های واپسین سده‌های هزاره‌ی هفتم و آغاز هزاره‌ی ششم، استخوانهای گوسفند، بز و نیز گراز و گاو نه تنها بیشتر است، بلکه ۲۵ درصد استخوانها از آن دامهای جوان است که روند اهلی کردن دامها را می‌رساند.^(۲)

در دوران پس از آن تا نیمه‌ی هزاره‌ی ششم این درصد به پنجاه می‌رسد و گواهی است بر پیدا شدن دامداری. در همین دوران، ضمایم سفالین داس نیز گسترش یافته، ظروف خشن گلین

۱- ایران باستان، ابوانف، صفحه‌ی ۲۱.

۲- ایران باستان، ابوانف، صفحه‌های ۲۲ و ۲۱.

پدیدار شده است.

از نیمه‌ی دوم هزاره‌ی ششم، ابزاری از گونه‌ی نیولیت، تبر و جز اینها و در لایه‌های نیمه‌ی نخست هزاره‌ی پنجم، سفالهای ظریف نقش و نگاردار، که از ویژگی برخی از بخشهای شمال ایران محسوب می‌شود، دیده شده است. رشد اقتصادی کمربند و خاتو، با استناد به این بازیاافته‌ها در میان مردم محل متعادل بوده، اما در تماس با بخشهایی که پیشرفته‌تر بوده‌اند شتابی بیشتر یافته است.

بررسی زیستگاهها و غارنشینی اقوام ایلامی و طرز کشت و زرع آنان

آن ناهماهنگی که در پایان دوره‌ی پاله‌اولیت در رشد اقتصادی بخشهای گوناگون جهان کهن دیده می‌شود، در روزگار پس از آن ژرف‌تر می‌گردد. رشد با شتاب به ویژه نمایانگر آسیای جنوب باختری (از جمله باختر ایران) است که در آن‌جا در استفاده از سنگ و سپس در به دست آوردن فلزات، نوآوری‌هایی شده بود و با برخورداری از شیوه‌ی به کارگیری سنگ و فلز به طور یکسان، که اغلب در زمانهای گوناگون بوده است، در همسنجی با بسیاری از سرزمینهای دیگر پیشرفتی ژرف و سریع در سایر رشته‌های اقتصاد و مناسبات اجتماعی دیده می‌شد. کشت و زرع و دامداری پیش از همه در مناطق کوهستانی زاگرس، تاور، روسیه و فلسطین پای گرفت. در مناطق کوهستانی آسیای جنوب باختری نیاگان جانوران عمده‌ی اهلی می‌زیسته‌اند و پیشینیان بسیاری از گیاهان مورد مصرف از جمله گندم و جو، که اساس کشت و زرع در بخش باختری جهان کهن بودند، رشد و نمو می‌کردند.^(۱) جو و گندم خودرو در مناطق کوهستانی سوریه و فلسطین و در کردستان و لرستان گسترش بس بزرگ داشتند.

بنابر بازیاافته‌های باستان‌شناسی در همین منطقه بود که برای نخستین بار کشت این دانه‌ها آغاز گردید. دامداری نیز برای نخستین بار در آسیای جنوب باختری پدید آمد. (عده‌ای معتقدند که آغاز دامداری در کردستان بوده است).

دامداری و کشت و زرع از همان آغاز پای گرفتنتشان روی هم رفته در یک زمان آغاز گردیدند و این پیشرفت در آن روزگار به پدید آمدن اقتصاد به هم پیوسته‌ی زراعی - دامداری انجامید. در هزاره‌های یازدهم و دهم پیش از میلاد، مردمان نواحی زاگرس ایران همواره در خوراک

خود از دانه‌های خودرو استفاده می‌بردند و رام کردن جانوران نیز در این دوره آغاز گردید. در آستانه‌ی هزاره‌ی نهم در این مناطق بدون شک احشام (بز و گوسفند) اهلی بوده‌اند. مردم بیشتر، آنها را تا یک‌سالگی نگاه می‌داشتند و قسمتی از خوراک خود را از این راه تأمین می‌نمودند. دست‌آس، هاون، دسته‌هاون، و اجزای کارد نیز از آن دوران به دست آمده است. در این زمان کشت دانه‌ها آغاز گردید، ولی هنوز پا به پای برداشت گیاهان خودرو انجام می‌گرفت. در همان هنگام زیستگاه‌هایی نیز پدید آمدند که شاید در آغاز همچون زیستگاه موسمی مردمی بود که در غارها می‌زیسته‌اند. سپس در برخی از زیستگاه‌ها زندگی دایمی‌تر گردید، مساحت آنها افزایش یافت و اقتصادشان دیگر امکان می‌داد که مردم بسیاری که در یک مکان گرد آمده بودند، تغذیه شوند. در آن روزگار مردم در کلبه‌ها یا در زاغه‌هایی می‌زیسته‌اند که کف زمینش سفک‌ش شده بود.^(۱)

تحقیقاتی که توسط دکتر هانز هلبک و دکتر جیمز نیلی و دیگران در منطقه‌ی دهلران به عمل آمده، حاکی از آن است که از دو محل حفاری شده (علی‌کش و تپه‌ی سبز) متجاوز از ۴۵۰۰۰ دانه‌ی کربنیزه شده و ۱۳۰۰۰ قطعه استخوان حیوانات شناخته شده به دست آمده است. استخوانهای قابل تشخیص حیواناتی که از دهلران به دست آمده، نشان دهنده‌ی این است که یک گروه در منطقه به شغل چوپانی و نگهداری بز و میش مشغول بوده‌اند و در زمینهای هموار و بی‌درخت جانوران سم‌داری از قبیل گورخر و غزال به فراوانی می‌زیسته‌اند، و لاک‌پشت و پرندگان آبی و ماهی که در آبهای نزدیک یافت می‌شده‌اند، مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند.

در محل علی‌کش سه نوع چینه‌شناسی به نامهای بز مرده، علی‌کش و محمدجعفر، که هر کدام متعلق به فرهنگی خاص و مربوط به دوران پیش از تاریخ بوده، یافت گردیده است. هر سه چینه متعلق به اوایل مرحله‌ی زراعت دیم و اهلی کردن حیوانات هستند که با توجه به اهمیت آنان به طور اختصار هرکدام را شرح می‌دهیم.^(۲)

دوره‌ی بز مرده، که مربوط به ۷۵۰۰ تا ۶۷۵۰ سال قبل از میلاد می‌باشد و مردمی که فرهنگ بز مرده متعلق به آنها است از خاک رس قرمز که به طور طبیعی فراوان است، خشتهای خام به طول ۲۵ و عرض ۱۵ و ضخامت ۱۰ سانتی متر درست می‌کردند و از این خشتها، خانه یا

۱- ایران باستان، ایوانف، صفحه‌های ۲۴ و ۲۳.

۲- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۵۰-۴۸.

کلبه‌هایی به اندازه‌ی ۲×۲/۵ متر با دیوارهایی به ضخامت ۲۵ تا ۴۰ سانتی‌متر می‌ساختند. از هزاران دانه‌ی کربنیزه شده و قطعات خورده شده‌ی استخوانهای به دست آمده استنباط می‌گردد که مردمان این دوران کاملاً خود را با محیط جلگه‌ای سازش داده بود. مردم بزمرده به طور منظم دانه‌های نباتاتی مانند ماش و یونجه‌ی وحشی و میوه‌ی درخت کبر وحشی را جمع‌آوری می‌کردند. علاوه بر این، مردم بزمرده گندم و جو می‌کاشتند.^(۱)

غلات به دست آمده را با داسهایی که از چخماق درست می‌کردند می‌چیدند، و پس از خشک شدن، آنها را با قطعه‌های سنگ، که تعدادی از آنها در این حفاری به دست آمده، می‌کوبیدند تا دانه‌ها را جدا کنند. مردم بزمرده علاوه بر جمع‌آوری دانه‌ها و برداشت محصول گندم در اواخر بهار به نگهداری حیوانات نیز می‌پرداختند، یکی از حیواناتی که قسمت عمده‌ی معاش آنها را تأمین می‌کرد، بز بوده است که معمولاً در جلگه زندگی می‌کرد و بطور وحشی در کوه‌های نزدیک دهلران یافت می‌شود. بزهای مربوط به بزمرده با بزهای وحشی چندان فرقی ندارند. مردم بزمرده به نگهداری تعداد کمی میش می‌پرداختند و طبق اطلاعات به دست آمده در وضع ژنتیک میشهای اهلی شده‌ی این دوره هم‌اکنون تغییراتی رخ داده که از آن جمله ریخته شدن شاخ آنها است. مردم بزمرده از راه شکار و ماهیگیری قسمتی از خوراک خود را تأمین می‌کردند.^(۲) آنها بیشتر آهو شکار می‌کردند، ولی حیواناتی از قبیل گورخر، گاو وحشی و گراز و همچنین پستانداران کوچک مانند روباه قرمز نیز قسمتی از غذای این مردم را تشکیل می‌داد.

از حیوانات آبی مانند لاک‌پشت، ماهی و صدف دوکبه نیز استفاده می‌کردند و پرندگان آبی را که به طور فصلی در فاصله‌ی ماههای آذر و فروردین به دهلران می‌آمدند، شکار می‌کردند. ده‌نشینان بزمرده با وارد کردن ضربه به سنگهای باریک گلوله مانند، هزاران تیغه‌ی سنگی ساخته‌اند که بعضی از آنها فقط چند میلی‌متر عرض دارند. تعداد به نسبت کمی از این تیغه‌ها را با وارد کردن فشار به وسیله‌ی وسایل استخوانی به ابزار دیگری تبدیل می‌نمودند.^(۳)

دوره‌ی علی‌کش، ۶۷۵۰ تا ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد است و پیشرفته‌تر از دوره‌ی بزمرده می‌باشد. پیشرفت و آبادی مرحله‌ی علی‌کش را می‌توان از بناهای آن حدس زد. اتاقهایی که از این دوره کشف گردیده است، بزرگ‌تر از ۳×۳ متر بودند و ضخامت دیوارها به یک‌متر

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۵۲ و ۵۱.

۲- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۵۳ و ۵۲.

۳- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۵۵ و ۵۴.

می‌رسید. دیوارها از آجرهای خام گل‌رسی به اندازه $۴۰ \times ۲۵ \times ۱۰$ سانتی‌متر ساخته شده بودند و آنها را گل‌اندود می‌کردند. وقتی که دو دیوار به هم می‌رسید، بدون گذاشتن آجر آنها را به هم وصل می‌کردند. کف اتاقها را با یک لایه از گل رس می‌پوشاندند و روی آن را با حصیرهایی که از نی بافته شده بود، مفروش می‌کردند. همچنین، راهرو و کوچه‌هایی وجود داشتند که خانه‌ها را از هم جدا می‌کردند.

خوردن گوشت بز در میان ده‌نشینان دوره‌ی علی‌کش رواج داشته است. بیشتر بزها را پیش از سه سالگی سر می‌بریدند و فقط در حدود ۴۰ درصد از آنها را تا سه سالگی نگه می‌داشتند.

مردمان دوره‌ی علی‌کش میش را هم نگهداری می‌کردند، ولی تعداد آنها از بزها کم‌تر بود. در دوره‌ی علی‌کش حیواناتی از قبیل آهو، گورخر و گاوکوهی را به شمار زیاد شکار می‌کرده‌اند. برای قصابی حیوانات سم‌دار درشت اندام ابزار مخصوصی می‌ساختند مانند ساطورهای سنگی برای شکستن استخوان حیوانات و تخته سنگهای کوچک که بریدن گوشت را آسان می‌نمود.

مردم علی‌کش از گوشت اردک، مرغ ماهیخوار و چند نوع ماهی و خرچنگ استفاده می‌کردند. از پستانداران کوچک چندان استفاده نمی‌شده است، با وجود این، کمی گوشت روباه قرمز را نیز می‌خورده‌اند. ده‌نشینان علی‌کش نیز با داسهای سنگی غلات خود را درو می‌کردند. این داسها را از تیغه‌های سنگ چخماق می‌ساختند و آنها را در وسط دو شاخه‌ی چوبی می‌گذاشتند و با قیر به هم می‌چسباندند.^(۱)

دانه‌های گندم و جو را در سنگهای گود می‌ریختند و با سنگ دستی گردی می‌کوبیدند. (هم‌اکنون نیز در روستاهای منطقه‌ی غرب ایران این کار متداول است).

یکی از وسایل تازه‌ای که استفاده از آن رواج یافته بود، هاون و دسته‌ی هاون بود. مردم علی‌کش، علاوه بر ساختن ساطورهای سنگی، دهها هزار تیغه‌ی سنگی از خود به جا گذاشته‌اند، بعضی از آنها برای دومین بار دستکاری می‌شدند و از آنها چاقوهای پشت خوابیده برای شکار و لیس‌هایی جهت کندن پوست حیوانات می‌ساختند. وضع استفاده از ظروف در این مرحله روشن‌تر از مرحله‌ی بزمرده است.

علاوه بر حصیربافی جهت کف اتاق، سبد نیز می‌بافتند و به نظر می‌رسد بعضی از آنها را قیراندود می‌کرده‌اند. بد نیست بدانیم نوع گندم و جو که در این عصر کشت می‌شده، به درد پختن نان نمی‌خورده است. امکان دارد تنوره‌های یافت شده در علی‌کش فقط برای پرشته کردن گندم و جو به کار می‌رفته‌اند، نه برای پختن نان.

در مجموعه‌ی زنان عصر علی‌کش تغییراتی داده شده است. همچنین مهره‌هایی که از سنگهای سیاه و سفید درست می‌کردند، به گردن می‌آویخته‌اند. از آلت زیور مردان یک نوع سنگ صیقل خورده به شکل زنگوله یا ناقوس، به دست آمده است. گاهی این شیء را از قیر یا خاک رس می‌ساختند.

علاوه بر این دندان خوک و پوسته‌های صدفی را نیز برای زینت به کار می‌بردند. وقتی که یکی از افراد عصر علی‌کش در می‌گذشت، بدنش را معمولاً با گل اخرا می‌پوشاندند و سپس او را دولا می‌کردند و در حصیری می‌پیچیدند و دفن می‌کردند. ابزار شخصی او نیز در کنارش دفن می‌شد.^(۱)

دوره‌ی محمدجعفر راکه ۵۶۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌باشد باید مرحله‌ی ابداع در طرز معاش، معماری و ابزار نامید. ده‌نشینان این زمان در خانه‌هایی زندگی می‌کردند که پایه‌ی آنها بر سنگ قلوه‌های صاف یا سنگ ریزه‌های رودخانه‌ای گذاشته شده بود. دیوار اتاقها را از خشتهای گل‌رس می‌ساختند و روی آنها را گل‌اندود می‌کردند. روی دیوارها را هم با گل اخرا رنگ آمیزی می‌کردند. در حدود هزار و اندی سال قبل از دوره‌ی محمدجعفر کشاورزی شروع شد و تغییراتی در نتیجه‌ی کشاورزی در سطح زمین به وجود آمد. در این زمان گندم و جو هنوز از بهترین غلات مفید بودند، ولی طریقه‌ی آیش و علف‌چرانی سبب شد که قسمت زیادی از گیاهان خودرو از بین بروند و در عوض گیاهان مرتع جانشین آنها شوند.

در این مرحله یک نوع گیاه که اعراب آن را شوک می‌نامند، به وفور می‌روید. قسمتی از این گیاه قابل خوردن بود، ولی دانه‌های آن خوردنی نبود. در این مرحله کشاورزی رونق بسیار داشت. علاوه بر توسعه‌ی کشاورزی، دامداری نیز در این مرحله رونق داشته، در حال پیشرفت بوده است. در ابتدای دوره‌ی محمدجعفر تعداد گله‌های بز بیش از میش بود، اما تقریباً در ۵۵۰۰ سال قبل از میلاد شمار آنها برابر شد و کمی بعد تعداد میشها بر بزها فزونی گرفت و از

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۶۳ و ۶۲.

این پس میش چه در طی دوران پیش از تاریخ و چه بعد از آن از حیوانات عمده‌ی اهلی خوزستان گردید. ساخت بدنی این حیوان به گونه‌ای است که بهتر از بز می‌تواند در مناطق گرمسیر زندگی کند.^(۱)

شکارچیان دوره‌ی محمدجعفر حیواناتی از قبیل آهو، گورخر، گاو وحشی و گراز را شکار می‌کردند. ابزار شکار آنها عبارت بود از نیزه‌ای که نوک آن را میکرولیت می‌گذاشتند و با قیر محکم می‌چسباندند. آنها اعضای حیوانات را با تیغه‌های سنگی از هم جدا می‌کردند. مردم دوره‌ی محمدجعفر گوشت ماهی، خرچنگ، پرندگان دریایی، لاک‌پشت آبی و صدف دوکپه می‌خوردند و از گوشت پستانداران کوچک مانند روباه، جوجه تیغی و گربه‌ی وحشی استفاده می‌کردند.

مردم محمدجعفر مانند زمانهای پیش به ساختن تیغه‌های سنگی با کمیت قابل توجهی ادامه دادند. بعدها تیغه‌ی سنگی را که به جای داس به کار می‌رفت، از خود به جا گذاشتند. از نوآوری این دوره تزئین تیغه‌هایی است که به جای داس به کار می‌رفته است. این تیغه‌ها را طوری تزئین می‌دادند که بتوان آنها را روی دسته‌ای قرار داد. در زمانهای بعد استفاده از این ابزار رواج بیشتری پیدا کرد. از ابزار عادی این زمان می‌توان مته و لیسه‌های راست را نام برد که شاید بیشتر برای ساختن وسایل چوبی به کار می‌رفته است.

ابزار دیگری مانند قلم حکاکی و سوزن استخوانی برای منگنه کردن چرم به کار می‌رفته است. ساختن ظروف سفالین از شگفتی‌آفرین‌ترین نوآوری است که در زمان محمدجعفر به ظهور پیوست. سفال این دوره نرم و زودشکن و جنس آن از گل‌رس بود که مقداری کاه به آن اضافه می‌کردند. پس از آن که سفال را صیقل می‌دادند، روی آن را با گل‌خرا رنگ می‌زدند. آن چه مسلم است ساختن کوزه در دوره‌ی محمدجعفر رویدادی ناگهانی نبود، بلکه دانش ساختن کوزه، تجربه‌ی کارکردن با گل‌رس، صیقل دادن و رنگ آمیزی با گل‌خرا، شکل دادن به ظروف و به کاربردن آتش برای پختن آن همه از قبل در جنوب غربی ایران وجود داشتند.^(۲)

سه نوع سفال مربوط به دوره‌ی محمدجعفر که از نظر ترتیب تاریخی دارای اهمیت هستند عبارتند از:

الف) نوع ساده‌ی محمدجعفر که سفال کم‌رنگ با مخلوطی از کاه با لکه‌های قرمز

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۶۵ و ۶۴.

۲- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۶۷ و ۶۶.

متماایل به زرد است.

ب) نوع سفال رنگی محمدجعفر که شبیه نوع اول است، به جز آن که دارای شکل هندسی است. این تزیینات را با گل‌اخرا رسم می‌کردند.

پ) نوع سفال خزینه‌ی قرمز که با مخلوطی از شن و کاه آن را می‌ساختند، دارای روپوش قرمز نرمی است. بعضی از آنها را صیقل می‌دادند.

به عقیده‌ی دکتر یانگ این یکی از پردرسترترین نوع سفال در ایران است. در عصر محمدجعفر مجسمه‌های کوچک از خاک رس درست می‌کردند و بعد آن را قدری در آتش می‌پختند. نمونه‌هایی از این نوع یافت شده است که به حالت قوزی نشسته‌اند و دستها را روی زانو گذاشته‌اند. به نظر می‌رسد که آن را الهه‌ی مادر می‌گفتند.

در عصر محمدجعفر وقتی که مرد فوت می‌کرد، جنازه‌اش را به بخارج از خانه‌اش می‌بردند و در گور او را به حالت انحنای روی دست چپش می‌خوابانند و صورتش را به طرف غرب قرار می‌دادند و دفن می‌کردند. البته تمام وسایل شخصی مرده را نیز در کنارش قرار می‌دادند. دهکده‌ی محمدجعفر در حدود ۱۰۰ نفر جمعیت داشت و انسانهای دوره‌ی محمدجعفر به داد و ستد می‌پرداخته‌اند، ولی مقدار اجناسی که معاوضه می‌کردند، چندان زیاد نبوده است. بین نقوشی که در عصر محمدجعفر با گل بر روی کوزه‌ها درست می‌کردند با نقوش کوزه‌هایی که از تپه‌ی گوران در لرستان و تپه‌ی سرآب در کردستان به دست آمده، رابطه‌ای وجود داشته است.^(۱)

در اواسط هزاره‌ی ششم قبل از میلاد بعضی از نواحی جنوب غربی فلات ایران تحولات قاطعی را پشت‌سر گذاشت و به سوی زندگی شهرنشینی و افزایش جمعیت روی آورد. سه‌نوآوری این دوره عبارتند از:

الف) آغاز آبیاری.

ب) آغاز اهلی کردن گاو.

پ) استفاده‌ی بهتر از غلات به کمک پیوند زدن یا دگرگون کردن آنها.

با توجه به اطلاعات به دست آمده، آبیاری هنوز به میزان کمی مورد استفاده قرار می‌گرفته است و گاو را هم فقط به عنوان ماده‌ی غذایی غذایی نگهداری می‌کرده‌اند، ولی ۲۰۰۰ سال

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۶۹ و ۶۸.

بعد استفاده از آبیاری با روشهای پیشرفته‌تر و زراعت غلات اصلاح شده و استفاده از گاو نر برای شخم‌زدن بعضی از مردم جنوب غربی ایران را در آستانه‌ی تمدن قرار داد. با توجه به نظریه‌های دکتر آدامز و دکتر هلبک در اوایل از آبیاری به نحو محدودی استفاده می‌شده است و طریقه‌ی آن هم بسیار ساده بود، یعنی جویبارهای طبیعی را تغییر مسیر می‌دادند و از این روش جهت آبیاری استفاده می‌نمودند. بعدها این روش بهبود پیدا کرد. در این دوره دست‌کم سه نوع عمده‌ی محل سکونت در جنوب غربی ایران یافت می‌شد که عبارتند از:

الف) دهکده‌های دایمی که با آبیاری آشنایی نداشتند و به دیم‌کاری می‌پرداختند. محل این دهکده‌ها طوری است که با وسایل آن روزگار آبیاری میسر نبوده است.

ب) دهکده‌های دایمی که با آبیاری آشنایی داشتند و در محلهایی که آبیاری میسر بود، ساخته می‌شد.

پ) محل اردوگاههای دامداران بیشتر در غارها بود و به نظر می‌رسد در موقع مهاجرت از دره‌های پسته به طرف کوههای لرستان آنها را اشغال کرده باشند. محل یکی از این اقامتگاهها در غار گنجی کشف گردیده است.^(۱)

در این محل آثار کلبه‌ای با دیواری که از گذاشتن سنگ بر روی هم درست شده است و محل آغل گوسفندان بوده، بازمانده است که خیلی شباهت به آنهایی دارد که امروز عشایر در لرستان و ایلام درست می‌کنند.

دست‌کم در حدود دوازده محل متعلق به دوره‌ی آبیاری و اهلی کردن گاو در دشت دهلران کشف شده، که بزرگترین آنها تپه‌ی موسیان است که در سال ۱۹۶۳ به اختصار مورد آزمایش قرار گرفت و همچنین تپه‌ی سبز که مربوط به ۵۵۰۰ تا ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌باشد، توسط دکتر نیلی مورد بررسی قرار گرفت. وی معتقد است آثاری که از تپه‌ی سبز به دست آمده، متعلق به چهار دوره است که آنها را به ترتیب سبز، خزینه، مهمه و بیات نام‌گذاری نموده‌اند.

مردم دوره‌ی سبز به زراعت گندم، جو، ماش، عدس و کتان می‌پرداختند.^(۲)

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۷۲ - ۷۰.

۲- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۷۵ - ۷۳.

همزمان با توسعه‌ی کشاورزی تغییراتی در وضع سکونت نیز پدید آمد، یعنی به جای این که مانند گذشته دهکده‌ها را در کنار مرداب‌های قدیمی بنا کنند، آنها را در جاهایی که چشمه‌های آب از کوه سرازیر می‌شد، می‌ساختند تا بتوانند به آسانی از آب چشمه استفاده ببرند. همچنین در این مکانها با کمی زحمت می‌توانستند مزارع خود را آبیاری کنند، در صورتی که تمام دهکده‌های این دوره از آبیاری استفاده نمی‌کردند، یعنی همان‌طور که دکتر آدامز یادآور شده، بعضی دهکده‌ها را در جاهایی بنا می‌کرد که امکان آبیاری فراهم نبوده است.

ده‌نشینان دوره‌ی سبز به پرورش بز و میش می‌پرداختند و با اهلی کردن گاو، این حیوان را به جمع سایر حیوانات اهلی خود افزودند. علاوه بر این، مردم این دوره هنوز به شکار ادامه می‌دادند و حیواناتی نظیر گورخر و گراز شکار می‌کردند.^(۱)

گاو وحشی در این زمان از بین رفته بود. همچنین این مردم به صید ماهی و به جمع‌آوری صدف دوکپه و لاک‌پشت می‌پرداختند. پرندگان و پستانداران کوچک را نیز تا حدی صید می‌کردند.

مردم دوره‌ی سبز، سنگ را اهلی می‌کردند و از آن بر روی بعضی از کوزه‌ها تصاویری رسم نموده‌اند که خیلی شبیه سگهای امروزی ده‌نشینان کرد است. از استخوانهای بازمانده‌ی این حیوان پیدا است که به اندازه‌ی گرگهای امروزی زاگرس بوده است. دیگر از تغییرات این دوره نسبت به زمان محمد جعفر بهبود کیفیت و کمیت در ساختن افزار سنگی می‌باشد. ابزار عمده‌ی دوره‌ی سبز عبارتند از تیغه‌های ساده و داسهای سنگی که تشکیل شده بود از تیغه‌های سنگی که روی دسته‌ای قرار داده می‌شد.

ابزار شکار عبارت بود از میکرولیت‌های هلالی شکل و استفاده از ابزاری مانند مته و لیسه رو به کاهش می‌رفت.

مردم زمان سبز مانند اهالی محمد جعفر ظروف سنگی ساده با تزیینات مهره‌ای روی لبه‌ی آنها می‌ساختند، ولی ده‌نشینان زمان سبز وارد مرحله‌ی جدیدی از ساختن یک نوع کوزه شدند که تا دوهزار سال بعد جزو مشخصات خوزستان به شمار می‌رود. علاوه بر این، کوزه‌گران دروه‌ی سبز شروع به ساختن کوزه‌های سخت نمودند که مخلوطی از شن داشت و برای اولین بار در زمان سبز تعدادی ظروف با همان آمیزه‌ی شن و رنگ زرد، که روی آن نقوش رنگی

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی. فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۷۶ و ۷۵.

ترسیم می‌شد، ظاهر گردید. این نوع را سفالهای رنگهای سیاه نخودی می‌نامند. روی این کوزه‌ها با اکسید آهن یا گل اخرا نقوش هندسی می‌کشیدند، ولی رنگ قرمز گل اخرا به علت حرارت تبدیل به رنگ قهوه‌ای یا خاکستری تیره گردیده است.^(۱)

کشاورزان دوره‌ی سبز با آبیاری آشنایی کامل داشتند، ولی ترجیح می‌دادند در جاهایی کشت کنند که به اندازه‌ی کافی بارندگی باشد. در این زمان هنوز به اندازه‌ی کافی زمین وجود داشت که بتوانند به طور پراکنده زندگی کنند.

در دهلران در حدود شش دهکده‌ی مربوط به این دوره یافت شده است، که هر کدام در حدود ۱۰۰ نفر جمعیت داشته است. جمعیت دهلران را می‌توان ۲ نفر در هر کیلومتر تخمین زد.^(۲)

مرحله‌ی خزینه مربوط به ۵۰۰۰ تا ۴۵۰۰ سال پیش از میلاد است. در این دوره ده‌نشینان خوزستانی در خانه‌هایی که دیوارهاشان را از آجر گلی می‌ساختند، زندگی می‌کردند. پایه‌ی این دیوارها را یک لایه سنگ قلوه تشکیل داده بود. کشاورزان زمان خزینه گندم، جو، عدس، ماش و کتان کشت می‌کردند.

دامهای آنها عبارت بود از بز، میش و چند رأس گاو. از شاخهای این حیوانات پیدا است که با حیوانات امروزی هیچ‌گونه فرقی نداشته‌اند.

از سنگهای آسیا تعداد کمی یافت می‌شود. شاید وجود دانه‌های بی‌روپوش غلات ایجاب نمی‌کرد از آنها استفاده کنند. با وجود این از هاوئهای سنگی، دسته هاوئهای استوانه‌ای دوسر گرد نامنظم، سنگهای گرد دستی و تخته سنگهای گرد برای خورد کردن دانه استفاده می‌شده است. تیغه‌های سنگی ساده را از یک طرف قطعه سنگی جدا می‌کردند و آنها را دستکاری نموده، ابزار دیگری از آنها می‌ساختند.

همچنین داسهای تیغی پشت خوابیده را طوری درست می‌کردند که بتوان آنها را در میان دو شاخه‌ی چوبی قرار داد.^(۳)

در مرحله‌ی خزینه برای اولین بار آثار سبذبافی حلقه‌ای را در جنوب غربی ایران مشاهده می‌کنیم. در قسمتی از آثار مربوط به مرحله‌ی سبز چنین پیدا است که ساختن سبذ حلقه‌ای در

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۷۷ و ۷۶.

۲- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌ی ۷۸.

۳- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌ی ۸۰.

آن زمان شروع شده است. ولی آثاری که از سبد حلقه‌ای بر روی سفالها نقش بسته، تاریخ پنج‌هزار سال پیش را نشان می‌دهند. آثار سبدهایی حلقه‌ای قبلاً در آناتولی و ساختن کوزه‌ی حلقه‌ای یا ماریچی در باغوزه یافت شده است و ظاهراً بیش از هزار سال طول کشیده تا این هنر به خوزستان برسد.

به هر حال در دوره‌ی قبل، یعنی در حدود ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد دو روش مختلف و مشخص در ساختن ظروف وجود داشته، که عبارتند از:

الف) ساختن سبد و کوزه‌ی حلقه‌ای در آناتولی و قسمت لبنان.

ب) ساختن سبد و کوزه به طریقه‌ی روی هم چینی در خوزستان و زاگرس.

در این زمان نوع کوزه‌ی خزینه‌ی قرمز به اوج ترقی خود رسید و برجسته‌ترین نوع آن کوزه‌ای است که ته آن فرو رفتگی داشت و دهانه‌ی آن دارای سوراخ تنگی بود. از وضع ظاهری این کوزه پیدا است که باید به وسیله‌ی خانواده‌های ده‌نشین محلی ساخته شده باشد. در حدود دوازده محل مربوط به این دوره در دشت دهلران یافت شده است و تراکم جمعیت چهارنفر در هر کیلومتر مربع تخمین زده شده است.

در مرحله‌ی مهمه، ۴۵۰۰ تا ۴۱۰۰ سال قبل از میلاد، آثار ساختمانی بیش از دوره‌های دیگر در حوالی دهلران آشکار است. خانه‌ها به شکل مربع مستطیل بودند و اندازه‌ی هر یک از آن‌ها ۵×۱۰ متر بود. دروازه‌ی این خانه‌ها در قسمت طولی قرار داشت و دیوارهای بیرونی دارای حدود یک متر ضخامت بود و بر روی دو ردیف سنگ قلوه که در وسط آنها مقداری شن می‌ریختند، قرار می‌گرفت.^(۱)

به علاوه، دیواره‌های خارجی از آجرهای گل رسی به اندازه‌ی ۱۰×۵×۳۰ سانتی‌متر ساخته شده بود و روی آنها را گل‌اندود می‌کردند. در داخل خانه‌ها سکوهایی که بر پایه‌ای از سنگ قلوه قرار داشته، بازمانده است. حیوانات و گیاهان اهلی همانهایی هستند که در مرحله‌ی خزینه وجود داشتند. گورخر، گراز، پستانداران کوچک، پرندگان و لاک‌پشت، که بخش کوچکی از غذای مردم این زمان را تشکیل می‌دادند. تصاویر هنری که بر روی کوزه‌های این دوره چه، در دهلران و چه در شوش ترسیم شده است، اطلاعات بسیار جالبی در باره‌ی وضع شکار در اختیار ما می‌گذارد. از تصاویر کمانداران، آهوها و بزهای وحشی که بر کوزه‌های این زمان ترسیم

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۸۲ و ۸۱.

کرده‌اند، پیدا است که شکارچیان با تیر و کمان بر سر راه حیوانات می‌نشستند و با غافلگیری آنها را شکار می‌کردند.^(۱)

مردم مومه یا مهمه قلمهای حکاکی و سوزنهای استخوانی می‌ساختند. همچنین از دنده‌ی گاو، چاقو درست می‌کردند. از سفال، لیسه و سرپوش برای ظروف می‌ساختند. از دوکهای نخریسی که شکل ستاره‌ای، بیضی، کروی و چرخ کالسکه‌ای داشتند، استفاده می‌کردند.

آلات زیورشان عبارت بود از انگشترهای گلی، سنجاقهای مسی و اشیایی که به شکل T (تی) بود و آن را در لب فرو می‌کردند.

دکتر آدامز در حدود صد محل مربوط به این زمان را در شوش پیدا کرد. وسعت بیشتر دهکده‌های این عصر از یک یا دوهکتار تجاوز نمی‌کرد.

جمعیت شمال خوزستان بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شد و تراکم جمعیت در دهلران ۵ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.^(۲)

در دهلران در آن زمان آب ذخیره می‌شد و تپه‌ی سبز یک محل نسبتاً کوچک بود که دارای اهمیت سیاسی نبود. موقعیت مکانی و وسعت کم دشت دهلران سبب شد تا از پیشرفتهایی که در جاهای دیگر اتفاق افتاد، عقب بماند.

در مرحله‌ی بیات ۴۱۰۰ تا ۳۷۰۰ سال پیش از میلاد خانه‌های مسکونی بزرگ بود و ضخامت دیوار آنها به یک متر می‌رسید که روی آنها را گل اندود می‌کردند و در گوشه‌هایی که دیوارها به هم می‌رسید، با یک آجر آنها را پیوند می‌دادند. دیوارهای کوچکتر داخلی که احتمالاً برای جدا کردن اتاقها بود، از گل رس به هم فشرده ساخته می‌شد. اندازه‌ی اتاقها به طول و عرض ۳ متر بود. کف اتاقها را با حصیر می‌پوشاندند. خانه‌های کهنه را به جای زباله‌دان به کار می‌بردند. در فضای باز بین خانه‌ها جنازه‌ی مردهایی را که روی دست راست و به جهت شرق و غرب قرار داده بودند، دفن می‌کردند و روی قبور را سنگ چین می‌نمودند.

از نظر گیاهان دکتر هنینگ معتقد است دو نوع جو کشت می‌کرده‌اند. عواملی که سبب شد جو را برگندم ترجیح دهند، کمی باران و مقدار نمک زیاد در بعضی از زمینها و همچنین وجود نمک در بعضی از آنها است. تمام این عوامل در دشت دهلران موجود می‌باشد، به طوری

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۸۳ و ۸۲.

۲- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۸۵.

که در بعضی از قسمتهای آن فقط پوسته‌ی کنجد می‌رویده است. گیاهان دیگر مانند گندم، جو، ماش، عدس و کتان در دوره‌ی بیات کشت می‌شده است.

گوسفند بدون شاخ و بز را به صورت گله‌های بزرگ نگهداری می‌کردند. مردم بیات مانند مردم پیش از خود از سنگهای گود و سنگهای گرد برای خرد کردن دانه استفاده می‌کرده‌اند.^(۱) مردم عصر بیات مانند گذشته از دوکهای ریسندگی که به شکل بیضی، کروی یا چرخ کالسکه بود، استفاده می‌کردند تعداد کمی هم انگشترهای سفالی و همان وسیله‌ی زینتی به شکل T که در گذشته در لب فرو می‌بردند، هنوز مورد استفاده بوده است. در مرحله‌ی بیات سرپوشهای گلی می‌ساختند که برای مسدود کردن ظروف کوزه‌ای به کار می‌رفته، همگی به نشان مهره‌های بیضی و استوانه‌ای مهر می‌شده‌اند.

در دشت دهلران ۹ محل متعلق به دوره‌ی بیات وجود دارد که بعضی از آنها تا اندازه‌ای بزرگ هستند. یکی از این محله‌ها تپه‌ی فرخ‌آباد است. تراکم جمعیت در این دوره در دشت دهلران به ۶ نفر در هر کیلومتر مربع می‌رسیده است.^(۲)

۱- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۸۷ و ۸۶.

۲- دوره‌ی پیش از تاریخ در جنوب غربی فلات ایران، اثر هول، صفحه‌های ۸۹ و ۸۸.



گذشته‌های تاریخ ایلام باستان

دمرگان گذشته‌های ایلام را به دو قسمت تقسیم کرده است که عبارتند از :

الف) عصر قبل از تاریخ.

ب) عصر تاریخی.

اعصار قبل از تاریخ به دو قسمت تقسیم می‌شود که هر دو از عهد حجر است، زیرا آلات و ابزار فلزی در این دوران یافت نشده است. اشیایی که از این دوره به دست آمده، غالباً از سنگ و گِل رس است که روی آنها منقوش می‌باشد.

دمرگان از مقایسه‌ی این اشیا با اشیایی که در مصر به دست آمده، معتقد است که این اشیا مربوط به هشت هزار سال قبل از میلاد می‌باشند، ولی عالم دیگر، کینگ، این را تأیید نمی‌کند و عقیده دارد که ساخت و شیوه‌ی آنها مانند ظروف و اشیایی است که در ماورای دریای خزر و استرآباد و دره‌گز یافت شده است.

او از قراین دیگر حدس می‌زند که تمدن این ناحیه تا سرزمینهای بسیار دور دست انتشار داشته، و بین ساکنان ماورای دریای خزر، ایلامیها و سومریها رابطه‌ای برقرار بوده است. احتمال می‌رود که این مردمان از طرف شمال آمده باشند و از طبقه‌ی عهد حجر که بالاتر رفته‌اند، تا شش پا چیزی نیافته‌اند. علت این است که مردمی با تمدنی برتر بر بومیها غلبه یافته‌اند، خانه‌های آنها را ویران نموده‌اند، بعد به قدر شش پا خاکریزی کرده‌اند و روی آنها بناهایی جدید ساخته‌اند. بالاتر از این طبقه‌ی دیگری است که دمرگان آن را متعلق به عهد قدیم می‌داند. از اشیایی که پیدا شده، ظروف سفالین خیلی کم‌تر است. اشیای این عهد بیشتر از مرمر سفید ساخته شده‌اند که روی آنها را منقوش نموده‌اند و نیز گلدانهای لعاب‌دار و لوحه‌هایی که یافت شده است، از گِل خام است و روی آنها خطوطی نوشته‌اند.

دمرگان این اشیا را متعلق به چهارهزار سال پیش از میلاد می‌داند.

عصر تاریخی نیز به سه قسمت تقسیم می‌شود که عبارتند از:

الف (دوره‌ای که تاریخ ایلام ارتباط کاملی با تاریخ سومریها و اکدیها دارد (از ازمه‌ی قدیم تا ۲۲۲۵ ق.م.)

ب (دوره‌ای که به گذشته‌های ایلام با تاریخ دولت بابل مربوط می‌شود (۲۲۶۵ تا ۷۴۵ ق.م.)

ج (دوره‌ای که طرف ایلام دولت آسور جدید است که به انقراض دولت ایلام منتهی گردید (۷۴۵ تا ۶۴۵ ق.م.)

الف) در این دوره تاریخ ایلام تقریباً تاریک است. با وجود این مشاهده می‌شود که پاتسیهای سومر و اکد با ایلامیها جنگهای تدافعی می‌کردند و اگر گاهی نیز ظفر می‌یافتند، تسلط آنان بر ایلام چندان دوامی نمی‌آورد. سرانجام، ایلام بر سومر و اکد دست یافت و دولت آنان را ساقط کرد. در این عصر ایلامیها از همسایگان غربی مانند سومریها و سامیها از نظر تمدن پایین‌تر بوده‌اند، زیرا کشور آنان کوهستانی بود و راههای ارتباطی جهت تجارت وجود نداشت.^(۱)

این امر باعث گردید که مردمان ایلام از مراکز عمران و تجارت دنیای متمدن آن روز به دور بمانند. از نظر سازمان کشوری چنین استنباط می‌شود که به استثنای مواقع اضطراری که دشمن خارجی استقلال ایلام را تهدید می‌کرد، هر یک از اقوام و طوایف ایلامی زندگانی سیاسی و اجتماعی جداگانه‌ای داشتند، و مردم منطقه‌ی کوهستانی ایلام استقلال خود را همیشه حفظ می‌کردند. وقتی که اقوام خارجی بر ایلام تسلط می‌یافتند، مناطق کوهستانی ایلام به علت صعب‌العبور بودن آن و استحکامات دفاعی از تعرض دشمن مصون می‌ماند. رفتار ایلامیها در مواقع غلبه بر دشمن افراطی بود و زمانی که بر سومریها و سامیها ظفر یافتند، با آنان رفتار بسیار خشنی کردند.

ب) در این دوره ایلامیها با پادشاهان بابل در نبرد بودند و در زمان کاسوها خورباتیلا، پادشاه ایلام، با کوری‌گالزو، پادشاه بابل جنگید. بعد شوتروک نان خونثا، بابل را گرفت و اشیای نفیس آن را غارت کرد و به شوش برد. عاقبت،

تاخت و تاز ایلامیها دولت کاسوها (کاسیها) را از پای درآورد. از پادشاهان نامی ایلام در این دوره شیل خاکین شوشناک را می‌توان نام برد. این پادشاه که سیاستمدار و مدبر بزرگی بود، بناهای زیاد احداث نمود و تاریخ آنها را در کتیبه‌هایی به زبان سامی و انزانی، می‌نوشت. در این دوره ایلام از نظر صنعت و معماری به اوج ترقی خود رسید.

ج) وقایع عمده‌ی این دوره عبارت است از جنگهای آشور با ایلام. دولت ایلام در این دوره با کشور آشور همسایه نبود، بلکه بین این دو، مردمانی کوهستان‌نشین ساکن بودند و مانع از همسایگی این دو دولت شده بودند. در زمان تیکلات پالسر چهارم آشوریها با این مردمان کوهستان‌نشین جنگیدند و بعضی را کاملاً مطیع کردند و برخی نیز به صورت نیم مستقل ماندند. پس از آن ایلام با آشور همجوار گردید و نتیجه‌ی این همسایگی رقابتهای شدید طرفین جهت سیادت بر دیگری بود که منجر به وقوع جنگهایی بین آنان شد، در سال ۶۴۵ قبل از میلاد آشوریانی پال به ایلام لشگر کشید و شوش پایتخت آن را به تصرف درآورد و خزانه‌ی پادشاهان ایلام به دست لشگریان آشور افتاد و تمام زر و سیم و اشیای گرانبها را که بابل در موقع اتحاد به ایلام داده بود، به یغما بردند و به نینوا منتقل نمودند. آشوریان در این تجاوز به کشتار و غارت اکتفا نکردند، آنها حتی استخوانهای پادشاهان ایلام و افراد مشهور آنان، را از زیر خاک بیرون آوردند و به نینوا فرستادند. خون بام کالداش، آخرین پادشاه ایلام که فرار کرده بود، پس از چندی توسط آشوریان اسیر شد. آشوریانی پال تام ماری تو و خون بام کالداش را به ارابه‌ی خود بست و مجبورشان کرده که ارابه‌ی سلطنتی را تا معبد آشو و ایشتار - خدایان آشور - بکشند سرانجام آشوریان توانستند دولت مقتدر ایلام را منقرض کنند.^(۱)

ایلام، همسایه‌ی آکد، آشور و سومر

از تاریخ ایلام تا حفاریات اخیر شوش اطلاع چندانی در دست نبود. فقط در تورات و در

بعضی کتب قدیمی جسته و گریخته به آن اشاره ای رفته بود. از شواهد چنین برمی آید که کشور ایلام به کلی مستقل نبود و مدتی تحت تابعیت شهر لاگاش بود که حدود سه هزار سال پیش از میلاد با ایلام نبرد کرد. به عقیده بعضی از تاریخ نگاران جنگ بین سومر و ایلام نوعی جنگ تدافعی بوده است. زیرا زمانی سومر به ایلام حمله کرده است و گاهی سومر در مقابل ایلام به دفاع برمی خاسته است. پس از آن نوبت به آکد می رسد.

سارگن مؤسس سلسله ی آکد جهت توسعه ی کشور خود با ایلام از در نزاع درآمد و توانست ایلام را وادار نماید به دولت آکد باج دهد، پس از سارگن مانیش توسو به پادشاهی آکد رسید و حکمفرمای شوش گردید، و در سال ۲۷۰۰ پیش از میلاد نارام سین پادشاه آکد توانست ایلام را فتح نماید.^(۱)

دمرگان طبق اسنادی که از شوش به دست آورده است، عقیده دارد که سومر از نو رونق گرفت و شهر لاگاش پایتخت پادشاه گودآگردید. در این دوره ایلام جزو حکومت سومر شد و مدت مدیدی تمدن ایلام با همسایگانش سومر و آکد در هم آمیخت و کمایش همسطح شد. پس از چندی سومر بار دیگر از نو روی کار آمد و اور رونقی از نو یافت و زبان سومری معمول گردید.

دو نفر از پادشاهان این سلسله، دونگی و کی میل سین فتوحاتی در اطراف نمودند و ایلام و لولوبی را تسخیر کردند. سومریها مدتی بر ایلام حکومت راندند. دونگی معبدی در شوش برای رب النوع ایلامیها، شوشی ناک، ساخت.

زمانی که سومریها بر ایلام حکومت می کردند رفتار خشن آنان سبب ناخشنودی مردم ایلام و شورش برضد آنان شد و روز به روز دامنه ی شورش قوی تر گردید تا این که در سال ۲۲۸۰ پیش از میلاد کدور نان خونندی، شهر اور را گرفت و غارت نمود و مجسمه ی الهه نانایانه، را به ایلام برد. از بین شاهزاده هایی که بیشتر از همه کوشش نمود، می توان از کوک کیرپاس و آتاپاک شو نام برد که خودشان راشبان شوش می دانستند.

شوش با توجه به موقعیتی که داشت از شر مردمان مجاور و قتل و غارت همسایگان مصون نماند و در سال ۲۱۰۰ پیش از میلاد حمورابی، پادشاه بزرگ و ششمین پادشاه سلسله ی ... آموری بابل (۲۱۳۸-۲۰۸۰ پیش از میلاد)، به شوش حمله کرد و مدت مدیدی در کشور ایلام

حکمروایی داشت.^(۱)

در حفریات شوش قوانین مدونی از حمورابی به دست آمده که بر سنگ سختی حکاکی شده است و قدیم‌ترین قانون مدونی به شمار می‌رود که تاکنون به دست آمده است. این سنگ نبشته هم اکنون در موزه‌ی لوور پاریس نگهداری می‌شود. دستورهای ارتباطی با مسایل مذهبی ندارد، و فقط حاوی قوانین اجتماعی می‌باشد. در این، قوم کاسی به ایلام حمله کرد و آن‌جا را متصرف شد و مدتی بر ایلام حکومت کرد. کاسیها مردمی کوهستان‌نشین بودند و در کوههای زاگرس نزدیک کرمانشاهان و در اطراف شمال ایلام می‌زیستند. بعضی معتقدند که اینان از قوم آریایی بوده‌اند.

معروفترین آثار آنان تندیس برنزی ملکه ناپیرآسو می‌باشد که در موزه‌ی لوور پاریس است. اینان مدتی در شوش حکومت کردند و در اسناد به دست آمده معروف‌ترین حکام آنان ملی‌شی پاک و ماردوک آپاک ایدین و شوتروک ناخون‌تا می‌باشند که از بزرگ‌ترین فاتحان ایلام هستند که بابل را مسخر کردند و غنایم آن را به شوش بردند. از جمله لوح نارام‌سین و چندین مجسمه‌ی دیگر مانند تندیس الهه‌ی بزرگ بابلی بل ماردوک بود که حدود سی سال در شوش بود و سپس به بابل مسترد گردید. بعدها پسر شوتروک ناخون‌تا، کوتیرناخون‌تا، نیز که در جنگها پدر را همراهی می‌کرد، مدتی حکومت کرد و پس از وی شیل خاکین شوشیناک، برادر شوتروک ناخون‌تا، پادشاه ایلام شد. وی از پادشاهان مدبر و با درایت بود. یکی از کارهای مهم وی که مورد قدرشناسی علمای باستانشناسی است و تاریخ نیز به سهم خود این پادشاه را می‌ستاید، این است که هر بنایی را که مرمت می‌نمود تاریخچه‌ای از آن بنا به زبان سامی می‌نوشت.^(۲) این نوع مراقبت فوق‌العاده در حفظ آثار کهن کمک بزرگی به خواندن زبانهای قدیم ایلامی از ادوار مختلف نموده است. بین کتیبه‌های قدیم و کتیبه‌های این پادشاه حدود دوهزار سال فاصله می‌باشد، و با کمک کتیبه‌های پربهای این پادشاه تاریخ ایلام و شماری از شاهان و شاهزاده‌ها، که هیچ مآخذ تاریخی جدیدی تاکنون درباره‌ی آنها کشف نشده، به اندازه‌ی زیادی تکمیل شده است. پس از این، دوران تسلط و اقتدار آسوریها می‌رسد که مدتی شوش را تحت سیطره‌ی خویش داشتند و گه‌گاهی به ایلام آزادی می‌دادند و زمانی آن منطقه را مطیع و منقاد خود می‌نمودند.

۱- ایران باستان، حسین بیرنیا، صفحه‌ی ۱۲۴.

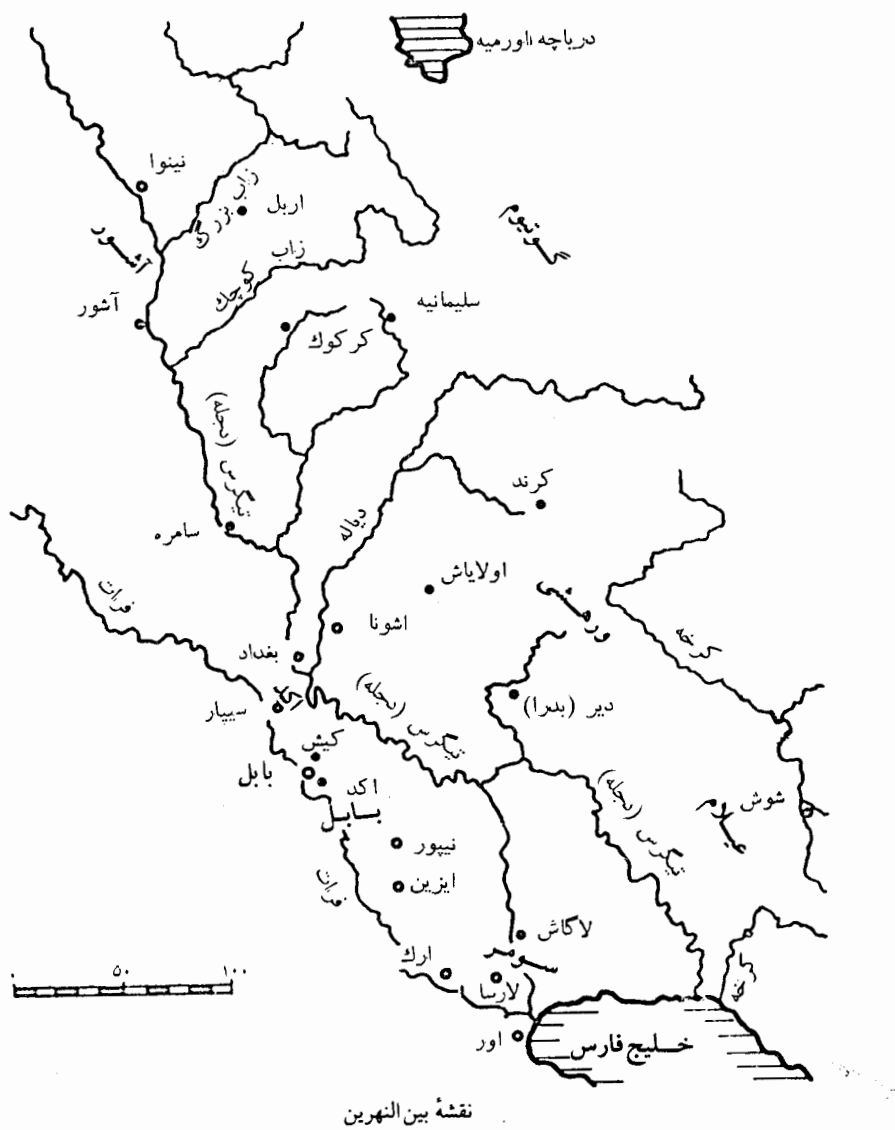
۲- تاریخ باستانی ایران، مشیرالدوله، صفحه‌های ۳۴-۳۷.

در سال ۶۴۵ پیش از میلاد آشوریانی پال به ایلام لشکر کشید و وارد شوش گردید و خزانه‌ی پادشاه ایلام را که شامل طلا، نقره، مجسمه‌ها و اشیای نفیس و قیمتی دیگر بود، غارت کرد و به نینوا فرستاد.^(۱)

آشوریان آن چه از زن و مرد ایلامی یافتند، به قتل رسانیدند. آنها به این هم قناعت نکردند و حتی، چنان که گفته شد، استخوانهای پادشاهان و اشخاص نامی ایلام را از قبور بیرون آوردند به نینوا منتقل کردند و سی و چهار مجسمه‌ی پادشاهان ایلام را که از طلا و نقره و مرمر ساخته شده بود، به غنیمت بردند.

رفتار آشوریها در ایلام به حدی وحشیانه بود که یکی از معاصران از کثرت و غایت خرابی ایلام را به قبرستانی تشبیه کرده است.

حزقیال، یکی از پیامبران بنی اسرائیل درباره‌ی ایلام گفته است، این است ایلام که تمام جمعیت آن کشته شدند و از دم شمشیر گذشتند.



نام ایلام و تغییرات سرزمین آن در طول تاریخ

برای شناخت بیشتر کلمه‌ای ایلام، بجا است که به واژه‌های مختلفی که در ادوار تاریخ گذشته تاکنون به این منطقه اطلاق شده است، به تفکیک اشاره گردد.

واژه‌ی ایلام یا ایلامتو، که یونانیها آن را الیمایس می‌خواندند، به معنی جبال است. آشوریها ابتدا با کوهستان ایلام رابطه پیدا کردند، و در ازمنه‌ی قدیم جلگه‌های آن کشور وسعتی کمتر از امروز، و جبال آن مهم‌تر محسوب می‌شد. آن چه مسلم است خوزستان فعلی جزئی متصل به سرزمین ایلام بوده است و شوش یکی از شهرهای مهم ایلام باستان بود که بعدها پایتخت آن کشور گردید. ایلامیها کشور خود را انزان سوسونکا می‌خواندند.

استرابون و مورخان دیگر نیز سوسیانا یا سوزیس، یعنی جلگه را از کوهستان که آن را کوسیا، پره‌تکین مردیا الیمایس و اوکسیا، می‌خواندند، جدا می‌شمردند.^(۱)

در کتاب عزرا، از کتب تورات، نیز بین شوشنکیان یا ساکنان جلگه‌ای اطراف شوش از مردم ایلام، با کوهستان امتیاز گذاشته شده است، و به آن به عنوان علام یا الام نام اشاره رفته است. برخی نیز معتقدند که علام، یا به نحو دیگر آن ایلام، در زبان سامی به معنی کوه یعنی منطقه‌ی کوهستانی است.

در عهد ساسانیان ایلام (کنونی) جزء سرزمین «پهله = پهلو» بوده است یعنی استان بزرگی که بعداً اعراب آن را «جبال» نامیدند.

این اسم در بدو امر به ناحیه‌ی کوهستانی کشور مزبور یعنی ناحیه‌ی لرستان اطلاق می‌شده است، و رفته رفته تعمیم یافته، سراسر خاک آن کشور را ایلام گفته‌اند. در دوران اسلامی جغرافیایانویسان عرب از آن به نام (ماسپدان) برای ناحیه‌ی شمالی و مهرجان قزق (مهرگان کذب) برای ناحیه‌ی جنوبی نام برده‌اند.^(۲)

پس از تسلط اعراب بر ایران، ایلام و لرستان را به نام ایالت جبل نامیدند و چون حاکم این منطقه از کوفه می‌آمد، و مالیات و خراج این نواحی را به کوفه می‌فرستادند، به همین مناسبت گاهی آن را به نام ماه کوفه می‌نامیدند. در سال ۳۰۰ هجری، بعد از سه قرن حکومت اعراب بر ایران، برای سهولت اداره‌ی آن ناحیه، منطقه‌ی مزبور به دو منطقه‌ی بختیاری و لرستان تقسیم گشت، که برای بازشناختن آنها از یک دیگر بختیاری را لر بزرگ و لرستان را که منطقه‌ی ایلام نیز

۱- تاریخ ایران، سرپرستی سایکس، ترجمه‌ی سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، صفحه‌های ۶۳ و ۶۴.

۲- تاریخ ایران، سرپرستی سایکس، صفحه‌ی ۶۴ و تاریخ لرستان، ساکی صفحه‌های ۲۴۰ و ۲۴۱.

جزو آن محسوب می‌شد، لر کوچک می‌گفتند. حکومت محلی منطقه در دست اتابکان بود. پس از سقوط اتابکان حکومت محلی منطقه به دست والیان افتاد، که بر تمام منطقه‌ی لرستان، از جمله ایلام، حکومت می‌کردند. ابتدا مقر حکومت آنان در قلعه‌ی فلک افلاک خرم آباد کنونی بود، ولی در دوران حکومت قاجاریه به جهت تضعیف قدرت والیان و با توجه به اختلافهایی که در امور مرزی پدید آمده بود، حکومت ایلام از لرستان جدا و مقر والی از قلعه‌ی فلک افلاک خرم آباد به پشتکوه، که به ایلام اطلاق می‌شد، انتقال یافت و چون به خط مرزی نزدیک‌تر بود، از تجاوز دولت عثمانی و تحریکات آنان جلوگیری به عمل آمد و موفقیت‌هایی نیز نصیب شاهان قاجار شد. البته در زمان قاجاریه لرستان نیز به دو منطقه‌ی پشتکوه (ایلام) و پیشکوه (لرستان) خرم آباد کنونی تقسیم گردید و پشتکوه از این جهت به منطقه‌ی ایلام گفته می‌شد که در پشت کبیر کوه قرار گرفته بود و حکومت محلی ایلام از این به بعد جدا از لرستان اداره می‌شد و مستقیماً از حکومت مرکزی ایران تابعیت می‌نمود. بعد از انتقال مرکز حکومت والی به ایلام، مدتی نیز از آن به نام ده بالا و ده پایین نام برده می‌شد، و بعد از مرگ حسن خان والی و به قدرت رسیدن حسین قلی خان مدتی خود شهر ایلام به علت این که مقر تابستانی والی بود، به حسین آباد پشتکوه معروف شد و از آن به نام حسین آباد یاد شده است. در شهریور ماه ۱۳۱۴ خورشیدی به موجب تصویب نامه‌ی هیأت وزیران نام حسین آباد پشتکوه به ایلام پشتکوه تغییر یافت و هم‌اکنون از آن به نام ایلام نام برده می‌شود.

حدود جغرافیایی ایلام در گذشته و حال

ایلام موجد یکی از کهن‌ترین سلسله‌های شاهی در تاریخ فلات ایران می‌باشد. حدود کشور ایلام باستان از مغرب به رود دجله، از مشرق به جبال بختیاری و قسمتی از ایالت پارس، از شمال به راه بابل تا همدان و از جنوب به خلیج فارس تا بوشهر^(۱) و در دوره‌ی اوج عظمت ایلام از سمت مغرب به بابل و از مشرق به اصفهان نیز می‌رسیده است. مناطق ایلام باستان شامل، خوزستان، لرستان، پشتکوه و کوه‌های بختیاری بوده و چنان که مشاهده می‌شود از دو منطقه‌ی کوهستانی و دشت تشکیل یافته است. منطقه کوهستانی آن به علت وضع جغرافیایی دست نخورده‌تر و به اصطلاح ابتدایی‌تر

۱- در عهد قدیم بوشهر را ری شهر می‌گفتند.

مانده بود، در حالی که منطقه‌ی دشت که بیشتر جنوب آن محسوب می‌شد^(۱)، همواره با اقوام متمدن زمان در ارتباط بود و همسایگی با آنها باعث تبادل فرهنگ می‌شد و بعدها مرکز یکی از مهم‌ترین تمدنهای ایران کهن گردید.

شهرهای مهم این کشور عبارت بودند از:

- ۱- شوش، مهم‌ترین شهر ایلام و از قدیم‌ترین و متمدن‌ترین شهرهای عالم بود، که مدت مدیدی پایتخت کشور محسوب می‌شد، و جغرافی دانان قدیم یونان و روم مانند استرابون ایالتی از ایلام را که شهر شوش در آن واقع بود، به جهت اهمیت این شهر، سوزیان یا سوزیانا، خوانده‌اند.^(۲)
 - ۲- ماداکتو (یا دره شهر کنونی) بر روی رود کرخه.
 - ۳- هایدالو (یا خایدالو) که در جای خرم‌آباد کنونی بوده است.
 - ۴- اهواز، در منطقه‌ی خوزستان که اکنون مرکز استان خوزستان می‌باشد.
- ایالات دیگر آن عبارت بودند از:

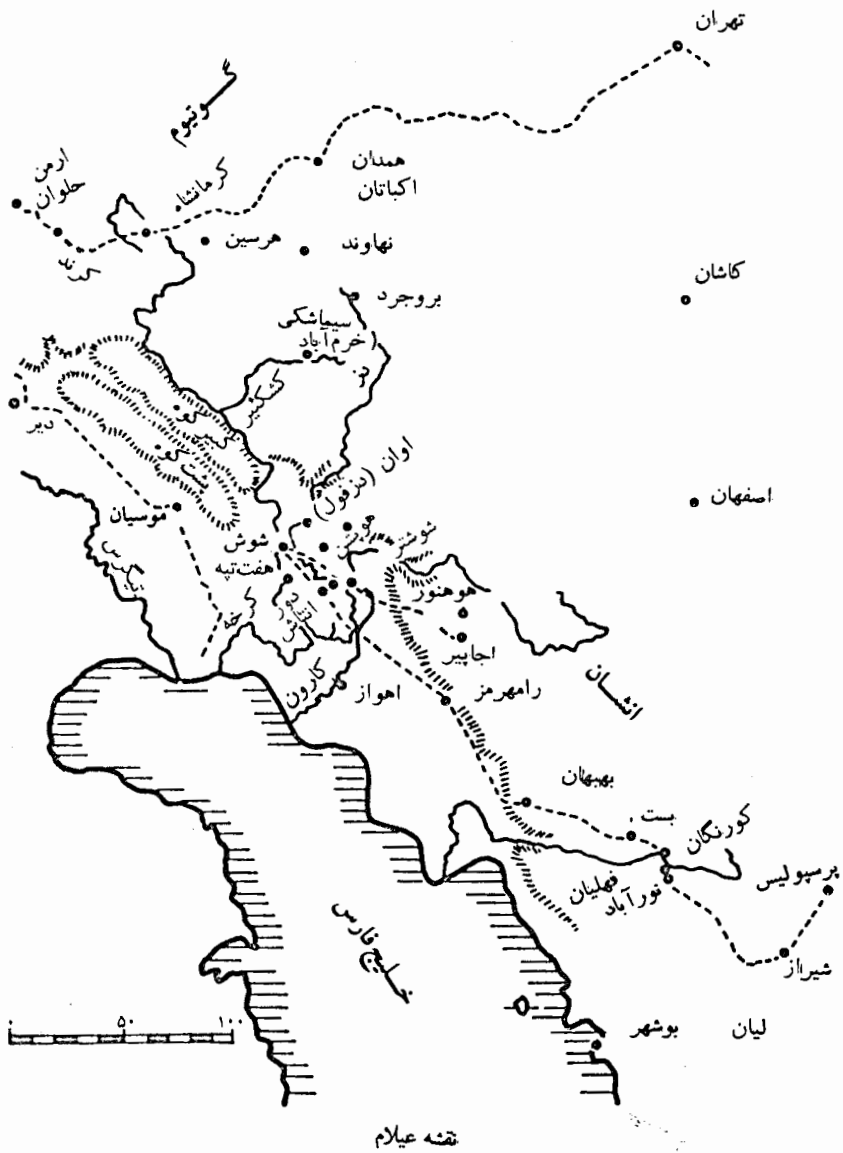
- ۱- آوان، در شمال غربی شوش و کنار رودهای دز و کرخه.
 - ۲- سیماش، که شامل قسمت شمال و شمال شرقی خوزستان می‌شد و دارای نواحی کوهستانی بوده است.
 - ۳- آنزان یا انشان، که به منطقه‌ی شرقی و جنوب شرقی مال امیر بختیاری اطلاق می‌شده است.
 - ۴- پارسوماش، که شامل مسجد سلیمان کنونی بوده است.^(۳)
 - ۵- ایلام کنونی از طرف شمال به استان باختران، از طرف جنوب به استان خوزستان و کشور عراق، از طرف مشرق به استان لرستان و شهرستانهای دزفول و اندیمشک و از طرف مغرب به کشور عراق محدود است.
- شهرهای مهم آن عبارتند از: ایلام، دهلران، دره‌شهر، مهران، شیروان، چرداول، بدره، آبدانان، موسیان، زرین‌آباد و ایوان.^(۴)

۱- تاریخ ایلام، پیر آمیه، ترجمه‌ی شیرین بیانی، صفحه‌ی ۲۰۰ و ایران باستان، حسن پیرنیا، صفحه‌ی ۱۳۰.

۲- تاریخ ایلام، پیر آمیه، صفحه‌ی ۲۰۰.

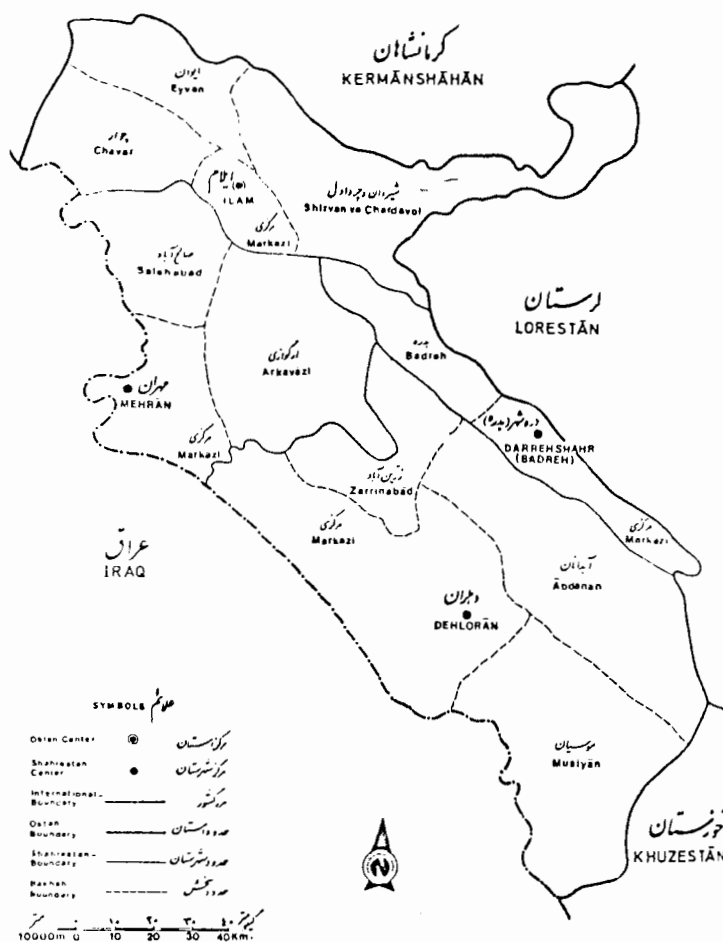
۳- ایران باستان، حسن پیرنیا، صفحه‌ی ۱۳۰.

۴- جغرافیای استان ایلام، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.



نقشه استان ایلام به تفکیک شهرستان در سرشماری ۱۳۵۵

ILAM OStan BY SHAHRESTAN AND BAKHSH NOV. 1976



ساکنان و قبیله‌های اولیه‌ی ایلام باستان

ایلام علاوه بر جلگه‌ی رسوبی در شمال و مشرق دارای نواحی کوهستانی نیز بوده است. عده‌ای از محققان عقیده دارند که دو قوم مختلف در ایلام می‌زیستند، یکی سیاهان در جلگه و دیگری سفیدان در کوهستان. دیولافو و دمرگان، که هر دو در این زمینه تحقیقاتی نموده‌اند، معتقداند که ساکنان قدیم جلگه‌ی شوش سیاه بوده‌اند و به نظر می‌آید که یونانیها این موضوع را می‌دانستند. چون زمانی که سیاهان را در ایلام مشاهده نمودند، آنها را با اهالی حبشه، که به وسیله‌ی مصریان شناخته شده بودند، در یک ردیف قرار دادند.

بعد، در دوره‌های اولیه روشن گردید که عده‌ی کثیری از اقوام سامری و سومری به ایلام آمدند، مانند بابلیان بر ساکنان اولیه‌ی آن‌جا غلبه نمودند و آنها را در خود مستهلک ساختند. البته در بابل استیلای نژاد سامی مسالمت‌آمیز بوده است، و این امر از طریق نفوذی و ورود تدریجی امکان‌پذیر گردید، ولی در ایلام به واسطه‌ی استحکام مساکن کوهستانی آن، تا زمانی که دولت دوم سومری تشکیل گردید، سامیها استیلای دایم پیدا نکردند این دولت به وسیله‌ی سلاطین اور تشکیل یافت و ایلام را به حیطه‌ی تصرف بابل درآورد، ولی چندان دوامی نیافت. هروودت، بین اتیویان آسیا و آفریقا تمایز قایل شده است و عقیده دارد که اتیویان شرقی موهای صاف و اتیویان آفریقایی مویی از همه‌ی طوایف عالم ضخیم‌تر یا پشمنی‌تر دارند، و این دلیل دیگری که چرا در نقوش قدیمی تصاویر سیاهان زیاد دیده شده است.

لازم به توضیح است که ایلامیان از جبالی که دشت سوزیانا (شوش) را از شمال و مشرق احاطه می‌کرد. فرود آمده بودند، و در ربع اول هزاره‌ی سوم پیش از میلاد سلسله‌ای تشکیل دادند، که بر ناحیه‌ی وسیعی از دشتها و جبال و بخش مهمی از سواحل خلیج فارس و بوشهر حکومت می‌کرد.

کتیبه‌ای که از یک پادشاه ایلامی در آن حوالی کشف گردیده است، حاکی از آن است که به تدریج بر دیگر نواحی مسلط شدند و ایلام مقتدر و متمدن را به وجود آوردند. در کشور ایلام طوایف مختلفی می‌زیستند، از جمله هسی یا اوکسیان، هپارتیپ و اوملیش که بین ناحیه‌ی کرخه و دجله سکونت داشتند.

طوایف یموت، یموت بل و تبتور بین باتلاقهای دجله و نواحی کوهستانی می‌زیستند، و طایفه‌ی هسی یا خوز یا اوزی که همان اوکسیها می‌باشند، در خوزستان می‌زیستند. زمانی که اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد، برای گرفتن اجازه‌ی عبور از شوش به تخت جمشید از وی

باچ مطالبه کردند، و اسکندر در مراجعت آنان را غافلگیر و مقهور نمود. نام این طایفه هنوز در لفظ خوزستانی باقی است، و طایفه‌ی هپارتیب یا هپرتیب در حجاریهای مال امیر منقوش است.^(۱)

سندی مربوط به قدمت ایلام باستان

در بابل نامه‌ی مستندی مربوط به ایلام، که قدمت آن حدوداً به سه هزار سال پیش از میلاد می‌رسد، کشف گردیده است و متعلق به دوران حکومت آن ناتوم روم از پادشاهان لگش می‌باشد.

نویسنده‌ی نامه، کاهن بزرگ الهه‌ای به نام تین مار می‌باشد و مضمون نامه حاکی از حمله‌ی ایلامیها به خاک لگش است، که آنان را مغلوب کرده، تلفات سنگینی بر آنها وارد گردانده است.^(۲)

نظام حکومتی ایلام باستان

برخی از مورخان عقیده دارند که در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد ساکنان ایران از قبایل شکارچی و گله‌دار تشکیل می‌شد. در شرق ایران گله‌داران چادر نشین و در مغرب شبانان ساکن زندگی می‌کردند، که به امور کشاورزی نیز اشتغال داشتند. این قبایل با حفظ ترکیب تیره و قبیله‌ی خود که گاهی با همدیگر متحد می‌شدند و اتحادیه‌ای تشکیل می‌دادند. هر قبیله از چند مجتمع نیرومند به وجود می‌آمد، که در رأس آنها پیرترین افراد قوم قرار داشتند.

در حدود سه هزار سال پیش از میلاد در منطقه‌ی ایران کنونی در دشت کارون قدیم‌ترین دولت ایلام که پایتختش (سوس) یا شوش بود، تشکیل یافت.

مناسبات بردگی که در ایلام به وجود آمده بود، با مناسبات پدرشاهی و حتی بقایای مادرشاهی نیز همراه بود.

قبایل جنگجوی ایلامی در طول هزاره‌ی سوم و دوم پیش از میلاد به عناوین مختلف با کشورهای متمدن بین‌النهرین یعنی، سومریها، اکدیها، بابلیها و آشوریها در جنگ و جدال بودند. مجاورت قبایل ایلام با کشورهای بین‌النهرین و تصادم دایمی با آنها موجب گردید، که

۱- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌های ۶۴ و ۶۵.

۲- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌ی ۸۶.

جریان تجزیه‌ی کمون و پیدایش جامعه‌ی طبقاتی و برده‌داری در ایلام زودتر از سایر نقاط دیگر آغاز شود.

ریچارد فرای، عقیده دارد که ایلامیان با مردم پیش از تاریخ فلات ایران پیوند داشته‌اند، و ایلامیان که خود از کوه‌های مشرق به دشت خوزستان آمده‌اند، رابطی بودند بین کوه‌نشینان و دشت‌نشینان که در درجه‌ی اول بیشتر تحت تأثیر سومریان، که در جنوب بین‌النهرین می‌زیستند، بودند.^(۱) و بعدها تحت تأثیر اکدیها و سامیها قرار گرفتند.

نقش زنان در جامعه‌ی کهن ایلام بر مردان برتری داشت، زیرا که رسیدن به پادشاهی از طریق مادر انتقال می‌یافت، و ازدواج برادر و خواهر در آن دوران رایج بود. بعدها بعضی از سلسله‌های ایران، از جمله هخامنشیان این رسم را ادامه دادند.

آیین نشستن برادر به جای برادر بر تخت شاهی به جای رسیدن افسر از پدر به پسر را مختص ایلامیان می‌دانند، گرچه این روش در نقاط دیگر کم و بیش رایج بوده است.^(۲) اصولاً حکومت ایلام نوعی حکومت خودمختار یا شاید نوعی حکومت فدرال بوده است.

هر کدام از ایالات ایلام دارای حکومتی جداگانه بوده‌اند. و مستقلاً به امور داخلی خود می‌پرداختند. زمانی که دولت مرکزی توانایی و اقتدار نداشت، هر کدام به استقلال می‌زیستند و هنگامی که دولت مرکزی قدرت می‌گرفت، حکومت‌های خودمختار را تحت یک قدرت واحد درمی‌آورد. ولی زمانی که مملکت ایلام از طرف اجانب مورد تهدید قرار می‌گرفت، اختلاف‌های داخلی را کنار می‌گذاشتند و بی‌درنگ به صورت یک واحد بر ضد دشمن به نبرد می‌پرداختند. آن چه مسلم است شاهزاده‌ها یا رؤسای ایلات هیچ‌گاه استقلال داخلی خود را از دست ندادند، و سلسله‌های پادشاهان ایلام از هر یک از این ایالات بوده‌اند، که سایر ایالات را تحت تابعیت خود درآورده‌اند.

گرچه تاریخ ایلام باستان با منابع ناقصی که در دست می‌باشد، بسیار مغشوش است، ولی شروع سلسله‌ی آوان در حدود ۲۷۰۰ پیش از میلاد و تاریخ انحطاط آن ۲۲۰۰ پیش از میلاد می‌باشد.

بنابر اکتشاف‌های باستان‌شناسان اسامی ۱۲ نفر از پادشاهان، از جمله پلی که چهارمین پادشاه این سلسله بوده است و در ۲۶۰۰ پیش از میلاد حکومت می‌کرده، کشف شده است.

۱. تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، مرتضی راوندی، صفحه‌های ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵.

۲. تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، مرتضی راوندی، صفحه‌ی ۱۳۵.

سلسله‌ی سیماش (۲۰۰۰ تا ۱۸۵۰ پیش از میلاد) در حدود ۳۰۰ سال بر این منطقه حکومت کردند و عده‌ای شاهان آنها در حدود ۱۰ نفر بود. پادشاهان انزان، که مؤسس آن ایکهالکی است و این سلسله به همان نام معروف گردیده است، از سال ۱۳۵۰ تا ۱۲۱۰ پیش از میلاد حکومت کرده‌اند.^(۱)

همان‌طور که به اشاره گفته شد، حکومت ایلام، در حدود چهارهزار سال پیش از میلاد در سرزمینی که شامل خوزستان، لرستان، پشتکوه و کوه‌های بختیاری بود، تشکیل یافت و رشد و تکامل نمود. اگر چه این مملکت با حکومت مستقل خود گه‌گاهی در طول تاریخ مغلوب اجانب گردید، اما توانست تا زمان آشوریان به حیات خود ادامه دهد، و با به قدرت رسیدن آشور بانی‌پال پس از نبردهای زیاد منقرض گردید.

مردم ایلام در آن زمان دولت خود را انشان یا انزان می‌خواندند، و پایتخت ایلام، شوش، یکی از متمدن‌ترین شهرهای آن زمان محسوب می‌شد.^(۲)

فرهنگ و تمدن ایلام باستان

تا پیش از حفريات شوش، اطلاعات درباره‌ی تمدن و سوابق تاریخی ایلام محدود بود، کوششهای دیولافوا و دمرگان و سایر شرق شناسان موجب کشف آثار جدید و احیای تاریخ ایلام گردید.

دمرگان خرابه‌های شوش که به چهار قسمت تقسیم کرده است :

۱- اراک یا قلعه‌ی شوش که از ادوار گذشته تا حمله‌ی اسکندر مسکون بود.

۲- کاخهای شاهان هخامنشی.

۳- محله‌ی تجاری.

۴- محله‌ای در طرف راست کرخه در قسمت دوم خرابه‌های کاخ داریوش و

اردشیر دوم و تالار معروف آن که به آپادانا موسوم بود، کشف شده است.

ویل دورانت می‌نویسد که در همین نواحی توسط باستان‌شناسان فرانسوی شواهد و

اسنادی از فرهنگ و تمدن پیشرفته یافت گردیده، که قدمت آن تا ۴۵۰۰ پیش از میلاد بالا می‌رود و چنین استنباط می‌شود، که در آن دوران مردم ایلام تازه از زندگی بیابانگردی و شکار و

۱- تاریخ ایلام، پیرآمیه، صفحه‌ی ۳.

۲- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوند، صفحه‌ی ۱۳۸.

ماهگیری بیرون آمده بودند.

ولی، در همان زمان سلاح و افزارهای مسی داشتند و زمین را می‌کاشتند، و جانوران را اهلی می‌کردند. خط‌نویسی دینی و اسناد بازرگانی و آیین و زیور را می‌شناختند، بازرگانی آنان از مصر تا هند امتداد داشت، و در کنار افزارهای سنگ چخماقی صاف شده، که ما را به دوره‌ی حجر جدید می‌رساند، گلدانهای خوش ساخت گردی می‌بینیم که بر آنها نقشهای هندسی با تصویر زیبای جانوران و گیاهان رسم شده، پاره‌ای از آنها چنان است، که در ردیف بهترین آثار هنری ساخت دست بشر محسوب می‌شوند.

در این جا است که نه تنها نخستین چرخ کوزه‌گری پیدا می‌شود، که حتی نخستین چرخ ارابه نیز به دست می‌آید. این افزار به ظاهر ساده و کم اهمیت، اما در حقیقت برای انسان آن دوره بسیار حیاتی و سودمند بوده، که بعدها در بابل و بسیار دیرتر از آن در مصر روی کار آمده است.

مردم ایلام به تدریج از آن زندگی اولیه‌ی ابتدایی پیچ در پیچ به زندگی جنگ و کشورگشایی پر دردمر پرداختند، سومر و بابل را گرفتند و پس از آن وضع دگرگون شد. این هر دو دولت در مراحل بعدی یکی پس از دیگری کشور ایلام را تحت سیطره‌ی خود درآوردند. شوش شش هزار سال زیست و در این مدت شاهد اوج عظمت سومر، بابل، مصر، آشور، ایران، یونان و روم بود، و نام شوش با کمال عظمت و بزرگی تا قرن چهاردهم میلادی پابرجای ماند. شوش در تاریخ طولانی و ادوار پر حادثه‌ی خود که پشت سر گذاشت از نظر ثروت نیز غنی بود.^(۱)

هنگامی که آشور بانی‌پال بر شوش پیروز شد و بر آن مسلط گردید، ثروت آن‌جا را نیز غارت نمود (۶۴۶ پیش از میلاد).

وقایع‌نگاران شاه فهرستی از طلا، نقره، و سنگهای گرانبها و زیورآلات سلطنتی و جامه‌های فاخر و اثاث‌های عالی و ارابه‌هایی که فاتحان با خود به نینوا بردند، ثبت کرده‌اند. ایلام دوره‌ی تناوب غم‌انگیز خود را میان پیشرفت هنر و جنگ و جدل به این ترتیب آغاز نموده است. تلاش شرق‌شناسان در راه کشف آثار تمدن باستانی ایلام کماکان ادامه دارد. پرفسور گیرشمن در این اواخر یکی از خانه‌های اعیان شوش را که ۳۵۰۰ قبل از میلاد

۱- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، صفحه‌های ۱۳۸ و ۱۳۹.

احداث گردیده است، از زیر خاک کشف نمود و نشان داد که سوکالماهو یکی از کارگزاران حکومت آن زمان بوده، زندگی آبرومندانه‌ای داشته است. علاوه بر این، تندیس بزرگ ملکه‌ی ایلامی، ینپر آزو، که ۱۷۵۰ کیلوگرم وزن دارد و از برنز ساخته شده است، معرف رشد صنعت مجسمه‌سازی در آن عصر می‌باشد. با این که روی دامن آن ملکه نوشته شده است که هر کس آزاری به آن مجسمه برساند، به انواع بلایای آسمانی گرفتار خواهد شد، با این حال سر آن را از تنش جدا کرده‌اند.

علاوه بر آن، مجسمه‌ای نقره‌ای که ۴۲۰۰ سال قدمت دارد و گوشواره‌های زرین بانوان آن زمان و کشف مجسمه خدایان و به دست آمدن چرخهای یکی از گردونه‌های آن زمان که وسیله‌ی حمل و نقل بود، و بسیاری چیزهای دیگر، همگی معرف رشد صنعت ایلامیان است. متجاوز از ۳۰۰ لوحه‌ی سنگی متعلق به ۲۳۰۰ تا ۱۷۰۰ پیش از میلاد در شوش کشف گردیده است، که حقایقی از تاریخ و تمدن شوش در آن زمان را روشن می‌کند. این لوحه‌ها بیشتر اسناد و قراردادهای حقوقی است. در تمام این الواح اجرای قرارداد با یک قسم به اسم یکی از خدایان تضمین می‌گردید، و سوگندی که به نام پادشاه یاد می‌شد به همان ترتیب الزام آور بود، چون پادشاه در آن عصر نماینده‌ی خدا در روی زمین محسوب می‌شد.^(۱)

در طول ادوار گذشته ایلامیها و سومریها برای یادداشت کردن و محاسبه‌ی اجناس مهره‌های استوانه‌ای شکل به کار می‌برده‌اند، و این طریق را به خصوص برای الواح اتخاذ کرده بودند. استوانه‌های کوچکی را که نوشته‌اش به طور مقعر حک شده بود روی لوح می‌گردانیدند، تا اثر خط بر روی آن نقش ببندد و آن‌گاه این الواح به منزله‌ی کاغذهای تمبر خورده‌ی امروزی بود، و هنگامی که منشی آن را به بسته‌ای می‌بست. جنبه‌ی رسمی می‌گرفت و مسلم بود که تقلبی نیست.

پرتو تمدن شوش نه تنها دشت کرخه و کارون را روشن ساخته بود، که حتی دره‌های ایران نزدیک به این دشت را زیر پوشش خود گرفت. ساکنان این دره‌ها همبستگی نزدیکی با ساکنان دشت داشتند، ولی شهرنشینی آنها بسیار محدودتر بود. همچنین واحد نژادی و سیاسی که به نام ایلام در شرق سومر تشکیل یافته بود، با نیم - کوهستانیان تفاوت بسیار داشت، زیرا دسته‌ی اخیر پیوسته یورشهای قهرمانی را به کارهای صبورانه‌ی شهرنشینان و کشاورزان دشت

ترجیح می‌دادند. البته این موضوع بعدها نتایج وخیمی به بار آورد و در نتیجه مایل شدند اقدامات خویش را هر چه بیشتر مرکزیت بخشند.

شوشیها راههای خود را که از مراکز تجاری می‌گذشت، امتداد و بسط دادند. تشکیلات این مراکز مانند پایتخت بود، و مردمی با اوضاع زندگی و رسوم قدیم در آنها به سر می‌بردند.^(۱) شوشیها بدین منوال دست کم تا ایران مرکزی پیش رفتند، و در این ناحیه روی ویرانه‌های دهکده‌های قدیمی در تپه‌ی سیلک بناهایی ایجاد کردند، تا بدین وسیله از ثروت طبیعی این بخش استفاده کنند، یا این که از شبکه‌ها و انبارهای موقتی برای محصولاتی که از نواحی دوردست آورده می‌شد، بهره‌گیرند. سرانجام شواهد مسلمی از نفوذ تمدن شوشی که از تمدن سومری کاملاً مجزا می‌باشد، و در مصر قبل از سلسله‌های شاهی دیده می‌شود، به نظر می‌آید که با این سرزمین از طریق دریا رابطه‌ی تجاری ایجاد شده است. این رابطه نیز مدرکی برای قدرت پرتو افکنی این تمدن می‌باشد.

خط در ایلام پس از اختراع روش ابتدایی نوشتن که به وسیله‌ی اشکال و تصاویر نشان داده می‌شده است، یا تکامل یافتن سریع روش جدید خط که ما آن را روش دوره‌ی آغاز ایلامی می‌نامیم، از خط سومری کاملاً جدا و مستقل شده است.

شوشیها تمدن خود را به انجام رسانیدند، از مشخصات این تمدن ترسیم تصاویر اشخاص به طور کامل می‌باشد. هماهنگی در تنوع که صنعت مشخصه‌ی تمدن دوره‌ی آغاز شهرنشینی در بین‌النهرین سفلا و سوزیان است، در این دوره از بین رفته است و به نظر می‌رسد که تشکیلات حکومتی نیز با دگرگونیهای اجتماعی تغییر پذیرفته باشد. این موضوع خود به تازگی بر ما روشن شده است. ما با فرهنگی مختلط مواجه می‌شویم که از یک طرف از نوع بین‌النهرینی برای توده‌ی مردم و از طرف دیگر یک فرهنگ کاملاً ایلامی برای طبقه‌ی روشنفکر و برگزیده می‌باشد.

همچنان هر بار که نظامی جدید برقرار می‌گردد، هنری جدید تولد می‌یابد، در این دوره نیز هنری به وجود آمده که مانند سابق قابل توجه است.

در حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، در ایلام به خصوص از سفال‌سازی تزیینی ایرانی تقلید شده است. پس از چند دوره سفال‌سازی و به کار بردن رنگهای متعدد، در این هنر

۱- تاریخ ایلام، پیر آمیه، شیرین بیانی، صفحه‌های ۲۵، ۲۶ و ۲۷.

شیوه‌ای استفاده شده، که شبیه نقوش رنگارنگ بین‌النهرین مرکزی در اواخر دوره‌ی آغاز شهرنشینی و اوایل دوره‌ی بعد می‌باشد. به ترتیب مشکل می‌توان مشخص ساخت که این هنر به طور کلی تحت نفوذ چه نوع سبکی بوده است. سبک جدید در ایلام اهمیت و شهرت طولانی و فراوانی کسب نمود. در اواسط هزاره‌ی سوم، یعنی در دوره‌ی پس از آغاز ایلامی همچنان رسوم دوره‌ی ایلامی و سومری ادامه پیدا کرد و سبوه‌ای بزرگ تزئینات بیشتری یافت. تصاویر در قابهای مربع شکل به فاصله‌های معینی در محل برآمدگی بعد از گردن قرار گرفت.^(۱) باوجود این که کشور ایلام وجود تمدنی را آشکار ساخته است که خصوصیات مشخصی دارد و از ابتدا از یک سو تحت تأثیر تمدن همسایگان غربی و از سوی دیگر زیر نفوذ آداب و رسوم مردم کوهستان ساکن مشرق آن، قرار گرفت.

بین شوشتر و شوش، در فاصله‌ی ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی شهر، به تازگی در محل چغار نیل، ویرانه‌هایی از یک شهر ایلامی متعلق به دوران دوراوتاش کشف شده که در قرن ۱۳ پیش از میلاد به وسیله‌ی اوتاش هوبان یا اوتاش گال، پادشاه ایلام ساخته شده است. این شهر در ۶۴۰ پیش از میلاد، به فرمان آشوربانی پال در ضمن جنگ با هومبانتاش سوم آخرین پادشاه ایلامی، خراب شد. هرتسفلد، در سال ۱۹۲۴ ویرانه‌هایی از ساختمانهای آجری متعلق به عهد ایلامیها کشف نمود. روی آجرها نوشته‌هایی به خط ایلامی واقع در فاصله‌ی سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد وجود داشت.

ناحیه‌ی مال امیر، که همان ایالت الیماید قدیم می‌باشد، به نظر می‌رسد در زمان حکومت ایلامیها مرکز مهمی بوده است. در این ناحیه نقوش برجسته‌ی متعدد روی سنگ همراه با کتیبه‌ها وجود دارد، که از اواسط هزاره‌ی دوم پیش از میلاد است.

ایلامیها، به طور کلی، تمدن خاصی داشتند و خطی برای خود ترتیب داده بودند. ولی هیچ‌گاه نتوانستند از حالت ملوک‌الطوایفی بیرون آیند، چنان که همیشه قسمت کوهستانی آن مستقل یا نیم مستقل بود. باوجود آن ایلامیها در مدت چند هزار سال هویت خود را در برابر اقوامی نیرومند چون سومریها، اکدیها، بابلیها و آشوریها همچنان حفظ کردند و عاقبت به جهت اختلافهای داخلی و جنگهای خانگی از دشمن خود آشور شکست خوردند، و از صحنه‌ی روزگار به عنوان دولتی مستقل برافتادند، و در دولتها و ملت‌های همجوار و متجاوز ادغام گردیدند.

نقوش برجسته‌ی تخت جمشید به عقیده‌ی گیرشمن، میراث هنر ایلامی است. هنر پیکرتراشان ایلامی و هخامنشی با نمایاندن شاهان و نزدیکان آنها به طور کاملاً نیمرخ در چارچوب شرق قدیم باقی ماند.

ایرانیان در دوره‌ی پارتها فن ساخت سفال لعاب‌دار را که در دوران هخامنشی معمول بود و آن را از تمدن ایلامی به ارث برده بودند، توسعه بخشیدند.

در حفاریات شوش شیشه‌های کوچکی یافت شده که جدارشان پوشیده از برآمدگیهای کوچک است. این برجستگیها را آن روز در شیشه پدید آورده‌اند تا بتوان این اشیای ظریف را با اطمینان خاطر به دست گرفت.^۱

تعداد زیادی قطعات شیشه‌ای که از چاههای خانه‌های شوش به دست آمده، متعلق به دوران ایلامی است و این اندیشه را برمی‌انگیزد که در آن وقت در این شهر به مقدار زیاد اشیای شیشه‌ای محلی تهیه می‌شده است. ممکن است منشأ صنعت شیشه‌گری که در دوران ساسانی وجود داشته، مربوط به دوران ایلامی باشد.

تدفین در دوره‌ی ایلام میانه باتوجه به قبور متعدد کشف شده، که دارای تاریخهایی تا نیمه‌ی دوم هزاره‌ی دوم می‌باشد، با آلات و ادوات مختلف و متعدد همراه بوده است. مهم‌ترین و گویاترین این قبور سردابهایی با طاق قوسی می‌باشد که یک یا چند مرده از افراد یک خانواده را که به مرور از بین می‌رفتند، یکی پس از دیگری در آن دفن می‌کردند.

در چند قبری که بنا به گفته‌ی دومنکم متعلق به همین نیمه‌ی دوم هزاره‌ی دوم می‌باشد، ولی قدیم‌تر به نظر می‌آید، در انتهای سقف محفظه‌ی صندوق مانند کوچکی تعبیه شده که هدایا، یا یک رشته الواح در آن گذاشته شده است. بر بعضی از این الواح متن تدفینی که در شرق قدیم متداول بوده، حک شده بوده است.^(۱)

قدرت سیاسی ایلام باستان

دکتر گیرشمن می‌نویسد، نتیجه‌ی اختلاط مهاجران با سکنه‌ی بومی این شد، که کشورهایی که سابقاً امیرنشینهای متفرق و غیرمقتدری بودند، به صورت اتحادیه‌ی بزرگی درآمدند.

۱- تاریخ ایلام، پیرامیه، صفحه‌ی ۶۳.

از مختصات هزاره‌ی دوم پیش از میلاد به وجود آمدن یک سلسله‌ی ملی در ایلام می‌باشد، که پادشاه خود را پیامبر خدا، پدر و پادشاه، می‌خواندند (برای انزان و شوش)، و این سلسله‌ی ملی بعدها موفق گردید حوزه‌ی نفوذ و قدرت خود را توسعه بخشد و به شهر تاریخی اوروک و بابل مسلط شود. در همین دوره کاسیان که قومی کوهستانی بودند به زور خاک بابل را تحت سیطره‌ی خود درآوردند، و حدود ۶ قرن در آن سرزمین فرمانروایی کردند.

انقراض کاسیان توسط قوای بابلی انجام نگرفت، بلکه نخستین دولتی که در آن زمان هنوز کاسیان بابل را تحت نفوذ خود داشتند، ایلام بود که توانست آخرین ضربات خود را بر کاسیان وارد سازد و آنها را از پای درآورد.^(۱)

در حدود هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، سلسله‌ی جدیدی در ایلام مستقر گردید که حکمرانان بزرگ و مقتدری مانند شوتروک ناخوته، کوتیر ناخوته، شلیماک و اینشو شیناک دوران عصر طلایی ایلام را به وجود آوردند.

یکی از اسلاف این پادشاهان به نام اوتتاش هوبان، در کشور شهرهای جدید احداث کرد و شهرهای قدیمی و مستهلک را از نو مرمت نمود. اگر از روی مجسمه‌ی زوجه‌ی اوتتاش هوبان، یعنی ملکه ناپیرازو، قضاوت کنیم در آن دوران هنر، به ویژه فلزکاری، به درجه‌ی عالی و کمال خود رسیده بود.

بابل با سلسله‌ی منحط کاسی، دیگر رقیب خطرناکی محسوب نمی‌شد. تهدید بیشتر از جانب آشور بود و ایلام در دوران حکومت شوتروک ناخوته، (۱۲۰۷ تا ۱۱۷۱ ق.م) به اوج ترقی خود رسید، و به بابل تاخت و توانست آخرین نماینده‌ی سلسله‌ی کاسی را براندازد و پسر خویش کوتیر ناخوته را جانشین وی کند. او مجسمه‌ی مردوک، خدای ملی بابل را به شوش منتقل نمود و کشور بابل از تسلط کوهستانیان خارج و زیر نفوذ ساکنان دشت درآمد.

به نظر محققان شوروی، کاوشهایی که در نواحی جنوب غربی فلات ایران در شهر شوش انجام گرفته، رشد و تحول تمدن محلی را از عصر نوسنگی نشان می‌دهد. به موجب متون سومری از هزاره‌ی سوم پیش از میلاد در ایلام در دره‌های کارون و کرخه یک دولت برده‌دار به وجود آمده بود که در پایان هزاره‌ی سوم، بین‌النهرین سفلا را اشغال

نمودند و ساکنان آن نواحی را تحت نفوذ خود درآوردند، ولی تنها حمورابی، پادشاه بابل متحد کننده‌ی بین‌النهرین، توانست در برابر ایلامیان مقاومت نماید و آنان را از این سرزمین خارج کند. رشد نیروهای تولیدی یعنی ترقی کشاورزی، توسعه‌ی صنایع فلزی مس و برنز، پیشرفت سفال‌سازی و سایر حرفه‌های دیگر در هزاره‌ی سوم و دوم، اختلاف‌های اجتماعی را شدیدتر کرد، و اشکال اولیه‌ی بردگی را به وجود آورد و همین جریان شکفتگی تمدن را تسریع نمود. در هزاره‌ی سوم کتابت خطی مشتق از خط تصویری پدیدار گردید و آثار تمدن ایلامی نشان می‌دهد که کتابت تحت تأثیر سومر و اکد قرار داشته است.

فتوحات پادشاهان ایلام دنبال شد، آشور را هر چه دورتر راندند و بابل را تحت محاصره‌ی خود درآوردند. منطقه‌ی غربی ایران متشکل و متحد گردید، و نخستین شاهنشاهی زیر فرمان شاهان ایلام به وجود آمد.^(۱) در این دوره‌ی پیروزی، کتیبه‌ها را غالباً به خط ایلامی می‌نوشتند، و در زمینه‌ی هنری پیشرفتهای زیاد حاصل گردیده بود. ولی در اواخر هزاره‌ی دوم پیش از میلاد بخت نصر، پادشاه بابل، پس از تلاشهای متعدد سرانجام ایلام را شکست داد، شوش را متصرف شد و مجسمه‌ی مردوک را بار دیگر به معبد اصلی خود بازگردانید و نام ایلام قرن‌ها به دست فراموشی سپرده شد، ولی فعالیت اجتماعی و اقتصادی در فلات ایران همچنان دوام یافت. عاقبت هم اگر ایلام در برابر دشمنانش به زانو درآمد، به جهت جنگهای داخلی و رقابت‌های محلی بود که باعث شد قدرت رزمی و اقتصادی آنان تضعیف گردد، و دشمنان از این نقاط ضعف استفاده کردند و توانستند دولت قدرتمند و متمدن ایلام را که سالیان دراز توانسته بود در برابر متجاوزان ایستادگی کند، از پای درآورند و آن را از حالت استقلال به وابستگی کشانند.^(۲)

۱- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، صفحه‌ی ۱۳۶.

۲- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، صفحه‌ی ۱۳۷.

ایلام در گذشته و ارتباط آن با

سومر، آکد، بابل و آشور

ایلام از ابتدای پیدایش تا پایان قدرت در کنار همسایگانی چون سومر، آکد، بابل و آشور، که دارای تمدن عالی و پیشرفته‌ای بودند، می‌زیست.

آکد و سومر پس از چندی درهم آمیختند و دولت بابل را تشکیل دادند. آنگاه بابل یکپارچه تمدن درخشان خویش را به ایلام عرضه داشت.

دولت بزرگ آشور که شاید در رأس کشورهای متمدن زمان خود قرار داشت نیز در این نقل و انتقالها سهم بسزایی داشت.

کشور اورارتو، واقع در سرزمین ارمنستان، که دارای فرهنگ و تمدن بسیار معتبری بود، دولتی مقتدر تشکیل داد و هر چند دور از ایلام می‌زیست، اما از طریق معابر زاگرس و به واسطه‌ی اقوام ساکن در بین راه چون لولوبیها و گوتیها، از راه تجارت و ارتباطهای اقتصادی اشعه‌ی تمدن خویش را به این منطقه می‌فرستاد.

ایلام و همسایگان غربیش در دشت بین‌النهرین در تماس بسیار نزدیک و همیشگی بوده‌اند. این تماسها گاهی دوستانه و مسالمت‌آمیز و زمانی خصمانه و تعارضی بوده است، که در هر دو حال موجب مبادلات فرهنگی و نفوذ تمدن خواه از این کشورها به ایلام و زمانی چند از ایلام به آن نواحی بوده است.

چون تاریخ گذشته‌ی ایلام باستان تقریباً جدا از تاریخ همسایگانش در آن دوران نبوده است، به اختصار تاریخ و موقعیت کشورهای همسایه‌ی ایلام به تفکیک بیان می‌شود.

سومر: در حدود سال ۴۰۰۰ ق.م، طوایفی کوهستان‌نشین از کوهستانهای شمالی به سرزمین شنعاریا سومر به بین‌النهرین روی آوردند و در آن جا مسکن گزیدند. نژاد و حدود کشور

آنان به درستی مشخص نمی‌باشد، فقط می‌توان گفت اوروارخ و نیپ پور، از شهرهای بسیار مهم سومر بوده‌اند. سومریها ابتدا در رأس خلیج فارس کنونی و طرفین اروند رود می‌زیستند. ولی عده‌ای عقیده دارند که سومریان از طرف دریا به این سرزمین مهاجرت کردند.

رؤسای شهرهای سومر پاتسی نام داشتند. اینان پادشاهان محلی بودند که رهبری روحانی را به کشورداری اضافه نمودند، و بنا به معتقدات سومریها، امور شهر را موافق میل رب‌النوعها اداره می‌کردند. یکی از پاتسیهای سومر که با ایلام نبرد کرد، ان ناتوم اول نام داشت^(۱)، و پاتسی شهر لاگاش بود و در حدود سال ۳۰۰۰ ق.م شهر معروف اوما را ضمیمه‌ی مستعمرات خویش نمود و به قول خود شکست سختی به ایلامیها وارد آورد، زیرا مردم کوهستان‌نشین ایلام پیوسته به سومر یورش می‌بردند و پاتسیها حملات آنان را دفع می‌کردند. نامه‌ای درباره‌ی این حوادث از کاهن بزرگ الهه‌ی نین‌مار، که به یکی از دوستان خود نوشته است و مربوط به ۳۰۰۰ ق.م می‌باشد یافت شده است که بسیار قابل توجه می‌باشد.^(۲)

آکد: آکدیه‌ها قومی سامی بودند، که در شمال شرقی سومر سکونت داشتند. غالباً در تاریخ سومر و آکد با هم ذکر می‌شوند. بعد از سومر نوبت به آکد رسید و سیپ پاروکیش و بابل از شهرهای مهم آکد بودند.

خاندان پادشاهی، لاگاش، که به آن اشاره گردید، به دست لوگان زگیسی از پادشاهان سومر، دولتی که دوره‌اش بسیار کوتاه بود، تأسیس کرد.^(۳) پایتخت این دولت هم ارخ بود. سرانجام سومریان پس از ۲۵ سال حکومت به دست سارگن، شکست خوردند و سارگن بانی دولت آکد شد، و سومر را هم ضمیمه‌ی کشور خود کرد. سارگن از غرب تا شامات و از شمال تا کوههای زاگرس را تسخیر کرد. اولین تماس ایلام با آکد، در هزاره‌ی سوم ق.م، یعنی زمانی بود که این مملکت وارد مرحله‌ی جدید تاریخی و سیاسی خود شده بود.

آکد متمدن و مقتدر دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای در ایلام بود. اگرچه ایلام از خود خط و زبانی، داشت، ولی خط و زبان آکدی را قبول کرد و آن را به کار گرفت. با تشکیل سلسله‌ی سامی سارگن در آکد، ایلام احساس خطر می‌نمود، از این رو جهت حفظ استقلال و آزادی خویش وارد مبارزه‌ی شدید گردید. در زمان سارگن دولت آکد به اوج عظمت و اقتدار رسید، و پس از

۱- ایران باستان، مشیرالدوله، صفحه‌ی ۱۱۵ و ایران در عهد باستان، دکتر جواد مشکور، صفحه‌های ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲- ایران در عهد باستان، تألیف دکتر مشکور، صفحه‌ی ۱۱۶.

۳- ایران در عهد باستان، تألیف دکتر مشکور، صفحه‌های ۱۱۹ و ۱۲۰.

فتوحات بسیار در بین‌النهرین توانست ایلام را به تصرف خود درآورد. از زمانی که ایلام به تصرف آکدیه‌ها درآمد همواره کوشیدند تا دوباره استقلال خود را به دست آورند، و این خواست پس از مرگ سارگن جامه‌ی عمل پوشید.

پس از مرگ سارگن، ملل تابعه، از جمله سومر، با ایلام متحد شدند. امپراتوری آکد، از هر طرف مورد تهدید دشمنانش قرار گرفت، ولی ریموش، جانشین سارگن، به این متحدان فرصت نداد که دست به اقداماتی برضد امپراتوری آکد بزنند. او برضد این اتحادیه وارد نبرد شد و توانست ایلام و سومر را شکست دهد.^(۱)

پس از این شکست، شوش و سایر شهرهای دیگر متحمل خسارات زیادی گردیدند، و تروتهای آنها به یغما رفت. در زمان سلطنت مانیشموسو، برادر و جانشین ریموش، ایلام، همچنان تحت انقیاد آکد بود و این شاه موفق گردید فتوحاتی چند در شمال شرقی ایلام بنماید. این پیروزیها در کتیبه‌ای که از وی به یادگار مانده است ذکر گردیده، که سی و دو شهر از مملکت ایلام را به تصرف خود درآورده است. پس از مانیشموسو، نرم سین زمام امور آکد را در دست گرفت، وی یکی از حکام بزرگ این مملکت محسوب می‌شد. او موفق گردید که تقریباً بر سراسر مملکت چیره گردد، ولی برخلاف اسلاف خود دست به اصلاحات و مرمت ویرانیهای ناشی از جنگهای چندین ساله زد، زیرا شهرهای مختلف در طول دوران انتقال آکد لطمات فراوان دیده بودند.

پس از فتوحات نرم‌سین، زبان ایلامی به کلی منکوب زبان آکدی گردید. از آن به بعد حتی اسامی اشخاص بیشتر سامی شده بود و فرهنگ و تمدن محلی ایلام به شدت مورد تهدید قرار گرفت. ولی ایلامیها به علت درایتی که داشتند، روش ماهرانه‌ای در برخورد و چگونگی فرمانبرداری و تابعیت اتخاذ نمودند که به تدریج موجب گردید تا فرهنگی گذشته‌ی خود را بار دیگر بازیابند، و استقلال و اصالت خود را به دست آورند.

در هزاره‌ی سوم ق.م. زمانی که گوتیها از مساکن اولیه‌ی خود واقع در کوهستانهای زاگرس به جانب مشرق رود زاب صغیر، در دره‌ی دیاله‌ی علیا، فرود آمدند، ابتدا بین‌النهرین را مورد تهاجم قرار دادند، و سپس به آکد نیز حمله نمودند. گرچه ایلام نیز از این تهاجم مصون نماند، اما تنها توانستند بر نواحی شمالی و جنوبی بابل استیلا یابند و سومر و آکد به دست آن

۱- تاریخ ایلام، پیرآمیه، ترجمه‌ی شیرین بیانی، صفحه‌های ۳ و ۴.

قوم وحشی افتاد. پس از چندی توخگال، پادشاه ارخ، با تیریکان، پادشاه گوتی، نبرد کرد و او را به اسارت گرفت، و به سلطه‌ی گوتیها خاتمه داد. پس از آن که دولت آکد از قدرت و اعتبار افتاد، شهر اور در سومر جانشین شهر لاگاش در آکد گردید.

شاهان اور نیز که همچنان چشم طمع به ایلام غنی و متمدن دوخته بودند، از این پس تا مدتها تحت سیطره‌ی حکومت و فرهنگ سومر قرار گرفتند.

شولژی (۲۳۱۰ تا ۲۲۶۳ ق.م.)، شاه سومر، نواحی شمال ایلام، از جمله هیماش را فتح کرد. سپس انزان یا انشان نیز تابعیت او را گردن نهاد.^(۱)

ولی این حکومت تحمیلی در ایلام آنان را سخت آمد و در پی آن شدند که در موقعیتی مناسب خود را از قید سومر خلاص کنند. هنگامی که حاکم انزان از جانب شاه سومر انتخاب گردید، مردم ایلام شورش کردند ولی این شورش و طغیان به زودی سرکوب شد و حاکم انزان مغلوب و سراسر ایالت انزان به ویرانه مبدل گردید.

در زمان شولژی، شوش نیز از نفوذ سومر در امان نماند و به دستور وی معابدی در شهر برپا گردید و مجسمه‌هایی از خدایان در آنها قرار داده شد.

چنان که از کتیبه‌های این معابد برمی‌آید، بزرگان ایلام به ناچار هدایایی برای سلامت و طول عمر شاه تقدیم می‌داشتند.

پس از شولژی، پسرش یوریس، قدرت را در دست گرفت.

او در ایلام، که تحت نفوذ وی بود، دست به اصلاحات و آبادانی و مرمت ویرانها زد. در این زمان نفوذ سیاسی و فرهنگی سومر در ایلام به حد اعلای خود رسیده بود. چنان که در شوش معبدی به افتخار بورسین، پادشاه وقت سِـمِـر، برپا داشته بودند و مراسم مخصوص خدایان را برای وی انجام می‌دادند.

زمان حکومت ایبی سین، (۲۲۴۴ تا ۲۲۲۰ ق.م.) دوره‌ی انحطاط و سقوط اور و سومر فراهم شده بود. ایلام از این موقعیت استفاده کرد و در شهر شوش مردم سر به شورش برداشتند، ولی شاه سومر شخصاً عازم شوش گردید و حاکم شوش، که ابنی لوا، از سلسله‌ی سیماش بود، به اسارت وی درآمد. با وجود این مردم ایلام، دست از مبارزه برنداشتند و بین‌النهرین سفلا را مورد تاخت و تاز قرار دادند، و توانستند شهر لارسا را در قلب امپراتوری

۱. تاریخ ایلام، پیرامیه، ترجمه‌ی شیرین بیانی، صفحه‌های ۴ و ۵.

سومر فتح کنند و در آن‌جا از طرف خود پادشاهی بگذارند.^(۱) شاه اور، پس از مدتی طولانی مقاومت در برابر شاه انزان، کوتیر ناهوته، که حدود هیژده سال به درازا کشید، سرانجام مغلوب شد و به اسارت شاه انزان درآمد. بدین نحو توسط ایلام امپراتوری سومریها مغلوب و منقرض گردید. زمانی که ایلامیها از مشرق کشور را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند، از طرف مغرب قومی به نام آموریها، که نژاد سامی بودند، شهر کوچک بابل را که در کنار فرات بود تسخیر کردند، و آن را به حدی مورد توجه قرار دادند که پس از چندی جای سومر را گرفت. آموریها در حدود سیصد سال در بابل سلطنت کردند و به تدریج سراسر سومر و آکد را به تصرف درآوردند.

بابللیها، چون سومریان، به خدایان گوناگون، که هر یک مظهر نیرویی از طبیعت بود، اعتقاد داشتند. بزرگ‌ترین خدای ایشان مردوخ یا مردوک بود. ایشتار رب‌النوع عشق شمرده می‌شد و شمشا خدای آفتاب بود. پادشاهان سلسله‌ی اول آموری، پانزده تن بودند که ششمین آنان حمورابی بود که از ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۰ ق.م. به اصلاح امور کشور پرداخت و وضع قوانین کرد. قانون حمورابی چندین قرن پیش از شریعت حضرت موسی (ع) مدون شده است و حاکی از تمدن عالی بابل، در سال ۴۰۰۰ ق.م. می‌باشد.

این سنگ نبشته‌ی استوانه‌ای نخست در سیپ‌پار، از شهرهای آکد، بود که یکی از فاتحان ایلام آن را به غنیمت به شوش برد و بیشتر شامل قانون مدنی و جزایی می‌باشد.^(۲) بعد از این که اولین سلسله‌های آموری در بین‌النهرین روی کار آمدند، و دولت بابل تشکیل یافت، بابللیها و ایلامیها مشترکاً برضد شاه لارسا، که استقلالی یافته بود جنگ کردند و سرانجام کودورمابوک، شاه ایلام و پسرانش در این ناحیه حکومت یافتند و به عمران و آبادانی آن پرداختند، ولی پس از چندی لارسا از تصرف شاهان ایلام درآمد و به تدریج پایه‌های یک امپراتوری مقتدر در بابل بنا گردید که سرانجام در زمان حمورابی تکامل یافت و حکومت لارسا منقرض شد و بین‌النهرین سفلا و وسطا تحت پوشش یک حکومت واحد مقتدر درآمد و در مقابل ایلام به منزله‌ی خطر جدید و همسایه‌ای توانمند و جنگجو که خواهان کشورگشایی بود، قد برافراشت. از این پس در بابل اتفاقها و برخوردهایی روی داد، از جمله هجوم کاسیان از کوهستانهای زاگرس به دشت می‌باشد تا به عنوان کشاورز شغلی پیدا کنند. آنان در حدود نیمه‌ی

۱- تاریخ ایلام، پیرامید، ترجمه‌ی شیرین بیانی، صفحه‌ی ۵.

۲- این در عهد باستان، مشکور، صفحه‌ی ۱۲۲ و ۱۲۳.

قرن هیژده ق.م. به زور وارد کشور بابل شدند و آن را اشغال کردند. تسلط آنان طولانی‌ترین سلطه‌ی خارجی در بین‌النهرین شناخته شده است.

آنها حدود ۵۷۶ سال بر بابل حکومت کردند و در ۱۱۷۱ ق.م. سلطه‌ی آنان پایان پذیرفت. منطقه‌ی زاگرس که مسکن کاسیان بود، مربوط به قسمت مرکزی رشته جبال لرستان جدید است، اما حکومت آنان در طرف شمال و مشرق آن ایالت توسعه یافته بود و به قول بعضی محققان شامل ناحیه‌ی همدان هم می‌شده است.

مهاجمه‌ی کاسیان تأثیری عمیق و دیرپای در ذهن بابلیان باقی گذاشت. آنان این خاطره را با نیرو و قدرتی فوق‌العاده که کم‌تر در مهاجمان بیگانه دیده می‌شده است، به یاد داشتند و این امر منجر به طول دوران تسلط کاسیان گردید. در این عصر رکوردی طولانی وجود داشته است. کاسیان مدتی حکومت کردند و قوای بابلی نتوانستند آنان را از سرزمین خود خارج کنند. زمانی که کاسیان همچنان بر بابل حکمروایی می‌کردند، ایلام به تدریج اقتدار می‌یافت و نخستین دولتی بود که آخرین ضربات خود را بر کاسیان وارد و آنان را منقرض ساخت.^(۱)

در حدود هزاره‌ی سوم ق.م. سلسله‌ای جدید در ایلام مستقر گردید. حکمرانانی مقتدر مانند شوتروک ناخونته، کوتیر ناخونته و شیلهاک اینشوشیناک، دوران عصر طلایی ایلام را به وجود آوردند و یکی از اسلاف این پادشاهان، به نام اوتاش هوبان یا اوتاش‌گال، بزرگ‌ترین بانی این شاهنشاهی، که مجدداً نیرو گرفته بود، به شمار می‌رود و کشور را با شهرهای جدید رونق داد و شهرهای کهن را مرمت نمود.

در این دوران طلایی، ایلام به دلیل حکمرانانی مقتدر و کاردان روز به روز قوی‌تر گردید. با سرکوبی و انقراض کاسیان بابل هم دیگر تهدیدی به شمار نمی‌آمد، و تنها تهدید و رقیب خطرناک برای ایلام دولت آشور محسوب می‌شد، که دست دوستی و حمایت خود را به دولت بابل داده بود. در این زمان جنگی سخت درگرفت و در نتیجه دولت ایلام به نخستین موفقیت‌های خود نایل گشت. اوتاش‌گال، در این نبرد سخت بر بابل پیروز گردید و غنائم زیادی به چنگ آورد. شروع این نبرد در کتیبه‌ای به زبان اکدی ثبت گردیده است.

جانشینان وی همچنان نفوذ و قدرت خود را بر امپراتوری بابل حفظ کردند و توانستند تا شهر نیپور پیش روند. ایلام در سالهای ۱۲۰۷ تا ۱۱۷۱ ق.م. به اوج عظمت خود رسید و ساکنان

۱- ایران از آغاز تا اسلام، رمان گیرشمن، ترجمه‌ی دکتر محمد معین، صفحه‌های ۵۴ تا ۵۶.

آن در همه‌ی شهرهای مهم قلمرو خود معابدی احداث نمودند.

ایلام در زمان شیلهاک اینشوشیناک (۱۱۶۵ تا ۱۱۵۱ ق.م.)، فتوحات خود را به نقاط دور دست کشانید و قوای آن در شمال پیروز شدند و تا ناحیه‌ی دیاله پیش رفتند و به محوطه‌ی کرکوک رسیدند، آشور را به عقب راندند و بابل را به محاصره‌ی خود درآوردند.^(۱) قسمت اعظم دره‌ی دجله و ساحل خلیج فارس، و سلسله جبال زاگرس، تحت سیطره‌ی بابلیان درآمد و قسمت غربی ایران که با الحاق سرزمینهایی در مغرب و جنوب جبال وسعت یافته بود، با هم متحد شدند و نخستین امپراتوری را در فلات ایران تحت حاکمیت ایلام به وجود آوردند. همزمان با این فتوحات بزرگ تجدید حیات ملی صورت گرفت، و واکنش ضدفرهنگ و تمدن بیگانه شدیدتر گردید. کتیبه‌ها غالباً به خط ایلامی نوشته می‌شد، شیلهاک اینشوشیناک خدای ملی گردید و سلاطین و خاندان آنان در طول حیات خود خدا محسوب شدند، تجدیدی در هنر و معماری به وقوع پیوست، و شوش یکی از مراکز عمده‌ی هنر گردید. این فتوحات در زمان خود به قدری مهم و با اهمیت جلوه‌گر شد و امپراتوری ایلام به حدی عظمت و اقتدار یافت که تورات نیز درباره‌ی فتوحات ایلام، مبحثی دارد که از شاه ایلام، به نام کدرلا عمر، ذکر می‌کند که با متحدان خود به فلسطین حمله بردند و ایشان همه در وادی سدیم که بحرالملع (دریای نمک) باشد، به دوازده سال کدرلا عمر را بندگی کردند و در سال سیزدهم بر وی شوریدند و در سال چهاردهم کدرلا عمر، با شاهانی که با وی بودند، رفاییان را در عشتروت قرنین، زوزیان را در هام، و الیمیان را در شاوله قریتین شکست دادند. پس از آن برگشتند و به یمین مشقات که قادش باشد آمدند و تمام ساکنان عمالق و آموریان را نیز که در حصون تامار ساکن بودند، شکست دادند. در داستان گیلگمش، که با نمرود در تورات تطبیق می‌کند، نیز درباره‌ی ایلام و فتوحاتش بر بابل گفت و گو به میان آمده است و چنین بوده که خوم بابا، شاه ایلام، به بابل حمله‌ور شده، معابد را خراب، و پرستش خدایان بابلی را به خدایان ایلامی مبدل کرده است.^(۲)

در این هنگام گیلگمش و خادم او که آیابانی نام داشته برای مقابله با شاه ایلام عزیمت کردند و توسط زنی جادوگر دریافتند که دشمن در بیشه‌ای مقدس پنهان است. آن‌گاه پیش رفتند تا به درختهای سرو آزاد رسیدند و محل بابا را کشف کردند و وقتی که شاه می‌خواست به عزم گردش بیرون رود، گیلگمش و خادمش وی را غافلگیر کردند و او را به قتل رسانیدند. دیگر از

پادشاهان ایلام که در تورات آمده کودور کرکومل می‌باشد، که بر خلاف خوم بابا، بابلیها را شکست داد و کشور ایشان را غارت کرد. اما همچنان که غالباً در تاریخ ملل قدیم اتفاق می‌افتد، متعاقب عهده‌ی که ایشان را به اوج قدرت می‌رساند انحطاطی سریع پیش می‌آمد. سرنوشت ایلام هم در اواخر هزاره‌ی دوم ق.م. چنین بود و این تجزیه مصادف با ظهور و روی کار آمدن سلسله‌ی چهارم، در بابل می‌باشد که بر عکس گذشته، این مملکت را در جاده‌ی ترقی و تعالی انداخت، و حکومت جدید و شاهان آشور برای تسلط بر ایلام به منازعه پرداختند. سرانجام ایلام که، بیهوده می‌کوشید قدرت خود را همچنان حفظ کند، به دست یکی از شاهان سلسله‌ی چهارم به نام نبوکد نصر - (بخت نصر) اول طی جنگهای سختی شکست خورد و شوش به تصرف آنان درآمد و مجسمه‌ی مردوک را فاتحانه به معبد خود در بابل بازگردانیدند.^(۱)

استیلای بابل تا دریای مدیترانه توسعه یافت و در این دوره ایلام غالباً مستقل ماند. در صفحات دریایی سلسله‌ی بازیها، روی کار آمدند و مدت بیست سال حکومت کردند. در آن موقع باز ایلامیها در بابل ظاهر می‌شوند و سلطانی از ایلامیها را بر تخت می‌بینیم، اما او حدود شش سال بیشتر حکومت نکرد، (۱۰۰۶ تا ۱۰۱۱ ق.م.). بابل در آن زمان دچار ضعف و ناتوانی گردید و علت آن تاخت و تاز طوایف بدوی گوتیها در زمان سلطنت غاصب موسوم به اددپلوایدینیا، یکی از جانشینهای نبوکد نصر اول بوده است. طوایف مزبور سومر و آکد را خراب کردند و غنایم آنها را به یغما بردند و معابد بزرگ را ویران نمودند، و سرانجام کشور را به حال ضعف و ناتوانی انداختند و دولت را متزلزل ساختند.

اددپلوایدینا در صدد برآمد که از آشور یاری بگیرد و برای این مقصود دختر خود را به همسری پادشاه آشور درآورد. طبیعی است که ایلام می‌کوشید در چنین موقعیتی از اوضاع مساعد استفاده نماید، اما نتوانست بر آن کشور تسلطی پایدار پیدا کند و تنها پادشاه ایلامی که بر تخت شاهی بابل جلوس کرد، ظاهراً اسم‌أپلواوتسورا اختیار نمود. وی موفق به تأسیس سلسله‌ای نگردید. با این که بابل در آن زمان توسط دولت آشور و ایلام به شدت ضعیف و بی‌قدرت گردیده بود، اما نتوانست نیم استقلال خود را حفظ نماید.^(۲) در این موقع که ایلام به تاخت و تاز و غارت در بابل مشغول بود، دولت آشور هم بابل را طعمه‌ی خوبی برای آینده‌ی خود می‌دید. قبایلی از مهاجرین سامی نژاد، که در تاریخ آنها را کلدانی می‌خوانند، به آن‌جا

۱- تاریخ ایلام، پیرامیه، ترجمه‌ی شیرین بیانی، صفحه‌ی ۸.

۲- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌های ۱۰۴ و ۱۰۵.

هجوم بردند، و ظهور ایشان آغاز دوره‌ی جدید بود. این طایفه از مشرق عربستان آمده بودند و از طرف جنوب وارد بین‌النهرین شدند، ولی مدعی سومی برای بابل گردیدند.^(۱) جنگهای زیادی در این دوره به وقوع پیوست. نیکلر می‌گوید: سلاطین کلدانی می‌خواستند با مساعدت ایلام، تاج و تخت بابل و سیادت بر آشوریه‌ها را به دست آورند. ولی آشور مانع شد و به توسعه و تجاوز آنها خاتمه داد و بابل نیز جزو دولت آشور جدید گردید.

طلوع آشور

آشوریه‌ها مردمی بودند سامی نژاد که با اهالی سامی نژاد دیگر در بابل می‌زیستند، و بعد به قسمت میانه‌ی رود دجله و کوهستانهای مجاور آن مهاجرت کردند، و دولت کوچکی به نام آشور یا آسور تشکیل دادند، که از نام رب‌النوع، آنها آشور گرفته شده بود. آنها ابتدا شهر آشور را پایتخت انتخاب نمودند.

در بین سالهای ۱۵۰۰ - ۱۸۰۰ ق.م، در زمان حمورابی، از شهر آشور یاد گردیده است. کشور آشور استقلال یافت و پایتخت آنان، آشور، به مرور متروک گردید و بعد شهر کالاه، که در تورات از آن به نام کالک یاد شده است، به عنوان پایتخت آشور برگزیده شد و سرانجام نینوا نزدیک موصل امروز پایتخت آنان قرار گرفت. آشوریه‌ها مردمی کشاورز و آزاده بودند، و چون به سرزمین جدید دست یافتند، به امور کشاورزی پرداختند و دانستند، که این سرزمین کفاف زندگی آنان را نمی‌دهد و در صدد برآمدند که از طریق غارت و چپاول امرار معاش نمایند. با این فکر در بهار هر سال به تاخت و تاز در سرزمینهای همسایه می‌پرداختند و به این منظور کشوری را غارت و آن را باج‌گذار خود می‌کردند.

یکی از خصایص رذیلانه‌ی آشوریه‌ها، شقاوت و بی‌رحمی آنان نسبت به شکست یافتگان بود و عقیده داشتند هر چه بی‌رحم‌تر و شقی‌تر باشند، نزد خدایگان (بت) مقرب‌تر خواهند شد. دیگر آن که چون نفوس آنان از ملل مجاور خود کمتر بود، برای این که بتوانند در ملل همجوار خود نفوذ کنند و آنان را مرعوب خود سازند، به شقاوت و بی‌رحمی و قتل و غارت متوسل می‌شدند. سرانجام این دولت توانست حدود هزار سال دوام آورد و مرزهای خود را از هر طرف توسعه دهد.

از مغرب و جنوب غربی دولت هیتیها را معدوم و فلسطین را مطیع خود کردند و توانستند بر مصر نیز دست یابند. از مشرق و جنوب تا کوه دماوند و کریر لوت پیش رفتند، و ماد و پارس را مطیع خود کردند و ایلام را چنان برانداختند که دیگر آن کشور نتوانست تا چندین سال متمادی عرض اندام کند. از نظر نظامی نیروهای آشور بسیار معروف بود و سپاه ایشان از هولناک‌ترین لشگرهای آن روزگار شمرده می‌شد.^(۱)

اولین جنگ ایلام با آشور

اولین تصادم بین آشور و ایلام در زمان پادشاهی تیگلات پیلسر اتفاق افتاد که با طوایف کوهستانی شمال شوش زد و خورد کرده بود و سایر پادشاهان آشور هم با طوایف نیم مستقلی که در بین این دو دولت واقع بودند، کشمکش پیدا کرده بودند. اما تا زمانی که نواحی آرامیان شرقی دجله به بابل ملحق نشده بودند، نیکلات پیلسر سوم آن‌جا را تسخیر نکرده بود.

دو دولت آشور و ایلام، که می‌بایست دیر یا زود طرح خصومت بریزند، تا آن زمان مستقیماً و بی‌واسطه با یک دیگر تماس برقرار نکرده بودند.

دولت آشور که تا حدودی متمدن و دارای نظم بود، تا آن زمان نتوانسته بود، شهرهای مرزی و مجاور را ضمیمه قلمرو خود نماید و بر آنها حکمروا شود. از طرفی دولت ایلام، که مانند اغلب اقوام مستقل ولی از قدرت و اقتدار دولت همسایه‌ی خود بی‌اطلاع بود، به پیروزی آینده خویش اطمینان داشت. از این گذشته پادشاهان ایلام، که از دیرزمان به تاخت و تاز و تاراج خو گرفته بودند، از این که دولت قوی آشور مانع اعمال و حرکات و پیشروی آنان می‌شد، سخت متغیر بودند.

دولت ایلام از راه مآل اندیشی با بابل، که از تسلط آشوریه‌ها در رنج و عذاب بود، وارد مذاکره شد و اتحادی بین دو کشور جهت مقابله با تجاوزهای آشور منعقد گردید.

اما سارگن، همین که توسط جاسوسان خود از این اتحاد آگاه شد، جهت متلاشی کردن این اتحاد مصمم گردید که جداگانه دو دولت بابل و ایلام را مضمحل کند. زمانی که ایلام قصد حمله به آشور داشت، و از سرحد مرز عبور کرد، به انتظار پیوستن قشون بابلی نشست ولی لشگر آشور قبل از رسیدن بابلیها به سپاه ایلام حمله کرد.^(۲) نیروی آشوریه‌ها در آن زمان بر

۱- ایران در عهد باستان، صفحه‌ی ۱۲۶ - ۱۲۵.

۲- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۱.

نیروی ایلام برتری داشت، زیرا آشوریها متمدن‌تر از ایلامیها بودند و سوار نظام آشور از حیث عده و تشکیلات بر سوار نظام ایلام تفوق داشت و از جهت جنگ‌افزار آشوریها به مراتب سلاحهای بهتری از ایلامیان در اختیار داشتند.

در اولین تصادم در سلاح و آلات جنگی با هم یکسان نبودند، پیادگان ایلامی زره نداشتند، اما تیراندازان سنگین اسلحه‌ی آشوری زره پوشیده بودند. ایلامیان در مقابل سپرهای بزرگ آشوریان سپر سبکی به دست و مغفر کوتاهی بدون جغه داشتند آنها پرکلاهی از یال و دم اسب بر سر می‌گذاشتند حربه‌ی آنان عبارت از کمان و نیزه و دبوس و خنجر بود، ولی آشوریان سپری بزرگ و کمانی بزرگ‌تر از ایلامیان در اختیار داشتند.

ارابه‌ی ایلامیها نیز سبک‌تر از ارابه‌ی آشوریها بود. سواران آنان هم از حیث تعداد کم‌تر بودند. لشگریان ایلامی بیشتر از طوایف مستقل و نیم مستقل کوهستان و اطراف جلگه‌ی شوش بودند، با این وصف در برابر لشگریان آشوری که تقریباً در تمام مشرق فاتح به شمار می‌آمدند و از نظر اسلحه و ساز و برگ جنگی بر ایلامیها تفوق و برتری داشتند، دلیرانه مقاومت کردند و با سپاه آشور جنگیدند، و چنان ایستادگی کردند که آشوریها نتوانستند به هیچ وجه کوچک‌ترین پیشرفتی حاصل کنند، و ناچار شدند با دادن تلفات سنگین عقب‌نشینی کنند.

این جنگ به سبب اسم محل آن، معروف به جنگ دوری‌لو می‌باشد و بین سالهای (۷۰۵ تا ۷۲۲ ق.م.) روی داد.

گرچه سپاه آشور در این جنگ شکست فاحشی خورد، ولی در آن زمان برای مدتی منازعه و کشمکش متوقف ماند و سارگن دنباله‌ی عملیات و حملات خود را ادامه داد و شکست سختی بر لشگریان مصر وارد ساخت، و سرزمین هیتها ضمیمه‌ی کشور آشور گردید. سلاطین یونانی قبرس نیز هدایا و تحف به نینوا فرستادند. تسخیر سامار دیه و اسیری سبطهای دهگانه‌ی بنی‌اسرائیل نیز در دوره‌ی سارگن به وقوع پیوست. بعد از سارگن پسرش سنخریب (۷۰۵ تا ۶۸۲ ق.م.) به سلطنت رسید. او به سواحل ایلام دست‌اندازی کرد و زمانی که مشغول تاراج سواحل دریای ایلام بود، ایلامیها تحت فرماندهی کالدوش، شمال بابل را عرصه تاخت و تاز خود قرار دادند، و حتی پسر پادشاه را نیز اسیر کردند.^(۱)

نبردهای سناخریب یا سیناخریب با ایلام

بعد از سارگن دوم سناخریب، بر تخت سلطنت آشور نشست. در این موقع شورش‌های ایلام به وقوع پیوست و مردم ایلام کالدوش را در قصر خود محاصره کردند و او را به قتل رساندند.

سناخریب، پادشاه آشور، موقع را غنیمت شمرد و در حالی که ایلام در حالت هرج و مرج بود، از طرف جنوب ایلام، (سواحل خلیج فارس) داخل جلگه‌ی شوش گردید و توانست ۳۴ برج و قلعه را تخریب کند و اهالی آنها را به اسارت بگیرد و به آشور ببرد.

مردم ایلام در این موقع کودورناخوتتا را به پادشاهی برگزیدند، ولی او هیچ‌گونه اقدامی برای جلوگیری از تجاوز آشوریه‌ها به عمل نیاورد و خود نیز به کوهستان گریخت.^(۱)

آشوریه‌ها چون اوضاع را به نفع خود مساعد دیدند و هیچ‌گونه مانعی در سر راه خود مشاهده نکردند، به ماداکتو (دره شهر کنونی) که در کوهستان بود حمله بردند، ولی چون به سبب ریزش باران و برف دره‌ها و کوه‌های دره شهر برای عبور سپاه آشور نامناسب شده بودند، آشوریه‌ها ناچار به عقب برگشتند و راهی آشور گردیدند.

مردم ایلام کودورناخوتتا را، به جهت بی‌قیدی و عدم مقاومت در برابر سپاه آشور و فرار در برابر دشمن دستگیر کردند و به قتل رساندند، (۶۹۲ ق.م.) و به جای وی برادر کوچک‌ترش به نام اوم مان مینانو را به سلطنت برگزیدند.^(۲)

این پادشاه به محض به قدرت رسیدن سر و سامانی به قشون ایلام داد و به حدی آن را قوی نمود که بابل برای اتحاد با ایلام برضد آشور پیشقدم گردید و از خزاین خود وجوهی برای تهیه‌ی تجهیزات به ایلام داد. جنگی که پس از آن روی داد بسیار سخت و خونین بود چون هر دو سپاه مقاومت نمودند. با وجود کشته شدن سردار ایلامی، باز ایلامیها آن‌قدر مقاومت ایستادگی کردند که نتیجه‌ای عاید هیچ‌کدام نگردید و جنگ همچنان بی‌نتیجه ماند، و هر کدام بدون برتری بر دیگری به مقر اصلی خود مراجعت نمودند.

در سال ۶۸۹ ق.م. سناخریب بار دیگر به طرف بابل رفت، ولی ایلام در این موقع با متحد خویش بابل همراهی نکرد. چون پادشاه بابل به مرض فلج مبتلا گردیده بود، بابل مقاومت

۱. تاریخ ایران، هرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۳.

۲. تاریخ ایران، هرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۳.

چندانی در برابر دشمن نمود. ^(۱) همین که کشور مسخر شد، دولت آشور مانند گذشته با رأفت و مهربانی با آنها رفتار نکرد و دستور قتل و غارت توسط بی‌رحم‌ترین لشکریان آشور داده شد، و آنان از هیچ کاری کوتاهی نکردند. و بابل را به ویرانه‌ای تبدیل نمودند و آن را با خاک یکسان کردند در اثر طغیان و شورش ساکنان ناحیه، آشوریان مسیر نهر آبی را که در آن حوالی بود به داخل شهر منحرف کردند و آب هر چه را که در مسیر افتاد با خود برد.

سرانجام بعد از این همه کشتار و غارت و ویرانی، به جای سناخریب اسرهدون به تخت آشور، نشست، ۶۸۱ تا ۶۶۹ ق.م. اسرهدون بعد از به قدرت رسیدن در اولین اقدام شروع به ترمیم و مرمت ویرانه‌های بابل نمود. ^(۲)

او توانست در همان سال اقدامات مؤثری در مورد مرمت خرابیها انجام دهد. دیر سال ۶۷۴ ق.م.، خومبان کالداش دوم به طور ناگهانی به ایلام حمله برد، و تا سیپ‌پار پیش رفت، در حالی که پادشاه آشور در نواحی دیگر سرگرم بود، و پادگانهای آشوری قدرت مقابله با ایلامیها را در میدان جنگ نداشتند. مهاجمین مظفر و پیروز با غنایم سرشاری به شوش برگشتند.

پس از گذشت چند روز از این پیروزی پادشاه ایلام درگذشت. برادرش موسوم به اورتاکو، به جای وی به تخت سلطنت نشست. در این زمان وی با دولت آشور ارتباط برقرار نمود و مجسمه‌ی رب‌النوع سیپ‌پار را که به غنیمت آورده بودند به دولت آشور مسترد گردانید، و در ازای این مهربانی و گذشت چون ایلام در آن موقع گرفتار کمی غلات گردید، اسرهدون از هیچ‌گونه مساعدتی ^(۳) مضایقه نمود و به ایلام کمک کرد. اسرهدون، در آن زمان به اوج قدرت و اقتدار رسیده بود و توانست مصر را فتح نماید. گرچه آن کشور در گذشته هم از آشوریان شکست خورده بود، ولی تا آن زمان هیچ‌وقت شهرهایش مسخر و سرزمینش ویران نگردیده بود، دولت آشور نیز به چنان قدرت و اقتداری رسیده بود که غیر از ایلام در آسیای غربی دولتی نمانده بود که تابع و مطیع آشور نشده باشد. پس از این فتوحات بزرگ اسرهدون درگذشت و به جای وی آشوربانی‌پال به قدرت رسید (۶۶۹ تا ۶۲۶ ق.م.) و برادرش شمش شوموئین پادشاه بابل گردید.

ابتدا این پادشاه جدید تمام مساعی خود را مصروف فرونشاندن آتش طغیانی نمود که در

۱- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌های ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۴.

۳- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۴.

سال ۶۶۸ ق.م. در مصر روی داد.^(۱)

در سال ۶۶۵ ق.م. در حالی که لشکریان آشور، هنوز در مصر بودند، ایلامیها موقع را مساعد و مغتنم شمردند و تحت رهبری اورتاکو از رود دجله عبور کردند و بنای تاخت و تاز در آن کشور را گذاشتند. چون استحکامات بابل بیش از آن بود که بتوانند به زودی آن را مسخر نمایند، به عادت دیرینه‌ی خود غنایم زیاد جمع کردند و به شوش فرستادند. در این زمان اورتاکو درگذشت و مقارن آن بعضی از بزرگان ایلام از بین رفتند و ایلام دچار هرج و مرج و بحران گردید.

پس از مرگ اورتاکو، برادرش توم مان، به جای او به قدرت رسید. این تغییر برای ایلام بسیار شوم بود، زیرا توم مان، پادشاه جدید از ترس سقوط و از دست دادن قدرت تصمیم به نابود کردن اقوام نزدیک خویش گرفت.^(۲) او در اولین فرصت تمام برادرزاده‌های خود را به قتل رسانید. این اقدام شنیع و غیرانسانی وی باعث گردید که شصت نفر از شاهزاده‌های ایلامی از ترس فرار کردند و به دربار بانیپال پناهنده شدند پادشاه آشور از این امر استقبال نمود و آنان را با آغوش باز پذیرفت، با این هدف که با جنگهای خانگی و اختلافهای داخلی دولت ایلام را ضعیف و ناتوان نماید و در فرصت مناسب آن را درهم شکند.

این پیش‌بینی و تدبیر مفید افتاد، و همین اختلافهای خانوادگی اسباب انحطاط ایلام را فراهم آورد.

آشوربانی پال، با لشکریانش بار دیگر از رود نیل گذشتند، و به شهر تب رسیدند و آن را غارت کردند، و دو تا از مجسمه‌های جزو آرایش معبد آمن را به نینوا منتقل نمودند.^(۳)

توم مان، پادشاه ایلام، همین که به قدرت رسید با گمبولا، که گذرگاههای دجله را در تصرف داشت، متحد گردید. بدین وسیله راه بابل برای او باز شد. او پیش از این که از سرحد عبور کند آشوربانی پال را بین جنگ و استرداد فراریان ایلام مخیر گردانید. آشوربانی پال چون استرداد فراریان را به دولت ایلام به منزله‌ی ضعف و ننگ خود می‌دانست، از تسلیم آنان خودداری کرد و اعلان جنگ داد. جنگ بین طرفین درگرفت، اما آشوربانی پال چندان رغبتی به جنگ نداشت، و چون با بزرگان کشور مشورت کرد، با دریافت جواب مساعد لشکریان آشور را

۱. تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌های ۱۴۲ و ۱۱۵

۲. تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۵.

۳. تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌های ۱۱۵ و ۱۱۶.

به طرف ایلام روانه کرد. این سرعت حرکت نامنتظر توم مان را سراسیمه نمود و فوراً قوای خود را جمع آوری کرد و به طرف توللیز، که شهری نزدیک شوش بود عقب کشید، و میسره‌ی خود را به کارون و میمنه را به بیشه تکیه داد و مهیای جنگی سرنوشت ساز شد. ^(۱) از آن گذشته چون لشگریانش نرسیده بودند، با تدبیر یکی از سرکردگان را که ایتونی نام داشت نزد دشمن برای مذاکره‌ی صلح روانه کرد تا شاید بتواند بدین وسیله فرصت و مجال جهت مقابله پیدا کند پادشاه آشور دریافت که حيله‌ای در کار است و دستور داد که فرستاده‌ی پادشاه ایلام را دستگیر کنند و سر او را از تنش جدا نمایند. با رسیدن این خبر به پادشاه ایلام جنگ درگرفت ولی مدتی جنگ بدون نتیجه‌ی قطعی بود. عاقبت آشوریه‌ها میسره‌ی ایلامیان را به کارون راندند تا این که رودخانه به واسطه‌ی انبوه نعش اسب و آدم مسدود گردید، و بقیه سپاه شکست خورده‌ی ایلام در پناه بیشه‌ها به کوهستان گریختند. ^(۲)

توم مان، پادشاه ایلام، که خود نیز در این جنگ شرکت داشت، دلیرانه جنگید و ضربات پی در پی بر دشمن وارد آورد تا این که مجروح گردید. پس از مجروح شدن بر ارابه سوار شد و قصد فرار از صحنه نبرد را داشت، اما در حین فرار یکی از چرخهای ارابه به درخت خرمایی برخورد کرد و پادشاه نقش بر زمین گردید. چون تعاقب کنندگان آشوری نزدیک بودند و یکی از شاهزاده‌های ایلامی تبعید شده در عالم کینه جویی بر آنان فرماندهی می‌کرد، بر توم مان تاخت و دوباره او را مجروح کرد. پادشاه ایلام از این که دشمن را تحت فرماندهی یک ایلامی می‌دید که برضد مردم ایلام می‌جنگید، سخت هراسان گشت و از فرط ناراحتی به پسر خود فریاد زنان گفت که با تیر آن شاهزاده‌ی ایلامی را از پای درآورد ^(۳). پسر به طرف وی تیری پرتاب کرد که به خطا رفت و خود نیز مجروح گردید. شاهزاده‌ی ایلامی در این فرصت به وسیله‌ی دبوس او را از پای درآورد.

توم مان پادشاه ایلام نیز دستگیر شد و سرش را بریدند و به نینوا فرستادند. وقایع مزبور در نقوش آشوری به تصویر کشیده شده است و این نقشها در موزه‌ی لندن موجود است. آشوریان در این نبرد لشگریان ایلام را از دم شمشیر گذاریدند و افسران و بزرگان ارتش را زنده زنده پوست کنندند، و رؤسای بزرگ‌تر را برای زینت آیین فتح پیروزی نزد خود نگه داشتند.

۱- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۶.

۲- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۶.

۳- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۷.

خبر این شکست و مصیبت آن همان روز به شوش رسید و منجر به تحولی بزرگ گردید. طرفداران شاهزاده‌های فراری مخالفان خود را دستگیر کردند و به زندان انداختند و با تشریفات و ازدحام به استقبال فاتحان شتافتند^(۱). در این موقع خواجهگان مقدس پیشگام بودند، و طبق دستور آشوربانی‌پال پسر بزرگ او اورتاکو، که خوم‌بان ایگاش نام داشت، به سلطنت برگزیده شد و لشکریان آشوری بعد از اخذ خراج به نینوا مراجعت کردند.

شکست ایلامیها باعث جشن و شادی زیادی در آشور گردید، زیرا شادی بیش از حدی که آشوربانی‌پال از این پیروزی اظهار نموده بود، دلیل بر ترس و وحشتی بود که از ایلام داشتند. رؤسای اسرا را زنده پوست کردند و بدن آنها را قطعه قطعه نمودند و به نقاط مختلف کشور فرستادند. سر توم‌مان، پادشاه ایلام را، در موقع جشن و ضیافت به درخت آویختند و بعد بر دروازه‌ی نینوا نصب نمودند.^(۲)

اگر چه ایلامیها هیچ وقت آشور را در میدان جنگ مغلوب نساخته بودند، اما با اسرهدون همسوی کردند و در بابل مکرر تاخت و تاز نمودند. ایلام تنها دولتی بود که تا آن زمان آزاد مانده بود و آشور را تهدید می‌کرد. ولی پس از این که بر دولت ایلام چنین شکستی وارد آمد و دست نشاندگی آشوری به سلطنت ایلام رسید، به نظر می‌آید که تا چندین سال اتفاق مهمی در آن ناحیه پیش نیامده باشد. آشوربانی‌پال از این پیروزی به اندازه‌ای کبر و نخوت پیدا کرد که برادرش از او رنجید، چون با آن برادر فقط به مانند نایب‌السلطنه‌ی بابل و حکمرانی دست نشاندگی رفتار می‌کرد که هر وقت اراده کند او را خلع نماید. برادر نامبرده برضد پادشاه آشور در سال ۶۵۲ تشکیل اتحادیه‌ای داد و کشورهای تابعه‌ی او را داخل در این اتحاد کرد.^(۳)

خوم‌بان ایگاش، پادشاه ایلام، هم که طبعاً مخالف پادشاه آشور نبود، مجبور گردید داخل آن اتحاد گردد. آشوربانی‌پال از او تقاضا نمود که مجسمه‌ی ننه را به اریک برگرداند، حال آنکه اطاعت این امر با حفظ تاج و تخت منافات داشت، زیرا تمام مردم ایلام به آن بت به دیده‌ی احترام می‌نگریستند و علاقه‌ی وافری به او داشتند. همین که سفرای بابلی خوم‌بان ایگاش را دعوت کردند، او خزانه‌ی خود را برای تقدیم حاضر نمود و آنها نیز این دعوت را پذیرفتند. ملت ایلام نیز از این جهت خوشوقت گردید.

۱- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌های ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌های ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳- تاریخ ایران، پرسی سایکس، صفحه‌ی ۱۱۹.

آشوریها، به اغتشاشهای داخلی ایلام دامن زدند، چندان که بر اثر این اغتشاشها و رقابتهای داخلی تام‌ماریتو، برادر پادشاه ایلام، برضد او دسیسه چینی نمود و توانست او را به قتل رساند و تخت و تاج وی را تصاحب نماید.^(۱)

اما برای این که روشن کند که شیوه‌ی دولت وی تغییر ننموده است، فوراً لشکر دیگری نیز به میدان جنگ فرستاد و بر شمار لشکریان قدیم افزود، با وجود این سلطنت وی چندان دوامی نیاورد و یکی از مردان جنگی از تبعه‌ی مهم ایلام، به نام انیدیغاش به واسطه اوضاع بحرانی و آشفته ایلام بر وی عصیان نمود و توانست پیشرفتهایی حاصل نماید. به طوری که ماریتو مجبور گردید به باتلاقهای کناره‌ی خلیج فارس بگریزد و در آنجا تجهیز کشتی کند، ولی طوفان کشتی را به ساحل برد و تام‌ماریتو، گرفتار شد و او را به نینوا فرستادند. آشوربانی‌پال با او به مهربانی و عطوفت رفتار کرد تا بعدها بتواند از وجودش استفاده‌هایی در راه حفظ منافع خود ببرد. در هر حال یاغی نامبرده لشکر ایلام را از میدان جنگ خارج کرد و متحد و همپیمان ایلام، یعنی بابل را تنها گذاشت.^(۲)

آشوربانی‌پال، پس از مدت مدیدی که بابل را در محاصره داشت آنجا را مسخر کرد و همان رفتاری را که سناخریب در چهل سال قبل با آن شهر کرده بود، تجدید نمود و هزارها نفر از سکنه‌ی آن را در پیش گاوهای بزرگ بال‌دار به قتل رسانید.

پادشاه آشور پس از آن که کار بابل را یکسره ساخت مصمم گردید به کار ایلام نیز خاتمه دهد و خیال خود را از هر جهت از این دشمن دیرینه راحت کند. برای این مقصود از تام‌ماریتو، استفاده کرد و قبل از آن که بابل را مسخر کند از پادشاه ایلام تقاضا نمود کلدانیها را که در طغیان شرکت کرده بودند تسلیم نماید، اما جواب صریحی داده نشد. مصلحت ایلام در تقویت بابل بود، و از این رو لازم بود از شکست خوردن آن جلوگیری کند.^(۳)

آشوربانی‌پال برای پادشاه ایلام پیغام داد که اگر کلدانیها را تسلیم نکنی می‌آیم و شهرهای ترا خراب می‌کنم و مردم شوش و ماداکتو و خایدالو را به اسیری می‌برم و ترا از تخت به زمین می‌اندازم و دیگری را به جای تو می‌گذارم، و همچنان که سابقاً تو من را از میان برداشتم ترا هم نابود می‌کنم.

۱- تاریخ ایران، پرسى ساپکس، صفحه‌های ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲- تاریخ ایران، پرسى ساپکس، صفحه‌ی ۱۲۰.

۳- تاریخ ایران، پرسى ساپکس، صفحه‌ی ۱۲۰.

در این میانه بزرگان ایلام اندیغاش را به قتل رسانیدند و خوم‌بان کالداش را به جای او گذاشتند و بنابراین موقعیت مناسبی برای آشوریانی پال پیدا شد که طرفداری تام‌ماریتو را بهانه کند و او را کمک دهد، تا این که او دوباره داخل شوش گردید و بر تخت سلطنت ایلام نشست. تام‌ماریتو به محض به قدرت رسیدن سفاهت کرد و در صدد قتل معاونان خود برآمد. آنان از عمل او آگاه شدند و بار دیگر او را گرفته و به زندان انداختند. آشوریان که برای اقامت در ایلام عده‌ی خود را کافی نمی‌دیدند، تمام کشور را به غارت دادند و به نینوا بازگشتند.^(۱) در سال ۶۴۵ ق.م. آشوریانی پال که از نتایج جنگهای قبل ناخشنود بود، بار دیگر دنبال بهانه‌ای جهت حمله به ایلام می‌گشت. با این مقصود تام‌ماریتو را به ایلام فرستاد و از خوم‌بان کالداش کلدانیها و مجسمه‌ی نه نه را خواستار گردید. برای پادشاه ایلام، پذیرفتن این تقاضا با مرگ وی مساوی بود. بنابراین تصمیم گرفت در برابر آشوریانی پال مقاومت کند. آشوریان دوباره به ایلام حمله کردند. ابتدا شهر ماداکتو به تصرف آنان درآمد و با این فتح معابر کرخه بر روی سپاهیان دشمن گشوده شد. آشوریان بعد از آن که چهارده شهر را به آتش کشیدند شوش را هم به تصرف درآوردند. خزانه‌ی پادشاهان ایلام، که از غنائم جنگهای سابق انباشته بود، به دست آشوریان افتاد.

طلا و جواهری که بابل، در زمان اتحاد به ایلام داده بود با مجسمه‌ها و اشیای نفیسه معابد ایلام، و آن چه در خانه‌ها از ثروت و اشیای قیمتی بود به نینوا منتقل کردند. آشوریها به کشتار و غارت اکتفا ننمودند، آنها حتی استخوانهای پادشاهان ایلام، و اشخاص نامی را بیرون آوردند و به نینوا فرستادند، و در آنجا جشن گرفتند. به اعتقاد آنان چون ارواح اشخاص به استخوانهای پوسیده معلق است بدین وسیله مذلت و خواری این اوضاع را بهتر درک خواهند کرد. مجسمه‌ی نه‌نه، رب‌النوع ارخ، را که ۱۶۳۵ سال در تصرف ایلامیها بود آشوریانی پال به دست آورد و آن را برای شهر ارخ فرستاد. آشوریها، پس از کشتار و غارت شهرهای ایلام، اسرای زیادی را از شهرهای ایلام به آشور منتقل کردند.^(۲)

خوم‌بان گالداش، آخرین پادشاه ایلام، که فرار کرده بود پس از چندی گرفتار شد و آشوریانی پال او و تام‌ماریتو، پادشاه سابق ایلام را به جای اسب به ارابه‌ی خود بست و مجبورشان کرد که ارابه‌ی سلطنتی را تا معبد آشور و ایشتار، خدایان آشور، بکشند.

۱. تاریخ ایران، پرس‌سایکس، صفحه‌ی ۱۲۱.

۲. تاریخ ایران، پرس‌سایکس، صفحه‌های ۱۲۲ و ۱۲۳.

بدین ترتیب استقلال دولت ایلام به دست آشوربانی پال از بین رفت. گرچه دولت ایلام به وسیله‌ی آشور منقرض گردید، اما قبایل کوهستان‌نشین آن استقلال خود را حفظ کردند.^(۱)

پس از انقراض دولت ایلام، آن سرزمین به دو بخش تقسیم گردید:

۱- منطقه‌ی شمالی: یعنی آنزان، به دست پارسیها افتاد که از مدتها پیش در این ایالت سکونت گزیده بودند و حتی برای خود قایل می‌شدند.^(۲) زمانی که هنوز ابتدای جنگهای آشور و ایلام بود (۶۷۵-۶۴۰ ق.م)، چیش پیش یکی از رؤسای پارسیها و مؤسس حکومت هخامنشی، این ایالت را عملاً در تصرف داشت و عنوان شاه آنشان به خود داده بود.

۲- منطقه‌ی جنوبی: یعنی شوش و سایر نواحی به تصرف آشور درآمد، ولی از آبادی و نعمت چیزی در این نواحی باقی نماند و آثار تمدن توسط سپاهیان دشمن با خاک یکسان شد و مردم قتل و غارت گردیدند.

ایلام، گرچه گاه به گاه از نظر سیاسی و معنوی و فرهنگی تحت نفوذ همسایگان با عظمت و متمدن خود مانند سومر، آکد، بابل و آشور، قرار گرفته بود، ولی از جنبه‌های فرهنگی و تمدنی، به خصوص شهر شوش، یکی از مراکز عمده‌ی تجاری و اقتصادی زمان محسوب می‌شد، که این خود در گرفتن یا پراکندن افکار و فرهنگ دیگران بسیار مؤثر بوده است.^(۳)

ایلام در دوران اقتدارش کشوری ثروتمند و آباد بود و شوش یکی از چهارراههای تجاری دنیا محسوب می‌شده است و با وسایل ارتباطی سهل با بین‌النهرین و آسیای صغیر و خلاصه اقصی نقاط دنیای متمدن زمان مرتبط می‌گردیده است. زمانی که آشوربانی پال به شهر شوش حمله برد و تمام آن را با خاک یکسان نمود، و مردمش را از دم تیغ گذرانید، عده‌ای از مردم آن توانستند به اطراف متواری شوند. با این حال چیزی نگذشت که بار دیگر در عهد امپراتوری هخامنشی شوش پایتخت زمستانی شاهان گردید و بار دیگر مجد و عظمت سابق خود را بازیافت، و یکی از پایگاههای تمدن، سیاست و اقتصاد امپراتوری هخامنشی و به طور کلی دنیای آن زمان گردید، و تا قرون بعد این موقعیت را حفظ کرد.^(۴)

تمدن و هنر ایلامی نیز تا مدتی مدید، حتی تا دوره ساسانیان، در بعضی موارد الهام

۱- تاریخ ایران، پرسی ساپکس، صفحه‌ی ۱۲۳.

۲- تاریخ ایلام، پیرامیه، صفحه‌ی ۱۰.

۳- تاریخ ایلام، پیرامیه، صفحه‌های ۱۱ و ۱۲.

۴- تاریخ ایلام، پیرامیه، صفحه‌ی ۱۲.

دهنده‌ی هنرمندانی ایرانی بود. ایلامیها، باوجود آن که دولت آنها به وسیله‌ی دولت آشور منقرض گشت، از عرصه‌ی تاریخ خارج نشدند، بلکه مکرر در طول تاریخ بلندیها و پستیها پیمودند، و همواره از اوج به حضيض و از حضيض به اوج رفتند و برخاستند، باز افتادند و برخاستند و همچنان در صحنه‌ی تاریخ ایران ماندند. این بود که اسم آنها به دوام بر جریده‌ی عالم و تاریخ ثبت مانده است.^(۱)

ایلام در عهد مادها

مادها بنا به گفته‌ی هرودت دارای شش طایفه بودند و زندگی آنها از راه دامداری و کشاورزی و تربیت اسب تامین می‌گردید. به علاوه این طوایف در اوایل ورود به فلات ایران تا مدتها چوپانهای جنگجویی بوده‌اند. البته اینها طی چند قرن که از ورودشان به حدود غربی ایران می‌گذشت، در مجاورت آشور باج‌گذار شاهان آشور بودند، و گه‌گاهی نیز به عنوان مزدوران جنگی با طوایف بومی یا با سرداران آشور و اورارتو همکاری می‌کردند.

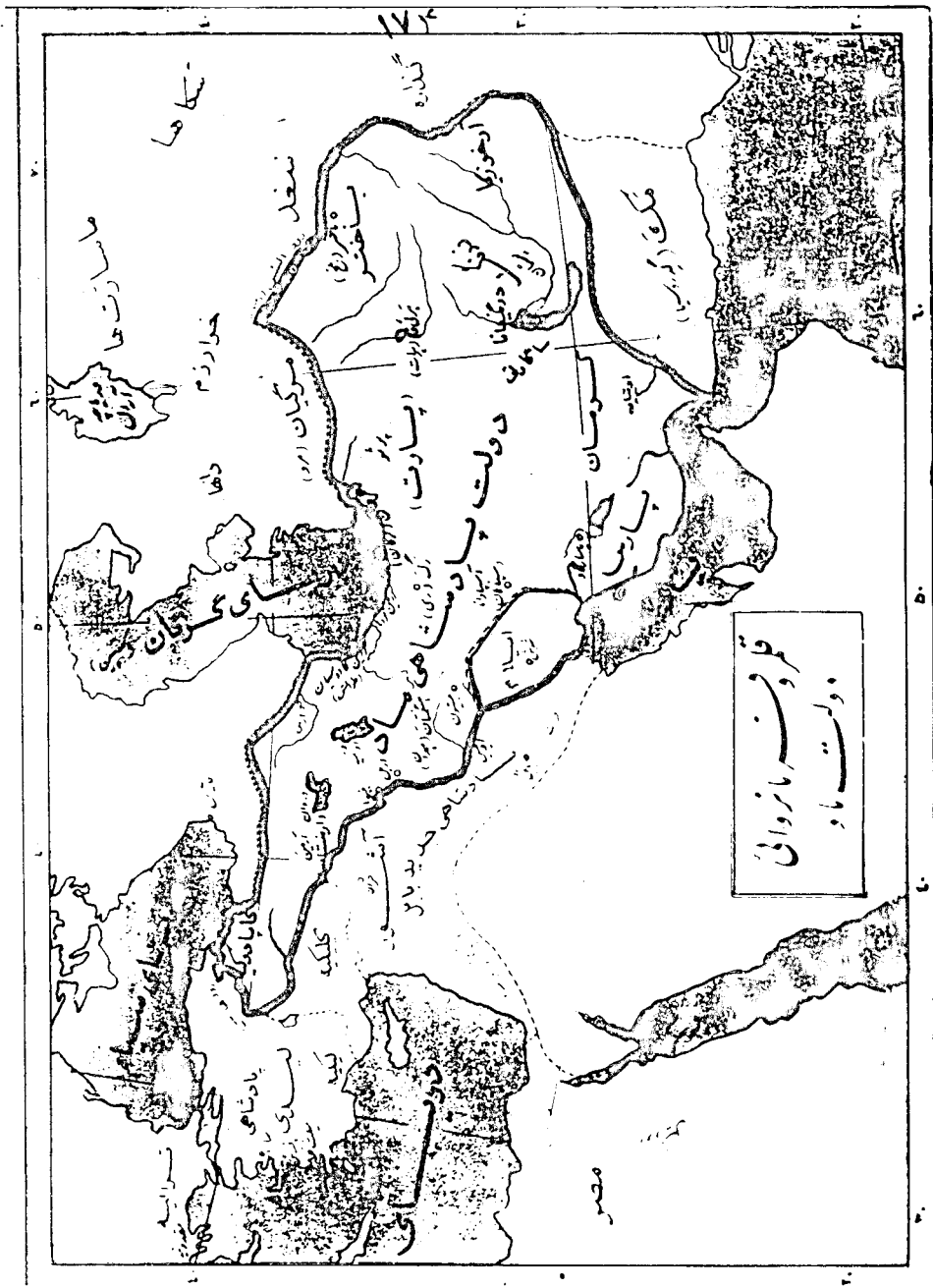
کوهستانهای این ولایات در حکم دژهای طبیعی بود که در هنگام ضرورت آنها را از تجاوز دشمنان مصون می‌داشت. با وجود این تجاوز آشوریها که همه با کشتار و غارت و ویرانی همراه بود نیز نتوانست روح جنگجویی این طوایف نیم‌بدوی و رام‌نشدن را ضعیف کند، خاصه که این طوایف به رغم آن که در کوهها و دره‌های مختلف پراکنده بودند و با آن که زندگی ساده و اسلحه‌ی محقری در اختیار داشتند، به حکم اتحاد و پیوند محکمی که در بین آنها بود مثل قبیله‌ای واحد از سرکرده‌ی بزرگ خویش فرمانبرداری می‌کردند و تا آخرین نفس هم با دشمن می‌جنگیدند.

در واقع این طوایف که از آغاز ورود به نواحی غرب فلات ایران و در ضمن حرکت به جنوب و مشرق این منطقه مثل طوایف پارسوا در دره‌ها و تپه‌های مجاور پراکنده شده بودند، از کرانه‌های دریاچه‌های ارومیه تا حدودی ری، همدان و بختیاری را به تدریج جولانگاه خویش کردند. هر طایفه‌ی آنها هم به وسیله‌ی سرکرده‌ی خویش که غالباً به آشور باج می‌داد، اداره می‌شد. در پاره‌ای موارد نواحی مختلفی که محل سکونت طوایف ماد بود به شکل ولایت کوچکی درمی‌آمد و بین سرکردگان آنها اتحادی برقرار می‌شد.

مادها سرانجام در مرکز نواحی زاگرس، که آشوریها آن را منطقه‌ی تحت نفوذ خود می‌دانستند، دولتی تشکیل دادند که گرداگرد آن را منطقه‌ی بیگانه فرا گرفته بود. مادها پس از

تشکیل دولت خود به تاخت و تاز و توسعه دادن نفوذ خود در آن منطقه برآمدند. در آغاز سدهٔ ششم ق.م. قبایل پارسی را که در نواحی جنوب باختر فلات ایران، پارسوماش و آنشان، ساکن بودند مطیع خویش کردند و پهنه‌های عظیم را متحد ساختند.

مادها کم‌کم منطقه‌ی خود را وسعت بخشیدند و توانستند بر قلمرو سلطنت ایلام که در حال اضمحلال بود دست یابند، ولی سلطنت آنان چندان دوام نیاورد و حکومت به دست پارسیهای دیگر، که بعداً به هخامنشیان معروف گردیدند، افتاد.



رابطه‌ی ایلام و پارسیان و آغاز حکومت هخامنشیان

پارسیها مردمانی بودند آریایی نژاد، که تاریخ آمدن آنها به ایران دقیقاً روشن نیست و پس از مهاجرت از موطن خود، در فلات ایران خاصه در ایالت فارس و حدود ایلام باستان اقامت گزیدند. این قوم منقسم بر شش طایفه‌ی زراعت پیشه (شهرنشین)، و چهار طایفه‌ی چادرنشین (صحرائنشین) می‌شد که شش طایفه‌ی اولی عبارتند بودند از: پا سارگادیان، مرفیان، ماسپیان، پانتالیان، دروسیان و گوتیان.

چهار طایفه‌ی دیگر عبارتند بودند از:

داییها، مردها، درویکها و ساگارتیها، که از طوایف مذکور سه طایفه‌ی برتر و دیگران را تحت سیطره‌ی خود درآورده بودند.

در حدود ۷۰۰ سال.ق.م. پارسیان در پارسوماش، در کوههای فرعی جبال بختیاری، در مشرق شوشتر، ناحیه‌ای واقع در دوسوی کارون، نزدیک انحنای بزرگ این شط پیش از آن به سوی جنوب بازگردد، مستقر شدند.^(۱)

دولت ایلام دیگر آن توان و قدرت را نداشت که از استقرار آنان در این ناحیه ممانعت کند، همین ناحیه‌ای که همواره بخشی از مستملکات ایلام بود.

پارسیان تحت قیادت هخامنش حکومت کوچک خود را، که مقدر بود بسیار بزرگ گردد، به وجود آوردند، و نام خویش بر آن نهادند. محاربه‌ی آشور و ایلام به تناوب از سیاستی که پادشاهان ایلامی در مسایل مربوط به بابل اتخاذ کرده بودند، ناشی می‌شد. از این جهت است که در زمان هوبان ایمنه، ۶۹۲ تا ۳۸۸ ق.م. که برای تأیید ادعاهای قانونی امیربابلی ضد آشور سپاهی نیرومند گرد آورد و نخستین بار نام پارسیان پارسوماش به میان می‌آمد، محاربه‌ای خونین ولی غیرقطعی در حلوله درگرفت. کمی بعد سناخریب موفق شد بابل را دوباره تسخیر کند و ایلام دیگر بار عقب رانده شد.

آشور در تعقیب اعمال خود بر ضد خصم همه‌ی قدرت نظامی و سیاسی خویش را علیه ایلام به کار برد و از طرفی سیاست تجزیه و نفاق را تعقیب نمود، و فقط از امیرانی که به تاج و تخت آشور وفادار بودند، پشتیبانی می‌کرد. حاکم آشور به میل و رغبت خود پادشاهان ایلام را عزل و نصب می‌نمود. در چنین محیط مضطربی حکومت کوچک پارسیان از موقعیت مناسبی

که پیش آمده بود کمال بهره‌برداری را می‌نمود، و به توسعه‌ی تدریجی خود ادامه می‌داد.^(۱) در این موقعیت هرج و مرج چیش پیش (۶۷۵ تا ۶۴۰ ق.م.) پسر و جانشین هخامنش توانست انشان را به قلمرو خود بیفزاید و خود را پادشاه انشان بنامد. او ناحیه‌ی مزبور را تا شمال شرقی پارسوماش اشغال نمود. اگر چه وی ترک تابعیت ایلام کرده بود، ولی در حدود سال ۶۷۰ مجبور گردید سلطنت مادها را تحت زمامداری فرورتیش (خشترتیه) به رسمیت بشناسد.

چیش پیش، با سیاستی جسورانه که در عین حال مقرون به احتیاط بود بسیاری از سرزمینها را به تصرف خود درآورد. او، ثا آن جا که برایش مقدور بود، سعی می‌کرد از درگیری با دولتهای بزرگ خودداری ورزد. از این رو عاقلانه تقاضای ایلام را مبنی بر پیوستن به آنها نپذیرفت. ایلام به حمایت شمش شوموکین پادشاه بابل، که توسط برادر خود آشوربانی پال خلع شده بود، برخاسته بود.

در زمان درگذشت وی ناحیه‌ی زیر فرمان پارسیان عبارت بود از ایالت پارسوماش که انشان و پارسه نیز بدان افزوده شده بود. او قلمرو خود را مانند سلاطین مروئزی، بین دو پسر خویش تقسیم کرد.^(۲) پارسیان در آغاز تاریخ خود آنگاه که حکومت کوچکشان هنوز در حالت تکوین بود کاری را انجام دادند که به نظر می‌رسد ساکنان اصلی فلات ایران در طی قرون هرگز در صدد انجام دادن آن برنیامده بودند. در همان هزاره پارسیان در سرزمین مزبور اقامت گزیدند و زبان خویش را به خط خود تعبیر و بیان نمودند.

پارسیان در آغاز تمدن خود ابتکار روح خلاق خویش را که می‌توانست اندیشه‌های خارجی را اقتباس کند و بر اثر نبوغ خود آن را تغییر شکل دهد، به ثبوت رسانیدند. حوادثی که در ایلام پیش آمد موجب گردید که آشور ضد دولت مزبور اقدامات نظامی به عمل آورد.^(۳) تامارتیو، پادشاهی که جرات کرد وفاداری خود را نسبت به آشور بانی پال اظهار دارد، به وسیله‌ی سرداری محلی معزول گردید، ولی در دست سپاهیان آشور افتاد و در نینوا محبوس شد. رفتار پادشاه ایلام نسبت به آشور به زودی طوری مشکوک به نظر می‌رسید که آشور بانی پال مصمم گشت کار ایلام را یکسره کند.

۱- ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، صفحه‌های ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲- ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، صفحه‌ی ۱۲۵.

۳- ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، صفحه‌های ۱۲۵ و ۱۲۷.

پس از این اقدام آشور نفوذ خود را بسط داد و به نخستین کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری که سرحد غربی دولت پارسوماش بود رسید. پادشاه آن نواحی کوروش اول، پسر چیش پیش بود که از قدرت آشور به وحشت افتاد و برای اثبات وفاداری به پادشاه آشور فرزند ارشد خود اروکو را به عنوان گروگان همراهی با دولت فاتح به آشور فرستاد. این حادثه نخستین تماس مستقیم بین پارسیان و آشوریان بود.^(۱)

قبل از کوروش دوم (کوروش کبیر) سه پادشاه از طایفه‌ی هخامنشی به نامهای تیپس، کوروش اول و کمبوجیه در انزان یا انشان (ایلام) حکومت کردند. پارسها از بدو ورود غالباً به زراعت و گله‌داری اشتغال داشتند، گاهی مستقلاً زندگانی می‌کردند، ولی بیشتر تابع یا پاج‌گزار دولتهای ماد، کلدیه و آشور بودند. آنها هیچ‌گاه از خاک خود تجاوز نکرده بودند تا آن که هخامنش، سرسلسله‌ی هخامنشیان بر پارس و ایلام پادشاهی کرد و قلمرو خود را تا فلسطین نیز بسط داد. شاهان هخامنشی، با این که بر ایلام نیز حکمرانی می‌کردند ولی غالباً زیر نفوذ پادشاهان بابل، آشور و ماد قرار داشتند.

آخرین پادشاه سلسله‌ی هخامنشی که در ایلام و پارس حکومت کرد، کامبوزیا، پدر کوروش کبیر بود. به هر حال استقرار حکومت پارسیان از کورورش کبیر شروع می‌شود. پس از آن که دولت ماد به شرکت و اقتدار رسید و قدرتی در مقابل دشمنان خود محسوب گردید، پادشاهان ماد و بزرگان آنها به ثروت و مکنّت رسیدند و بنای ظلم و جور و تعدی نسبت به مردم گذاشتند.

در اثر این اعمال خشونت‌بار رابطه‌ی مردم با دولت روز به روز تیره‌تر شد و همه‌ی روسای سپاه دلسرد و مأیوس و سپاهیان نیز جملگی سست و بی‌کار گردیدند. کم‌کم سران سپاه به‌طور خصوصی جلساتی برای گفت‌وگو درباره‌ی سرنگونی پادشاه ترتیب دادند. و در این بین نامه‌ای به کوروش پسر کامبوزیا، حکمران ایلام و پارس، نوشتند و از او دعوت کردند که خود را با مختصر سپاهی به حوالی اکباتان برساند تا لشگریان ماد به او ملحق شوند. کوروش پس از خواندن نامه، با سران و سرداران سپاه پارس و ایلام وارد مذاکره گردید و با لشگرهای پارس و ایلام، رهسپار اکباتان شد.

آردیاک، پادشاه ماد به محض شنیدن این خبر، سپاه انبوهی به سرکردگی آریاک، که تعهد

گرفتن کوروش را نموده بود، برای سرکوبی کوروش فرستاد. آریاک خود را مغلوب کوروش دید و با لشگر زیر فرمانش به سپاه وی ملحق شد.

آردیاک از این پیش آمد سخت خشمناک شد و خود شخصاً با لشگر دیگری به جانب کوروش حرکت کرد. در آغاز جنگ شکست خورد و خود را به اکباتان رساند و متحصن شد. سرانجام سپاه کوروش وارد اکباتان گشت و آردیاک را دستگیر نمود و دولت ماد سقوط کرد و تمام زروسیم به دست آمده را به ایلام انتقال داد. کوروش در سال ۶۵۰ ق.م. بر تخت پادشاهی پارس و ایلام نشست و در سال ۵۵۰ ق.م. قلمرو ماد را به تصرف درآورد و رسماً عنوان شاه ماد را به خود اختصاص داد و اکباتان را فتح کرد.^(۱)

پارسیها بسیاری از سنن فرهنگی و روشهای کشورداری را از مادها فراگرفتند. یونانیان، مصریان و مردم دیگر آن زمان باستان تصرف ماد را به وسیلهی کوروش حق موروثی او می شناختند، و غالباً پارسیها را مادی می نامیدند.

در مدت سه سال و اندی کوروش کشورهایی را که از پیش جزو قلمرو دولت ماد بودند به زیر سیطره‌ی خود درآورد و به قلمرو خود افزود، مانند پارت، گیرگان و غیره. در سال ۵۴۶ ق.م. لیدی به تصرف کوروش درآمد. متحدان این کشور نتوانستند به موقع به پادشاه لیدی کمک نمایند. پس از لیدی حکومت‌های محلی آسیای صغیر که وابسته به یونانیها بودند توسط پارسیها منحل شدند و به تصرف آنها درآمدند.^(۲)

در فاصله‌ی سالهای ۵۴۶ تا ۵۳۹ ق.م. کوروش ایالت‌های شرقی مانند خوارزم، سغدیان، مارگیان، باختر عشایری سکزی آسیای میانه، ساتاگید، آراخوس، گدروسی، قندهار و غیره را به تصرف خود درآورد، و این گونه دولت پارس موفق گردید که حوضه‌ی رودخانه‌ی پاکسارت، و مرزهای باختری هندوستان را به فرمانبرداری خود وادارد و پس از آن متوجه بابل گشت. در سال ۵۳۹ ق.م. پارسها نزدیک شهر ایسی، کنار رود دجله ارتش بابل را شکست دادند. کوروش بدون جنگ سیپار، و پس از دو روز بابل را مسخر کرد و نابونید، پادشاه بابل اسیر گشت. کوروش در سال ۵۳۹ ق.م. وارد بابل شد و امنیت ساکنان آن کشور را تضمین کرد و صلح و آرامش را در آن جا برقرار نمود.^(۳) معبد‌های بابلی، آسوری و ایلامی را که متروک شده بودند مرمت کرد، و با

۱- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کشاورزی، صفحه‌ی ۷۶.

۲- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۷۶ و ۷۷.

۳- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۷۷ و ۷۸.

پیروی از سنت بابلها، برای خدای مردوک قربانی داد و بر آن شد مردمی را که به زور به بین‌النهرین کوچانده شده بودند به زادگاههای خویش بازگرداند.

کوروش پس از فتح بابل ناحیه‌ی خوزستان (سوزیانا) و کلیه‌ی خاک ایلام سابق را به قلمرو خود افزود، و شهر شوش را به عنوان یکی از پایتختهای خود برگزید، زیرا از نظر موقعیت جغرافیایی این شهر بین نواحی آریایی‌نشین مشرق و سامی‌نشین مغرب واقع بود. شاهنشاهی هخامنشی زندگی جدیدی در شوش ایجاد کرد و حیات ملی و اجتماعی نوی در این کشور پدید آورد.

سرزمینی که سالیان متمادی در زیر نفوذ سرکشان و سرکردگان و رقبای همسایه دمی آسوده نبود، حیات تازه و آرامش به خود گرفت و کاخهایی در آن بنیاد گردید.^(۱) این سرزمین پس از مدت‌ها اغتشاش و ناآرامی که هرزمانی در دست قهرمانی بود، یا از دستی به دست دیگری می‌افتاد، پس از تصرف آن توسط هخامنشیان مدتی در آسایش به سر برد. پس از تصرف بابل همه‌ی کشورهای باختر تا مرزهای مصر دلخواهانه فرمانبرداری پارسیها را پذیرفتند...

کوروش زمانی که خود را برای حمله به مصر آماده می‌کرد، نخست بر آن شد که مرزهای خاوری ایران را از عشایر متجاوز آسیای میانه پاک کند، و در نبردی که با ماساگتها، در کناره‌ی خاوری آمودریا، به سال ۵۳۰ ق.م. انجام داد، پس از تحمل شکست سختی که بر سپاه وی وارد آمد، خود نیز کشته شد.

پس از مرگ وی (۵۳۰ ق.م.) کمبوجیه به پادشاهی هخامنشی رسید. او راه کوروش را ادامه داد و خود را برای حمله به مصر آماده نمود.^(۲) در نبردی که بین او و مصریان رخ داد شکست سختی بر آنها وارد ساخت و مصر را به تصرف خود درآورد و خود را پادشاه مصر اعلام کرد.

کمبوجیه پس از اشغال مصر قصد حمله به حبشه را داشت و خود را آماده می‌نمود. به این منظور در منطقه‌ی بالای مصر چند دژ محکم بنا نهاد. ارتش او بدون آمادگی کامل به حبشه تاخت، ولی بر اثر مقاومت سرسختانه‌ی حبشیان ناچار به عقب‌نشینی گردید. در پایان سال ۵۲۴ ق.م. کمبوجیه به پایتخت ممفیس بازگشت، و شورش را که مصریان علیه دولت پارس آغاز

۱- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۷۸.

۲- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۷۸ و ۷۹.

کرده بودند، درهم کوبید.

در سال ۵۲۲ ق.م. به او خبر دادند که برادر کوچکش بردیا در پارس سر به شورش برداشته، خود را پادشاه نامیده است. کمبوجیه با عجله و هراسان به سوی پارس حرکت کرد، ولی در بین راه به طرز مشکوکی درگذشت.^(۱)

بردیا یا به قولی گوماتا در سال ۵۲۲ ق.م. قیام کرد و مدتی بعد حکومت وی به وسیله ی بابلها به رسمیت شناخته شد، و بیشتر کشورهای تابعه ی پارس او را پذیرفتند، و طبق سنتهای باستانی پارسیان در پاسارگاد به عنوان پادشاه پارس تاجگذاری کرد. گوماتا برای این که قومهای تابعه ی پارس را آرام نگه دارد یا دست کم برای مدت کوتاهی از شورشها جلوگیری کند، گرفتن مالیات و انجام دادن وظایف نظامی را برای مدت سه سال ملغی اعلام کرد.

در مدت حکومت گوماتا هیچ گونه قیام یا شورش در قلمرو هخامنشیان رخ نداد. در سال ۵۲۲ ق.م. پس از حدود ۷ ماه سلطنت، گوماتا به تحریک اشراف بلندپایه ی طایفه ی پارسی کشته شد.^(۲) کمبوجیه چون می دید که بردیا یا گوماتا، در میان مردم محبوبیتی دارد و روز به روز بر محبوبیت او افزوده می شود به ناچار برای حفظ تاج و تخت خود، او را با توطئه ای که تقریباً پنهانی بود به قتل رسانید. گوماتا یا بردیای دروغی چون از این موضوع با اطلاع بود و از نظر شباهت خیلی به برديه برادر کمبوجیه نزدیک بود، از غیبت کمبوجیه استفاده کرد و خود را بردیا برادر کمبوجیه اعلام کرد و مردم هم که از موضوع بی اطلاع بودند باور کردند.

پس از قتل گوماتا یا بردیای دروغی یکی از توطئه کنندگان به نام دارا یا داریوش اول که حدود ۲۸ سال داشت به قدرت رسید، و خود را پادشاه هخامنشی نامید. پس از قتل گوماتا و جلوس داریوش بر پادشاهی هخامنشی اولین ولایتی که علم طغیان علیه داریوش برافراشت، ایلام بود.

در ایلام شخصی به نام آترنه که از خانواده های سلطنتی قدیم ایلام بود به مخالفت با داریوش برخاست ولی چون افراد زیادی با او همراهی نکردند شورش وی سرکوبی شد و او را دستگیر کردند و نزد داریوش آوردند. داریوش به دست خود او را به قتل رسانید.^(۳) بعد از آن واقعه شخصی به نام نیدنیتویل، از اهالی بابل که خود را آخرین پسر پادشاه بابل می خواند، بر

۱- تاریخ ایران، ترجمه ی کیخسرو کشاورزی، صفحه های ۷۹ و ۸۰.

۲- تاریخ ایران، ترجمه ی کیخسرو کشاورزی، صفحه ی ۸۰.

۳- تاریخ ایران، ترجمه ی کیخسرو کشاورزی، صفحه ی ۸۰.

ضد داریوش قیام کرد و داریوش شخصاً برای منکوب کردن این قیام به بابل لشگر کشید، و در پاییز ۵۲۲ ق.م. در کنار رود دجله شکست سختی به بابلیان وارد آورد و به این ترتیب در مدت پنج روز پیروزی تازه‌ای در کنار رود فرات نصیب داریوش شد و سپس پارس‌ها وارد بابل شدند و تمام رهبران قیام را اعدام کردند.

هنگامی که داریوش سرگرم سرکوبی بابلی‌ها بود، پارس‌ها، مادها، ایلامی‌ها، مارگیانی‌ها، پارتها، ساتاگیدها، عشایر آسیای میانه و مصری‌ها سر به شورش برداشتند و نبردی طولانی و خونین بین شورشیان و لشگریان داریوش آغاز گردید.^(۱)

ساتراپ باختر به نام دادار، برای سرکوبی قیام‌کنندگان مارگیانی‌ها مامور گردید. وی در سال ۵۲۲ ق.م. مارگیانی‌ها را شکست داد و پس از این شکست کشتار مغلوبان آغاز گردید.^(۲) و بیش از ۵۵ هزار تن از مارگیانی‌ها به قتل رسیدند. در خود پارس شخصی به نام وهیازداته، به نام پسر کوروش یعنی بردیا، بر ضد داریوش قیام کرد و بسیاری از مردم از وی پشتیبانی نمودند، چنان‌که موفق گردید منطقه‌های خاوری ایران را تا آراخوسی به تصرف خود درآورد.

سپاه وهیازداته با لشگریان داریوش وارد نبرد شدند و فرماندهی این لشگریان را سردار وایومیس به عهده داشت. در این نبرد هیچ‌کدام به پیروزی دست نیافتند، اما وایومیس توانست ضربات سختی بر دشمن وارد آورد و او را وادار به عقب‌نشینی نماید.^(۳) وهیازداته توانست موقعیت خویش را همچنان حفظ کند، اما در نبردی که بعدها در پارس روی داد شکست سختی را متحمل شد و خود نیز اسیر گشت، و با تمام هواخواهان نزدیکش اعدام شدند. داریوش توانست بار دیگر سرتاسر خاک پارس را به تصرف درآورد.

نخستین قیام مردم ایلام به آسانی توسط داریوش سرکوب گردید، ولی دیری نپایید که دوباره از منطقه‌ی ایلام در سال ۵۱۷ ق.م. شخصی به نام ماریتا، سر به شورش برداشت و با داریوش به نبرد پرداخت. داریوش بار دیگر این قیام را سرکوب و چیرگی خود را از نو در منطقه پایدار کرد. اما تقریباً سرتاسر خاک ماد در دست فراوریش، بود که ادعا می‌نمود وابسته به خانواده‌ی کیاکسار به نام خشترتیا است. این برای داریوش بسیار خطرناک بود و او را در آینده

۱- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۸۰ و ۸۱.

۲- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۸۰ و ۸۱.

۳- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۸۱.

تهدید می‌کرد.^(۱)

بنابراین مصمم شد شخصاً به مادیها حمله برد و در سال ۵۲۱ ق.م. در نزدیکی شهر کوندوریش مادیها را شکست داد و فراوریش با عده‌ای از هوادارانش به نزدیکی رگا، ری امروزی گریخت. داریوش وی را تعقیب و دستگیرش کرد و او را با یارانش به قتل رسانید. داریوش پس از سرکوبی مادها که حدود یک سال به درازا کشید، توانست پایه‌ی حکومت و موقعیتش را استوار و محکم کند، و دامنه‌ی قلمروش را تا مرزهای گذشته‌ی دوران کوروش و کمبوجیه بسط دهد. علت کامیابی داریوش و شکست شوشیان در عدم همکاری و پراکندگی قیام‌کنندگان بود، که بیشتر آنها حالت تدافعی به خود گرفتند و داریوش با داشتن ارتش قابل اعتماد و منظم توانست هراس در دل شوشیان به وجود آورد و آنها را درهم شکند.^(۲)

در سال ۵۲۰ ق.م. ایلامیها برای سومین بار بر ضد حکومت پارسیان قیام کردند، اما این بار نیز توسط لشکریان داریوش سرکوب شدند و شکست سختی بر آنان وارد آمد. داریوش پس از سرکوب کردن ایلامیان برای آرام کردن عشایر اسکیفوما ساگت، واقع در آسیای میانه لشکر کشید. او فرماندهی این لشگرکشی را خود شخصاً به عهده داشت و آنها را شکست داد و رهبر آنها را که اسکونخو نام داشت اسیر کرد و دیگری را به جای وی گذاشت. پس از آن داریوش به انجام دادن اصلاحات معروف اداری و مالی کشور و گسترش متصرفاتش پرداخت.

در پایان سده‌ی ششم ق.م. مرزهای حکومت هخامنشی، از رود سند تا دریای اژه در باختر و از قفقاز در شمال تا مصب رود نیل در جنوب گسترش یافت. به طور کلی داریوش قریب دو سال از آغاز سلطنت خود را در محاربات گذرانید و حدود نوزده جنگ انجام داد و نه پادشاه را مغلوب کرد، ولی ضربه‌هایی که بر پیکر شاهنشاهی وی وارد آمد، به نواحی غربی ترسرایت نمود.^(۳) در متون برجای مانده از داریوش که ترجمه گردیده، مانند کتیبه‌های بیستون و غیره، داریوش می‌گوید: به لطف اهورامزدا اینها هستند ممالکی که من خارج از پارس گرفته‌ام و در آنها تسلط کامل دارم، خراج آنها به من می‌رسد و هرچه از سوی من بدانها فرمان داده شود، آن را مجری می‌دانند و تصمیم‌های من مورد احترام قرار می‌گیرد. ماد، خوز، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، زرنگ (سیستان)، رخج، تته‌گوش، قدو، گندار، هند، گیمریان امیرگی (که کلاه

۱- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۸۱.

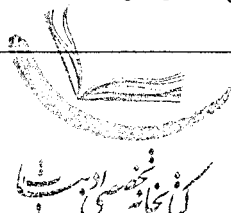
۲- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۸۱.

۳- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۸۲.

آنان نوکدار بود)، بابل، آشور، عربستان، مصر، ارمنستان، کاپادوکیه، ساردس و یمن.^(۱)

نظامهای اجتماعی و اقتصادی قلمرو دولت هخامنشی بسیار متفاوت و در سرزمینهای تابعه‌ی این دولت استانهای آسیای صغیر، ایلام، بابل، سوریه فنیقیه و مصر قرار داشتند، که سالهای متمادی قبل از پیدایش امپراتوری پارس دارای سازمانهای حکومتی پیشرفته‌ای بودند: به موازات اشغال این کشورها از لحاظ اقتصادی پیشرفته، پارسیها سرزمینهای برخی از ملل عقب‌افتاده از قبیل عشایر کوچ‌نشین عرب، اسکیفها و قبایل دیگر را که در مرحله‌ی از هم‌پاشیدگی نظام قبیله‌ای بودند تسخیر کردند. پارسیها پس از متصرف شدن کشورهای مزبور از جهت مدیریت و سازمان‌داری با مشکلات عدیده‌ای مواجه گردیدند و تلاش اینان بر این بود که شرایط مساعدی برای پیشرفت اقتصادی کشورهای زیر فرمانشان فراهم آوردند.^(۲)

کورش و کمبوجیه به کشورهای بابل، مصر، آسیای صغیر و غیره نوعی خودمختاری دادند و آنها را آزاد گذاشتند که همچنان به روشهای پیشین خود کشورهايشان را اداره نمایند اما قیامهای سالهای ۵۲۱ و ۵۲۲ ق.م. دولت هخامنشی را به ناپایداری تهدید کرد. داریوش یکم کوشید تا از گرایشهای جدایی خواهانه‌ی ملتهای تابعه جلوگیری کند. از آن جمله دست به اقدامات اصلاحی مالی و اداری دامنه‌داری زد و برای انجام دادن این اصلاحات سازمانهایی به وجود آورد. ضمناً برای جمع‌آوری مالیات جهت اداره‌ی سازمانهای لشگری ضوابط دقیق و حساب شده‌ای را مقرر داشت، اگرچه انجام دادن این اصلاحات مدتی طول کشید، اما از سال ۵۱۸ ق.م. تغییر سازمان و هماهنگ کردن سیستم اداری استانهای کشور آغاز شد.^(۳) در نتیجه‌ی این اصلاحات عملاً نظام اداری نوینی در زندگی کشورهای بابل، مصر، ایلام و دیگران برقرار گردید و حتی تا مدت‌ها بعد از تسلط هخامنشیان تغییرات مهمی در این ضوابط و مقررات پدید نیامد. داریوش اول سرتاسر کشور پهناور هخامنشی را از لحاظ اداری و مالیاتی به چند قسمت تقسیم کرد، و نام هریک از این قسمتها را ساتراپی گذاشت. معمولاً ساتراپیها بزرگ‌تر از استانهای امپراتوریهای سابق بودند، و در برخی موارد مرزهای ساتراپیها با مرز دولتهای پیشین که بر مبنای ملی و نژادی ساکنان تعیین شده بود، و آن زمان جزو قلمرو دولت هخامنش به شمار می‌رفت تطابق داشت و تقریباً هفتاد ملت در ۲۰ ساتراپی مسکون بودند که همه‌ی این ملتها جزو



۱- ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، صفحه‌ی ۱۶۹.

۲- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۸۲.

۳- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۸۲ و ۸۳.

قلمرو هخامنشیان به شمار می آمدند.^(۱)

در رأس این تقسیمات کشوری یعنی ساتراپیها استاندار قرار داشت که به منزله‌ی نگهبانان سلطنت محسوب می شدند. در آغاز پیدایش دولتهای هخامنشی این مقام وجود داشت، اما در زمان کوروش و کمبوجیه و اوایل سلطنت داریوش یکم استانداران بیشتر این ساتراپیها مانند آن چه در زمان آشوریها و مادها معمول بود از میان اشراف و بلندپایگان محلی برگزیده می شدند. داریوش ضمن انجام دادن اصلاحات اداری کشوری بیشتر استانداران را طبق معمول از میان اشراف پارسی برمیگزید.

در زمان کوروش و کمبوجیه قدرت کشوری و لشگری ساتراپیها در اختیار استانداران بود و به تفکیک وظایف فرماندهان لشگری و استانداران مشخص می شد.^(۲) در آغاز فقط استانداران امور کارهای کشوری ساتراپیها را می گرداندند و قدرت اداری منطقه در دست آنان متمرکز بود، و دیگر کارها مانند قضاوت، اقتصاد کشور، وصول مالیات، امنیت مرزها، نظارت بر عملیات ماموران محلی و حتی حق ضرب سکه های نقره ای و مسی از وظایف و اختیارات استانداران بود و در زمان صلح استانداران عده ای نیروی نظامی صرفاً جهت حفظ امنیت منطقه ی خود در اختیار داشتند، اما نیروهای لشگری در اختیار فرماندهان لشگری بلندپایه بودند، و بدون تابعیت از استانداران فقط از شاه فرمان می بردند.

این امر در زمان حکومت داریوش یکم رعایت می شد، ولی پس از مرگ وی این اصول تفکیک وظایف رعایت نگردید، و حدود فعالیت استانداران در ساتراپی محدود شد. در داخل بیشتر ساتراپیهای بزرگ کشورهایی وجود داشتند که در امور داخلی از خودمختاری برخوردار بودند.^(۳) این وضع به ویژه در ساتراپیهای دوردست رواج داشت، و مأموران پارسی کمتر در امور داخلی آنان مداخله می کردند و برای اداره ی امور از کمک و پشتیبانی شاهزاده نشینهای محلی و رهبران قبایل بهره می بردند.

در رأس سازمانهای تازه ی به وجود آمده، دبیرخانه ی سلطنتی قرار داشت و سازمانهای دیگر و دستگاه اداری مرکزی نیز در پایتخت اداری دولتهای هخامنشی یعنی شوش مستقر بودند، اما در بعضی از شهرها دبیرخانه ی دولتی که وظیفه ی نوشتن نامه های رسمی را بر عهده

۱- تاریخ ایران، ترجمه ی کیخسرو کشاورزی، صفحه های ۸۲ و ۸۳.

۲- تاریخ ایران، ترجمه ی کیخسرو کشاورزی، صفحه ی ۸۳.

۳- تاریخ ایران، ترجمه ی کیخسرو کشاورزی، صفحه های ۸۳ و ۸۴.

داشت، دایر نمود.

از زمان کوروش دوم به بعد دبیرانی که در منطقه‌ی باختری دولت هخامنشی بودند نامه‌ها را با خط آرامی می‌نوشتند، و این زبان در ساتراپهای خاوری هم رسماً به کار برده می‌شد، و به عنوان زبان سیاسی و تجاری در خاور نزدیک به کار می‌رفت و برای ارتباط دبیرخانه‌های دولتهای سرتاسر امپراتوری پارس از آن بهره‌برداری می‌گردید.^(۱) علاوه بر زبان آرامی که در سرتاسر قلمرو دولت هخامنشی به منظور تنظیم نوشته‌ها و اسناد رسمی به کار می‌رفت، زبانهای محلی نیز رواج داشت، در خود پایتخت دولت پارس با وجود این که زبان آرامی به مقیاس وسیعی استفاده می‌شد، زبان ایلامی هم در نوشته‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. در نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم این زبان توانست جای زبان آرامی را بگیرد. در دستگاه حکومتی هخامنشیان پارسیها موقعیت و منزلت خاصی داشتند و مقامهای بالای لشگری و کشوری چه در سرزمین پارس یا کشورهای تابعه در انحصار آنان بود. پس از اصلاحات داریوش پارسیها به عنوان مأموران قضایی در دستگاههای دولتی استانها یا کشورهای غیرپارسی نفوذ کردند.^(۲)

اما در کنار اینها بسیاری از مردم وابسته به ملیتهای دیگر در دستگاههای دولتی هخامنشیان خدمت می‌کردند. در بابل، مصر، آسیای صغیر و بسیاری از استانهای دیگر قضات، رؤسای زرادخانه‌های شاهنشاهی و رؤسای ساختمانهای سلطنتی معمولاً از میان بابلیها، مصریها، ایلامیها، و یونانیها و غیره بودند، چون آنان در این کارها تجربه‌ی وافری داشتند. اما چون ایلامیان در رشته‌های مالی و اقتصادی دارای تجربه و اطلاعات زیاد بودند و در این امور تبحر داشتند، معمولاً کارهای مالی و اقتصادی دولت هخامنشی را ایلامیان زیرنظر پارسیها انجام می‌دادند.

در زمینه‌ی قوانین مربوط به ملتهای مغلوب داریوش به ساتراپ مصر دستور داد که کارشناسانی به شوش بفرستد و قوانین را بر مبنای قوانین مصر پیش از تسلط پارسیها تهیه و تنظیم نمایند، و این قانونها در سال ۴۹۵ ق.م. تدوین یافت. قضات مجری قوانین می‌بایست از حاکمان محلی و استانداریانی که شاه انتخاب می‌کرد، پیروی کنند.^(۳)

۱- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۸۴ و ۸۵.

۲- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۸۵.

۳- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۸۵.

داریوش یکم در نظام مالکیت تغییرات اساسی به وجود آورد، قسمتی از بهترین زمینهای بارور کشورهای مغلوب مانند ایلام، مصر و غیره را برای خانواده‌های سلطنتی تصاحب نمود و آنها را به گونه‌ی موروثی بین خاندان سلطنتی، اشراف پارسی و بلندپایگان هخامنشی تقسیم کرد. مالکان این املاک از پرداخت مالیات به دولت معاف بودند. شاه قسمتی از سربازانش را در زمینهایی که مالکان جزء آن دارای سهامی اشتراکی بودند، مستقر می‌کرد.^(۱) یگانهای کاملی از این سربازان گویا به نام حفظ نظم در این املاک در پادگان بودند. مالکان جزء این سرزمینها بایستی مقداری مالیات جنسی یا نقدی بابت استقرار این سربازان به دولت می‌پرداختند، و این پرداخت به نام مالیات تیر و کمان، اسب، ارابه و غیره شهرت داشت، و گویای آن بود که این سربازان به جای آنها وظایف نظامی را در ملکشان انجام می‌دهند.

در املاک بلندپایگان پارسی در آسیای صغیر، بابل و مصر به مقدار زیادی از بردگان بهره‌کشی می‌شد. در پیشرفته‌ترین استانهای قلمرو دولت هخامنشی بردگان در ردیف دامها به شمار می‌آمدند، و به عنوان اموال منقول پربها آنها را مورد خرید و فروش قرار می‌دادند، و به عنوان ارث و پاداش و غیره به دیگران واگذار می‌گردیدند. ضمن مقایسه با استانهای باختری قلمرو هخامنشی، موضوع بردگی در خود پارس ویژگیهای دیگر داشت.^(۲)

هنگام تشکیل حکومتهای پارسی جامعه‌ی پارس فقط برپایه‌ی نظام برده‌داری و پدرسالاری به سر می‌برد. روابط سران خانوادگی پدرسالار در ایران با زیردستان کمتر از روابط برده‌دار با برده نبود. در اسناد بابلی و آرامی که به دست آمده، واژه‌ی گاردا یعنی برده دیده شده است. ولی در اسناد ایلامی که در تخت جمشید یافت گردیده، کورتاش ذکر شده است. متنهای ایلامی که از تخت جمشید به دست آمده، در سالهای ۵۰۹ تا ۴۹۴ ق.م. تدوین یافته است.

در این اسناد در قسمتی از تحویل پرداختهای جنسی مانند آرد، غله، بره و غیره نام برده شده است، اما در قسمت دیگر این اسناد که متعلق به سالهای ۴۹۲ تا ۴۵۸ ق.م. است، از پرداختهایی مانند پول، نقره و خواربار به کارگران املاک و مؤسسات شاه، یعنی کورتاشها، سخن به میان آمده است. در میان این کارگران مردان، زنان و نوجوانان از هر دو جنس وجود داشتند.^(۳)

۱- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۸۵ و ۸۶.

۲- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۸۷.

۳- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۸۷ و ۸۸.

این نشانه‌ی آن است که قسمتی از کورتاشها با خانواده‌هایشان زندگی می‌کردند. کورتاشها در سرتاسر سال روی ملک یا مؤسسه‌ی شاه کار می‌کردند. هر کارگر «سنگتراش»، نجار، مجسمه‌ساز، آهنگر و غیره پس از یک ماه مزد ماهانه می‌گرفت. و این افراد نیز حتی به کار شبانی وادار می‌شدند.

در کارهای ساختمانی تخت جمشید دایما سه هزار تن سرگرم بودند و ساختمان این کاخ سلطنتی حدود ۵۰ سال طول کشید. درباره‌ی حجم کاری که برای این بنا انجام شده، باید یادآوری کرد که برای آماده کردن پی این ساختمان ۱۲۴ هزار مترمربع از زمینهای صخره‌ای ناهموار به گونه‌ای که از لحاظ معماری قابل استفاده شوند، صاف گردید.^(۱) بسیاری از کورتاشها خارج از تخت جمشید نیز کار می‌کردند و حقوق و جیره‌ی آنها متناسب با نوع کار و جنس و سن و ارزش کار و میزان انجام دادن کار آنها بود.

در زمان کوروش و کمبوجیه، سیستم دقیق و منظم مالیاتی بر مبنای امکانات اقتصادی کشورهای تابعه‌ی دولت هخامنشی وجود نداشت.

مردم کشورهای مغلوب پیشکشها یا خراجهایی را که بیشترشان جنسی بودند برای شاه می‌آوردند. در سال ۵۱۸ ق.م. داریوش اول سیستم نوینی برای مالیات برقرار کرد و همه‌ی ساتراپیها ناگزیر بودند مالیاتهای ثبت شده و محوله به استان خود را نقداً بپردازند. این مالیات متناسب با باروری زمینها و حاصلخیزی ملک تعیین شده بود.

پارسیها به عنوان یک ملت غالب از پرداخت مالیات معاف بودند، اما ظاهراً مالیات جنسی به دولت تحویل می‌دادند. ملتهای غیرپارسی از جمله ساکنان مناطق خودمختار سالانه روی هم رفته با دشواری در حدود ۷۷۴۰ تالانت بابلی نقره می‌پرداختند و عمده‌ی این مبلغ به وسیله‌ی آسیای صغیر، بابل، مصر، سوریه، فنیقیه، که از لحاظ اقتصادی در وضعیت بهتری به سر می‌بردند پرداخت می‌شد.^(۲) روش پیشکش هم در کنار مالیات نقدی اجرا می‌شد، و پیشکش دادن یک عمل اخلاقی و داوطلبانه نبود. اندازه‌ی پیشکش هم مشخص می‌شد و بر خلاف مالیات جنسی پرداخت می‌گردید.

اوضاع طبیعی گوناگون قلمرو هخامنشیان عامل مؤثری در پیشرفت روابط بازرگانی منطقه به شمار می‌رفت. بابلیها سخت به کار بازرگانی با مصر، سوریه، ایلام و آسیای صغیر

۱- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۸۸.

۲- تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۸۹ و ۹۰.

سرگرم شدند، و از این کشورها آهن، قلع، مس، چوب ساختمانی، سنگهای نیم‌گرانها و کوارتز، برای شستن و سفید کردن پشم و لباس و برای تولید شیشه و غیره می‌خریدند.^(۱)

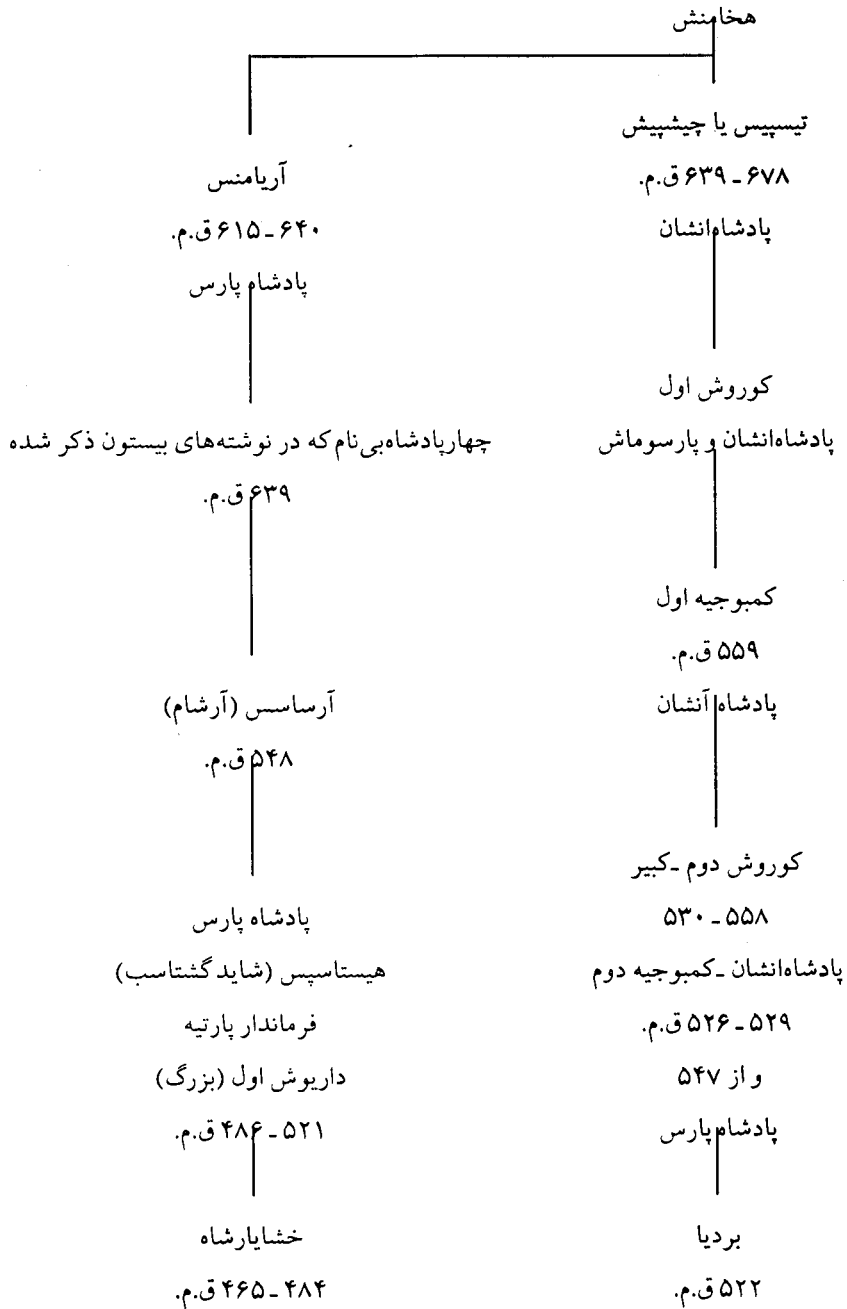
موجودیت دولتهای هخامنشی تا اندازه‌ی زیادی به کمیت و کیفیت ارتش آن دولت بستگی داشت. کلیه‌ی نیروهای مسلح به واحدهای بزرگ جنگی تقسیم می‌شدند که شماره‌ی این واحدها متغیر بود. ارتش شامل سوار و پیاده بود و فرماندهان سواران معمولاً اشراف و فرماندهان پیادگان مالکان بودند.

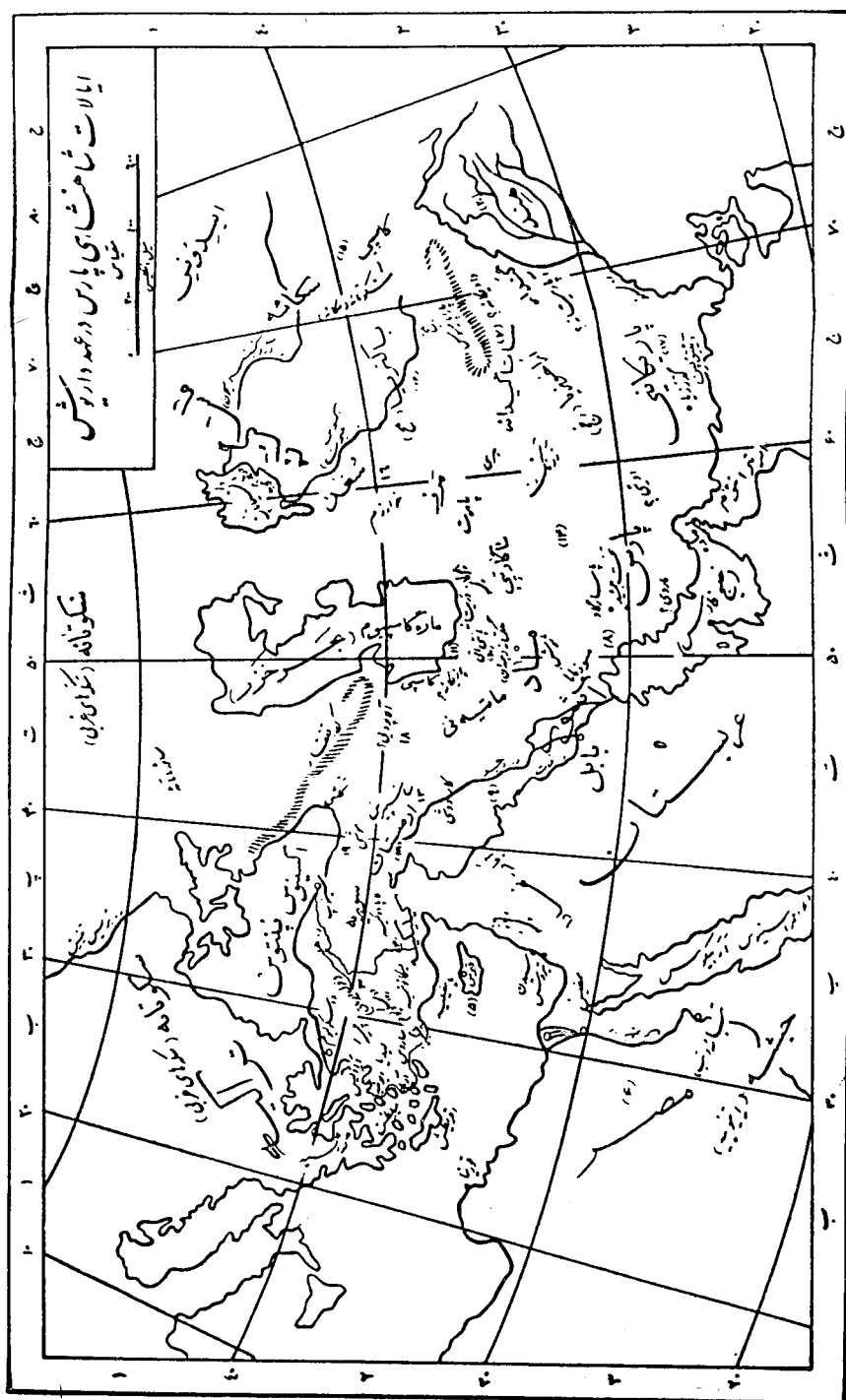
استخوان‌بندی ارتش را ده‌هزار تن جنگجوی مشهور به نام سپاه جاویدان تشکیل می‌داد. هزار تن از اینها که نیزه‌دار بودند به خانواده‌های اشراف پارسی وابستگی داشتند و نگهبان و محافظ شخص شاه محسوب می‌شدند. بقیه‌ی یگانهای جاویدان از نمایندگان عشایر گوناگون ایرانی، از جمله ایلامیان بودند که به نام گارد جاویدان مشهور بودند.^(۲)

۱. تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۹۱ و ۹۳.

۲. تاریخ ایران، ترجمه‌ی کیخسرو کشاورزی، صفحه‌های ۹۳ و ۹۴.

شجره‌نامه‌ی خاندان هخامنشی تا خشایار شاه





موقعیت ایلام در زمان حمله‌ی اسکندر مقدونی به ایران و دوران حکومت سلوکیان و اشکانیان

اسکندر پس از حمله به ایران و تسخیر شهر بابل فقط جهت رفع خستگی راه و استراحت مدت کوتاه در آن شهر بیتوته نمود، و آن جا را غارت و غنایم آن را بین سپاهیان خود تقسیم کرد، و از این راه آنها را با شور و علاقه‌ی خاصی به تعقیب نقشه‌های جهانگیرانه‌اش تشویق می‌نمود. سپس، جهت تصرف شوش و فتح تخت جمشید عازم شد. شوش تخته‌گاه زمستانی و مهد اولین امپراتوری هخامنشی در پی بیست روز راه‌پیمایی که گه‌گاهی نیز خالی از برخورد نبود، سرانجام در اختیار فاتح قرار گرفت. یکی از سرداران به نام فیلوکسنوس قبل از رسیدن اسکندر آن را گشوده بود و خزاین شهر با ثروت هنگفتی که تقریباً نیمی از ثروت خزانه‌ی تخت جمشید را شامل می‌گردید، به تصاحب او درآمده بود، این ثروت غیر از شوشه‌های طلا و سکه‌ها و اشیای ظریف، شامل فرشها و جواهرات قیمتی خیره‌کننده می‌شد.^(۱)

تصاحب بعضی مجسمه‌ها و غنایم دیگر که از خشایارشا به یونان به این جا آورده بود، نوعی هیجان تب‌آلود به این روزهای غرورانگیز یونانیها در قصر داریوش می‌داد. زندگی آکنده از جلال و شکوه هخامنشیها که اخبار آن در جاده‌ی شاهی از شوش تا سارد، طی قرون متمادی همراه با قصه‌های وسوسه‌انگیز طلاها و حرمسراهای شاهانه به دنیای یونانی رسیده بود، اکنون تمام جاذبه‌های نهانی وسوسه‌انگیز خود را در مقابل چشم این بیگانه‌ی از راه رسیده عریان کرده بود، در حالی که داریوش به دنبال یک پناهگاه امن یا یک پایگاه قابل اعتمادی برای تدارک جنگ دیگر در سرزمین ماد متواری شده بود.^(۲)

اسکندر در نخستین مهد امپراتوری پارسیها تمام ثروت هنگفتی را که داریوش قادر نبود جهت حفظ تاج و تخت خویش مصرف نماید، تصاحب نمود و با توزیع و تقسیم آن بین سربازان خویش و حتی شهرهای دوردست یونانی که به وی کمک نموده بودند، آنها را خرسند ساخت. بدین‌گونه شوش پایتخت قدیمی به دست جوان مقدونی افتاد. اسکندر به دنبال تسخیر پایتخت دیگر داریوش بود و بی‌درنگ راه سرزمین پارس را پیش گرفت. با فرار داریوش و سقوط شوش،

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، صفحہ ۲۱۳.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، صفحہ ۱۱۴.

دیگر مقاومت در مقابل این بیگانه بی‌فایده و ناممکن به نظر می‌رسید. ولی طوایف نیمه بدوی خوز، (اوخسیان)، در گردنه‌های سر راه مقدونیه‌ها را یک چند به شدت در دام انداختند. یک سردار ایرانی به نام آریوبرزن، در مقابل اسکندر مقاومتی جسورانه، اما بی‌فایده از خود نشان داد. اسکندر از تمام معابر کوهستانی گذشت و پارس را عرصه‌ی تاخت و تاز و غارت و تجاوز مقدونی و یونانی قرار داد.^(۱)

اسکندر که لشگریانش را بیشتر جهت غارت و چپاول تجهیز کرده بود، در شهرهای غارت شده بیش از حد توقف نمی‌نمود و به دنبال داریوش از پارس راه ماد را در پیش گرفت. اوایل بهار ۳۳۰ ق.م. داریوش سوم به تصور این که می‌تواند در ماد سپاه‌یانی تجهیز و تدارک ببیند، مدتی در اکباتان متوقف شد اما وقتی که اسکندر از پارس به آن جا آمد، داریوش که برای تجهیز یک سپاه دیگر توفیقی حاصل نکرده بود، پابسوس - والی باختر - و عده‌ای از بزرگان پارس از جانب ری به ولایت باختر عزیمت نمود. در بین راه بسوس همراهان شاه را توقیف کرد، و چون اسکندر به دنبال وی می‌آمد در حدود دامغان او را به قصد کشتن مجروح نمود و خود به سوی باختر گریخت. وقتی که اسکندر به بالین شاه فراری رسید داریوش از آن زخم‌ها مرده بود. اسکندر جسد او را با تأثر و احترام خاص به پارس فرستاد.^(۲) با مرگ داریوش و پیروزی اسکندر بر بسوس - امپراتوری هخامنشی تقریباً بی‌آنکه دیگر مدعی لایقی داشته باشد، منقرض گردید. آنچه این انقراض را تسریع نمود گذشته از سرعت و فتوحات مقدونی، این نکته بود که نظام امپراتوری اخلاف کوروش در حقیقت بر وفاداری رعایا و ساتراپ‌ها نسبت به شخص شاه قدیم بود. اجزای مختلف این امپراتوری هم که همه‌جا ادیان و آداب و حتی بعضی نظام‌های خاص خود را همچنان حفظ کرده بودند، جز ارتباط با شخص شاه، وجه اشتراک دیگری نداشتند. قلمرو امپراتوری به ساتراپی، (استانداریه‌ها) تقسیم می‌شد، که از بیست تا سی و یک ساتراپی را در طول دولت هخامنشی شامل می‌گردید و ساتراپ (شهربان، خشن‌په) و رئیس ساتراپی که در حقیقت قدرت و اختیار نایب‌السلطنه مستقلی را داشت از خارج به وسیله‌ی چشم و گوش شاه (بازرسان او) و از داخل به وسیله‌ی رئیس مستقل دیوان فرمانده سپاه و ولایت خویش تحت نظارت مستقیم شاه بود.^(۳) چابار منظم و دستگاه ارتباطات و

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۱۴.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۱۶ و ۲۱۷.

۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۱۷.

اطلاعات وی این نظارت را تحقق می‌داد و در عین حال مقامات محلی را به نظارت در کار یکدیگر وامی داشت. مراقبت بازرسان که چشم و گوش شاه خوانده می‌شدند، غالباً با چنان دقت و انضباطی همراه بود که گزارش آنها امکان داشت به عزل و حتی به قتل مقامات عالی ولایات منتهی شود. با این حال قدرت ساتراپها، به ویژه در دنبال ضعف و انحطاط هخامنشیان و مقارن اواخر آن دوره، رفته‌رفته فزونی می‌یافت چنان که در هنگام ظهور اسکندر ساتراپها در غالب ولایات قدرت و اختیار فرماندهان نظامی حوزه‌ی خویش را نیز در قبضه داشتند و به طور بارزی به نوعی استقلال واقعی گراییده بودند. این استقلال جویی ساتراپها در اواخر عهد هخامنشی یک عامل عمده‌ی سقوط امپراتوری پارسیها شد.^(۱)

سرعت فتوحات و محدودیت عمر به اسکندر مجال سر و سامان دادن به کارها را نداد، و همین نکته باعث گردید که با مرگ زودرس او دنیای ایران در یک هرج و مرج طولانی که در روایات سنتی آن را دوران ملوک الطوائفی خوانده‌اند، فرو رفت.

با کشته شدن داریوش در سال ۳۳۰ ق.م. تخت و تاج هخامنشی فقط مدت کوتاهی در اختیار اسکندر مقدونی بود و با مرگ وی در سال ۳۲۳ ق.م.، که تنها هفت سال با شاه مغلوب فاصله داشت، قلمرو هخامنشیها در ایران در دست جانشینان مقدونی به کام یک اشغال نظامی طولانی فرو رفت، و این بار آن چه جای امپراتوری هخامنشیها را گرفت نه از پارس و نه از ماد، بلکه از ولایت پرثوه (پارت) در شرق ایران برخاست و امپراتوری آن یادآور دنیای پهلوانان حماسه‌ها گردید.^(۲)

اولین قیام مسلحانه و ایستادگی و مقاومت دلیرانه‌ی ایرانیان در مقابل اسکندر از نواحی پارت شروع شد. اسکندر حدود دو سال در تعقیب داریوش بود و ناچار گردید در حدود باختر و سغدیان با طوایف و اقوام محلی نبرد کند و چون از طرف اهالی آن نواحی آسوده‌خاطر نبود جهت رفع این مشکل آنها را به قید سوگند و وفاداری نسبت به خویش ملزم نمود.

بعد از مرگ اسکندر در بین طوایف و اقوام مغلوب شرقی هیچ‌گونه طغیان و شورش جدی به وجود نیامد، زیرا که اسکندر سازمان هخامنشی را تقریباً مثل گذشته حفظ نموده بود و در واقع همین نظم و قدرت دستگاه اداری بود که حتی پیش از آمدن اسکندر و همزمان با انحطاط روزافزون خاندان هخامنشی نیز وحدت و تمامیت قلمرو هخامنشی را همچنان دور از

۱. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۱۷ و ۲۱۸.

۲. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۲۹.

هرگونه اعتشاش و هرج و مرج حفظ کرده بود، و تغییرات جزئی که اسکندر در این سازمان به وجود آورده بود اساس آن را مانند گذشته نگاه داشته بود.^(۱) بعدها با از بین رفتن امپراتوری در پی بروز اختلاف میان جانشینان، قلمرو هخامنشی عرصه‌ی آشوب گردید و جنگهای طولانی بین میراث خواران درگرفت.

وقتی که اسکندر در بستر مرگ انگشتر خود را به پردیکاس داد، با آنکه در آن هنگام هم برادر ناتنی او آریدیوس، که بعدها به نام فیلیپوس سوم یک چند عنوان سلطنت نیز یافت هنوز زنده بود و هم پسری به نام هراکلس از برسینه دختر ارته باز پاریسی برای خود او به دنیا آمده بود، و هم همسرش رکسانه، دختر داریوش سوم، طفلی از او در شکم داشت، باز در پاسخ کسانی که از او پرسیدند کشور و سلطنت را برای چه کسی به جای می‌گذارد، پاسخ داد برای آن کس که از همه لایق‌تر است.^(۲)

سرانجام وضعی که از این طرز وصیت کردن اسکندر حاصل گردید، همان بود که بعدها ملوک الطوائفی خوانده شد.

رقابتهای شدید و کشمکشها بین سرداران بر سر گرفتن قدرت باعث شد که جسد اسکندر مدتی در سرزمین گرم بابل بر زمین ماند و عفونت نیافت و شایعه‌ی مسموم شدن وی را نفی کرد. اقدام سرداران لشگر اسکندر جهت خاتمه دادن به اختلاف بین خود و تقسیم موقت ولایات تحت نفوذ امپراتوری تا حدی از آن جا ناشی گردید که بتوانند کماکان قتوحات خود را در میان اقوام مغلوب ادامه دهند. اما چون در بین سرداران هیچ‌کدام خود را کوچک‌تر یا کمتر از دیگری نمی‌دانستند و حتی در بین سپاهیان او هیچ‌یک از دسته‌های پیاده‌نظام و سوارنظام حاضر نبودند خود را از دیگری کمتر بدانند، روشن بود که اختلاف کماکان ادامه می‌یافت.^(۳)

حتی بعد از دفن اسکندر در مصر اختلاف بین میراث خوارگان وی اوج تازه‌ای به خود گرفت، و این کشمکشها منجر به قتل تمام افراد خانواده‌ی اسکندر و تعدادی از مدعیان سلطنت گشت. در نتیجه، بعد از مرگ اسکندر بلافاصله امپراتوری بزرگ بین سردارانش به شرح زیر تقسیم گردید:^(۴)

۱. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام. دکتر زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۳۱-۲۳۲ و ۲۵۱-۲۵۲.

۲. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام. دکتر زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۱.

۳. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام. دکتر زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۲.

۴. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام. دکتر زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۲.

ماد علیا، به آتروپانن

ماد سفلی، به پیتون

پارس، به پیوگستاس

بابل، به ارخون

سوریه، به لایومدون

مصر، به بطلیموس

مقدونیه، به آنتی پاتر رسید و ولایات دیگر در دست برادران مقدونی او بود. البته یونانیها نیز در ولایت باختر و همچنین در خود یونان می‌کوشیدند تا با شورش و اغتشاش و تجزیه طلبی حساب خود را از مقدونیه جدا کنند. به همین مناسبت آنتیها و تبعیدیهای تبس مرگ اسکندر مقدونی را جشن گرفتند.

در بین خود مقدونیها، به ویژه سپاهیان مقدونی، در مورد نظام اداره کردن کشور آرای مختلف وجود داشت. سوارنظام که از طبقه نجبا محسوب می‌شدند سعی بر حفظ وحدت و یکپارچگی امپراتوری داشتند، در صورتی که پیاده نظام که غالباً از طبقات پایین جامعه بودند به پیروی از سنن و سوابق معمول فکر تقسیم و تجزیه را تقویت می‌نمودند.^(۱) این امر باعث گردید بلافاصله بعد از اولین تقسیم، بار دیگر بین سرداران قلمرو امپراتوری اختلاف بروز کنند، و دامنه‌ی این تضادها روز به روز شدت یابد تا به دنبال این عصیانها و زد و خوردها یک بار دیگر تقسیم امپراتوری الزامی گردید، و این بار امپراتوری اسکندر در حقیقت تجزیه شد. در مرحله‌ی دوم تقسیم، ولایات شرقی در دست کسانی که در مرحله‌ی اول آنها را به دست آورده بودند، همچنان باقی ماند. مصر و سوریه در دست بطلیموس، لاگوس و لایومدون ماند. بابل به سلوکوس، فرمانده سوارنظام رسید. و آنتی گون «یک چشم» علاوه بر ولایت فرنگیه‌ی علیا فرمانده کل ارتش سلطنتی مقدونیه هم گشت (۳۱۹ ق.م.).^(۲) بعد از آنتی پاتر، در حالی که شش سال پیش از مرگ اسکندر نمی‌گذشت، آنتی گون در آسیا برای نیل به تخت و تاج مقدونیه او را واداشت تا رکسانه و پسرش اسکندر کوچک و هراکلس هفده ساله پسر برسینه و المپاس و کلیوپاترا، مادر و خواهر اسکندر را از بین ببرد. مصر البته در دست بطلیموس باقی ماند و در آنجا قدرت او استوارتر گردید، و مدعیانش قادر نبودند که موقعیت وی را متزلزل نمایند. اما

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر زرین کوب، صفحه‌ی ۲۶۲.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر زرین کوب، صفحه‌های ۲۶۲ و ۲۶۳.

آسیا صحنه‌ی معارضات سرداران شد، و در طی کشمشکهای مقدونیه پیتون که ساتراپ ماد سفلا بود توانست بر قسمت عمده‌ی ساتراپیهای شرقی غلبه یابد و رهبری عده‌ی زیادی از سرداران مقدونی آسیا را به دست آورد.^(۱)

آنتی‌گون که از جانب آنتی‌پاتر عنوان فرمانده کل لشگر سلطنتی را یافته بود در طی منازعاتی که بین سرداران مقدونی در آسیا روی داد توانست دو حریف خویش، یومنس (۳۱۶-۳۱۷ ق.م.) و پیتون (۳۱۵ ق.م.) را از بین ببرد. و همچنین پیوکستاس ساتراپ پارس را که در آن جا محبوبیتی داشت معزول کرد، و از خزاین شوش و ماد ثروتهای هنگفتی به یغما برد. سلوکوس ساتراپ بابل، که قلمرو خویش را پاداش خدمات خود به اسکندر و در حکم یک میراث او می‌دانست، حاضر نشد نسبت به آنتی‌گون که در آن زمان خود را نایب‌السلطنه‌ی مقدونیه تلقی می‌کرد انقیاد کامل ابراز کند و از این‌رو ناچار بابل را گذاشت و به مصر رفت و بطليموس را بر ضد آنتی‌گون تحریک نمود، و حتی کاساندرو لیزیماخوس را هم بر ضد وی تشویق نمود و در نبردی که بین آنان روی داد سپاه آنتی‌گون شکست فاحشی خورد و پسر او دیمتریوس، که مدافع غزه بود در مقابل بطليموس، لاگوس و سلوکوس، مجبور شد فرار کند.^(۲) در سال ۳۱۲ ق.م، سلوکوس دوباره بر بابل تسلط یافت، ولی با مخالفت نیکانور سردار مقدونی هواخواه آنتی‌گون در ماد مواجه گشت. پیروزی بر او باعث گردید که ماد و شوش نیز بر قلمروی او افزوده شود.

ازاین تاریخ به بعد سلوکوس دولتی را تشکیل داد (سال ۳۱۲ ق.م.) که توانست چندین نسل بر قسمت عمده‌ی غربی سرزمینهای هخامنشی حکومت نماید.

با وجود این آنتی‌گون و پسرش دیمتریوس باز یک چندکوشیدند تا تفوق خانواده‌ی خود را همچنان حفظ نمایند، و یک بار دیگر بابل را به تصرف درآوردند، و در سوریه نیز دست به غارت و چپاول زدند.^(۳) باز در همین اوقات در معاهده‌ای که بین مدعیان به امضاء رسید مقرر گردید اروپا و یونان در دست کاساندرو، مصر از آن بطليموس، تراکیه از آن لیزیماخوس و آسیا برای آنتی‌گون باشد. اختلافهای این سرداران، به سلوکوس که در این تقسیم جدید وی را به کلی کنار گذاشته بودند، مجال داد بنای دولت خود را در داخل فلات ایران به تدریج استوار سازد.

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تألیف دکتر زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۳.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تألیف دکتر زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۳.

۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تألیف دکتر زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۴.

وی در فرصت و فراغتی که اشتغال مدعیان به کشمکشهای خویش در خارج از ایران^۱ به او داد توانست رفته رفته در مدت ۹ سال تمام ساتراپیهای شرقی ایران را تا حدود سند و سیحون در خط انقیاد درآورد، و مقرر حکومت خود را از بابل به ایس منتقل کند. در نتیجه با بسط و نفوذ خود توانست بر رقبایش چیره شود.^(۱)

دولت اسکندر مقدونی بلافاصله پس از مرگ وی عملاً دچار هرج و مرج و سپس تجزیه گردید، ولی مدعیان حکومت همچنان کشمکشهای پایان‌ناپذیر خویش را ادامه دادند و در دنبال این نبردها سرانجام بر روی ویرانه‌های امپراتوری ناتمام اسکندر عده‌ای از سرداران وی سلطنتهای جدیدی به وجود آوردند. در پی سقوط قطعی خاندان سلطنتی، فیلیپوس خود را پادشاه خواند، لیزیمachus، پادشاه تراکیه و آسیای صغیر شد، کاساندر پادشاه مقدونیه و یونان و بطليموس و لاگوس پادشاه مصر و سلوکوس پادشاه آسیا گردید. سلطنت سلوکوس که مبدأ تاریخ سلوکی یا یونانی گشت (سال ۳۱۲ ق.م.) با واقعه‌ی غزه آغاز شده بود، و خود او نیز نیکاتور (فاتح) خوانده شد.^(۲)

سلسله‌ای که به وسیله‌ی سلوکوس به وجود آمد تا شصت و پنج سال ق.م. به رغم آن که بخش عمده‌ای از قلمرو خویش را به معارضان ایرانی و غیرایرانی خود باخت، اما همچنان بر قسمتی از میراث وی فرمانروایی داشت. سلوکوس (۲۸۱ - ۳۱۲ ق.م.) بنیان‌گذار سلسله‌ی تازه، در جوانی و زمانی که هنوز بیست سال بیشتر از عمرش نگذشته بود، وارد سپاه اسکندر مقدونی گردید (۳۳۳ ق.م.). پدرش آنطیوخوس از سرداران فیلیپوس پدر اسکندر مقدونی بود. سه سال بعد از مرگ اسکندر مقدونی، زمانی که قلمرو وی بین سردارانش تقسیم شد، سلوکوس نزد بردیکاس نایب‌السلطنه عنوان دستیار و مشاور (هزاریت) یافت (۳۲۲ ق.م.) و نفوذ و قدرت قابل توجهی به دست آورد و در هنگام لشگرکشی بردیکاس به مصر در تحریک سربازان بر ضد وی نقش قابل توجهی ایفا نمود، که به دنبال آن مورد توجه شایان آنتی‌پاتر واقع گردید، و در ازای فرمانروایی بابل که یافت عنوان هزاریت را به کاساندر پسر آنتی‌پاتر واگذاشت.^(۳)

فرمانروایی بابل که وی آن را قدرت و استحکام بخشید در دفع مدعیان با آنتی‌گون کمک

۱. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، دکتر زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۴.

۲. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۵.

۳. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۶.

بسیار نمود. اما چون آنتی‌گون در صدد برآمد قلمرو خویش را تحت نظارت مستقیم داشته باشد، به وی اعتراض نمود و سعی کرد که بطلمیوس، کاساندر و لیزیماخوس را بر ضد وی تحریک نماید. سرانجام، در نبردی که در غزه روی داد، بار دیگر بر بابل مسلط گردید، و حکومت خود را در آن‌جا برپا نمود، و جهت توسعه‌ی قلمرو خویش به ناحیه‌ی شرق پرداخت، و بعد از چندی خود را پادشاه خواند. پس از فتح بابل، در پی فتوحات خویش در ماد و شوش، به تدریج ولایات بلامنازع داخل فلات ایران را یکی پس از دیگری به قلمرو خویش افزود و در حدود باختر و هند و سند بار دیگر به تاخت و تاز پرداخت.^(۱) او در ادامه‌ی این پیروزیها به جز مصر، تمامی قلمرو اسکندر را به تصرف و تحت نفوذ خود درآورد، ولی وسعت و گسترش بیش از حد متصرفات، وحدت بین سرداران مقدونی و یونانی را ناممکن ساخت. سلوکوس در اواخر عمر در حالی که خیالاتی از جمله تقسیم قلمرو حکومتش بین فرزنداناش را در سر داشت، در بین راه توسط بطلمیوس کرایونس، خواهرزاده‌ی کاساندر در حدود داردانل به قتل رسید. (سال ۲۸۱ ق.م.). بعد از مرگ سلوکوس پسرش آنطیوخوس به قدرت رسید، ولی به علت اختلافهای داخلی و ضعف قدرت مرکزیت دولتی سلوکی قسمتی از مناطق شرق توانستند از زیر یوغ سلوکیها درآیند و تقریباً به حالت نیم مستقل به زندگی ادامه دهند.^(۲) در این زمان دو برادر به نامهای مولون و اسکندر که اولی ساتراپ ماد سفلا و دومی فرمانده سپاه در پارس بود، سر به شورش برداشتند، اما آنطیوخوس، پادشاه جوان سلوکی، توانست حرکت آنان را سرکوبی نماید. در همین زمان پارت که استقلال یافته بود، دولت سلوکی را در شرق تهدید می‌کرد، از این رو اقدام به لشگرکشی به آن سوی کرد. آنطیوخوس نخست از طریق کاپادوکیه به ارمنستان رفت و پادشاه آنجا که خشایارشا نام داشت، نسبت به وی اظهار اطاعت نمود و بعد به سرزمین ماد و ایلام رفت. در اکباتان (همدان) برای تأمین مخارج جنگی مقداری از خزاین مربوط به معبد آناهیتا را، که در این شهر بنا شده بود، ضبط نمود و بعد از عبور از کویر از راه قومس و هکاتوم‌پلس، (در حدود دامغان) به ولایت گرگان رفت (سال ۲۰۹ ق.م.). ارشک سوم پادشاه اشکانی که در آن ولایت داعیه‌ی استقلال داشت، نخست در برابر او تاب مقاومت نیاورد و ناچار عقب‌نشینی نمود و حتی مصلحت در این دید که خود را از تعرض وی مصون بدارد، از این رو برای رفع کدورت و نشان دادن انقیاد خود نسبت به وی هدایایی تقدیم او نمود. آنطیوخوس

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۶۶ و ۲۶۷.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۶۸.

از آن جا راهی باختر گشت و در آن جا حرکتی را که بر ضد وی به وجود آمده بود، سرکوب نمود. پس از این پیروزی خود را فاتح بزرگ خواند و از هندوکش عبور کرد و در دره‌ی کابل به حدود قلمرو مایوروا، در سرزمین هند رسید و ملاقات دوستانه‌ای بین او و پادشاه هند (سونگاسنوس) صورت گرفت. وی تعداد زیادی فیل جنگی جهت تقویت نمودن تجهیزات ارتش خود از پادشاه هند، دریافت داشت و بعد از طریق رنج، و زرنگ (سیستان) و کرمان به پارس بازگشت (۲۰۶ ق.م.)^(۱) سپس در این حدود در کرانه‌های خلیج فارس، عده‌ای از بدوینها را که مزاحمت فراهم می‌نمودند تنبیه کرد و پس از آن به سلوکیه در ساحل دجله بازگشت. بدین گونه آنطیوخوس سوم امپراتوری سلوکی را قوام و قراری بخشید، و این لشگرکشیها و پیروزیها حیات تازه‌ای به دولت رو به اضمحلال سلوکی داد.

گرچه دولتهای یاغی پارت و باختر، به ظاهر انقیاد خود را نسبت به دولت سلوکی اعلام نمودند، ولی همچنان استقلال واقعی خود را حفظ کردند و فقط قدرت عالی‌ی سلوکیان را به رسمیت می‌شناختند. به علاوه این کامیابیها حیثیت دولت سلوکی را که پیش از آن در آسیای صغیر و سوریه به شدت لطمه دیده بود، تا حدی اعاده کرد، ولی این بار در ضمن درگیری مجدد با مصر و در دنبال مداخله در امور یونان، چون مخالفان برای دفع خطر وی به رومیها متوسل شدند، آنطیوخوس خود را با حریف تازه‌ای مواجه یافت که بیشتر از حریفان دیگر مایه‌ی وحشت بود.^(۲) در واقع روم در این سالها بعد از غلبه بر هانی‌پال (۱۸۲ تا ۴۷ ق.م.) و شکست کارتاژ در دومین جنگهای پونیک به سال ۲۰۱-۲۱۸ ق.م. در تمام حوزه‌ی اطراف مدیترانه در حال توسعه بود، و چون قصد تصرف سوریه و آسیای صغیر را داشت، درگیری وی با آنطیوخوس اجتناب‌ناپذیر شد. هانی‌پال، دشمن شکست خورده‌ی روم هم به دربار آنطیوخوس پناه آورد.

در این ایام او می‌کوشید که پادشاه سلوکی را بر ضد روم تحریک و تقویت کند و عاقبت آنطیوخوس در ضمن حمله به یونان (به سال ۱۹۲ ق.م.)، در نبرد ترموپیل از قوای روم شکست خورد و ناچار به آسیای صغیر عقب نشست (سال ۱۹۱ ق.م.)^(۳)

آنطیوخوس در آسیای صغیر در حدود مغنسیا (نزدیک از میر) شکست دیگری از قوای

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۷۶.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۷۶.

۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۷۷.

متحد روم خورد سال (۱۸۹ ق.م.) و در دنبال آن در آپامیا پیمان صلحی را امضاء نمود که برای نام بزرگ آنطیوخوس بسیار وهن آور بود (سال ۱۸۸ ق.م.). به موجب این پیمان نه فقط اراضی واقع در شمال توروس در آسیای صغیر از تصرف سلوکیها خارج و بین هواخواهان روم تقسیم گشت، بلکه پرداخت باج و غرامت هنگفتی بر وی تحمیل گشت. بدین گونه برخورد با روم لطمه‌ی بزرگی به حیثیت تازه اعاده شده‌ی سلسله سلوکی وارد آورد. از این رو پادشاه سلوکی که سعی داشت با تحصیل عواید جدید به تهیه‌ی نیروی تازه‌ای برای مقابله با این حریف نو پردازد، دوباره به خیال تاخت و تاز در آسیا افتاد.^(۱) به این سبب پسرش سلوکوس را به عنوان نایب السلطنه در سوریه گذاشت و خود راه دجله را پیش گرفت. اما در حدود ایلام و لرستان در حالی که به موجب بعضی روایات قصد داشت ذخایر و اموال یک معبد ایلامی را تصرف کند و مثل آن چه در سفر پیش در مورد ذخایر و زیورهای معبد اکباتان کرده بود، آن را برای تقویت نیروی سپاه خویش مصروف نماید، در هجوم و غوغای پرستندگان خشمگین پروردگار (بل) مقتول گشت.

افراد دسته‌ی نظامی کوچکی هم که با او همراه بودند به همین سرنوشت گرفتار شدند (سال ۱۸۷ ق.م.). بعد از او پسرش سلوکوس، که در سوریه باقی مانده بود، به عنوان سلوکوس چهارم به تخت نشست، ولی تعهدی که پدرش نسبت به پرداخت غرامت به رومیها داشت، باعث گردید حکومت وی با نوعی ضعف و خفت چاره‌ناپذیر مقرون شود.^(۲) سرانجام، سلوکوس توسط وزیرش هلیودوروس به قتل رسید (سال ۱۷۶ ق.م.). بعد از مرگ وی آنطیوخوس چهارم که در واقع آخرین پادشاه بزرگ خاندان سلوکی محسوب می‌شد به قدرت رسید، ولی نتوانست شکستی را که به وسیله‌ی رومیها بر خانواده‌ی وی وارد آمده بود، جبران نماید.

به سبب برخورد شدیدی که با دین یهود و با معبد اورشلیم داشت، طرفداران این دین از وی بریدند و با وی به مخالفت و جنگ پرداختند و او رسماً دین یهود را غیرقانونی اعلام کرد. طرفداران دین یهود که با وی می‌جنگیدند در صدد نابودی و ریشه‌کن کردن خاندان سلوکی، با مساعدت و همکاری دولت روم، برآمدند. به هر حال، نهضت مکابیان که واکنش کاهنان در مقابل خشونت‌های ضد یهود آنطیوخوس چهارم بود، اسباب عمده‌ی تشدید ضعف و انحطاط

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۷۷.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۷۷ و ۲۷۸.

تدریجی سلوکیها گشت.^(۱) بدین گونه از یک طرف به ازدیاد نفوذ روم در سوریه و فلسطین میدان داده شد و از سوی دیگر با ایجاد تفرقه و تشتت در قوای سلوکی، پادشاهان نوخاسته‌ی اشکانی مجال آن یافتند تا حوزه‌ی قدرت خود را به سوی غرب و تا حدود بابل و سلوکیه به تدریج توسعه بخشند.

آنطیوخوس اپیفانس در ارمنسان نیز درگیریهای پیدا کرد و با آن که در آن جا در مقابل ارتخشیر پادشاه ارمن پیروزیهایی به دست آورد، لیکن خشونت‌های بی‌اندازه‌اش او را به شدت منفور کرد و در پایان عمر ظاهراً به دنبال همان اندیشه که پدرش آنطیوخوس سوم را هم به کشتن داد، وی در صدد برآمد به ذخایر اشتها انگیز معابد ایلام دستبرد بزند. این سعی در هتک حرمت معبد نانا در ایلام، تقریباً با همان تهور و خشونت عاری از تسامح همراه بود که در مورد هیکل اورشلیم همه عامه را به مقاومت در برابر او تحریک کرد.^(۲) هجوم اهالی ایلام و مقاومت آنان وی را از این کار بازداشت و آنطیوخوس ناچار در محلی حوالی تابه‌گایا به (جی اصفهان) عقب نشست و پس از این عقب‌نشینی بر اثر بیماری، که ظاهراً سل ریوی بود، درگذشت. ولایت ایلام تقریباً از مدتها پیش از حوزه‌ی فرمانروایی سلوکیها بیرون آمده بود.

بعد از آنطیوخوس چهارم، اختلاف خانوادگی نیز بر سایر عوامل و اسباب تجزیه و انحطاط سلسله‌ی سلوکی افزوده گردید. به علاوه، تفرقه‌جویی ساتراپ‌های مقدونی در ولایات مختلف نیز به دیگر مدعیان، از جمله اشکانیان که در ولایت پارت قوی شده بودند، مجال تحکیم قدرت داد. استقلال باختر و پارت، با وجود کوششهایی که از طرف پادشاهان سلوکی برای درهم کوبیدن تلاشهای آنان شد، تحقق یافت و منجر به تأسیس دولتهایی پایدار و نسبتاً مقتدر شد. این امر بدون شک از جمله عوامل و اسبابی بود که به ضعف و انحطاط دولت سلوکی افزود، و حکام و ساتراپ‌های جاه‌طلب و بلندپرواز را روا داشت تا برای نیل به قدرت از کشمکشها و گرفتاریهای داخل سلوکیان در سوریه و فلسطین استفاده کنند و در حفظ استقلال نویافته‌ی خود، که در واقع ناشی از فقدان تمرکز و وحدت کافی در حکومت بود گاه تعصب و حرارت بسیار نیز به خرج دهند. آنها حتی به امید حفظ استقلال، در صورت لزوم با پادشاه سلوکی متحد می‌شدند تا از غلبه‌ی پادشاه اشکانی که طبعاً به استقلال آنها لطمه‌ی قطعی وارد

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۸۰.

می آورد، جلوگیری نمایند.^(۱)

در بین این ولایات که در استقلال جویی خویش به درگیریهای سلوکیها در سوریه و فلسطین و شاید به وعدهی حمایت رومیها نیز پشت گرم بودند، باید از ماد سفلا، ارمنستان، ایلام، پارس و ولایت میسیان یاد کرد. اهتمام ساتراپهای این ولایات در نیل به استقلال، دولت سلوکی را که در این اوقات کشمکشهای خانوادگی به انحطاط آن می افزود، با دشواریهای اداری و مالی بسیار مواجه می ساخت. از جمله ولایت ایلام یا الومایس، در سالهای بین سلطنت آنطیوخوس سوم و آنطیوخوس چهارم آن اندازه استقلال داشت که می توانست حتی در مقابل تجاوزی که از طرف پادشاهان نسبت به ذخایر و تزیینات معابد آن می شد، از خود مقاومت نشان دهد. استقلال این ولایت در واقع از اواخر دورهی آنطیوخوس سوم (کیر) که تحریک ساتراپ این ولایت و مداخلهی مردم در دفاع از معبد آن به قتل وی منجر شد، بر ملا گشت.^(۲) تکرار تجربهی آنطیوخوس کیر به وسیلهی پسرش آنطیوخوس ایفانس، نشان داد که استقلال جویی در این اوقات بیشتر ناشی از بی توجهی پادشاه سلوکی به امور داخلی این نواحی بود تا از احساس ضرورت استقلال در نزد مردم یا ساتراپ محلی. با وجود این، بی توفیقی آنطیوخوس ایفانس در ضبط و غارت ثروتهای معبد ایلام، می بایست فکر استقلال و امکان نیل به آن را همچنان در خاطر ساتراپهای محلی تقویت کرده باشد. این نکته ای است که چندی بعد مقارن با هجوم اشکانیها به ولایت ایلام آثار آن را می توان مشاهده کرد. یک مورد دیگر که در همین ایام ماد سفلا را به فکر استقلال انداخت، داستان قیام تیمارخوس ملطی ساتراپ ماد بود.^(۳)

این تیمارخوس، که برادرش خزانه دار آنطیوخوس ایفانس، و خودش مقرب و مورد اعتماد او بود، ظاهراً با اتکا به وعدهی حمایت سنای روم و این که خود وی در ضمن یک ماموریت سیاسی در آنجا توانسته بود با آنها ساخت و پاخت کند، توانست در اوایل حکومت دیمتریوس سوتر، به سال ۱۵۰-۱۶۲ ق.م. با کمک ارمنستان ولایت ماد را از حوزهی نفوذ سلوکیها خارج سازد. او به نام خود سکه زد و لقب کیر به خود بخشید و بابل را نیز مورد تهدید قرار داد. گرچه ولایت ماد به سال ۱۶۰ ق.م. بار دیگر به قلمرو سلوکی بازگردانیده شد، ولی

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین کوب، صفحه ۲۸۱.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین کوب، صفحه ۲۸۲.

۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین کوب، صفحه ۲۸۲.

سلطه‌ی سلوکیها در آن جا متزلزل گشت و ولایت ماد همچنان مساعد برای خارج شدن از حوزه‌ی نفوذ سلوکیها ماند. پس از چندی، حتی قبل از عهد سلطنت آنطیوخوس اپیفانس، بعضی نواحی شرقی این ولایت از جمله کومیسنه (قومس) و خوارنه (خوارزی) نیز به قلمرو او افزوده شد، در نتیجه از جانب غرب با ولایت ماد همسایه گردید.^(۱)

در هر حال، با آن که تیمارخوس مغلوب و مقهور شد، خانواده‌ی او در ولایت ماد همچنان نفوذ خود را حفظ کرد، و حتی پسر او دیونیوسوس نیز در این حدود یک بار به حمایت از خاندان سلوکی عرض وجود کرد. اما استقلال خاندان تیمارخوس در ولایت ماد چندان دوام نیاورد و توسعه‌ی دولت پارت از جانب غربی در موقع خود بدان خاتمه داد.

در جنوب ولایت بابل و در منتهی‌الیه دجله و فرات، ولایت میسان که حدود بصره و ابله را شامل می‌شد، با آن که آنطیوخوس اپیفانس یک انطاکیه هم در آن جا احداث کرده بود، بعد از وی استقلال یافت و حکام محلی این ولایت که با توجه به اسامی آنها ایرانی بوده‌اند، این ناحیه را که شامل خوسن هم می‌شد، از قلمرو سلوکیها خارج نمودند.^(۲) دولت سلوکی به علت ضعف و انحطاط بعد از اپیفانس، و استقلال ولایت میسان، پاره‌ای از نیروی حیاتی خود را از دست داد. در ولایت پارس که مهد هخامنشیها بود، بعد از واقعه‌ی مولون و اسکندر، زمینه برای استقلال یک خانواده محلی از اهل استخر فراهم گردید که فرقه‌داران خوانده شدند. در این ایام انحطاط سلوکیها و قدرت این خاندان چنان بود که بتوانند فارس و معابد آن را از تجاوز پادشاهان طماع و مستبد سلوکی حفظ نمایند. مقارن پایان سلطنت آنطیوخوس چهارم غیر از پارت و باختر، تعدادی از ساتراپیهای شرقی هم حساب خود را از دولت سلوکی جدا کرده بودند، یا در صدد بودند که جدا کنند.^(۳)

بعد از آنطیوخوس تیوفانس، پسر نه ساله‌اش به نام آنطیوخوس پنجم، به سلطنت نشست (سال ۱۶۲-۱۶۳ ق.م). بر سر نیابت سلطنت او بین مدعیان نزاع درگرفت و حکومت واقعی بدست افراد نالایق و ناتوان افتاد. هنوز یک سال از حکومت این کودک نگذشته بود که مواجه با طغیان پسر عم خویش دیمتریوس شد و زندگی خود را با تخت و تاج از دست داد. دیمتریوس اول (۱۵۰-۱۶۲ ق.م) که بی‌تردید از مقتدرترین شاهزاده‌های سلوکی بود، از همان ابتدا با

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۸۲.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۸۲.

۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۸۳.

تحریکات سیاسی روم که اختلاف داخلی را در قلمرو وی دامن می‌زد، مواجه شد. از جمله در ماد تیمارخوس ملطی، چنان‌که اشاره شد کوشید تا تجربه‌ی طغیان مولون را تکرار کند، با آن‌که ظاهراً به وعده‌ی حمایت روم متکی بود، سرانجام مثل مولون جان خود را بر سر این طغیان نهاد (۱۶۰ ق.م.).^(۱)

هراکلیوس برادر تیمارخوس ملطی، که بعد از کشته شدن برادر به خدمت رومیها درآمده بود، کوشید تا یک مدعی تازه برای دیمتریوس بتراشد. این مدعی تازه پادشاه مصر بود که الکساندر بالاس نام داشت و خود را پسر آنطیوخوس چهارم معرفی می‌کرد. طغیان او (۱۵۲ ق.م.) دیمتریوس را دیگر بار با یک کشمکش خانوادگی درگیر کرد که سرانجام به شکست و قتل دیمتریوس منجر شد (۱۵۰ ق.م.). پادشاه جدید (۱۴۵-۱۵۰ ق.م.) که خود را اورگتس نیکوکار هم خواند، نتوانست از خود کفایتی نشان دهد. او به هراکلیوس فرصت داد تا دیگر بار ماد سفلا را طعمه‌ی خاندان تیمارخوس کند. الکساندر بالاس در نبردی با دیمتریوس دوم شکست فاحشی خورد و در حین فرار به دست اعراب سوریه کشته شد و به جای وی دیمتریوس دوم به سلطنت رسید (۱۴۷ ق.م.). از این رویک تن از اعیان کشور به نام دیوتوس از اهل آپامیه، نخست پسر الکساندر بالاس را به عنوان آنطیوخوس ششم در مقابل وی علم کرد (۱۴۵ ق.م.)، سپس آنطیوخوس را کشت و خود به نام تروفون، به داعیه‌ی سلطنت برخاست.^(۲) درگیری دیمتریوس با تروفون و حمایت دولت روم از وی جنگ داخلی را شدت بخشید و در پایان آن دیمتریوس که از انطاکیه رانده شده بود، به سلوکیه‌ی شام رفت و در آن‌جا هم خود را به امید تحصیل امکانات تازه و در واقع برای آن‌که شاید بابل و ولایات ایران از پادشاهان پارت بازستاند، و به دعوت یونانیهای این نواحی که از غلبه‌ی پارت ناراضی بودند، بدان نواحی عزیمت کرد. در واقع، توسعه‌ی تدریجی قلمرو پارت هم یونانیهای باختر را به وحشت انداخته بود و هم استقلال محلی ساتراپیهای مقدونی، ماد و ایلام را تهدید می‌کرد.

دیمتریوس به کمکهای این متحدان که وی را بر ضد پارت به ولایت شرقی امپراتوری سلوکی دعوت کرده بودند، پشت گرم بود. به علاوه ظاهراً وی پیش خود می‌اندیشید که رعایای بومی این نواحی نیز چون سالها به حکومت سلوکی خو گرفته‌اند، در نزاع با پارت جانب او را خواهند گرفت، ولی در عمل حساب او درست درنیامد و در جنگ نهایی به سبب خدعه‌ی

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۸۳ و ۲۸۴.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۸۴ و ۲۸۵.

پارتیان به وسیله‌ی پادشاه پارت مهرداد اسیر شد.^(۱) پادشاه پارت با وی بیش از حد مهربانی کرد، ولی مرگ ناگهانی وی را از پای درآورد.

بعد از او آنطیوخوس (۱۲۹-۱۳۸ ق.م.) خود را پادشاه خواند. وی آخرین پادشاه مقتدر در خاندان سلوکی بود، و با سلطنت کوتاه وی دولت سلوکی بار دیگر جان تازه‌ای به خود گرفت و خود را جهت جنگ با پارت آماده کرد، و توانست با متحد کردن بسیاری از ساتراپها و پادشاهان کوچک محلی که از نخوت و جبروت پارت نفرت داشتند، بابل را دوباره فتح نماید. سردار پارت اینداتس، نیز در حوالی زاب کبیر از سپاه آنطیوخوس شکست سختی خورد (۱۳۰ ق.م.).^(۲)

پادشاه پارت درخواست صلح کرد، ولی چون شروط صلح آنطیوخوس برای وی پذیرفته نبود، بار دیگر آماده‌ی جنگ گردید. دیمتریوس هم سپاهی به سوریه گسیل داشت و در صدد تحصیل تاج و تخت برآمد. این خبر، وحشت و تزلزل شدیدی در دل آنطیوخوس به وجود آورد. به علاوه چون سپاه عظیم او ناچار شد برای جنگ با پارتها اقامت خود را در سرزمینهای بابل، ایلام و ماد ادامه دهد، اهالی این ولایات از طول اقامت و تجاوز آنان ناراضی شدند. در جنگی که در سرزمین ماد روی داد آنطیوخوس با سپاه عظیم خویش به دام افتاد و با تلفات بسیار خود نیز کشته شد، یا به قولی بعد از این شکست دست به انتحار زد. (۱۲۹ ق.م.).^(۳)

با مرگ وی سپاهیاناش متحمل تلفات سنگین گردیدند و با این شکست عظیم آنطیوخوس، سلطه‌ی پارتیها دیگر در فلات ایران معارضی نداشت. فرهاد پادشاه اشکانی از آن پس از بابت سلوکیها دغدغه‌ای در خاطر نداشت و پادشاهان پارت ولایات ایلام، ماد و بابل را جزو قلمرو خویش درآوردند. در هر حال دولت سلوکی در تمام نیم‌قرن آخر عمرش به دو شاخه‌ی مجزا تقسیم شده بود و دیگر از لحاظ تاریخ ایران هیچ‌گونه اهمیت سیاسی نداشت. ضعف و فساد روزافزون و اختلافهای داخلی بر سر تصاحب تاج و تخت آن را ذره ذره خرد کرد و طعمه‌ای مناسب برای روم فراهم گردید.^(۴)

بدین‌گونه بعد از دو قرن و نیم حکومت (۶۴-۳۱۲ ق.م.) وقتی که امپراتوری سلوکی به

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۸۵.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۸۶ و ۲۸۷.

۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۸۷.

۴- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۲۸۸.

دست روم منقرض شد، مدتها بود که در ایران قلمرو هخامنشیها را به اشکانیان باخته بود، و خودش تنها در قسمتی از سوریه، در حال احتضار به سر می‌برد. در هر حال امری که انقراض این سلسله را اجتناب‌ناپذیر کرد درگیری همه‌جانبه‌ی آن و جنگهای فرساینده از جانب اقوام و ملتهای مختلف بود. با انقراض سلوکیها، میراث اسکندر و میراث خواران وی در بابل و ایران به پارتیان (اشکانیان) رسید، که باختر را از یونانیها بازستاندند و یک چند نگه داشتند. ولی، سوریه و آسیای صغیر سرانجام بهره‌ی روم گشتند که چندی بعد مصر را هم مثل مقدونیه و یونان به قلمرو خویش الحاق کرد. بعد از به قدرت رسیدن اشکانیان مدتی از دوران حکومت آنان در سکوت و ابهام بود تا این که با ظهور مهرداد اول تاریخ‌خاندان ارشک از ابهام و سکوت آکنده از مسامحات و تناقضات تا حدی بیرون می‌آید.^(۱) در واقع سلطنت او (۱۳۷-۱۷۱ ق.م.) قلمرو خاندان ارشک را تا حد یک امپراتوری توسعه داد. وی در عین حال دومین بنیان‌گذار واقعی دولت و از بعضی جهات تا حدی یادآور کوروش هخامنشی بود. عاملی که او را در این توسعه‌جویی موفق کرد نابسامانیهایی بود که مقارن جلوس او در باختر و در قلمرو سلوکی به وجود آمده بود. در باختر دولت مستقل یونانی که به وسیله‌ی دیودوتوس به وجود آمد، در جانب سند و پنجاب گسترش یافت، اما در خود باختر یوکراتیوس مدعی استقلال شد و در پنجاب با دیمتریوس، نبیره‌ی دیودوتوس، به جنگ پرداخت. مهرداد که از آغاز سلطنت شاهد این اختلافهای داخلی باختر بود، از فرصت استفاده کرد و در دوره‌ای که یوکراتیدس برای مبارزه با دیمتریوس عازم پنجاب بود، قسمتی از ولایات باختر را به قلمرو خویش ملحق کرد، (حدود سال ۱۶۵ ق.م.) ظاهراً با این اقدام هم از جهت باختر خاطر خود را آسوده کرد، هم آن دسته از طوایف مجاور را که در روایات گه‌گاه تورانی خوانده می‌شدند، به قبول اطاعت واداشت.^(۲) در نواحی غربی هم دولت سلوکی را با پسر بچه‌ی دوازده ساله‌ای که به نام آنطیوخوس پنجم اوپاتر داعیه‌ی سلطنت داشت، دستخوش مدعیان مختلف یافت و در صدد تسخیر ولایت ماد برآمد (سال ۱۶۴ ق.م.). در پایان جنگهای سخت تمام ماد را تا حدود زاگرس تابع و مقهور خویش ساخت و حاکمی از جانب خویش در آن جاگماشت. پس از آن هم با آن که یک چند در گرگان گرفتاریهایی پیدا کرد، به مجرد رفع آنها عازم تسخیر نواحی شوش و ایلام

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۲۹۰ و ۳۳۰.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۳۱.

شد که در دست حکام یونانی بود، و با پادشاه سلوکی ارتباط داشت.^(۱) چون پارس هم در دنبال شوش فرمان وی را گردن نهاد (سال ۱۵۰ ق.م.)، سلطنت محلی دیرینه‌ی آن محفوظ ماند. مهرداد هم که دروازه‌ی بابل را بر روی خود گشاده دید، خویشتن را جهت مقابله با سلوکیها و تسخیر سلوکیه‌ی بابل آماده یافت و در نبردی با بازماندگان سلوکیها توانست دوباره فرمانروایی ایرانیان را در بابل احیا کند و عنوان شاه شاهان را که یادگار هخامنشیان بود، برای خود برگزیند. مهرداد، با فتح سلوکیه‌ی بابل خود را فرمانروای بلامعارض قسمت عمده‌ی دنیای هخامنشی از حد سند و باختر تا حدود دجله و آشور یافت، برای رفع آشوبی که در حدود باختر روی داد ناچار راه‌گران و پارت را پیش گرفت دیمتریوس پادشاه سلوکی که هنوز تمام امید خود را برای استرداد بابل از دست نداده بود، در ایلام و باختر که یکی از سلامت او و همسرش دعا می‌کرد و دیگری به تحریک او بر ضد مهرداد آشوب به راه می‌انداخت و هنوز هواخواهان زیادی خاصه در بین یونانیها داشت، به صحنه بازگشت و ظاهراً عناصر یونانی بابل هم که از تسلط اشکانیها دلخوش نبودند وی را به بازگشت دعوت کردند. اهالی ایلام هم به نفع او شوریده بودند و بعضی نواحی را نیز به باد غارت داده بودند. در هر حال، سپاه جراری که ظاهراً تعدادی از جنگجویان ایلام و پارس و حتی باختر هم در بین آنها وجود داشت به دیمتریوس پیوست و کار پادشاه مغلوب سلوکی بالا گرفت. از قضا در میدان جنگ یک بار پادشاه سلوکی از قراولان خویش جدا ماند و به اسارت لشگریان مهرداد افتاد و لشگری هم که برگرد او فراز آمده بودند، تارومار شدند.^(۲)

دیمتریوس را به اشاره‌ی مهرداد در تمام شهرهایی که اهالی آنها را به یاری او برخاسته بودند، همچون اسیر جنگی در کوی و برزن گردانیدند تا مخالفان پارت با توجه به اسارت او از وجودش به کلی مأیوس شوند. اما مهرداد که ظاهراً در نظر داشت با استفاده از وجود او وسیله‌ای برای تهدید سلوکیهای سلوکیه هم در دست داشته باشد، وقتی دیمتریوس را در گرگان نزد او بردند در حق پادشاه اسیر اظهار محبت کرد، و حتی دختر خویش رودگونه را نیز به وی داد. اما شهرهایی را که در این ماجرا عهد خویش را شکسته، به یاری دشمن برخاسته بودند سخت تنبیه کرد و ظاهراً در همین احوال بود که پاره‌ای از شهرهای یونانی در ایلام غارت گردید و غنائم هنگفتی از معابد آتنه به چنگ پادشاه پارت افتاد. این پیروزی آخرین کار بزرگ مهرداد

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۳۱.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۳۳۲ و ۳۳۳.

اول بود اندکی بعد پادشاه اشکانی درگذشت.^(۱)

به هر حال اگر اشک اول بنیان‌گذار سلسله‌ی اشکانی بود، این ششمین اشک به عنوان بانی امپراتوری اشکانی شناخته شد.

بعد از مهرداد، فرهاد دوم پسر و جانشین مهرداد (۱۲۸-۱۳۸ ق.م.) سلطنت کوتاهی یافت که در اغتشاش و جنگ و خون غوطه خورد. جوانی فوق‌العاده‌ی وی هم باید از اسباب جنگها و اغتشاشهایی باشد که به دوران او پایان داد. دیمتریوس که هنوز اسیر دربار اشکانی بود، آنطیوخوس سیدتس، برادر دیمتریوس را واداشت تا به بهانه‌ی رهایی برادر و بیشتر به قصد استرداد سرزمینهای سلوکی به قلمرو پارت لشگرکشی کند.^(۲)

وقتی که بابل و ماد به دست آنطیوخوس افتاد برای فرهاد چندان امیدی برای مقاومت در برابر سپاه جرارسلوکیها نماند، فقط دیمتریوس را که آنطیوخوس جهت آزادی او لشگر آورده بود رها کرد تا در سوریه با مطالبه‌ی تاج و تخت سلوکی در دسرهایی برای برادر به وجود آورد. با وجود این ناخرسندی مردم ماد و قیام آنها در تمام شهرها بر ضد یونانیها زودتر از آن که دیمتریوس به سوریه برسد فرهاد را از وضع دشواری که داشت نجات داد و در برخوردی که بین سپاه فرهاد با وی روی داد آنطیوخوس کشته شد و سپاه او پراکنده گشت. فرهاد دستور داد تا جسد وی را با احترام تشییع کنند. پسرش سلوکوس نیز در جنگ به اسارت درآمد و او را به سوریه فرستاد تا بر مسند پدر بنشیند و در عین حال فرمانی صادر کرد تا دیمتریوس، آزاد شده را در سوریه توقیف کنند و به نزد وی آرند. با این بی‌احتیاطی هم اعتماد دیمتریوس را که به بند وی نیفتاد از دست داد، و هم از غلبه بر آنطیوخوس فایده‌ای عاید نکرد.^(۳) البته سلوکوس هم توفیقی نیافت چنان که دیمتریوس نیز که بر خلاف میل و انتظار فرهاد از بند و تعقیب رهایی یافت در سوریه کاری از پیش نبرد و چندی بعد کشته شد. این جنگ که به یک تعبیر آخرین مجاهده‌ی سلوکیها برای فتح ایران بود، با شکست قطعی مواجه شد. از آن پس سلوکیها هم دیگر تلاشی برای به دست آوردن سرزمینهای از دست رفته نکردند، چراکه دیگر فرصتی برای آنها پیدا نشد.

البته پیروزی فرهاد هم بیشتر حاصل ناخرسندی مردم از مهاجمان بود. جوانی و

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۳۳.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۳۴.

۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۳۳۴ و ۳۳۵.

بی تجربگی خود او خلاف آن را اقتضا داشت، چنان که در پایان این ماجرا همین بی تجربگی برای او مایه بدنامی و شکست شد.^(۱)

بدین گونه تندخویی و بی تجربگی او امپراتوری نوپیادی را که پدرش مهرداد به وجود آورده بود در معرض تجزیه و انهدام قرار داد. اما مجلس نجبا و بزرگان مهستان در این لحظه های خطیر به موقع موفق شدند که اردوان دوم عموی فرهاد را (۱۲۴-۱۲۸ ق.م.) به جای او انتخاب کنند.

مقارن شروع سلطنت او تمام آن چه در عهد مهرداد اول امپراتوری اشکانی را تشکیل می داد، در حال تقسیم و تجزیه بود. شورش مردم در بابل موجب شد که آن حدود به کلی از تسلط اشکانیان خارج شود. از بعضی سنگ نبشته های بابلی برمی آید که در این احوال ولایت ماد هم از دست برادر پادشاه که در آن جا فرمانروایی داشت بیرون رفته بود و به دست یک مدعی از اهل ایلام افتاده بود. طوایف تخاری هم که فشار آنها سکاها را مجاور ایران را به داخل فلات رانده بود، خود تحت تأثیر طوایف هون در حدود سمرقند و سغد بودند (۱۲۸ ق.م.) و باختر را هم زیر و رو کرده بودند، و حتی به حدود پرثوه دست اندازی می کردند.^(۲) سکاها را مجاور ایران هم که فرهاد در جنگ با آنها کشته شد، در حوزه ی پرثوه شروع به تاخت و تاز کرده بودند. یک دسته از آنها برگرگان و قومس تسلط یافته بودند و دسته ی دیگر تا حدود دجله و ارمنستان تاخته بودند.

اردوان پیر در دفع این فتنه ها ظاهراً آن اندازه توفیق یافت که هم از آغاز از اتحاد بین سکاها و یونانی های این نواحی به نحوی جلوگیری کرد، سکاها را هم با پرداخت مبالغی نقد و تعهد مستمری به سرکردگان شان آرام کرد و از ادامه ی تاخت و تاز بازداشت. اهالی بابل را هم که با آن که بعد از واقعه ی هیمروس از در عذرخواهی درآمد بودند تهدید کرد، اما پیش از آن که بتواند به حساب ولایات غربی و رفع دشواری های مربوط به ایلام و بابل پردازد، آهنگ تنبیه طوایف تخاری را که موجب ناامنی مرزهای شرقی بودند کرد و در جنگ با آنها به سختی مجروح شد و بعد در اثر جراحات درگذشت.^(۳) بعد از وی پسرش مهرداد به سلطنت رسید. سلطنت مهرداد دوم (۸۷-۱۲۴ ق.م.) با این گونه گرفتاری ها، که در شرق و غرب دولت خاندان

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین کوب، صفحه ی ۳۳۵.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین کوب، صفحه ی ۳۳۶.

۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین کوب، صفحه ی ۳۳۶.

ارشک را تهدید می‌کرد، آغاز شد. کار عمده‌ای که این نهمین اشک در پیش داشت استرداد نواحی از دست رفته و ایجاد وحدت و امنیت در کشوری بود که تجاوز بیگانه در عرض چهار سال دو پادشاه آن را طعمه‌ی مرگ کرده بود.

در هر حال با واقعه‌ای که در مرزهای شرقی برای پدرش پیش آمد، ممکن نبود پیش از آن که تخریها و سکاها را سر جای خود بنشانند بتواند برای رفع نابسامانیهای بابل اقدام کند.^(۱) او با شکست دادن سکاها توانست قسمتی از باختر و سکستان را نیز به اطاعت خود درآورد. مهرداد که سلطنت وی در دو جبهه با جنگ و آشوب آغاز شد، یکی از پسرانش به نام اردوان را با خود شریک کرد.

در نواحی بابل و ایلام هم مهرداد نابسامانیهایی را که در دنبال هجوم سکاها و حوادث مربوط به واقعه‌ی هیمروس پیدا شده بود از میان برد و بابل و حتی خاراگس را نیز دوباره به قلمرو اشکانی افزود (سال ۱۲۲ ق.م.). در پارس هم موفق شد دوباره فرمانروایان محلی را به اظهار طاعت وادارد. در بین‌النهرین نیز قدرت وی بسط یافت.^(۲) بعد از مرگ مهرداد، دولت وسیعی که به سعی او دوباره از اجزای پراکنده به وحدت رسیده بود، در معرض تحریکات و اختلافهای شدید بین روم و ارمنستان قرار گرفت و برای کسانی که میراث ماند که اختلافهای داخلی آنها دوباره یک دوران هرج و مرج را در پی سلطنت پر قدرت وی به وجود آورد. با وجود این به نظر می‌آید که این لطمه هم از وسعت و قدرت فوق‌العاده به قلمرو او باید راه یافته باشد، چرا که وی ظاهراً به سبب بسط قلمرو خویش ناچار شده بود به ساتراپیهای شرق و غرب گه‌گاه اختیارات بیشتری بدهد و این نکته به آنها مجال داده بود تا بعد از او داعیه‌ی استقلال داشته باشند. در هر حال پیدا است که بعد از مهرداد دوم یک چند مدعیان مختلف به معارضه برخاستند و شاید اختلافهای نجبا و تحریکات آنها هم اسباب پیدایش این هرج و مرج بوده باشد.^(۳)

دولت پارس بیشتر یک اردوی نظامی به نظر می‌آمد که گویی بدون جنگ نمی‌توانست تمام کارمایه‌ی وجود خویش را قابل استفاده بنماید.

نجبا و سرکردگان نظامی پرنی و پارتی هم که جنگ را بهترین وسیله‌ی تجلی وجود

۱. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۳۹.

۳. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۳۴۱ و ۳۴۲.

خویش می‌دیدند، پادشاهان جنگجو را بر فرمانروایی که طالب صلح ممتد بود، ترجیح می‌دادند. از همین رو بود که سلحشوری و قهرمانی به عنوان کار شایسته‌ی اهل پارت خوانده شد و با آن که پادشاهان پارت جز سپاهیان وابسته به ارگ یا موکب خویش و احیاناً غیر از افراد پادگانها و قلعه‌های نظامی که در پایگاههای سوق‌الجیشی مورد حاجت بود، ظاهراً سپاه ثابت و مستقری نداشتند، ولی در غالب جنگها شمار سپاهیانشان از چهل تا پنجاه هزار تجاوز می‌کرد.^(۱) این سپاه از دسته‌های سواران زبده که تحت فرمان خود پادشاه بود تشکیل می‌شد و از شهرهای یونانی‌نشین هم به تدریج واحدهایی به این دسته پیوسته بودند. در حکومت ضد سلوکی اشکانیان شهرهای یونانی جز فرمانروای یونانی خویش چیزی را از دست نمی‌دادند. نظیر این طرز تلقی از حکومت در بین طوایف بومی، ایلام، بابل پارس و ماد نیز وجود داشت، و بدین گونه سیاست تسامح پارتها در ایجاد صلح و امنیت در قلمرو آنها نقش بارزی داشت. این که عشایر پرنی و داهه (پارتها) به علت معیشت ساده‌ی بدوی خویش نظام اداری و سازمان حکومتی خاصی را به قلمرو اشکها وارد نکردند موجب شد که در هر ولایت وارث شیوه‌ی خاص اداره‌ای باشند که سلوکیها خود به خود به وجود آورده بودند، یا کم و بیش از میراث عهد هخامنشی نگه داشته بودند.^(۲) حاصل آن شد که در دولت پرنه (پارت) نیز سازمانهای اداری عهد سلوکی تجزیه شد و قدرت و استقلال ساتراپها همچنان باقی ماند. از این رو، ملوک الطوایفی عهد اشکانی، چنان که در روایات مربوط به عهد ساسانی آمده است، ادامه‌ی شیوه‌ی ملوک الطوایفی بعد از اسکندر بود.

در واقع در قلمرو وسیعی که اشکانیان به تدریج از بازمانده‌ی دولت سلوکی به وجود آوردند علاوه بر سرزمینهایی که جزو محروسه‌ی کشور و همچون یک ولایت پارت محسوب می‌شد، تعدادی سرزمینهای دیگر هم بود که با وجود اظهار تابعیت نسبت به پادشاه پارت جزو ولایات کشور محسوب نمی‌شد، چنان که ایلام، ماد، آذربایجان و ارمنستان وقتی که در حوزه‌ی فرمانروایی اشکانیان بودند، از این گونه ولایات به شمار می‌آمدند، و غالباً غیر از باج یا هدیه فقط در مواقع ضرورت ممکن بود کمک نظامی هم به سپاه اشک بکنند.^(۳) قلمرو این پادشاهان محلی هم از روی الگوی قلمرو اشک اداره می‌شد یا از روی قلمرو نجبا و سرکردگان سپاه

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۴۷.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۵۱.

۳- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۳۵۱ و ۳۵۲.

شهرهای یونانی که شاید بیش از شصت شهر می‌شدند، و در قلمرو پارت در مسیر راههای نظامی یا بازرگانی پراکنده بودند. اینان در امور داخلی از رسوم و قوانین خویش تبعیت می‌کردند، هرچند از لحاظ اداری تابع حکومت مرزبان ولایتی بودند که شهر در حوزه‌ی آن قرار داشت. مرزبان و پادشاه به ظاهر جز در مواردی که به امنیت و صلح مربوط می‌شد در کارهای داخلی آنها مداخله‌ای نمی‌کردند. از این رو، با تأثیری که از میراث آداب و رسوم هریک از اجزای امپراتوری عاید جامعه‌ی اشکانی می‌شد جای حیرت نیست که قلمرو پارت بیشتر همچون نمایشگاه متنوعی از نژادها و فرهنگهای گونه‌گون جلوه کند که تحت نظام ملوک‌الطوایفی واحد با یک دیگر درآمیخته باشند، این عدم تمرکز مخصوصاً در مواقع فترت بروز کشمکشها را سبب می‌شد، و در پایان عهد اشکانیان موجب ادامه‌ی عصیانها می‌گشت.^(۱) ولایات تابعه به اقتضای طرز حکومت مبلغی معین بابت مجموع مالیاتهای ارضی و سرانه به خزانه‌ی اشک واریز می‌کردند، و پادشاه دیگر در جزییات کار ساتراپ مداخله‌ای نداشت. عوارض گمرک هم در ولایتهایی که تحت نظارت بلاواسطه‌ی اشکانیان نبود به همین شیوه و در حد مبلغی مقطوع دریافت می‌شد، بی‌آن‌که در جزییات آن مداخله‌ای در کار باشد.^(۲) در هر حال پادشاهان پارت که نظام مالیاتی یکدست و منظمی هم برای تمام کشور خویش نداشتند، بیشتر بر عواید املاک وسیع خاصه، غنائیم جنگی و آن‌چه از بابت عوارض و گمرک از کالاها و کاروانهای سوریه و بین‌النهرین و ماد و پرتوه حاصل می‌شد، تکیه می‌کردند. به علاوه، ساتراپهای ولایات و روسای خاندانهای بزرگ هم مثل پادشاهان دست‌نشانده غالباً غیر از باج سالانه، هدیه‌های ارزنده‌ای نیز به خزانه ارسال می‌کردند. تاخیر در پرداخت آنها گه‌گاه مایه‌ی نگرانی یا نشانه‌ی عصیانگری بود. باری عواید جاری خزانه‌ی دولت که از تمام ولایات نیز منابع قابل ملاحظه به آنجا سرازیر می‌شد، به شاهزاده‌ی اشکانی امکان می‌داد، تا به عنوان شاه شاهان تفوق خود را بر نجبا، که هریک در حوزه‌ی ولایت یا عشیره‌ی خویش مثل پادشاه مستقلی زندگی می‌کرد، حفظ کند و در همه حال آنها را همچون زیردستان خود به اظهار اطاعت و رعایت احترام وادارد.^(۳)

البته پادشاه پارت در مسایل داخلی این شهرها (ولایات تابعه) که استقلال داخلی داشتند

۱. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۵۲.

۲. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۳۵۲ و ۳۵۳.

۳. تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۵۶.

با دقت و علاقه‌ی آشکار و پنهانی مراقبت و نظارت داشته است. استرابون، جغرافیادان یونانی در سال ۶۷ قبل از هجرت از ملت ایلام صحبت می‌دارد و می‌گوید که رؤسای این طوایف کوهستانی خیلی توانا هستند، و چندین دفعه سر از اطاعت سلاطین پیچیده‌اند و تمام مردمان آنها جنگی و دلاور و اغلب تیراندازان خوب هستند. بعضی از این قبایل مالک زمینهایی بودند که کم حاصلخیز است، و به حکم ضرورت مجبورند از غارت دیگران معیشت کنند و بنابراین به بلوک مجاور تاخت و تاز می‌کردند.^(۱)

در این موقعیت که از آنها صحبت می‌داریم آنها رعیت اشکانیانند. زمانی که اشکانیان آرام هستند آنها نیز آرام و مطیع‌اند و به محض این که طغیانی در خود اشکانیها پیدا می‌شود، و غالب اوقات که همچنین وضعی رخ می‌دهد، آنها هم طغیان می‌کنند و پیمان اطاعت می‌شکنند. چنین واقعه‌ای در سال ۵۸۵ قبل از هجرت اتفاق افتاد، وقتی که با طغیان تیرداد، نواده‌ی فرهاد چهارم، همراهی کرد و بر اردوان شورید.^(۲)

ایلام در عهد ساسانیان

در آغاز قرن سوم میلادی ایران اسماً کشوری بود متحد که تحت سیطره‌ی پارتیان (اشکانیان) قرار داشت، ولی در واقع مرکب بود از تعدادی ایالات نیم مستقل و گاهی مستقل و پراکنده که در رأس آنها فرمانروایانی از متشخصان و اعیان کلان محلی که نماینده‌ی خاندانهای مقتدر اشراف بودند، قرار داشتند. جنگهای داخلی و محاربات با خارج و مصادمات گوناگون ایران سخت ناتوان ساخته بود.

قدرت جنگی امپراتوری روم و سیاست فعال آنها در خاورزمین پارتیان را ناگزیر ساخت تا بسیاری از شهرهای بین‌النهرین شمالی را به آن دولت واگذار کنند. اختلافهای خانگی و تحریکات نجبای ملوک الطوایف حکومت اشکانیان را در هرج و مرج و لجام‌گیسختگی فرو برده بود و زمینه برای سلسله‌ی جدیدی که بعداً به نام ساسانیان مشهور گردید آماده گردیده بود.^(۳) کانون آن ایالت فارس یعنی همان سرزمین باستانی جنوب غربی ایران بود که قریب هزار سال پیش نخستین قبایل قوم پارس در آن مستقر شده بودند. ملوک الطوایفی طولانی اشکانیان بعد از

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۳۵۷.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۴۱۱.

۳- تاریخ ایران، کریم کشاورز، صفحه‌ی ۷۶ و تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۴۱۱.

پنج قرن زندگی جز ناامنی و بی‌ثباتی چیزی برایش باقی نمانده بود. اختلافهای داخلی نجبای پارت موجب می‌شد که یک دیگر را به چشم رقیب بنگرند، و این رقابتها به آن جا منتهی شد که به سلطنت یک خانواده‌ی غیرپارتی تسلیم شوند، و باعث گردید که هیچ‌کدام خانواده‌ی دیگری را به عنوان مافوق و فرمانروای خویش نپذیرند.

ابتکار اتحاد ایران در چارچوب یک حکومت واحد پس از تغییر دولت پارت از پارس آغاز شد. این جا زمانی نخستین مرکز دولت هخامنشی بود.^(۱)

پارس در زمان حکومت سلوکها دارای استقلال سیاسی مشخصی بود و بعدها که در قلمرو پارتها قرار گرفت دارای حقوق یکی از شاه‌نشینهای تابع آن حکومت گردید. فرمانروایان این منطقه در حدود سده‌ی دوم ق.م. به شاه ملقب گردیدند، و برای خود سکه زدند. از روی نقوش سکه‌هایشان چنین استنباط می‌شود که آنها سنتهای سیاسی پارسیان باستان را نگه داشته بودند. پارس از چند فرمانداری تشکیل می‌شد، فرماندار یکی از این شهرها بابک از دودمان ساسان نام مغی بود که در معبد الهه‌ی آناهیتا خدمت می‌کرد و به خاندان سلطنتی فارس وابسته بود و مقام شامخی داشت. پسر او بابک حاکم استخر بود و در عین حال کاهن معبد بزرگ آناهیتا به شمار می‌آمد (۲۰۸ یا ۲۰۹ م.). وی مقام شاهی پارس را به دست آورد.^(۲)

پس از مرگ بابک پسرش اردشیر به قدرت رسید. وی با توجه به این که از مساعدت محافل روحانی و بخشی از اعیان اصیل برخوردار بود، کارش بالا گرفت و به تدریج دامنه‌ی قدرتش را با تسخیر اراضی مجاور توسعه داد و چنان نیرومند گشت که قصد داشت ایران را تحت سیطره‌ی خود درآورد. او که می‌خواست ایران را متحد و متمرکز سازد ناگزیر با اشکانیان به مخالفت پرداخت.

اردشیر در آغاز شغل ناچیز حکومت قلعه‌ی دارابگرد را به عهده داشت. وی نه تنها در فارس استوار گشت، که حتی ایالات اصفهان و کرمان را نیز به متصرفات خویش ضمیمه کرد و سرانجام در خوزستان که مستقیماً با بین‌النهرین هم‌مرز بود، نفوذ کرد و آن را به قلمرو خویش افزود و سپس به سوی شمال روی آورد لشکریان پارت به پیشباز او شتافتند و در بیست آوریل ۲۲۴ میلادی در جلگه‌ی ارمزدگان نبرد قطعی میان آرتاوان (اردوان پنجم) آخرین پادشاه پارتیان

۱- تاریخ ایران، کریم کشاورز، صفحه‌ی ۶۷ و تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۴۴۱ و ۴۱۲ - تاریخ ایران، کشاورزی صفحه‌ی ۱۵۶.

۲- تاریخ ایران، کریم کشاورز، صفحه‌های ۶۷ و ۶۸ - تاریخ ایران، کشاورزی، صفحه‌های ۱۵۶ و ۱۵۷.

و اردشیر در گرفت، که در نتیجه اردشیر در این نبرد پیروز گردید، و سپس به عنوان شاه ایران تاجگذاری کرد. بدین گونه دولت ساسانی تشکیل گردید.^(۱)

پایتخت دولت ساسانی شهر دوتایی کنار دجله یعنی تیسفون بود و استخر دومین پایتخت به شمار می آمد. اردشیر فتوحات خویش را دنبال کرد و سرزمینهای اشکانیان را به قلمرو خود افزود و بر اثر مبارزه‌ی مستمر خویش آذربایجان و بخش مهمی از ارمنستان را نیز مسخر نمود. تلاش اردشیر برای پیشروی به سوی غرب فرات باعث رویداد یک رشته جنگها با رومیان گردید. در این جنگها ساسانیان به طور کلی سیاست تعرضی در پیش گرفتند و ناگهان به سوریه و آسیای صغیر تاختند و در خاور ایران به برانداختن حکومت کوشان پرداختند.^(۲) در زمان اردشیر شاهان محلی تابع تقریباً از بین رفتند و به جای آنها اعضای خانواده‌ی ساسانیان و حاکمان گماشته و منصوب شدند. روند براندازی شاهان تابع تا سده‌های سوم و چهارم ادامه یافت و پس از آن این گونه شاهان فقط تا اندازه‌ای در مناطق مرزی غرب و شرق قلمرو ساسانیان وجود داشتند. اردشیر در زمان حیات خود سلطنت را به پسرش شاپور واگذار نمود. شاپور در نخستین سالهای حکومت خود با مادهای کوهستانی، که به گفته‌ی مورخان قوم کوهستانی ایلام بودند، درگیر شد و در یک نبرد خونین بر آنان پیروز گردید و آنها را مطیع خود کرد. سپس با حکومت رومیان درگیر شد و توانست بر رومیان پیروز گردد. آنگاه پیمان صلحی بین ایران و روم بسته شد که ارمنسان به ایرانیان واگذار گردید.^(۳)

پیروزیهای پی در پی شاپور بر امپراتوران روم، فرمانروایی او را که از پدر به میراث برده بود، شامل ایران و انیران، کرد و حدود آن را چنان وسعت بخشید که دوران او تجدید عهدی واقعی با قلمرو هخامنشیها شد. مملکت او غیر از پارس، که هسته‌ی اصلی قدرت خاندان ساسان به شمار می آمد، از ایلام و میشان، عمان، آدیابن (حدیب) و آسورستان تا آذربایجان و ارمنستان و قفقاز و آلان، کرمان، سگستان، مکران، سند، کوشان تا پارت و باختر و سفدیان و کاشغر را شامل می شد. بدین گونه وقتی که وی وسعت قلمرو خود را با آنچه از پدر به میراث یافته بود می سنجد، البته قسمت عمده‌ی این قلمرو میراث خاندان اشکانیان بود، اما وی در عین آن که سازمان اداری اشکانیان را همچنان حفظ کرد، به مسأله‌ی تمرکز و وحدت که فقدان

۱- تاریخ ایران، کشاورز، صفحه‌ی ۶۸.

۲- تاریخ ایران، کشاورز، صفحه‌ی ۶۸، تاریخ ایران، کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۱۵۷.

۳- تاریخ ایران، کیخسرو کشاورزی، صفحه‌ی ۱۵۷.

آن در نزد وی مایه‌ی اصلی انحطاط و انقراض آن قوم بود، اهمیت بیشتر داد و همین نکته سبب شد که در بعضی ولایات، ساسانیان هم خاندانهای قدیم محلی را همچنان به عنوان پادشاهان زیردست پذیرفتند، و ادامه‌ی آداب و رسوم آنها را نیز اجازه دادند.^(۱)

در مورد تمام ولایات لزوم ارتباط دقیق با مرکز فرمانروایی اجتناب‌ناپذیر بود و استقلال سلاله‌های محلی را تا حدی حفظ کردند، که مانعی برای سیاست وحدت و تمرکز آنها نباشد. درست است که بعضی از این سلاله‌ها قلمروهای وسیعی داشتند که خود کشورهایی مستقل محسوب می‌شدند، اما برخی دیگر فرمانرواییهای کوچکی بیش نبودند، که از همان دوران اشکانیان استقلال خود را نگه داشته بودند. بهرحال وحدت و تمرکز حکومت ساسانی همه را یکسان تحت نظارت دقیق پادشاهان درآورده بود.^(۲)

شاپور در سال ۲۷۱ میلادی بدرود زندگی گفت. بعد از مرگ او حکومت به فرزندان و نوه‌های وی رسید که هر کدام با جنگهای داخلی و رقابتهای شدید مدتی حکومت کردند. پس از شاپور بازماندگان وی هرمزد اول، بهرام اول، بهرام دوم و بهرام سوم، هر یک مدت کوتاهی سلطنت کردند.

پس از آن که نرسی پسر شاپور به سلطنت رسید، تصمیم گرفت حاکم ارمنستان را که تمایل به رومیان داشت گوشمالی دهد. امپراتور روم برای جلوگیری از این نقشه یکی از سرداران خود را به جنگ نرسی فرستاد، ولی نتیجه‌ی جنگ به سود نرسی پایان یافت. سال بعد، سردار رومی از جانب ارمنستان حمله کرد و ایرانیان را شکست داد. به موجب معاهده‌ای پنج ولایت ایران در ساحل راست دجله به تصرف رومیان درآمد.^(۳) با مرگ نرسی هرمزد دوم مدت ۹ سال حکومت کرد، ولی در جنگ با اعراب کشته شد. آذر نرسی که مرد خونریز و سفاکی بود، زمام امور را به دست گرفت و بعد از مرگ وی شاهپور دوم را که هنوز کودکی خردسال بود به پادشاهی برگزیدند. پیش از رسیدن او به سن بلوغ، بزرگان ایرانی با بی‌نظمی و هرج و مرج مملکت را اداره می‌کردند. شاپور بعد توانست هرج و مرج را سامان و قوم‌کوشانیان را که مزاحم بودند مطیع و تابع ایران نماید و با رومیان درگیر و پیروز گردید و توانست ارمنستان را به تصرف درآورد، ولی مشکل ارمنستان حل نشد. به همین مناسبت جانشینان شاپور دوم بار

۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌ی ۴۳۱.

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، زرین‌کوب، صفحه‌های ۴۳۱ و ۴۳۲.

۳- تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، راوندی، صفحه‌ی ۶۰۹.

دیگر بر سر ارمنستان با حکومت روم اختلاف پیدا کردند. شاپور سوم که مردی صلح‌دوست بود، به تقسیم ارمنستان رضایت داد و مقرر گردید قسمت اعظم ارمنستان به ایران واگذار شود و قسمت غربی سهم دولت روم باشد.^(۱) با این قرارداد تا پایان سلطنت یزدگرد اول صلح بین ایران و روم برقرار گردید. شاپور دوم که او را شاپور ذوالاکتاف نیز می‌گویند، حدود ۷۰ سال پادشاهی کرد. پس از مرگ شاپور دوم مدتی متجاوز از یک قرن زمام امور در دست سلاطین بی‌کفایت و نالایق افتاد. بزرگ مالکان و روحانیون زردشتی که از دوران قدرت اردشیر و شاپور مطیع اوامر سلطان و حکومت مرکزی بودند، بار دیگر از آشفتگی اوضاع به نفع خود استفاده کردند، و در عزل و نصب پادشاهان و اداره‌ی امور کشور مداخله نمودند. نخستین شاهان ساسانی در سایه‌ی قدرت و نفوذی که داشتند، بدون مداخله‌ی طبقه‌ی ممتاز جانشین خود را تعیین می‌کردند، ولی پس از مرگ شاپور دوم بار دیگر نجبا و اشراف قدیم در مقام احیای قدرت دیرین برآمدند، و با همکاری روحانیون مقتدر زردشتی در عزل و نصب سلاطین و اداره‌ی امور شاهنشاهی به نحوی مؤثر مداخله می‌کردند، چنان که پس از مرگ شاپور دوم برادر خردسال او که اردشیر دوم نام داشت، به سلطنت رسید. ولی پس از چهار سال چون وی را مجری نیات خود ندیدند، او را از سلطنت خلع و به جای او شاپور سوم پسر شاپور دوم را به سلطنت برگزیدند.^(۲) در سال ۳۸۸ میلادی سلطنت به بهرام چهارم رسید. پس از کشته شدن بهرام حکومت به یزدگرد اول رسید و او توانست قدرت اعیان بزرگ را محدود کند. از قرن پنجم به بعد حکام ایالات را مرزبانان می‌نامیدند، و چهار مرزبان بزرگ لقب شاهی داشتند و پس از شهرداران، سپوهران بودند.^(۳) اینان عبارت بودند از هفت خاندان قدیمی ایرانی که در دستگاه دولت وزن و اهمیت فراوان داشتند و از حقوق و مزایای موروثنی برخوردار بودند. شهرهای قدیمی بین‌النهرین و نواحی غربی ایران به طور کلی در عهد ساسانیان مرکز داد و ستد و بازرگانی بودند.

از زمان به قدرت رسیدن یزدگرد اول مناقشات بین ایران و روم و همچنین اختلافهای داخلی بر سر قدرت و نفوذ دربار ادامه داشت، تا زمان قیام مزدک که تقریباً شالوده‌ی حکومت ساسانی را درهم پیچید و پس از مدتی زد و خورد و ناامنی مزدک به قتل رسید و بر قدرت خسرو افزوده شد. وی تقریباً توانست با نابود کردن مزدکیان سر و سامانی به ایران بدهد و

۱- تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، راوندی، صفحه‌های ۶۱۰ و ۶۱۱.

۲- تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، راوندی، صفحه‌ی ۶۱۱.

۳- تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، راوندی، صفحه‌های ۶۱۱ و ۶۱۳ و تاریخ ایران، کشاورز، صفحه‌ی ۷۹.

حکومت را تقویت نماید. او شغل سردار سپاه ایران یا اران اسپهبد را که قبل از وی مرسوم بود، لغو کرد و به جای وی سپهبدانی تعیین نمود که فرماندهی نظامی چهار بخش کشور را طبق چهار جهت اصلی عهده‌دار بودند:

سپهبد شمال، ارتشهای ماد و آذربایجان را تحت فرمان داشت.

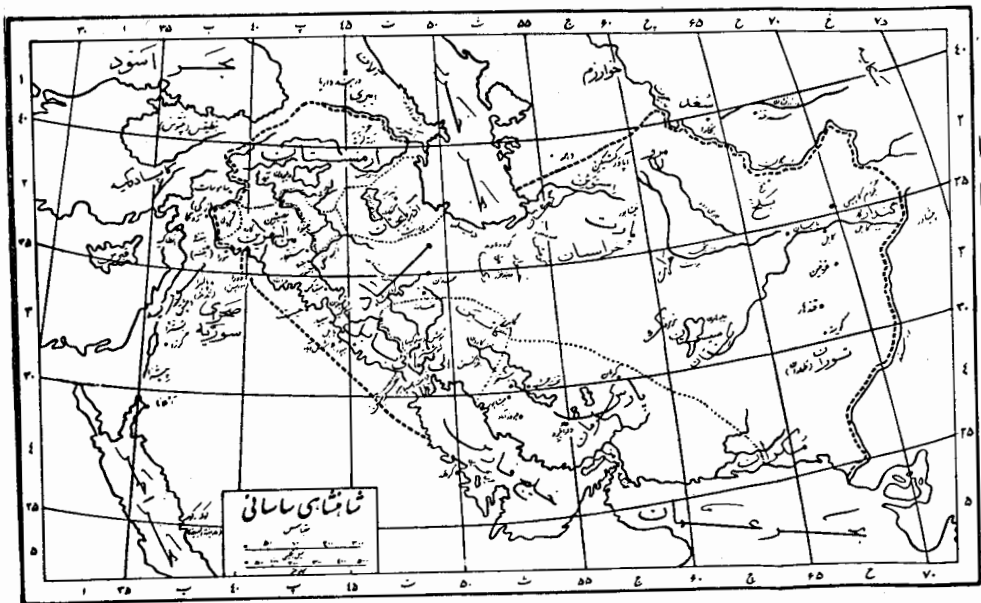
سپهبد غرب، لشکریان عراق را تحت فرمان داشت.

سپهبد جنوب، سپاهیان پارس و خوزستان را در اختیار داشت.

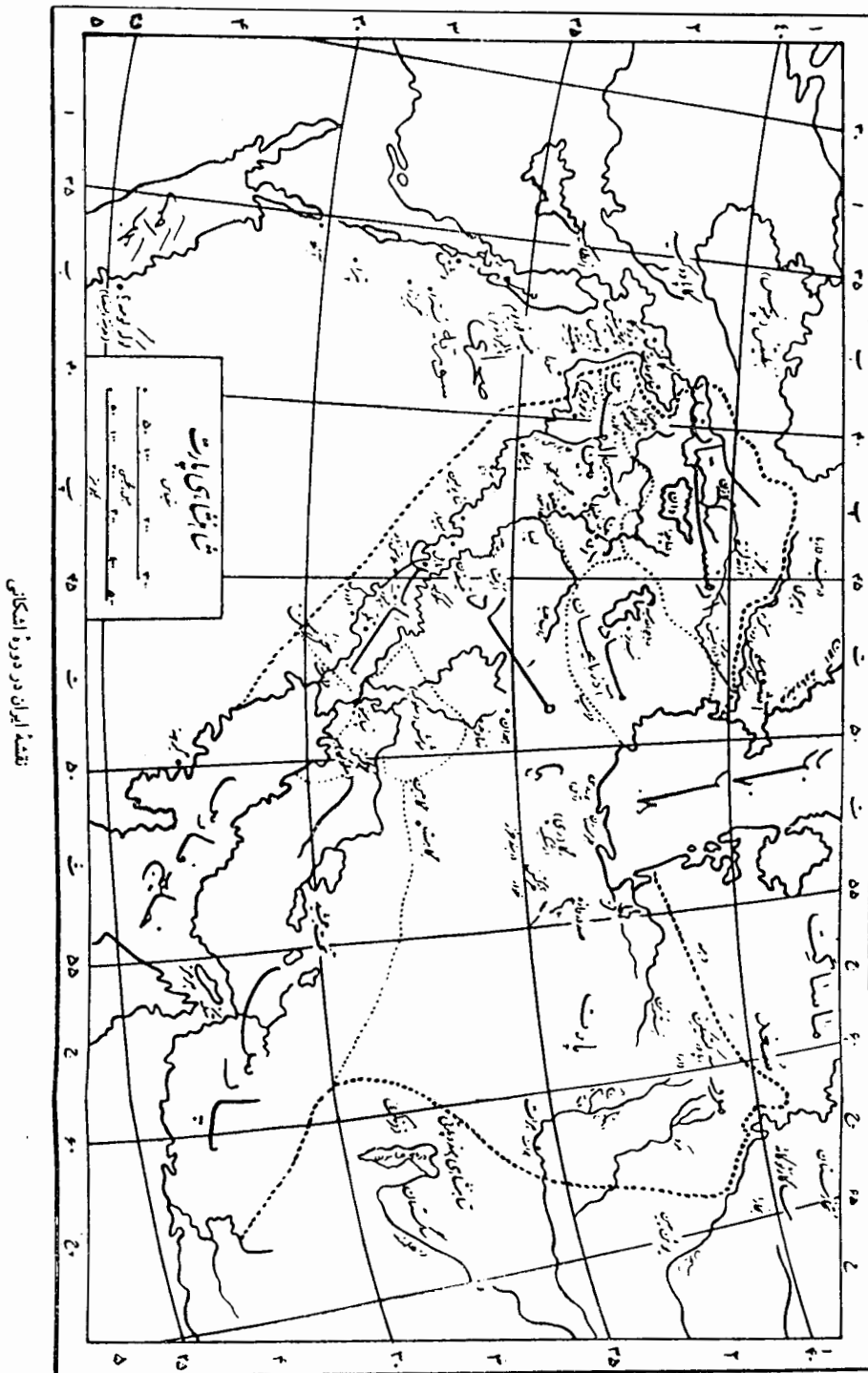
سپهبد خاور، ارتشهای خراسان و سگستان و کرمان را اداره می‌کرد.

اداره امور کشور در دست پدگسپان بود.

در زمان حکومت یزدگرد، مناطق ایلام، لرستان و خوزستان توسط یکی از حکام هفتگانه‌ی پارسی که از طرف پادشاه انتخاب می‌شد، به نام هرمزان اداره می‌گردید.



نقشه ایران در زمان ساسانیان





نظام حقوقی در ایلام باستان اهمیت

شناخت فرهنگ ایلامی

بررسی در حقوق ایلامی از لحاظ شناخت پایه‌های تفکر حقوقی در این سرزمین کهن واجد ارزش و اهمیت است، زیرا ایرانیان بخش عمده‌ای از فرهنگ و تمدن خود را از ایلام گرفته‌اند به حدی که تمدن و هنر ایلام تا مدتهای مدید، حتی تا دوره‌ی ساسانیان هنوز در بعضی موارد الهام‌بخش هنرمندان ایرانی بوده است.

ایلام یکی از جوامع کهنی است که آثار زندگی پرفراز و نشیب سیاسی - فرهنگی خود را در تمام منطقه‌ی ایران فرهنگی نشر داده است و در نتیجه به علت همزیستی با اقوام مهاجر مانند پارسیان بخش عمده‌ای از آن فرهنگ غنی در مبادله‌ی فرهنگها منطقه را تحت تأثیر قرار داده است. بدین لحاظ بسیاری از اسناد قضایی و متون حقوقی بازمانده از آن جامعه می‌تواند بخشی از دیدگاههای حقوقی نیاکان ما را از پرده‌ی ابهام بیرون کشد.^(۱)

حقوق ایلام باستان ریشه‌ی مذهبی دارد

احکام حقوقی در جوامع کهن با عقاید و اندیشه‌ی مذهبی حاکم بر آن جوامع ارتباط و پیوند دارد. بنابر مدارک و اسنادی که در دست است، ارتباط احکام حقوقی با اندیشه‌ی مذهبی در جوامع کهن بیشتر بوده است و از جانب آنها صریح‌تر اعلام می‌شده است، به طوری که در تمام متون باقی مانده از جوامع باستانی باورهای مذهبی منشأ و مبدأ صدور این احکام است و بسیاری از اصطلاحات مذهبی - حقوقی که گمان می‌رود زاده‌ی اندیشه و تفکر مذاهب حاکم امروزی باشد، ریشه در فرهنگهای کهن دارد و مشابه آنها را در اسناد قضایی و متون حقوقی

جوامع باستانی می‌توان یافت. برای شناخت تفکر حقوقی ایلامیان نیز ناگزیر از شناخت بنیانهای تفکر مذهبی آنان هستیم. گرچه مدارک به جا مانده از ایلام مختصر و متفرق است، با این حال می‌توان از لابه‌لای آنها نفوذ نیرومند مذهب را بر فرمانروایان و قضات و مردم ایلام باستان بازشناخت. مذهب ایلامی وجه اشتراک بسیاری با میان رودان همسایه دارد و پرستش خدایان نرینه و مادینه اساس مذهب را تشکیل می‌دهد.^(۱)

به طور کلی همه‌ی شواهد گواه بر آن است که از دیدگاه ایلامیان کلیه‌ی قوانین، حتی قوانینی که حقوق دنیوی را در بر می‌گیرد، ریشه‌ی مذهبی دارد.

بر پایه‌ی یک چنین دیدگاهی است که در تمام اسناد قضایی مکشوفه فرمانروای قانون‌گذار هر عصر کاملاً متحد با خدای مورد قبول در همان زمان و مکان ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر در ایلام حقوق الهی و حقوق دنیوی پیوسته در کل واحدی به نمایش درآمده است. یک نوشته‌ی ایلامی اخیر این ویژگی را به وضوح اعلام می‌دارد. آن جا که می‌گوید: «قانونی که این شوشیناک خداوند شاه شوتروک ناه هوتته دوم از روی لطف مرحمت کردند».^(۲)

همچنین در بیشتر اسناد قضایی مکشوفه از ایلام ایشمه‌کرب خدای مادینه‌ای است که نام او به عنوان منشأ الهی قوانین یا ضامن اجرای تعهدات ثبت شده است و در سند آورده می‌شود. اما در حقوق ایلامی حضور خدایان در اسناد قضایی فقط بر جنبه‌ی الهی قوانین دلالت ندارد، بلکه نمایش قدیستی است که ایلامیان از آن به اصطلاح کی‌تن یاد می‌کنند. اصطلاح کی‌تن مؤید آن نیروی حفاظتی و بی‌نظیری است که از منبع الهی پرتو می‌کشد و به مفهوم فره حمایت‌کننده جادویی است که بدون وجود آن ظاهراً زندگی انسان غیرقابل تصور می‌شود.

در فرهنگ ایلامی همه‌ی خدایان فره ویژه‌ی خود را دارند ولی در امور حقوقی کی‌تن متعلق به انیشوشیناک نقش مهم‌تری را ایفا می‌کند. در شماری از متون حقوقی شوش، هر کس پیمان شکنی کند تهدید می‌شود که فره حمایتی این شوشیناک را از دست خواهد داد.^(۳)

ضمناً در این متون تصریح شده است که هر کس کی‌تن این شوشیناک را از دست دهد - یعنی چتر حفاظتی ساحرائه خدای را - یاغی اعلام خواهد شد. حتی در موارد متعدد در خود متن اضافه می‌شود که: «او خواهد مرد».

۱- نامه فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۵.

۲- نامه فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۶.

۳- نامه فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۶.

در یک مورد نیز می‌گوید: «وی تحویل اینشوشیناک خدا خواهد شد - به معنای آن که اعدام خواهد شد».^(۱)

در فرهنگ ایلامی نه فقط خدایان، بلکه فرمانروایان مرده روح حفاظتی دارند و بعد از مرگ هم نیروی خود را به صورت نفرین در زندگی مردمان اعمال می‌کنند... در اسناد قضایی مکرراً نام فرمانروای مرده همراه با نام این شوشیناک خدا که در اسناد قضایی، به صورت خدای مجازات‌کننده ظاهر می‌شود، آمده است که در این گونه تهدیدات که به نام فرمانروایان و خدایان توأم عنوان شده است، جدایی‌ناپذیری فریافتهای حقوق الهی و دنیوی، خود را آشکار می‌سازد. هرچند پژوهشگران از بررسی اسناد قضایی به این نتیجه رسیده‌اند که کی‌تن این شوشیناک خدای نرینه در امور حقوقی نقش بزرگ‌تری را ایفا می‌کند، اما ضمناً دریافته‌اند که گرز و اسلحه‌ی خدای مادینه، ایشمه‌کرب، نیز ضامن اجرای بسیاری از قوانین و تعهدات حقوقی است. به جمله‌ای که عیناً روی یک سند قضایی نوشته شده است توجه کنید:

باشد که گرز سلطنتی الهه ایشمه‌کرب به پیشنهاد این شوشیناک خدا و ناهوتته خدا بر سر هر کس که این سند را از میان ببرد، بکوبد.

جزء دهم، چاپ برلین و لامبریک، ۱۹۳۸^(۲)

با وجود اسناد قضایی که چند نمونه از آن مثال آورده شد، به هیچ وجه نباید تصور کرد که منابع حقوقی ایلامی منحصر به منابع مذهبی است. فرمانروایان ایلامی ته تنها قوانین موجود را که منشأ الهی داشت مورد حمایت قرار می‌دادند و حفظ می‌کردند، بلکه مقررات تازه‌ای بر آن چه از گذشته به جا مانده بود، می‌افزودند. با این حال نمی‌توان با خط فاصل مشخصی حقوق الهی و حقوق دنیوی را در ایلام از یک دیگر جدا کرد، و حتی امکان‌پذیر نیست تا وجوه تقابلی میان دو صورت استقرار یافته‌ی حقوق ایلامی را مشخص ساخت.^(۳)

تصویری از نظام حقوقی حاکم بر ایلام باستان

اسنادی که از دوره‌ی سوکال‌ماخ^(۴) به جا مانده است تقریباً آشکار می‌سازد که آن

۱- نامه فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۶.

۲- نامه فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌های ۷۷ و ۷۶.

۳- نامه فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۷.

۴- فرمانروایان ایلام در زمانهای مختلف عناوین متفاوت داشته‌اند، در دوره‌ی زمانی ۱۵۵۰ - ۱۸۰۰ پیش از میلاد که بیشتر اسناد قضایی به دست آمده مربوط به آن است، عنوان فرمانروای به زبان سومری MUKKAL-MAH بوده است.

روزگار به سبب تقدم اندیشه‌های آکادی در شوشیان، ایلامیان برای نخستین بار جریانه‌های حقوقی را به صورت گزارشهایی به کتابت درآورده‌اند.

نظام بومی حقوقی ایلام بدو فقط شفاهی بوده است و این نظام موضع خود را در کنار موضع نظام قضایی مکتوب وارداتی از بابل حفظ کرده است. نفوذ متقابل و تداخل متقابل این دو صورت موجد خصیصه‌ی ویژه‌ای باگرایشهای ملی برای نظام حقوقی ایلامی در زمانهای باستان شده است.

این که تا چه حد قوانین ایلامی تنظیم و طبقه‌بندی شده است، بر ما روشن نیست. اما یک لوح قطعه‌قطعه شده که از شوش به دست آمده، مربوط به قوانین مالکیت زمین است که تنظیم و تدوین شده است.^(۱)

متون حقوقی ناقص و پراکنده‌ای که کشف شده است، امکان می‌دهد تا تصویر نسبتاً کامل و پراجزایی از نظام حقوقی ایلام داشته باشیم. به ویژه در زمینه‌ی حقوق مدنی از ۴۵۰ سندی که دقیقاً به زبان آکادی از شوش به دست آمده است و نیز بیست سند دیگر که در مال میر کشف شده، این نتیجه برمی‌آید که همگی در محتوی فقط با معاملاتی سروکار دارد که به حقوق مالکیت مربوط می‌شود. در باره‌ی قوانین جزایی ایلامی، به طور تصادفی و نیز از روی ضمانتهای اجرایی که در صورت شکستن پیمانها، صاحبان پیمان با آن تهدید می‌شوند، اطلاعاتی به دست می‌آوریم که در جای خود به آن می‌پردازیم.

موضوع دیگری که در نظام حقوقی حاکم بر ایلام قابل بررسی است، محل استماع دعاوی است. بدین ترتیب که از هر قرارداد مشخصاً قلمرو خاصی برای استماع دعوی مفهوم می‌شود. در این باره منابع بسیار مختصر است.

دعوی نقل شده‌ی زیر مناسب‌ترین موضوعی است که می‌توان گزارش کرد. چند تن خواهان علیه خوانده ادعا کرده‌اند که پدر ایشان به رغم ادعای خوانده، خانه‌ی خود را در زمان حیات به او فروخته است. در لوح مکشوفه عیناً نوشته شده: «بسیاری شهود در استماع امر حاضر بودند و وظیفه‌ی حقوقی خود را بااجبار خوانده به ادای سوگند نسبت به قدرت الهی انجام داده‌اند. سپس خوانده در معبد الهی ایشتار چنین سوگند خورد: ای الهی ایشتار تو می‌دانی که حقیقت است و من هیچ لوحی را جعل نکرده‌ام و این وصیت بر من از پدرم مانده

که به معنی نایب بزرگ است.

۱- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۷.

است. سوگند در برابر ۳۴ شاهد در معبد ایشтар ادا می‌شود.^(۱)

بدین‌سان خوانده قسم می‌خورد و خانه را از آن او اعلام می‌کنند.

ایشثار به زبان آکادی در لوح ذکر شده ممکن است به معنای الهی ایلامی ناروندی باشد که در معبد او متهمان قسم می‌خوردند. اما این مفهوم آن نیست که همه‌ی متهمان در معبد او سوگند یاد می‌کرده‌اند. زیرا در دعاوی دیگر شخصاً اعلام شده است که متهمان به خدایان مورد پرستش خود سوگند خورده‌اند. مکانی که مراسم سوگند را در آن اجرا می‌کرده‌اند نیز با توجه به خدای مورد پرستش متهم تعیین می‌شده است. در این جا از لوح دیگری مدد می‌گیریم که در آن صراحتاً «بستان خورشید خدا ناه هوتته» به عنوان صحنه دادرسی ذکر شده است. ناه هوتته خدای عدالت بوده است و در سراسر ایلام این مقام را برای او می‌شناخته‌اند. بسیار احتمال دارد که در ایلام کهن دعاوی مدنی در محوطه‌ی معبد ناه هوتته که درختکاری شده بود مورد استماع قرار می‌گرفته است.

این بستان - معبد در شهر مقدس علیا قرار داشته، که بر تپه‌ی مصنوعی گوشه‌ی شمال باختری شوش واقع بوده است و از رودخانه کرخه چندان فاصله نداشته است. در یکی از الواح آمده است: مدعی بانویی را که در دعوی تعقیب می‌کرد و ادار ساخت به دادگاه بیاید و پس از آن که بی‌گناهی حاصل کرد بانو اجازه یافت تا از معبد دوباره فرود آید.^(۲)

بدین ترتیب محل استماع دعوی به نسبت خدایان مورد پرستش متهمان تغییر می‌کرد و به طوری که استنباط می‌شود پرستشگاهها جایگاه انجام دادن دادرسی و استماع شهادت شهود بوده است.^(۳)

موضوع دیگر که در نظام حقوقی ایلام قابل طرح است، مقام ریاست بر دادگاهها است. به نظر می‌رسد با توجه به اسناد قضایی موجود در ایلام کهن مشاوران روحانی و قضات شرع که نوعی مقام صدارت داشته‌اند نزد هر یک از فرمانروایان بخشهای مختلف کشور در دعاوی مدنی بر دادگاهها ریاست می‌کرده‌اند و دادرسان فقط دستیاران ایشان بوده‌اند. به هر حال چون گزارشهایی از برخی دعاوی وجود دارد که در آن فقط دادرس ظاهر می‌شود و قاضی شرع حضور ندارد، ممکن است فرض کنیم که این مقامات فقط در دادگاههای عالی نقش داشته‌اند،

۱- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۸.

۲- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌های ۷۹ و ۷۸.

۳- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۹.

آن هم منحصرأ در دعاوی پژوهشی. این نکته نیز روشن است که مدعیان می‌توانستند دادخواستها را مستقیماً نزد فرمانروایان بخشهای مختلف کشور ببرند و دادرسان و قضات شرع را نادیده انگارند.^(۱)

ارزش شهادت در نظام حقوقی ایلام

موضوع شهادت در جریان دادرسی در نظام حقوقی ایلام واجد اهمیت بسیار است. طبق تشریفات بسیار در نظام حقوقی ایلام دورب‌النوع به نامهای ناهوته و این‌شوشیناک درصد فهرست گروه شهود ظاهر می‌شوند. و این دو را به عنوان شهود واقعی تلقی می‌کردند، زیرا در جمع زدن در پایان فهرست شهود، آن دورب‌النوع را نیز به حساب می‌آوردند. به طور کلی قابل درک است که شهود نقش تعیین‌کننده‌ای در حقوق ایلام داشته‌اند. در اغلب دعاوی شمار آنان قابل توجه بوده، حتی به ۴۲ تن می‌رسیده است. فقط در یک لوح نام ناهوته و این‌شوشیناک به اضافه‌ی دو شاهد انسانی فهرست شهود را تکمیل می‌کند و به نظر می‌رسد که این کمترین شهود لازم به شمار می‌رفته است. در اغلب الواح نام ۵ تا ۲۰ شاهد را ذکر کرده‌اند.^(۲)

امور بازرگانی در نظام حقوقی ایلام

امور بازرگانی در نظام حقوقی ایلام به جهت موقعیت ممتاز تجاری که در منطقه داشته، قابل مطالعه است. از دیدگاه ایلامیان حقوق بازرگانی هم مانند دیگر زمینه‌های حقوقی ریشه‌ی الهی داشته است. برای مثال ناهوته خدا که در سراسر ایلام به نام خدای عدالت مورد قبول بوده، در قلمرو امور بازرگانی نقش برتر را ایفا کرده است. به سخن دیگر قلمرو ویژه‌ی او بازرگانی بوده است که وی در آن نرخ بهره را تنظیم می‌کرده، اوزان مقادیر را تثبیت می‌نموده، با شرکای انسانی به تجارت می‌پرداخته، به صورت بازرگان نقش یک سرمایه‌دار بزرگ را به عهده داشته است.

از الواح کشف شده چنین استنباط می‌شود که طرفین معامله مکلف بوده‌اند یک پیمان کتبی تدوین کنند و علاوه بر آن و همزمان با آن متن پیمان در حضور شهود به طور شفاهی هم اعلام می‌شده است و این امر را با صراحت در پایان سند ذکر می‌کرده‌اند. محتمل به نظر

۱. نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۹.

۲. نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۷۹.

می‌رسد که ابتدا این گونه اعلامهای شفاهی توسط هر دو طرف دعوی به عمل می‌آمده است.^(۱)

بنابر این موضوع به تأکید از لحاظ حقوقی جنبه‌ی دوجانبه داشته است. پس از نفوذ حقوق بابل اعلام یک‌جانبه (بدین معنی که یک طرف معامله به تنهایی در اعلام شفاهی شرکت کند) جایگزین اعلام دوجانبه شده است.

در امور بازرگانی معمولاً همان شاهی که در تحقق پیمان شفاهی در یک داد و ستد بازرگانی شرکت جسته بود، می‌باید پیرامون اصالت سند آن نیز به دادگاه فرا خوانده شود. متون قضایی ایلام عملاً هرگز تاریخ‌گذاری نشده است. این مفاهیم نشان می‌دهد که در داد و ستد ایلامی رویه‌ی شفاهی اهمیت برتر داشته است. به طور طبیعی افرادی که مانند مردم ایلام به داد و ستدهای حقوقی شفاهی عادت دارند، اهمیت چندانی برای تاریخ‌گذاری دقیق پیمان قائل نمی‌شوند. ولی در نظام حقوقی با خصیصه‌ی اسناد مهور مکتوب این امر اهمیت دارد. همچنین منطقی است که شهود ایلامی هرگز به فکر تسجیل الواح با اثر مهر یا ناخن خود نبوده‌اند آن چنان که مرسوم میان رودان بوده است. اعلام شفاهی که با ادای سوگند در برابر شهود به عمل می‌آمد به خودی خود قطعیت می‌یافت. نتیجه‌ی این رویه عملاً آن شده است که همه‌ی اسناد مالی محتوی موکد به سوگند است. بدین سان سوگند در برابر شهود که بنیان همه‌ی تفکرات حقوقی ایلامی است، در امور بازرگانی نیز نقش برتر و تعیین کننده را دارد.^(۲)

مراسم ادای سوگند در شوش یا در برابر فرمانروایان یا در برابر خدایان انجام می‌گرفت (مقصود از فرمانروایان سوکال ماخ و امیر شوش است). در مواردی ظاهراً امکان داشت که به اختیار در برابر رب‌النوع یا در مقابل فرمانروایان سوگند انجام گیرد. شاید ادای سوگند در برابر رب‌النوع در پیمانهای بازرگانی، مانند اجاره و درو ارجحیت داشته است و ادای سوگند در برابر فرمانرویان را در مورد قراردادهای وام و افراز مرجح می‌شمردند و در موارد مربوط به خرید و مبادله هر دو نوع سوگند تقریباً به طور یکسان متداول بوده است.^(۳)

۱. نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۰.

۲. نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۰.

۳. نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌های ۸۰ و ۸۱.

دریچه‌ای بر حقوق کیفری ایلام

اسناد شوش و مال میر به طور منظم شامل یک شرطه‌ی جزایی است که به الفاظ مختلف بیان می‌شود و خود دریچه‌ای بر حقوق کیفری ایلامی پیش روی ما می‌گشاید. تهدید به مثله کردن به عنوان مجازات و تهدید به نفرین شیطانی بر هر آن کس که پیمان شکنی کند، منضم به قراردادها است و این امری است به راستی ایلامی و بنابر این غیربایلی است. از پیمان شکن: «دست و زبان بریده می‌شود» یعنی اندامهایی که برای عقد قرارداد ضرورت دارد: زبان برای ادای شهادت و دست برای لمس درفش^(۱) تابو. افزون بر این اغلب پرداخت مبلغ قابل توجهی پول نیز پیش‌بینی می‌شد که از یک مینه^(۲) ی نقره به اضافه‌ی یک گور^(۳) گندم تا یک تالان (۶۰ مینه) نقره می‌رسید. اشاره به هر دو نوع مجازات به طور توأم در یک سند به هیچ وجه نشانه‌ی آن نیست که مثلاً تهدید به قطع اعضا بدن را می‌شده با پرداخت پول (دیه) جانشین ساخت، بلکه معنای ذکر توأم هر دو نوع مجازات در یک سند آن بوده که هر دو مجازات باید تحقق می‌یافته است. تازه این نیز همه‌ی مجازات برای پیمان شکن نبوده، زیرا همان‌طور که قبلاً گفته شد پیمان شکن که در برابر فرمانروا سوگند یاد کرده بود علاوه بر مجازاتهای گفته شده که ناگزیر از تحمل آن بود، حمایت جادویی این شوشیناک را هم از دست می‌داد. وی کی‌تن خدا را مورد بی‌حرمتی قرار داده بود و بنابر این یک محارب شناخته می‌شد و این امر مرادف با حکم اعدام بود. بدین سان تجاوز به تعهدی که با قید قسم به نام فرمانروا موکد می‌شد، نه فقط مجازات دنیوی، بلکه نتایجی مشخصاً با جنبه‌ی مذهبی در پی داشت. به حدی که «وحدتی نزدیک‌تر از این میان نظامهای عدالت دنیوی و الهی به دشواری می‌توان تشخیص داد»^(۴)

گویا نظام حقوقی ایلام نمونه‌ی منحصر به فرد از این وحدت و هماهنگی است. در موارد تخلف از مفاد پیمان مربوط به قبول فرزند خواندگی، میراث و هبه، مجازات غرق کردن اغلب مورد اشاره قرار می‌گرفت و متصل به آن یک لعنت خدا و فرمانروا نیز نثار می‌شد. نمونه‌ای از این گونه مجازات با عبارت زیر در دست است:

«کسی که پیمان شکنی کند باید به آب رود - باشد که شازی رب‌النوع رود جمجمه‌ی او را

۱- علامت خدایی که نگاه‌دارنده‌ی پیمان بوده است و صاحبان پیمان هنگام قبول عهد تعهد آن علامت با دست لمس می‌کرده‌اند.

۲- واحد وزن برای فلزات قیمتی.

۳- واحد وزن برای دانه‌های نباتی.

۴- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۱.

در گردابه‌های گردنده بشکند، باشد که داس خدا و شاه سر او را برکند، باشد که وی از قلمرویی که خدا و شاه زیر فرمان دارند، رانده شود».

همچنین سند جالب توجهی در دست است که محتوی جریان اثبات یک دعوی از طریق دادرسی و سوگند و آزمون با آب است.^(۱)

در این سند ده شاهد در تأیید یک زن خواهان درباره‌ی هدیه‌ای که هبه‌کننده منکر هدیه دادن آن است، شهادت می‌دهند. دادگاه از خواهان می‌خواهد تا به یک آزمون با آب تن دردهد. اگر این بانو در رود غرق شود دعوی را باخته است اگر جان در برد باید هدیه را به او تحویل دهند. اما در هر صورت به سبب انکار این امر مجازاتی برای خوانده تعیین نمی‌شود. بنابر این می‌بینیم آزمون با آب که هم در میان رودان، هم در منطقه‌ی میانه‌ای فرات معمول بوده، در ایلام نیز مورد عمل قرار می‌گرفت است.^(۲)

ارث در نظام حقوقی ایلام

واقعیت‌های دیگری از نظام حقوقی حاکم بر ایلام بر پژوهشگران آشکار شده که عموماً متکی به اسناد قضایی به دست آمده از دوره‌ی سوکال‌ماخ است. از آن جمله قواعد حقوقی مربوط به ارث را می‌توان نام برد که بسیار غیرعادی است. در نظام حکومتی حاکم بر ایلام قدیم پسر جانشین فرمانروا نمی‌شد، بلکه برادر جانشین او می‌گردید. در دوره‌ی ایلامی میانه این نظام را با نظام توارث پسر جایگزین ساختند. بدین ترتیب در خاندان فرمانروا یک نظام توارث برادر وجود داشت که برادر را در میراث مقدم بر پسر قرار می‌داد. محتمل است میان مردمان عادی هم ترتیبات مشابهی وجود داشته است، زیرا اصل بنیادی در این نظام آن بود که برادران اموال خود را به اشتراک نگاه می‌داشتند. در تأیید وجود نظام توارث از طریق برادر سندی به دست آمده که به موجب آن دو ایلامی با یک دیگر رابطه‌ی برادر خواندگی ایجاد کرده‌اند. آنان تأیید می‌کنند که ثرویشان مشترکاً به هر دوی آنها متعلق است - آن چه یکی از کار خویش به دست می‌آورد، خواه نقدی، خواه جنسی، مایملک دیگری است. هر یک از آن دو که ابتدا بمیرد مسؤولیت کفن و دفن خود را به برادر خویش می‌دهد.^(۳)

۱- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌های ۸۲ و ۸۱.

۲- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۲.

۳- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۲.

اگر یکی به دیگری بگوید: «تو برادر من نیستی»، باید ده مینه طلا بپردازد و دست و زبانش بریده شود. طی دوران سوکال‌ماخ حق برادر در نظام برادر سالاری به تدریج جای خود را به نظام پدرسالاری می‌بخشد و میراث فقط به فرزندان انتقال می‌یابد. اما حتی در دوره‌ی سوکال‌ماخ و به احتمال بعد از آن حقوق میراثی برادران دوام می‌یابد، مشروط بر آن که متوفی فرزند نداشته باشد. همچنین حق میراثی مشابهی نیز برای زنی که فاقد والدین و فاقد فرزند بود، می‌خواست خواهر پدر خود را وارث خویش سازد، به ناچار عمه‌ی خود را به عنوان برادر اختیار می‌کرد. (۱)

این که عمه به عنوان خواهر انتخاب نمی‌شد، ثابت می‌کند که در نظام کامل برادر سالاری مربوط به سالهای اولیه زنان از حق وراثت محروم بوده‌اند و بعد که این وضع تعدیل یافته چنان که خواهیم دید، بهره‌مندی زنان از میراث نیازمند وجود یک میثاق حقوقی بوده است. به عبارت دیگر حقوق میراثی برادرانه دیگر به خودی خود کافی نبود - حتی در مورد یک وصیت کننده بی فرزند - میراث باید به برادر خوانده به صورت هبه در زمان حیات او نقل شود. (۲)

از آن چه به دست آمده برمی آید که در ایلام برادر سالاری صورت اصلی نظام توارث بوده است و در سده‌ی شانزدهم پیش از میلاد نظام وراثت فرزندان جایگزین آن شده است. (۳)

اصول نظام اعتباری ایلامی

نظام اعتباری ایلامی بر سه نوع تضمین متکی بوده است. در نوع اول، مبلغی را منحصرأ از اموال منقول به عنوان وثیقه ذخیره می‌کردند تا تضمینی بر معاملات باشد. در نوع دوم، که صورت رهن داشته، قطعه‌ای از زمین به عنوان وثیقه برای بازپرداخت وام عرضه می‌شده است «خواه وام نقدینه بوده، خواه غله». اگر مدیون نمی‌توانست در انقضای مدت بدهی خود را بپردازد ناگزیر بود آن قطعه زمین را بفروشد و از مبلغ دریافتی دین خود را به وام‌دهنده ادا کند. در نوع سوم، که آنتی‌کوینسینر (به مفهوم آن که منافع مال مرهونه می‌تواند مورد استفاده بستانکار قرار گیرد یعنی می‌توانست از محصول آن برداشت کند و آن را برای بازپرداخت سرمایه به وام‌دهنده و بهره‌ی متعلق به آن کار گیرد. در این وضعیت قطعه زمین در مالکیت وام

۱- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۲ و ۸۳.

۲- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۳.

۳- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۳.

گیرنده باقی بود و پس از بازپرداخت وام به وام دهنده دیگر بار به دست وام گیرنده باز می‌گشت. هرگاه بخشی از یک قطعه زمین به صورت گفته شده به عنوان وثیقه‌ی یک وام مورد تعهد قرار می‌گرفت، وام دهنده می‌توانست نیزه‌ای در آن زمین نصب کند (دیرک) تا همگان بدانند که زمین مال مرهونه است. اگر در بازپرداخت وام تأخیر می‌شد، به ترتیبی که هنوز به علت فقدان اسناد قضایی روشن نشده است، زمین در اختیار وام دهنده گذاشته می‌شد تا به هر ترتیب مقتضی بداند مسأله‌ی آن را حل کند. رمه را نیز می‌توانستند به عنوان وثیقه مورد تعهد قرار دهند. چنان که در یک سند آمده است تا وقتی مقدار «جو» ای که به وام داده شده بود باز پس گرفته نشود، چفت آخور گاو و گوسفند وام گیرنده باید شکسته بماند. در این گونه موارد «شکستن چفت آخور» مرادف با فرو کردن دیرک یا نیزه در زمین بود. محتمل به نظر می‌رسد که در صورت تأخیر در پرداخت، وام گیرنده (بدهکار) می‌توانست با همان رمه دین خود را به بستانکار ادا کند. (۱)

گرچه به وثیقه گذاشتن زمین و رمه به عنوان تضمین وام در ایلام کهن رسمی گسترده بود ده است، اما این وجه تمایز برجسته در ایلام کهن به چشم می‌خورد که برخلاف دیگر کشورهای باستانی خاور، در هیچ سند ایلامی به سپردن موجودات انسانی یا برده یا فردی از افراد خانواده‌ی بدهکار به عنوان وثیقه‌ی وام بر نمی‌خوریم. بنابر این نظام اعتباری ایلامی با وجود اهمیت و ارزش فراوانی که برای بازپرداخت وامها به طرق مختلف قایل است، مقام انسانی را برتر از آن دانسته است تا وجه الضمان قرار گیرد. در حقوق باستانی مرسوم بوده افراد انسانی به خصوص افراد خانواده‌ی بدهکار وثیقه‌ی پرداخت وام می‌شده‌اند و در صورت لزوم به بردگی درمی‌آمده‌اند. نظام حقوقی حاکم بر ایلام کهن به کلی با این گونه مفاهیم غیرانسانی بیگانه است. (۲)

اسناد شوش که وامها و شروط بازپرداخت در آن به ثبت می‌رسید طبق یک دستور عمل ساده تدوین می‌شد. محتوای این اسناد منشأ وام و نام بستانکار و بدهکار و عنصری که به عنوان وثیقه تعهد شده، یا هر تضمین دیگر و نام شهود و نشانهای میخ بدهکار را به جای امضای او در برمی‌گیرد و مشخص می‌کند. طبق قاعده‌ی مرسوم در زمان و مکانی که وام در آن پرداخت شده است، مهلتی که برای بازپرداخت وام مقرر بود و همچنین مکانی که بازپرداخت هم باید در آن

۱- نام‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌های ۸۴ و ۸۳.

۲- نام‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۴.

انجام می‌گرفت، ذکر می‌شد. در مواردی که وام نقدینه بود، نرخ بهره نیز هرگز از یاد نمی‌رفت. این نرخ میان ۶ درصد و ۴۰ درصد در سال متغیر بود. بنابراین خلاف بابل حمورابی نرخ واحد بهره در ایلام نداشت و این امر نیز نشانه‌ی بصیرت و تجربه‌ای است که ایلامیان در زمینه‌ی امور تجاری و بازرگانی داشته‌اند و در هر مقطع زمانی به نسبت وضعیت اقتصادی در همان مقطع نرخ بهره را تعیین می‌کرده‌اند. بدین‌سان آشکار می‌شود که آنان پذیرای آثار ناشی از نوسان قیمت‌ها در امور تجاری بوده‌اند. در مواردی که وام به صورت جنسی بود، در الواح به دست آمده اشاره به بهره نشده است. در این الواح بازده سالانه‌ای بین ۱۰ تا ۲۰ درصد مقرر می‌شد و ترتیب اجرای آن چنان بود که در سند تجاری میزان غله‌ی به وام داده شده مطرح نمی‌شد، بلکه میزان غله‌ای را برای بازپرداخت ذکر می‌کردند که ارزش آن معادل زمان به وام دادن غله باشد با نرخی بالاتر از آن، زیرا بهای غله در زمان بازپرداخت که معمولاً موقع^(۱) برداشت خرمن بود بسیار پایین‌تر از زمان پرداخت وام بود و بدهکار به طور معقول می‌بایست مقدار بیشتری غله را پس می‌داد.^(۲)

حقوق زن ایلامی

در نظام حقوقی ایلام زنان مانند مردان در مقام خواهان یا خواننده‌ی دعاوی قرار می‌گرفته‌اند و بی‌هیچ تشریفات ویژه به عنوان شهود و در جریان دادرسیها حضور می‌یافته‌اند. آنان نشان میخ (امضای) خود را در قراردادها به جا می‌گذاشته‌اند و همچون مردان قبول تعهد می‌کرده‌اند.

به طور کلی بنا بر نشانه‌های موجود در منابع به دست آمده، زنان ایلامی در دوره‌ی سوكالماخ به مقیاس وسیعی برای خود حقوق مساوی کسب کرده‌اند که نقطه‌ی مقابل وضعیت آنها در نظام برادر سالاری است که پیش از آن دوره در ایلام حاکم بوده است - یعنی زمانی که حقوق برادران برای وصول به میراث انحصاری بود و حقوق خواهران کاملاً نادیده انگاشته می‌شد.^(۳) به هر نسبت که صورت حقوقی پدر سالارانه گسترش می‌یافته، اموال به فرزندان

۱- زمان برداشت خرمن یا زمان بازپرداخت حوالی ماه امر داد بود، که به آن (ماه الهی بزرگ) می‌گفته‌اند. در فرهنگ ایلامی اصل مادینه‌ی هستی به صورت نموده‌ای مقتدر از خدایان مادینه سرچشمه و منشأ برکت و حیات و شادمانی بوده است.

۲- این کا به صورت پیش‌خرید یا (سلف خری) هنوز در میان روستاییان ایران موسوم است.

۳- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۵.

منتقل می‌شده، مقام زن ایلامی بهبود می‌یافته است. از آن به بعد پسران و دختران از لحاظ میراثی حقوق مساوی داشته‌اند. مقایسه‌ی دو نظام حقوقی مبتنی بر برادر سالاری و پدر سالاری در ایلام نکته‌ی در خور اهمیتی را روشن می‌سازد و آن این که در جهان باستان نظام برادر سالاری که تا حدود زیادی ناشناخته باقی مانده، به مراتب بیش از نظام پدر سالاری که کاملاً شناخته شده، حقوق زنان را تضییع می‌کرده است - به حدی که دوران پدر سالاری در ایلام کهن را تاریخ‌نویسان به نام دوران اعتلای «حقوق زن ایلامی» معرفی می‌کنند. وصیت‌نامه‌هایی که بر الواح به دست آمده از ایلام نقش بسته است، عموماً نشان می‌دهد که حقوق زن ایلامی در وصیت‌نامه‌ها و میثاقهای اجتماعی مراعات می‌شده است. به چند مثال اشاره می‌رود: (۱)

مادری در وصیت‌نامه‌ی خود همه‌ی داراییش را به دخترش بخشیده است. این وصیت‌نامه با عبارات موکد مادر، که کوشیده تا انتقال اموال خود را دارای تضمین سازد، در هاله‌ای از احساسات فرو رفته است. وصیت‌کننده اعلام می‌دارد:

«اگر پس از مرگ من کسی علیه دختر من قیام کند و علیه ترتیباتی که من داده‌ام، سیخ بزند و تف بیندازد، باشد که در آب غرق شود».

هرچند این مادر دو پسر نیز داشته که به عنوان وارث با دختر او صاحب حقوق مساوی بوده‌اند، با این همه میراث خویش را به دخترش منتقل کرده است.

لوح دیگری حاکی است: پدری مزرعه‌ی خود را به دختر خویش بخشیده است. دختر نیز مزرعه‌ی خود را به دخترش داده که سرانجام او آن را فروخته است. این مورد نشان می‌دهد که چه گونه حقوق میراثی در خط مادینه انتقال می‌یافته است. (۲)

مردان ایلامی در وصیت‌نامه‌های به دست آمده زنان خود را مورد محبت قرار داده، به آنان امتیازاتی می‌بخشیدند. در یک لوح پدری در حال مرگ ثروت خود را به طور مساوی میان فرزنداناش تقسیم می‌کند، اما نام دختر خود را پیش از پسر ذکر کرده است. در سندی دیگر مردی به همسر خود باغچه‌ای می‌بخشد و صریحاً تذکر می‌دهد که حتی اگر او از همسرش جدا شود و با بانویی دیگر ازدواج کند، این باغچه را همسر پیشین می‌تواند برای خود نگاه دارد. این قبیل توجه و محبت به زنان در الواح دیگر به ثبت رسیده است.

شوهری حق بهره‌برداری از ثروت خود را مادام که زنش حیات دارد به او می‌بخشد و

۱. نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۶.

۲. نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۶.

صریحاً اعلام می‌دارد که پسران بعد از فوت مادر ارث می‌برند، اما هر پسری که احترام مادر را نگاه ندارد، سهمی از ارث نخواهد داشت.^(۱)

در لوح دیگری دیده می‌شود که پدر همه‌ی ثروت خود را به دخترش می‌بخشد. ضمناً تأکید شده اگر یکی از پسران به وصیت اعتراضی داشته باشد، توسط شاذی^(۲) -رود خدا- تباه خواهد شد. او دست و زبان خود را از کف خواهد داد و چهار مینای نقره به عنوان جریمه خواهد پرداخت و مشمول خشم این شوشیناک خدا خواهد شد.^(۳) در میان شش شاهد که نام آنها بر این لوح نقش بسته است، چهار زن دیده می‌شود. در آخرین لوح که اهمیت ویژه دارد و ضمن آن شوهر همه‌ی ثروت خود را برای همسرش وامی‌گذارد، این جمله‌ی توجیهی قابل توجه است: زیرا آن بانو از من مواظبت کرده، برای من کار کرده است. شوهر محتضر افزون بر این نیز سهمی برای شریک زندگی مورد احترام به جا می‌نهد: پسران مجاز خواهند بود بعد از مرگ مادر از میراث او استفاده کنند، مشروط بر آن که تا آخر عمر نزد مادر بمانند، و از او مواظبت کنند. دختر شخص وصیت‌کننده به حکم وصیت‌نامه مجبور به انجام این شرط نبوده، به هر صورت پس از مرگ مادر ارث می‌برده است.

این سند نشان دیگری است از موقع زنان نزد مردان ایلامی. به طوری که مشاهده می‌شود در وصیت‌نامه‌های به دست آمده فقط پسران هستند که از سوی پدران تحت فشار قرار می‌گیرند - مادران و دختران از موقعیت ممتازی برخوردارند. بدون شک بر ایلام کهن، روح عدالت خواهی چنان حاکم بوده که مردان تحت تأثیر آن خود را مکلف به رعایت حقوق زنان می‌دانسته‌اند.^(۴)

ارزش اراده‌ی آزاد در حقوق ایلامی

در نظام حقوقی ایلامی باید متوجه برخی از ویژگیها بود که در میان رودان نظیر نداشته است. از این دیدگاه می‌توان ارزش اراده‌ی آزاد را در حقوق ایلامی باز شناخت. عبارت «با اراده‌ی آزاد خود عمل می‌کند» معمولاً به صورت عبارت تأکیدی بر تعهدنامه‌ها نقش بسته است

۱- نامدی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۶.

۲- رب النوع رودخانه که آزمون با آب در پناه قدرت او انجام می‌شده است.

۳- در ایران عصر اوستا این نوع آزمون به (ور) تعبیر شده است که نوع با آب آن را (ورسرد) و نوع با آتش را (ورگرم) می‌گفته‌اند.

۴- نامدی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۷.

و این عبارت به ویژه برای اختیار کردن، افراز کردن، هبه کردن و حل و فصل اختلافها از سوی طرفین ذکر می شده است. بنابراین، عبارت فوق در واقع نگهبان پیمانها در برابر مدعیان احتمالی به شمار می رفته است. در موارد هبه‌ی وصیتی^(۱) علاوه بر این عبارت تذکر داده می شود اقرار کننده عبارت خود را «با دهان محکم و لبهای محکم» ادا می کند. منظور از جمله مزبور آن است که اقرار کننده توانایی بیان عقلایی را دارد. بدین ترتیب در نظام حقوقی ایلام تحقق اراده‌ی آزاد و عدم نفوذ شخص ثالث در قبول تعهدات موضوع شناخته شده‌ای است که بدان بها داده‌اند و بدون تحقق آن افراد متعهد را مسؤول نمی انگارند. چنان چه هرگاه اقرار کننده‌ای تحت نفوذ و تأثیر و سلطه‌ی عوامل خارجی مطلبی را اعلام کند، انشای او در برابر قانون معتبر نخواهد بود. در تأکید بر ارزش اراده‌ی آزاد در حقوق ایلامی وجود نشانه‌های میخی طرفهای ذی نفع که تقریباً بر تمام اسناد شوش دیده می شود روشنگر است. این واقعیت که در میان رودان هم چنین شیوه‌ای رواج دارد، می تواند ناشی از نفوذ مبانی حقوق ایلامی تلقی شود. به یقین این هم تأکید بر ضرورت آزاد بودن اراده در قبول تعهدات حقوقی مبین همین ویژگی نظام حقوقی حاکم بر این سرزمین کهن است. که ما را نیز با گرامی داشت حقوق فردی انسانها دمساز کرده است، به نحوی که بدان عمیقاً خو گرفته‌ایم و در جریان شوم‌ترین یورشها بر این زیربنای محکم حقوقی، از تلاش برای بازیافت ارزشهای نهفته در حقوق فردی و انسانی باز نایستاده‌ایم.^(۲)

۱- نوعی (هبه) که مزایای آن پس از مرگ (هبه کننده) شامل حال کسانی می شود که در وصیت نامه تعیین شده است. شاید بتوان گفت این نوع (هبه) خارج از محدود متعارفی بوده، که طبق مقررات ارثی مورد وصیت قرار می گرفته‌اند.

۲- نامه‌ی فرهنگ ایران، دفتر دوم، صفحه‌ی ۸۸.



ایران تحت استیلای عرب

(روابط ایران و عرب از دیرینه تا ظهور اسلام)

اولین تماس مستقیم ایران با اعراب هنگام لشگرکشی کمبوجیه پادشاه هخامنشی به کشور مصر به وجود آمد.

بر طبق پیمانی که کمبوجیه با مردم شمال عربستان بست، در طول راه رؤسای بدوی اعراب با هزار شتر مشکهای آب برای سپاه کمبوجیه حمل می‌کردند. (سال ۵۲۰ ق. م) در زمان اشکانیان دولتهای کوچکی در شمال عربستان تحت نفوذ ایران بودند. اعراب که در سرزمین خشک به دشواری زندگی می‌کردند، برای یافتن زمینهای حاصلخیز پیوسته به اطراف مهاجرت می‌نمودند. مهاجرت اعراب به ایران، که بیشتر از راه خشکی انجام می‌گرفت، از اواخر دوره اشکانی و اوایل دوره ساسانی آغاز گردید.^(۱) در این دوره قبایلی از اعراب بدوی از مرزهای ایران گذشتند و اگر با ممانعت ساسانیان مواجه نمی‌شدند شاید تمام نواحی عراق و خوزستان و فارس را اشغال می‌کردند.

ساسانیان پیوسته مراقب و مانع پیشروی آنها بودند و وظیفه‌ی مهم دولت عربی تحت‌الحمایه‌ی حیره راندن این قبایل از مرزهای ایران بود، که بنا بر برخی اسناد، در سال ۲۵۰ میلادی شاهنشاهان ساسانی آنها را به فرمانروایی این نواحی گماشته بودند.

اردشیر بابکان پس از قیام بر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی، و پس از شکست شاد شاهپور شهریار اصفهان، متوجه اهواز شد. ولایت مسن^(۲) را به تصرف آورد که تحت نفوذ اعرابی بود که از عمان آمده بودند. آن گاه با استفاده از تجربیات دریانوردان آن نواحی، پایگاههای

۱- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌های ۱۸۶ و ۱۸۵.

۲- مسن (Meseve) ولایتی در مصب رود دجله در ساحل خلیج فارس بود.

دریایی چندی بنا نهاد و نیروی دریایی عظیمی تشکیل داد. او در پرتو قدرت نیروی دریایی خود به رقابت با رومیان و حبشیان پرداخت و نفوذ آن دو را از مشرق زمین به یک بار برکند.^(۱)

طوایف بنو النعم که از عربان مهاجر بودند و در ایالت خوزستان در دو شهر نهرتیری در خویزه و منذر کبری در شمال غربی اهواز مسکن داشتند، اردشیر بابکان را در جنگ با اردوان پنجم یاری دادند، و هنگام حمله‌ی اعراب نیز به یاری هم‌نژادان خود بر ضد دولت ساسانی وارد جنگ شدند. اینها دسته‌های پیشرو عربان مهاجر بودند.

با وجود مراقبت و جلوگیری دولت ساسانی، اعراب از ضعف دولتها استفاده می‌کردند و در حمله‌های گه‌گاه به ایران دست به قتل و غارت می‌زدند.^(۲) اعراب بنی تغلب و بنوبکر، هنگام کودکی شاهپور (۳۱۰ تا ۳۷۹ میلادی) که اداره‌ی امور کشور در دست مادرش بود، از موقعیت استفاده کردند و به ایران هجوم آوردند. همین که شاهپور به سن رشد رسید، قبایلی را که در دوران کودکی وی موجب خرابی ایران شده بودند گوشمالی سختی داد و بنا به روایات، ناحیه‌ی بحرین (الاحساء) در ساحل غربی خلیج فارس در این زمان به تصرف ایران درآمد.

یزدگرد اول پادشاه ساسانی پرورش پسر خود بهرام (وهرام) را به منذر ابن نعمان امیر دولت عربی حیره که باج‌گذار شاهنشاه ایران بود سپرد، که به قول مشهور برای راحت و تفریح بهرام، دو قصر بسیار عالی یکی به نام خورتق و دیگری به نام سدیر در حیره ساخت.^(۳) این دو قصر در زیبایی و جلوه مشهور شدند. پس از درگذشت یزدگرد و مدعی پیدا کردن تاج و تخت، منذر و پسرش نعمان بهرام را در رسیدن به سلطنت یاری دادند.

قباد اول پادشاه ساسانی چون به پادشاهی رسید برای این که از نفوذ فوق‌العاده‌ی بزرگان و موبدان بکاهد، طرفدار نهضت مزدکی شد، یعنی کیش تازه‌ای که اساس آن بر اصطلاحات اجتماعی بود. طرفداری قباد از مزدک موجب اغتشاش و نارضایتی در پایتخت و سایر ولایات گردید. منذر ابن امری القیس، امیر دولت عربی حیره، مانند سایر بزرگان ایران با آیین جدید از در مخالفت درآمد و همین امر سبب عزل وی از حکومت حیره گردید. قباد حارث ابن عمرو، ملک‌کننده را به جای وی گمارد. ولی حکومت وی چندان دوامی نیاورد.^(۴)

۱- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۸۷.

۲- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌های ۱۸۷ و ۱۸۶.

۳- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۸۷.

۴- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۸۷.

چون انوشیروان به سلطنت رسید و مزدکیان را برانداخت، حارث را نیز که کیش مزدکی داشت از حیره راند و منذر را دوباره به حکومت سابق خود برگرداند. ملوک حیره دست‌نشاندهی ساسانیان، در اغلب جنگها به پشتیبانی ایران برمی‌خاستند. خسرو پرویز پادشاه ساسانی نعمان ابن منذر آخرین امیر این ناحیه را در زیر پای پیل هلاک کرد و همین امر موجب بروز جنگی بین اعراب و ایرانیها گردید که در تاریخ به واقعه‌ی ذیقار^(۱) معروف است. در این جنگ ایرانیها شکست خوردند و بعدها نیز در پی تلافی این شکست برنیامدند.

پیروزی اعراب و رفتار ایرانیان نارساییهایی حکومت ایران را بر اعراب شناساند و چند سال بعد در حمله‌ی مسلمانان به ایران به آن طایفه جسارت بیشتری بخشید.^(۲)

از طرف دیگر، برانداختن امرای حیره خود راه را برای هجوم اعراب هموار ساخت. در زمان انوشیروان دسته‌ای از قبیله‌ی بنوایاد از فرات گذشتند و در عراق و جزایر آن به تاخت و تاز و چپاول پرداختند. آنها در جنگی که با ایرانیان کردند، مردم انبوهی را کشتند. این جنگ در تواریخ عرب به نام دیرالجماجم معروف است، چه آن واقعه در نزدیکی دیری رخ داد و تازیان از کله‌ی کشتگان پشته‌ای در آن جا ساختند. خسرو انوشیروان چهارهزار سپاه به دفع ایشان فرستاد و بسیاری از آنان را به خاک هلاک افکند.

انوشیروان در سال ۵۷۰ میلادی، هشتصد سپاهی و هشت فروند کشتی به سرداری وهرز سپهد دیلمی به یمن فرستاد تا حبشیان مهاجم را از یمن اخراج کند و سیف ابن ذی‌یزن شاهزاده‌ی حمیری را که از انوشیروان طلب کمک نموده بود، دوباره به حکومت آن جا برساند.^(۳)

سیف اسما فرمانروا شد و در قصر غمران مقرر گرفت. ولی به زودی یمن یک ولایت ایرانی شد و حکومت یمن تحت نفوذ ایران درآمد. پس از کشته شدن سیف ابن ذی‌یزن، وهرز خود مرزبان یمن گشت. از تاریخ استیلای وهرز بر یمن، یمن و قسمت شرقی شبه جزیره‌ی عربستان در تصرف ایرانیان درآمد و جزیی از قلمرو شاهنشاهی ساسانی به شمار رفت. این وضع تا ظهور اسلام ادامه داشت.

در دوران ساسانی همیشه کاروانهای تجاری بین کشور ایران و سرزمینهای عرب‌نشین در

۱. ذیقار یا ذوقار ناحیه‌ای واقع بین بصره و کوفه که امروز به نام مکبر معروف است.

۲. تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۸۸.

۳. تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌های ۱۸۹ و ۱۸۸.

رفت و آمد بودند. در این کاروانها نه تنها بازرگانان ایرانی یا اهل حیره شرکت داشتند، بلکه از اهل حجاز هم جماعتی به ایران می آمدند.^(۱)

به این ترتیب طوایف مختلف عرب طی قرون متمادی با ایرانیان در تماس بودند. بنا به عقیده‌ی هانری ماسه، در کاخ بیستون همواره یکی از دیران به امور مربوط به اعراب رسیدگی می کرد.

در اواخر دوره‌ی ساسانی نفوذ ایران در عربستان بسیار توسعه یافته بود و در همه‌ی نواحی شرقی عربستان ایرانیان نفوذ داشتند. به طور کلی در این دوره عربستان به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می شد که قسمت شرق تحت نفوذ ایران و قسمت غرب تحت نفوذ رومیان قرار داشت.^(۲) در دنبال فتوحات اسلامی مهاجرت اعراب به داخل ایران شدت یافت. بعضی از شهرها از جهت آب و هوا با طبع اعراب موافق تر بودند و بیشتر مورد توجه قرار می گرفتند. شهرهایی چون همدان، اصفهان، کاشان، قم و به خصوص ناحیه‌ی خراسان از مراکز مهم تجمع مهاجران عرب شد.^(۳)

اوضاع ایران همزمان با حمله‌ی اعراب

در زمان ساسانیان ایران یکی از تواناترین کشورهای جهان بود. انوشیروان با سیاست و کاردانی خویش دوباره نابسامانیها و پریشانیهای کشور را برطرف و شکوه و جلال زمان داریوش و اردشیر را بار دیگر فراهم ساخت. ولی پس از وی پسرش هرمز نتوانست روش پدر را تعقیب کند.

جنگهای متوالی دوره‌ی خسرو پرویز با وجود آن که در اول چشم جهانیان را خیره کرد، ولی چندی نگذشت که دوره‌ی انحطاط و بدبختی را در پی آورد. به عقیده‌ی کریستن سن، هرج و مرج اواخر دوره‌ی ساسانیان را بیشتر زائیده‌ی سیاست غلط خسرو پرویز باید دانست که ایران را به سوی انقراض کشانید.^(۴)

در زمانی که اعراب به خیال تصرف ایران افتادند، خاندان سلطنتی ساسانی به منتهی

۱- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌های ۱۹۰ و ۱۸۹.

۲- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌های ۱۹۲ و ۱۹۱.

۳- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۹۲.

۴- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۹۳.

درجه ضعیف و گرفتار نفاق شده بود.

در مدت چهار سال یعنی از ۶۲۸ تا ۶۳۲ میلادی، عده‌ای که شمار آنها را از شش تا چهارده تن نوشته‌اند، در این سرزمین پادشاهی کردند.

سلطنت بازیچه‌ی دست روحانیون و سرداران سپاه بود. در اواخر دوره‌ی ساسانیان نیز مانند اواخر دوره‌ی اشکانیان هر یک از سرداران و استانداران در گوشه‌ای علم خودمختاری برافراشتند سلسله‌ی ساسانی را با آتش تجزیه‌طلبی به انقراض کشاندند.

شهر براز، پیروز، فرخ هرمزد، همان راهی را که بهرام چوین رفته بود پیش گرفتند و هر یک چند صباحی تاج و تخت غصب کردند.^(۱) در میان کسانی که در این مدت به سلطنت رسیدند هرکس که توانست شاهزادگان و نزدیکان دربار سلطنتی را از میان برد تا مدعی دیگری در مقابل او نباشد.

همه‌ی کسانی که به سلطنت می‌رسیدند کشته می‌شدند و تاج و تخت به دیگری می‌گذاشتند. البته پیدا است که در این اوضاع هر یک از شاهان مزبور طرفداران و هواخواهانی داشته‌اند که نیز قطعاً به جان یک دیگر می‌افتادند، و ناچار همین امر اختلاف و نفاق در بین طبقات دیگر را گسترش می‌داد و این به نوبه‌ی خود در از پای درآوردن کشور سهم مؤثری داشت. در دوره‌ی ساسانیان در همه‌ی کارها فساد و تباهی راه یافته بود و ستم و استبداد قدرتمندان آسایش و امنیت مردم را به خطر می‌انداخت.^(۲)

مهمترین دلیل آشفتگی اوضاع ایران اواخر دوره‌ی ساسانی را رسمی بودن دین زردشت و قدرت موبدان می‌توان دانست. پیش از این دوره همه‌ی مردم پیرو دین زردشت نبودند. اردشیر که خود از موبد زادگان بود به یاری موبدان دین نیاگان خود را در ایران رسمیت داد. در نتیجه روحانیون قدرت یافتند و طبقه‌ی مقتدری را در ایران تشکیل دادند که حتی بر پادشاهان نیز برتری یافتند. چنان که بعد از درگذشت پادشاهی، تا از میان کسانی که حق سلطنت داشتند کسی را انتخاب نکرده بودند، تاج به سر او نمی‌گذاشتند و او به پادشاهی نمی‌رسید. به سبب قدرت این طبقه بود که هیچ‌یک از شاهان ساسانی از اردشیر به بعد حق انتخاب جانشین خود را نداشتند.^(۳)

۱- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۹۴.

۲- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۹۴.

۳- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۹۵.

بدین ترتیب، پادشاهان دست نشانده‌ی موبدان بودند و هرکس که از ایشان فرمانبردار نبود دچار مخالفت موبدان می‌شد و بزه‌کارش می‌نامیدند و برکنارش می‌کردند. همین سوءاستفاده‌ی موبدان به اختلافهای دینی می‌افزود. در نتیجه، سخنان مانی و مزدک در افکار عمومی رسوخ پیدا می‌کرد، و نفوذ عیسوی و آیین بودایی در شرق و غرب از قدرت کیش زردشت می‌کاست. روحانیون چنان در افکار و اوهام خود فرو رفته بودند که حتی از عهده‌ی دفاع از آیین خویش نیز بر نمی‌آمدند. مردم که از جور فرمانروایان و فساد موبدان به ستوه بودند، آیین تازه‌ای می‌جستند که جنبه‌ی اخلاقی و روحانی آن از آیین قبلی قوی‌تر باشد و رسوم طبقاتی کهن را درهم ریزد.

در دوره‌ی پیش از اسلام، در ایران فقط هفت خانواده‌ی مشهور اشراف و طبقات پنجگانه‌ی مردم بودند که امتیازاتی داشتند، ولی عامه‌ی مردم از هر امتیازی محروم بودند.^(۱) مالکیت تقریباً در انحصار این طبقات بود و به همین علت و به دلیل وجود تفاوت میان آنها بود که عامه‌ی مردم از هر آیین تازه‌ای که امتیازهای ناروای پیشین را از بین می‌برد، و برابری بین مردم برقرار می‌کرد استقبال می‌نمودند. همین نومیدیه‌ها و ناخرسندی‌ها یکی از بزرگ‌ترین علل پیروزی اعراب در جنگ با ساسانیان بود.

در زمان ابوبکر، یکی از رؤسای عرب از قبیله‌ی شیبان، مثنی‌ابن حارثه، شیخ‌بنی شیبان، که بر قسمتی از خاک سرحدی ایران حکومت داشت و از وضع خراب و هرج و مرج داخل ایران اطلاع حاصل کرده بود، طی نامه‌ای از خلیفه تقاضا کرد که او را برای حمله به ایران پیشقدم مسلمانان قرار دهد.^(۲) با تحریک و تشجیع او قشون عرب به سوی حیره که آغاز خاک ایران در مغرب بود، حمله کرد. اهالی حیره تسلیم شدند و مبلغ زیادی به خالد سردار عرب بخشیدند که از کشتن آنها چشم‌پوشی نماید. خالد غنائم زیادی را هم به مدینه فرستاد.

با این جنگ دیگر وضعیت داخلی ایران کاملاً بر اعراب روشن گردید. سران سپاه هم همیشه اعراب بدوی را برای غارت خزاین شاهان ساسانی تحریص می‌کردند. انحطاط دولت ایران که در این زمان به متتهای خود رسیده بود، کار حمله‌ی اعراب را آسان کرد.^(۳) بی‌ثباتی اوضاع، تعصب شدید موبدان، بی‌عدالتی و ظلم بی‌حد بزرگان و دولتیان بر مردم، تحمیل

۱- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۱۹۵.

۲- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌های ۱۹۷ و ۱۹۶.

۳- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌های ۱۹۸ و ۱۹۷.

مالیاتها و عوارض گزاف بر رعیت، بحرانهای اقتصادی ناشی از جنگهای طولانی ایران و روم، اختلاف شدید طبقاتی، اختیارات نامحدود موبدان و هیربدان، وجود فرق مختلف مذهبی چون زردشتی، عیسوی، بودایی، مزدکی، مانوی...، شکستن سدهای دجله و فرات، شیوع بیماریهای خانمان برانداز وبا و طاعون و مسایل دیگر از این قبیل، چنان اوضاع را آشفته کرده، مردم را به ستوه آورده بود که همه ناراضی و در جست و جوی روزگار بهتری بودند.

عربها در چنین موقعیتی با سلاح معنوی دین مبین اسلام به میدان آمدند. دینی که تمام مردم روی زمین را به یکتاپرستی و برابری و برادری دعوت می کرد. ندای مساوات و عدالت اسلامی بیش از همه در میان مظلومان و طبقه ی محروم اجتماع صدا کرد.^(۱)

آغاز جنگهای ایران و اعراب

اعراب اولین بار در زمان حیات پیغمبر (ص) (سال هشتم هجرت) وارد خاک ایران شدند و ناحیه ی بحرین را بدون جنگ و خونریزی متصرف گردیدند. حکمران این ناحیه از جانب ایران منذر ابن ساوی نام داشت که با گروهی از اعراب و ایرانیان بحرین اسلام آورد.

مقدمه ی لشگرکشی به مغرب ایران، پس از رحلت حضرت رسول، در زمان ابوبکر فراهم آمد. حمله های اعراب به ایران تابع نقشه ای معین نبود و بیشتر به صورت تاخت و تازهای سرحدی صورت می گرفت. عربها چون در برابر خود مقاومت سختی ندیدند، دلیرتر شدند و بر عده ی خود افزودند.^(۲)

در میان اولین لشگر اعراب شمار بسیار کمی از مسلمانان مدینه وجود داشتند و بقیه همان طوایف سرحدی بودند که هنوز اسلام نیاورده بودند. بیشتر آنها دسته هایی از قبایل بکر ابن وائل، که در آن زمان گستاخ ترین و بی باک ترین طایفه ی عرب به شمار می آمد، بودند. در رأس آنها دومرد نامدار یکی سوید ابن قطبه، و دیگری مثنی ابن حارثه شیبانی قرار داشت.

مثنی از ابوبکر خواست فرماندهی سپاه آماده ی حمله به ایران را به او بدهد. ابوبکر درخواست وی را پذیرفت و خالد ابن ولید سردار معروف خود را به عنوان نماینده همراه آن سپاه فرستاد.

ساکنان نواحی سرحدی که بیشتر عرب و عیسوی مذهب بودند، به علت قرابت نژاد و

۱- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه های ۱۹۹ و ۱۹۸.

۲- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه ی ۲۰۰.

زبان با اعراب، و همچنین به علت دشمنی و اختلافی که با دربار ایران به سبب سختگیریها و کشتار عیسویان در چند سال اخیر داشتند، حاضر به همه گونه کمک و یاری به لشگریان عرب شدند و همواره راهنما و همدست آنها بودند.^(۱) لشگریان عرب بعد از فتح و تصرف چند دهکده‌ی مرزی به حیره نزدیک شدند. خالد قبول اسلام یا پرداخت جزیه یا جنگ را به حاکم ناحیه‌ی مزبور پیشنهاد کرد. حاکم شهر، ایاس ابن قبصه‌ی طایی، که از جانب ساسانیان در آن شهر حکومت داشت، به صلاحدید اعیان شهر با اعراب عهدی بست که خراج سالانه بپردازد. پولی که از خراج این نواحی به دست آمد نخستین پولی بود که از ایران به بیت‌المال مسلمانان می‌رفت و در آن زمان این خود نیز بازتابی بسیار مهم داشت.

جنگ زنجیر:

خالد متوجه شهر ابله شد. ابله شهری بود بر روی شعبه‌ای از دجله در نزدیکی بصره‌ی کنونی و مرکز تجارت هند شمرده شد. حکمران ناحیه، هرمزد نام داشت و در محلی موسوم به حضیر در چند میلی‌کویت امروزی با خالد به جنگ تن به تن پرداخت و کشته شد.^(۲) ایرانیان هزیمت یافتند و اموال بسیار به دست اعراب افتاد، از جمله تاجی مروارید نشان که نجبا بر سر می‌گذاشتند، و فیلی که موجب حیرت و شگفتی اهل مدینه شد. این جنگ را اعراب ذات‌السلاسل یا زنجیر گفته‌اند چون، به طوری که نوشته‌اند، برای این که لشگریان ایران نگرینند و به هم پیوسته باشند، آنها را با زنجیر به یک دیگر بسته بودند.

نبرد مذار:

پس از آن، جنگ دیگری در مذار روی داد. در این جنگ قارن از خاندان معروف قارن پهلوی، یکی از هفت خانواده‌ی بزرگ ایران آن عصر، فرماندهی لشگر را داشت که به کمک هرمزد حاکم ابله می‌رفت. چون از کشته شدن هرمزد و هزیمت سپاه وی اطلاع یافت، سپاه پراکنده را بیار است.^(۳)

نخست چیزی نمانده بود که قارون فاتح شود ولی خود وی و دوسردارش به قتل رسیدند و سپاه پراکنده شد. تلفات لشگر ایران سی هزار مرد بود و غنایم زیادی به دست اعراب افتاد. در جنگ دیگری که در ولجه نزدیک دجله در جنوب بابل، که امروز ناحیه‌ی واسط

۱- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۲۰۱.

۲- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۲۰۱.

۳- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۲۰۲.

است، روی داد، پهلوان ایرانی که او را هزارمرد می‌گفتند کشته شد و اندرزگر سردار ایرانی شکست یافت.

نبرد الیس:

پس از یک ماه، جنگ هولناک دیگری در حوالی دهکده‌ی الیس که محلی بین ابله و حیره نزدیک فرات بود روی داد که در تاریخ به نام جنگ الیس مشهور است. مقاومت ایرانیان در این جنگ خالد را سخت غضبناک کرد و سوگند خورد که اگر ظفر یابد از خون کشتگان جوی خون روان سازد. جابان سردار ایرانی کشته شد و خالد از اسرا آن‌قدر کشت که جوی خون روان ساخت.^(۱) خالد سپس در چند جنگ دیگری در ناحیه‌ی بین‌النهرین با ایرانیان روبه‌رو شد. پس از آن به شهر انبار، که شهری میان سواد و تیسفون بود، روی نهاد. نام اصلی این شهر فیروز شاپور بود، ولی چون در این شهر وسایل عمده‌ی لشگرکشی (آذوقه و سلاح) برای مقابله با رومیان آماده داشتند به انبار معروف شده بود.

شیرزاد امیر این ناحیه تاب مقاومت نیاورد و با خالد صلح کرد و انبار را به او داد و خود به تیسفون رفت. سپس، خالد عین‌التمر و دوقه‌الجندل را که دژی استوار میان عراق و بحرین (الاحساء) و مرکز بازرگانی قدیم بود، گشود (سال ۱۲ هجری).^(۲)

در این هنگام خالد مأمور جنگ سوریه شد و مثنی‌بن حارثه را در عراق گذاشت و خود به شام رفت. جنگهای خالد در عراق مصادف با زمان خلافت ابوبکر و دوره‌ی سلطنت اردشیر سوم، شهر براز، پوراندخت و آذرمدخت در ایران بود.^(۳)

جنگهای ایران و عرب در دوره‌ی خلافت عمر

در تمام این دوره جنگهای ایران و عرب حکم تاخت و تازها و جنگهای مرزی داشت. پس از آن جنگهای مهم اعراب با جدیت وسایل و لشگریانی به یاری سپاه فرات گرد آورد. عمر سرداری قشون را این بار به سعد ابن ابی وقاص سپرد (سال ۱۴ هجری برابر با ۶۳۵ میلادی). در این زمان حکومت خوزستان، از جمله ایلام و لرستان در دست هرمزان بود. اکنون جا دارد ابتدا از هرمزان و نحوه‌ی مقابله‌ی وی با اعراب به تفصیل صحبت شود.

۱- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۲۰۲.

۲- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌های ۲۰۳ و ۲۰۲.

۳- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۲۰۳.



هرمزان

هرمزان رئیس یکی از خاندانهای هفتگانه‌ی پارسی بود، و قوم وی مهرگان قزق نام داشت و در ولایت اهواز ساکن بود. هرمزان بر خلاف دیگر سرداران پارسی، چون به روز قادسیه شکست خورد به سوی قوم خویش رفت و شاه آنها شد و به کمک آنها با هر که می‌خواست به پیکار برخاست. از این رو از مناذر و نه‌رتیری از دو سوی بر مردم میشان و دشت میشان حمله برد. عتبه ابن غزوان از سعد کمک خواست و سعد نعیم ابن مقرن و نعیم ابن مسعود را به کمک وی فرستاد، و فرمان داد از بالای میشان و دشت میشان درآیند تا میان آنها و نه‌رتیری حایل شوند. عتبه ابن غزوان نیز سلمی ابن قیس و حرمله ابن مریطه را که از مهاجران نخستین بودند، و با پیغمبر (ص) هجرت کرده بودند و از مردم بنی‌عدویه بنی‌حنظله بودند به حدود سرزمین میشان و دشت میشان^(۱) در آن جا میان آنها و مناذر موضع گرفتند و بنی‌العم را دعوت به همکاری کردند. غالب واثلی و کلیب ابن واثل کلبی بی‌خبر نعیم و نعیم پیش سلمی و حرمله گفتند که چون آنان از یک عشیره بودند، ترکشان نمی‌شد کرد. قرار گذاشتند با یاری یک‌دیگر به هرمزان حمله برند، به این ترتیب که یکی به مناذر بتازد و دیگری به نه‌رتیری و جنگاوران را بکشند. آن‌گاه، رو سوی او آورند. توافق آنها مورد قبول قومشان بنی‌العلم ابن مالک نیز قرار گرفت.

چون وقت موعود رسید، هرمزان مابین دلت و نه‌رتیری بود. سلمی ابن قیس سالار جنگاوران بصره و نعیم ابن مقرن ایرانیان آغاز شد. مثنی ابن حارثه شیبانی که از طرف ابوبکر در این ناحیه سرداری سپاه را داشت اوضاع آشفته و هرج و مرج دربار ایران را به عمر نوشت و او را به ادامه‌ی جنگ با ایرانیان تحریص کرد.

هرمزان - سردار معروف ایرانی که سرانجام به اتهام قتل عمر کشته شد. اهل صیمره (دره‌شهر) بود.
- تاریخ طبری، تألیف محمد بن جریر طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، صفحه‌های ۱۸۸۲ و ۱۸۸۳، جلد پنجم.

عمر بر منبر رفت و مردم را به جنگ با ایرانیان خواند. ولی جوابی نشنید. تنها شخصی به نام ابوعبید مسعود ثقفی آمادگی خود را برای جنگ با ایرانیان اعلام داشت و دیگران هم به او تأسی جستند. عمر ابوعبید را سپهسالار کرد. لشگر اعزامی عمر در دو جنگ در ناحیه‌ی نمارق و کسکر بر ایرانیان فایق آمدند.^(۱)

نبرد پل:

رستم فرخ هرمزد معروف به رستم فرخ‌زاد اسپهبد خراسان، که پدرش در گیرودارهای درباری کشته شده بود و خود برای انتقام از مرگ پدر به حمایت یزدگرد برخاسته، او را پادشاهی داده بود، به فرمان یزدگرد سوم به فرماندهی سپاه ایران به میدان جنگ فرستاده شد. قوای بسیاری که یزدگرد برای مقابله با اعراب گرد آورده بود، آماده شد. اعراب بر روی رودخانه‌ی فرات پلی از زورق ترتیب داده بودند. در این جنگ که به همین مناسبت به جنگ پل معروف است، ابوعبیده در زیر پای پیل هلاک شد، و مثنی سردار دیگر عرب مجروح گشت. عده‌ی زیادی از اعراب کشته یا غرق شدند. تلفات مسلمانان به چهار هزار تن رسید. این تنها جنگی بود که به نفع ایران خاتمه یافت و فتح بزرگی نصیب ایرانیان نمود.^(۲)

کسانی که از این واقعه جان به در بردند خبر به مدینه رساندند. اگر در این جنگ سردار ایرانی به تعقیب اعراب می‌پرداخت، ممکن بود تمام عراق را از وجود لشگر عرب پاک سازد، ولی در این موقع در تیسفون پایتخت ایران انقلابی روی داد و سردار ایرانی برای فرو نشاندن آن به پایتخت احضار شد.

خبر شکست مسلمانان گرچه عمر را غمگین کرد، ولی با کمال سالار جنگاوران کوفه جنگ را آغاز کردند. در اثنای جنگ از طرف غالب و کلب مدد رسید. هرمزان آگاه شد که مناذر نهر تیری را گرفته، در مقابل اهواز اردو زده است. هرمزان از پل اهواز گذشت و آن جا موضع گرفت و دجیل میان هرمزان و سلمی و حرمله و نعیم و غالب و کلب فاصله بود. آنها چون طاقت مقابله با هرمزان را نداشتند و صلح خواستند و به عتبه نیز نوشتند.^(۳) عتبه در باره‌ی همه‌ی اهواز و مهرگان قذق صلح را پذیرفت به جز نهر تیزی و مناذر و آن قسمت از سوق‌الاهواز که بر آن

۱- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۲۰۳.

۲- تاریخ ایران، از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، صفحه‌ی ۲۰۴.

۳- تاریخ طبری، صفحه‌های ۱۸۸۵ و ۱۸۸۴، جلد پنجم.

تسلط یافته بود، و گفت آن چه را به دست آورده‌ایم به آنها نباید پس داد. در آن اثنا که مردم بصره و ذمیانشان بدین‌گونه بودند میان هرمزان و غالب و کلیب در حدود اراضی اختلاف بروز کرد. سلمی، حرمله، غالب و کلیب، جرا را برای عتبه ابن غزوان نوشتند که او نیز برای عمر نوشت.^(۱)

عمر در جواب فرمان داد و حرقص ابن زهیر سعدی به کمک آنها بشتابد و سالاری جنگ را با مناطقی که زیر تسلط آرد، به او داد. هرمزان نیز حمله کرد و سلمی، حرمله، غالب و کلیب نیز تا پل سوق‌الاهواز پیش رفتند. آنها نماینده‌ای پیش هرمزان فرستادند و پیغام دادند که یا شما به طرف ما بیایید یا ما به طرف شما خواهیم آمد. هرمزان گفت شما به طرف ما بیایید. آن گاه مسلمانان از روی پل گذشتند و روی آن قسمت از پل که به طرف سوق‌الاهواز بود جنگیدند تا هرمزان منهزم شد و آهنگ را مهرمز کرد. او دهکده‌ی شهر پل اربک را گرفت و به رامهرمز رسید. حرقص سوق‌الاهواز را به تصرف درآورد و آن جا ماند و در نتیجه سرزمین سوق‌الاهواز تا شوشتر در اختیار او قرار گرفت. او مقرر کرد و خبر فتح را با خمسها برای عمر فرستاد و گروهی را با آن همراه کرد.^(۲) عمر برای وی پیروزی بیشتر آرزو نمود.

به گفته و روایت سیف در همین سال هفدهم شوشتر گشوده شد و به گفته‌ی کسان دیگر فتح آن به سال هفدهم و به قولی نوزدهم بود.

وقتی که هرمزان در جنگ سوق‌الاهواز شکست خورد، و حرقص ابن‌زهیر سوق‌الاهواز را گرفت، به فرمان عمر جزء ابن معاویه به تعقیب هرمزان فرستاده شد. جزء به دنبال هرمزان رفت و دمی از کشتار باز نایستاد تا به دهکده‌ی شغر رسید که هرمزان زودتر آن جا رسیده بود. جزء به سوی دورق رفت که از توابع دهکده شغر بود و مدافع نداشت.^(۳)

دورق شهر سوق بود و در آن جا مردمی زندگی می‌کردند که توانایی حفاظت از شهر را نداشتند. آن را به آسانی گرفت و جریان را برای عمر و نیز برای عتبه نوشت و گفت که فراریان را به جزیه‌دان و ذمی شدن دعوت کرده است که پذیرفته‌اند. عمر به جزء ابن معاویه حرقص ابن زهیر نوشت که آن چه را گرفته‌اند نگه دارند و همان جا باشند تا دستور وی برسد. به عتبه نیز

۱- تاریخ طبری، صفحه‌های ۱۸۸۶ و ۱۸۸۵، جلد پنجم.

۲- تاریخ طبری، صفحه‌ی ۱۸۸۷، جلد پنجم.

۳- تاریخ طبری، صفحه‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۸۷، جلد پنجم.

چنین نوشت و چنان کردند. آن گاه جزء برای عمران قلمرو خویش از عمر اجازه خواست که اجازه داد. او جویها کند و زمینهای موات را آباد کرد.

وقتی هرمزان به رامهرمز رسید، تقاضای صلح کرد و به حرقوص و جزء نامه نوشت.^(۱) حرقوص در این باره به عمر نوشت و عمر به او و عتبه نوشت و دستور داد که درباره‌ی آن چه گشوده‌اند، یعنی رامهرمز، شوشتر، شوش، جندیشاپور، بنیان و مهرگان قزق با وی صلح کنند. هرمزان پذیرفت و بر صلح خود وفادار ماند به روایت سیف، فتح رامهرمز و شوش در سال هفدهم بود و هرمزان نیز در همین سال اسیر شد.^(۲)

یزگرد پادشاه ساسانی که به مرو فرار کرده بود، از غم آن چه از دستش رفته بود مردم فارس را تحریک می‌کرد و به آنها نامه می‌نوشت و بعد آنان را ملاقات کرد و گفت ای مردم فارس عربان سوار و قلمرو مجاور اهواز را از شما گرفتند و به این نیز بسنده نکردند، بلکه به دیار شما و درون خانه‌ی شما آمدند. مردم فارس تحریک شدند و به مردم اهواز نامه نوشتند و عهد کردند و اطمینان دادند که همدیگر را یاری کنند.^(۳)

حرقوص ابن زهیر، جزء، سلمی و حرمله به وسیله‌ی غالب و کلیب با خبر شدند. سامی و حرمله به عمر و مسلمانان بصره نامه نوشتند. عمر به سعد نوشت که سپاهی فراوان با نعمان ابن مقرن به سوی اهواز بفرستد و سوید ابن مقرن و عبدالله ابن ذوالسهمین و جریر ابن عبدالله حمیر و جریر ابن عبدالله بجلی را نیز همراه کند تا در مقابل هرمزان جای گیرند و کار وی را معلوم کنند.^(۴)

عمر به ابوموسی نوشت که سپاهی به فرماندهی سهل ابن عدی به سوی اهواز بفرستد و براء ابن مالک، عاصم ابن عمرو، مجزاه ابن ثور، که ب. ابن سور، عرفجه ابن هرثمه، حذیفه ابن محسن، عبدالرحمان ابن سهل و حصین ابن معقد را نیز همراه کند، ولی سالار همه‌ی سپاه کوفه و بصره ابوسیره ابن وهم باشد. نعمان ابن مقرن با مردم کوفه همراه شد و از دل سواد می‌رفت تا در مقابل ایشان از دجله عبور کرد و از راه دشت سوی اهواز راند. جماعت بر استر بودند و اینان را یدک می‌کشیدند تا به نهر تیری رسید و از آن گذشت و از مناذر و سوق‌الاهوار نیز گذشت و

۱- تاریخ طبری، صفحه‌ی ۱۸۸۸، جلد پنجم.

۲- تاریخ طبری، صفحه‌های ۱۸۸۹ و ۱۸۸۸، جلد پنجم.

۳- تاریخ طبری، صفحه‌ی ۱۸۹۵، جلد پنجم.

۴- تاریخ طبری، صفحه‌ی ۱۸۹۵، جلد پنجم.

حرقوص و سلمی و حرمله را به جای گذاشت و آن گاه به سوی هرمزان رفت. در آن وقت هرمزان در رامهرمز بود و چون از حرکت نعمان خبر یافت پیشدستی کرد و امید داشت که وی را شکست دهد.^(۱)

هرمزان به امید یاری مردم فارس بود که به یاریش آمده بودند و اولین کمک آنها به شوشتر رسیده بود. نعمان و هرمزان در اربک تلاقی کردند و جنگی سخت درگرفت، در نتیجه هرمزان شکست خورد و رامهرمز را رها کرد و به سوی شوشتر رفت. نعمان نیز از اربک به سوی رامهرمز و بعد به ایذه شتافت. تیرویه با وی در ایذه صلح کرد که نعمان پذیرفت و او را گذاشت و به سوی رامهرمز بازگشت و آن جا مستقر گردید. وقتی که عمر به سعد، ابوموسی و سهیل نامه نوشت، نعمان و سهل نیز حرکت کردند و نعمان با سپاه کوفه از سهل و سپاه بصره پیشی گرفت و هرمزان را درهم کوفت. آن گاه سهل با سپاه بصره در سوق الاهواز منزل گرفتند و آهنگ رامهرمز داشتند.

در سوق الاهواز بود که خبر جنگ رسید و دانستند که هرمزان به شوشتر رفته است. آنها نیز از سوق الاهواز به سوی شوشتر حرکت کردند و راه آن جا را گرفتند. نعمان نیز از رامهرمز به سوی شوشتر رفت و سلمی و حرمله و جزء نیز حرکت کردند و همگی در مقابل شوشتر فرود آمدند.^(۲)

نعمان سالار کوفه بود و مردم بصره چند سالار با هم داشتند. هرمزان و سپاه وی مردم فارس و جبال و اهواز در خندقها بودند. مسلمانان ماجرا را به عمر نوشتند و ابوسبره از او کمک خواست که ابوموسی را به کمک فرستاد و او نیز آمد. سالار سپاه کوفه نعمان و سالار سپاه بصره ابوموسی بود و ابوسبره سالار هردو گروه شد. چند ماه هرمزان و سپاه وی را محاصره کردند و بسیاری از افراد وی را کشتند. برای ابن مالک از آغاز محاصره تا هنگامی که مسلمانان پیروزی یافتند صد همآورد را خودش کشت، به جز کسانی که در جاهای دیگر کشته بود. مجزاه ابن ثور، کعب ابن سور، ابوتتمه و سران قوم نیز در این حدود یا بیشتر کشته بودند.^(۳)

در جنگ شوشتر ایرانیان از حصارشان هشتادبار حمله کردند که گاهی به ضررشان و گاهی به سودشان تمام شد. در حمله‌ی آخرین جنگ بالا گرفت و مسلمانان آنها را شکست

۱- تاریخ طبری، صفحه‌های ۱۸۹۶ و ۱۸۹۵، جلد پنجم.

۲- تاریخ طبری، صفحه‌ی ۱۸۹۶، جلد پنجم.

۳- تاریخ طبری، صفحه‌های ۱۸۹۷ و ۱۸۹۶، جلد پنجم.

دادند و به سوی خندقها راندند و آن گاه به خندقها تاختند و سوی شهر راندند و آنها را در آن جا محاصر کردند. جنگ طولانی شده بود. در شهر جنگ درگرفت و همه ی جنگاوران از پای درآمدند و بسیاری از مسلمانان نیز کشته شدند.

هرمزان، شخصاً مجزاه ابن ثور و براء ابن مالک را به قتل رسانید. سپس به سوی قلعه رو کرد و کسانی که از راه آب به داخل شهر رفته بودند، دور او را گرفتند. هرمزان به آنها گفت هر چه می خواهید بکنید، می بینید که من و شما در این تنگناییم، من صد تیر در جعبه دارم و تا یک تیر داشته باشم به من دست نمی یابید و تیر من خطا نمی کند.^(۱) شما را چه سود که صد نفر از شما را بکشم یا زخمی کنم و آن گاه مرا اسیر کنید.

آنها پرسیدند: «چه خواهی؟» گفت: «می خواهم دست در دست شما نهم که حکم با عمر باشد و هر چه خواست درباره ی من کند.» گفتند: «چنین باشد.» از این رو هرمزان کمان بینداخت و تسلیم شد و او را اسیر کردند. آن گاه مسلمانان غنایمی را که نصیبشان شده بود بین خود تقسیم کردند.

ابوسبره گروهی را پیش عمر فرستاد که انس ابن مالک و احنف ابن قیس از آن جمله بودند و هرمزان را نیز با آنها فرستاد که با ابوموسی به بصره رفتند و از آن جا آهنگ مدینه کردند. چون به آن جا رسیدند هرمزان را با سر و لباسی که داشت آماده کردند و لباس دیبای زربفت او را به تنش پوشانند و تاجی را که آذین خوانده می شد و یاقوت نشان بود، به سرش نهادند.^(۲) زیورهای وی نیز آویخته شد تا عمر و مسلمانان سر و لباس او را ببینند. آن گاه او را میان مردم و به منزل عمر بردند، ولی عمر را پیدا نکردند. به آنها گفته شد که عمر برای گروهی که از کوفه آمده اند در مسجد نشسته است. پس جماعت به سوی مسجد رفتند ولی باز هم او را ندیدند. چون از مسجد بیرون آمدند به نوسالانی از مردم مدینه رسیدند که بازی می کردند. آنها گفتند که عمر در سمت راست مسجد کلاه خود را زیر سر نهاده، خفته است. جماعت بار دیگر به راه افتادند و تماشاگران نیز همراهشان بودند و چون عمر را دیدند نزدیک وی نشستند. در مسجد کسی جز عمر نبود. هرمزان سراغ عمر را گرفت. به او گفتند که همین است.^(۳) عمر از همه بیدار شد و نشست. آن گاه به هرمزان نگاه کرد و سر و لباسش را دید و گفت: از جهنم به خدا پناه

۱- تاریخ طبری، صفحه های ۱۸۹۸ و ۱۸۹۷، جلد پنجم.

۲- تاریخ طبری، صفحه های ۱۸۹۹ و ۱۸۹۸، جلد پنجم.

۳- تاریخ طبری، صفحه ی ۱۹۰۰، جلد پنجم.

می برم و از خدا کمک می خواهم. سپس فرستادگان گفتند این پادشاه اهواز است، با او سخن بگو. عمر گفت: سخنی نخواهد گفت تا این که چیزی از زیور بر تن وی نماند. جامه ای خشن به تن هرمزان کردند، آن گاه عمر گفت:

- هی هرمزان، وبال و خیانت و عاقبت کار خدا را چه گونه دیدی؟

گفت:

- ای عمر در جاهلیت از این جهت بر ما غالب شدید که فراهم بودید و ما پراکنده بودیم.

آن گاه گفت:

- عذر تو چیست؟^(۱) و به چه دلیل پای پییمان شکستی؟

گفت:

- بیم دارم از آن پیش که با تو بگویم مرا بکشی.

گفت:

- از این بیم مدار.

آن گاه هرمزان آب خواست. در کاسه ای بدنما آب آوردند. هرمزان گفت:

- اگر از تشنگی بمیرم نمی توانم در چنین کاسه ای آب بنوشم.

پس در کاسه ای که مورد رضایت او بود آب آوردند. او گرفت، ولی دستش می لرزید و گفت:

- بیم دارم پیش از آن که آب را بنوشم، کشته شوم.

عمر گفت:

- تا آب را ننوشی کاری با تو ندارم.

آن گاه هرمزان آب را ریخت.

عمر گفت:

- باز آب بیاورید و تشنگی و کشته شدن را با هم بر او نپسندید.

گفت:

- حاجت به آب ندارم، می خواستم به وسیله ی آن امان بگیرم.

عمر گفت:

- ترا می کشم.

هرمزان گفت:

- به من امان دادی.

عمر گفت:

- انس وای بر تو، من به قاتل مجزاه و براء امان می‌دهم به خدا قسم یادلیلی بیاور یا ترا

عقوبت می‌کنم.^(۱)

گفت:

- به او گفתי تا وقتی به من نگوئی با توکاری ندارم و نیز گفתי تا آب را ننوشی با توکاری

ندارم.

اطرافیان عمر نیز چنین گفتند. عمر رو به هرمزان کرد و گفت:

- فریم دادی، به خدا سوگند جز از مسلمان فریب نمی‌خورم.

پس هرمزان اسلام آورد و عمر دوهزار مقررری او کرد و او را در مدینه منزل داد.

پس از آن سرداران عرب در ایران به عمر نامه نوشتند که مردم نهاوند، مهرگان قذق، ولایت اهواز، با نظر و رأی هرمزان همداستان شده‌اند به همین سبب عمر به مسلمانان اجازه‌ی پیش رفتن داد و ایرانیان آن منطقه به اسلام گرویدند و از طرف عمر مقررری دریافت داشتند و در بعضی جنگها نیز با اعراب همکاری کردند.^(۲)

ابوموسی اشعری که از نهاوند بازگشت، خود همراه سپاهی که از بصره به مدد نعمان ابن مقرن فرستاده بودند، به این شهر آمد. پس از آن به دینور رفت و پنج روز در آنجا ماند. تنها یک روز از این پنج روز جنگ در گرفت. مردم دینور جزیه و خراج پرداختند و بر جان و مال و فرزندان خویش امان خواستند. ابوموسی درخواست آنها را پذیرفت و سپس عامل خویش را با گروهی سوار در آنجا گذاشت و خود به ماسپدان رفت. اهالی آنجا با او جنگی نکردند. اهالی شیروان (شیروان و چرداول امروزی) نیز به همان شروط صلح دینور صلح خواستند و جزیه و خراج پرداختند.^(۳)

ابوموسی، دسته‌هایی سوار میان ایشان فرستادند و بر زمینهایشان دست یافت. بعضی عقیده دارند که ابوموسی ماسپدان را پیش از جنگ نهاوند گرفت و پس از آن دامادش سائب ابن

۱- تاریخ طبری، صفحه‌های ۱۹۰۲ - ۱۹۰۱، جلد پنجم.

۲- تاریخ طبری، صفحه‌های ۱۹۳۴ - ۱۹۰۳، جلد پنجم.

۳- فتوح البلدان بخش مربوط به ایران، احمد بن یحیی البلاذری. ترجمه‌ی دکتر آذرتاش آذرنوش، صفحه‌ی ۶۷.

اقرع ثقفی، را به صیمره (دره شهر امروز) پایتخت مهرجانقذف فرستاد (محمد پسر سائب از دختر ابوموسی زاییده شده بود). سائب آن جا را با صلح گشود به آن شرط که خون کسی را نریزد یا به اسیری نگیرد و زر و سیم مردم نستاند. مردم هم پذیرفتند که جزیه و خراج زمینها را بپردازند. به این ترتیب همه دهات مهرجانقذف فتح شد.

پس از ورود اعراب به ایران و اشغال اراضی ایران، جغرافیایان و عرب از لرستان، که ایلام نیز جزو آن محسوب می شد، به دو قسمت ماسپدان (ناحیه ی شمالی) و مهرجانقذف یا مهرگان قذق (ناحیه ی جنوبی) نام برده اند. اعراب مدت مدیدی بر این نواحی حکومت کردند. پیش از فتوحات مسلمانان هرمزان حکومت خوزستان و لرستان را که منطقه ی ایلام نیز جزو آن محسوب می شد، از طرف یزدگرد داشت. وی در مهرجانقذف دژی محکم ساخته بود و مرکز حکومتش صیمره بود، تا آن که در زمان حمله ی اعراب به ایران مهرجانقذف و ماسپدان به دست اعراب افتاد، و هرمزان را همان طور که اشاره شد دستگیر کردند و او را به مرکز خلافت اعزام داشتند.

آذین فرزند هرمزان

پس از دستگیری هرمزان و اعزامش به مدینه، فرزندش آذین بر قلمرو پدر حکومت یافت و سپاهی بی کران برای مبارزه با دشمن فراهم آورد.^(۱) وقتی که هاشم ابن عتبّه از جلولا به مداین بازگشت، باخبر شد که آذین پسر هرمز جمعی را فراهم آورده، به سوی دشت آمده است. او این را برای عمر نوشت و به وی پیشنهاد کرد که ضرار ابن خطاب را با سپاهی به آن جا بفرستد. عمر ابن هذیل اسدی را مأمور مقدمه ی سپاه وی کرد و راست و چپ را به عبدالله ابن وهب راسبی وابسته ی به جيله، و مضارب ابن فلان عجلی سپرد. ضرار ابن خطاب که از طایفه ی بنی محارب بود با سپاهش حرکت و ابن هذیل را پیش فرستاد تا به دشت ماسپدان رسید. در محلی که آن را هندف می گفتند،^(۲) دو سپاه به هم رسیدند و جنگ در می گرفت. مسلمانان بر ایرانیان تاختند و ضرار ابن خطاب سلم، پسر هرمزان را اسیر کرد و سپاهش را پراکند. پس از آن که گردنش را زد، به تعقیب فراریان پرداخت تا به سیروان رسید. ماسپدان را گرفت و از مردمش که به کوهستان گریخته بودند، خواست که باز آیند. او آن جا بود تا سعد از مداین رفت و کسی را

۱- تاریخ بروجرد، صفحه های ۴۰۸ و ۴۰۷.

۲- تاریخ طبری، جلد پنجم، صفحه ی ۱۸۴۰.

در پی او فرستاد که به کوفه برود. به این ترتیب ابن هذیل در ماسبذان جانشین وی شد و ماسبذان یکی از مرزهای کوفه گردید.^(۱)

بعضی نوشته‌اند که فتح ماسبذان بعد از واقعه‌ی نه‌ه‌اوند روی داده است. پس از تسلط اعراب بر منطقه‌ی ماسبذان یا لرستان شمالی تا مدت سیصد سال تقریباً این صفحات را به نام ایالت جبل می‌نامیدند، و چون حاکم این منطقه را از کوفه می‌فرستادند، به همین مناسبت گاهی آن را ماه کوفه نیز می‌خواندند.

حکام این نواحی تا سال ۱۲۷ هجری از طرف خلفا یا دولت بنی مروان تعیین می‌شد. در سال ۱۲۸ هجری عبدالله ابن معویه از نواده‌های عبدالله ابن جعفر طیار بر منطقه‌ی جبال مسلط گشت، و مرکز حکومت را در اصطخر شیراز قرار داد و مدت یک سال حاکم جبال از طرف او تعیین می‌شد و او نیز برادرش حسن ابن معویه را به حکومت این نواحی منصوب کرده بود.

در سال ۱۲۹ هجری قمری ولایات فارس و عراق عجم تا حدود دامغان به سعی محارب ابن موسی و عبدالله ابن معویه مسخر گشت و شمار بسیاری از بنی هاشم و دیگر قبایل به دورش گرد آمدند. عبدالله در اصطخر فارس رحل اقامت انداخت و امارت جبال را به برادرش حسن واگذاشت، سپس برای هر منطقه‌ای از قلمرو خود حاکمی تعیین کرد.

از این تاریخ به بعد حکام این نواحی از طرف خلفای عباسی تعیین می‌شد، ولی اطلاعات درست و موثقی در دست نیست تا در سال ۲۱۴ که حکومت به علی ابن هشام می‌رسد.

علی ابن هشام

علی ابن هشام از سرداران مأمون الرشید بود که در آغاز خلافتش از او برای مقابله با امین کمک گرفت. در سال ۲۱۰ هجری که مردم قم بر مأمون شوریدند و از پرداختن مالیات خودداری کردند، علی ابن هشام از طرف خلیفه مأمور سرکوبی مردم قم شد، و با اهالی آن دیار جنگید و بر آنان پیروز شد. علی ابن هشام در سال ۲۱۴ هجری حاکم قم و اصفهان، آذربایجان و جبل^(۲) شد. او بنای تعدی و ستم را بر مردم آن نواحی نهاد و اموال آنها را به زور گرفت. مردم از

۱- تاریخ طبری، جلد پنجم، صفحه‌ی ۱۸۴۱، حبیب‌السیر، جلد دوم، صفحه‌ی ۲۳۷.

۲- منظور از جبل رشته‌کوهی است که از حدود الوند تا دماوند کشیده شده است و شهرهای واقع در پیچ‌پیچ این کوه‌ها را بلاد جبل یا عراق عجم گویند.

ظلم و تجاوز وی به مأمون خلیفه‌ی وقت شکایت کردند. خلیفه عجیف ابن عبه را جهت تنبیه او فرستاد و عجیف اموال علی ابن هشام را مصادره نمود. علی ابن هشام قصد داشت به بابک خرم‌دین که بر ضد خلیفه شوریده بود ملحق شود، اما پیش از پیوستن او را دستگیر کردند و به دادگاه مأمون آوردند.^(۱) خلیفه دستور داد گردن او را بزنند. ابن خلیل گردن علی ابن هشام را زد و بعد سر او را مدتها در شهرها گردش دادند و سپس به دریا افکندند.^(۲)

ابودلف قاسم ابن عیسی عجل

پس از علی ابن هشام حکومت جبل از طرف خلفای عباسی به خاندان عجل و آل ابی دلف واگذار شد. ابودلف از سرداران نامی روزگار و از ممدوحان بزرگ عالم و از شیعیان عالی مقام بود. در اوایل او در خدمت امین محمد ابن هارون بود و در جنگ امین با مأمون همراه علی ابن عیسی به همدان رفت. طاهر ذوالیمینین او را به بیعت با مأمون دعوت کرد، ولی او نپذیرفت تا مأمون خود را دعوت کرد. این بار پذیرفت و به خدمت خلیفه شتافت. مأمون او را عزیز داشت و حکومت کردستان و جبال را به او داد که تا دیرزمانی در خاندانش به ارث ماند.^(۳) او کرج را که پدرش پایه‌گذاری کرده بود به پایان رسانید و خود و خاندانش در آن جا اقامت گزیدند و مرکز حکومت را نزدیک به شصت سال همان کرج قرار دادند و برای ولایات جبل جانشین معین کردند.

ابودلف در سال ۲۲۵ هجری قمری در بغداد درگذشت. پس از مرگ ابودلف، فرزندش عبدالعزیز به شهر کرج که مسقط‌الرأس او بود بازگردد و تا دیرزمانی حکومت نواحی جبل را به عهده داشت و با احترام تمام در این نواحی زندگی می‌کرد. دربار او پناه بیچارگان و سرای وی مأوای درماندگان بود. تا سال ۲۳۵ حکومت نواحی جبل در دست عبدالعزیز قرار داشت، اما در این سال از طرف خلیفه‌ی عباسی حکومت به موسی ابن بوغا (بغا)ی ترک واگذار شد و او کرج را ویران کرد.^(۴)

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۱۱ و ۴۱۰.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۱۱.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۱۲.

۴- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۱۵.

موسی ابن بغا معروف به کبیر

موسی ابن بغا معروف به کبیر فرمانروایی جبل یافت با دو هزار و چهارصد و سه تن که هزار و صد و سی نفر آنها به سرکردگی مفلح پیشتازان سپاه بودند. وقتی که به همدان رسیدند، عبدالعزیز ابن ابی دلف با بیست هزار نفر در یک میلی همدان با مفلح به مقاتله پرداخت و شکست سختی بر او وارد شد، و در نتیجه به سمت کرج گریخت و مفلح پیروز شد و با غنائم بسیار بازگشت و خبر فتح خود را کتباً به مرکز سپاه و سردار قشون موسی ابن بغا فرستاد. مفلح نیز با سپاه خود به سوی کرج حرکت کرد و در مسیر سپاه عبدالعزیز ابن ابی دلف در دو محل جمعی را به کمین گمارد.^(۱)

در این بار عبدالعزیز چهار هزار نفر به جنگ مفلح فرستاد و هنگام مقاتله از دو کمینگاه برخلاف انتظار بر سپاه عبدالعزیز حمله شد، و در نتیجه شکستی سخت بر آنها وارد گشت و عبدالعزیز هم گریخت و به قلعه‌ای که در کرج داشت پناه برد. مفلح وارد کرج شد و بسیاری از کسان ابودلف را به اسیری گرفت، و می‌گویند هفتاد بار سر از مردم کرج به سامرا فرستاد. بعد از ویرانی کرج گویا نواحی جبل به دست خود عبدالعزیز با صلح یا قهر گشوده شد، و خاندان عجلی تا مدتی باز در آن جا حکومت کردند. از جمله احمد ابن عبدالعزیز بن ابی دلف بود که اضافه بر حکومت جبل از طرف خلافت در بغداد مأموریهایی به وی داده شد.^(۲)

در سال ۲۸۰ رافع ابن هرثمه در نواحی خراسان سر و صدایی راه انداخته، پشت عمال خلافت را لرزانیده بود. دفع این فتنه از طرف بغداد به احمد ابن عبدالعزیز محول گردید و احمد ناگهان بر رافع ابن هرثمه تاخت و او را از ری خارج کرد، و نامه‌ای برای معتضد عباسی نوشت که رافع ابن هرثمه را فراری دادم و حدود هشتاد هزار اسب و استر از وی غنیمت گرفتم.^(۳)

مرکز حکومت احمد ابن عبدالعزیز گاهی در کرج و زمانی در کاشان بوده است. پس از درگذشت احمد ابن عبدالعزیز برادرش عمر ابن عبدالعزیز از طرف خلیفه‌ی عباسی به حکومت جبل و نواحی آن منصوب شد. در سال ۲۸۱ خلیفه‌ی عباسی معتضد، از بغداد به طرف جبل حرکت کرد و حکومت آن نواحی را به عمر ابن عبدالعزیز ابن ابی دلف سپرد. در آن هنگام معتضد به سبب گرانی اسعار و نرخها نتوانست در بلاد جبل بیش از دو ماه بماند و به همین

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۱۶.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۱۷.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۱۹ و ۴۱۸.

جهت در حرکت تعجیل کرد و به بغداد بازگشت. حکومت عمر ابن عبدالعزیز در نواحی جبل بیش از چند ماه طول نکشید زیرا مورد غضب خلیفه‌ی عباسی قرار گرفت، به نحوی که بار دوم در سال ۲۸۲ خود از بغداد به بلاد جبل آمد و به کرج رسید و فرمان داد اموال عمر ابن عبدالعزیز را مصادره کردند او به آن نیز اکتفا نکرد و چون شنیده بود که گوهری گرانبها و بی نظیر نزد عمر ابن عبدالعزیز است، نامه‌ای به او نوشت و آن گوهر را مطالبه کرد. ابن ابی دلف ناچار گوهر را برای خلیفه فرستاد و خود گریخت.^(۱)

مرد آویج ابن زیاد

بعد از فرار عمر ابن عبدالعزیز، حکومت به مرد آویج ابن زیاد رسید. مرد آویج که از سرداران اسفار بود، نسبت به او نافرمان شد و بروی غلبه یافت. اسفار گریخت، ولی مرد آویج او را تعقیب کرد تا در آسیابی به وی دست یافت و سر از تنش جدا کرد، و سپس به قزوین بازگشت و به مردم آرامش و نوید داد.^(۲)

ظاهر اعلت نافرمانی مرد آویج نسبت به اسفار جاه طلبی او بود، و این که خود را لایق ترمی دانست. از آن پس مرد آویج در میان دیلم و گیل فرمانروای مطلق شد. به تدریج آوازه‌ی نیکبهای مرد آویج در اطراف و اکناف پراکنده شد و مردم از هر شهر و ناحیه به او روی آوردند. مرد آویج، شروع به توسعه‌ی متصرفات خود نمود و به این منظور سپاهانی از سوی خود برای تصرف شهرهای قم، کرج، برج، همدان، ابهر و زنجان گسیل داشت. در همین اوان سپاه او در همدان شکست خورد و خود با سپاهی گران از ری رهسپار همدان شد، و در دروازه معروف به دروازه‌ی شیر مستقر گردید. سپس، بر همدان نیز غلبه یافت.^(۳)

مرد آویج چون در بیرون شهر همدان قتلگاه سپاهیان خود را مشاهده کرد، به ویژه از یادآوری این که مردم همدان پسر خواهرش را که از سردارانش بود (و ابوالکرادیس پسر علی نام داشت) به قتل رسانیده بودند، آتش خشمش زبانه کشید، و در روز اول حدود چهل هزار نفر از مردم همدان را به قتل رسانید. سپاه مرد آویج مدت سه روز می‌کشتند و می‌سوزانیدند و اسیر می‌گرفتند. روز سوم دستور داد که از کشتن دست باز دارند و به بقیه‌ی مردم همدان امان‌نامه

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۱۹.

۲- آل بویه، صفحه‌ی ۶۸.

۳- آل بویه، صفحه‌ی ۶۹.

داد، و ندا در دادند که بزرگان و محترمین شهر نزد مردآویج آیند.^(۱) آنان به امید این که گشایشی در کار پیدا شود، در مصلاهی شهر حاضر شدند. در این موقع مردآویج به دژخیم خود، یا به گفته‌ی مسعودی به صاحب عذابش که سقطی نامیده می‌شد، دستور داد که سپاه دیلم و گیل را از جلو او عبور دهد و افراد سپاه با زوبینها و خنجرهای خود همه را به قتل رسانند، و به این ترتیب هیچ‌کس از آن جمع زنده نماند. از طرفی ابن‌علان هم که از طرف مردآویج به دینور رفته بود، در روز اول هفده هزار تن یا به قولی بیست و پنج هزار نفر را به قتل رسانید.^(۲)

مردآویج، روزبه‌روز قلمرو خود را وسعت می‌داد تا بر بلاد جبل مستولی شد و نزدیک به هفت سال با کمال اقتدار حکومت کرد و مرکزش در اصفهان بود.^(۳) او پس از آن که سرزمینهای وسیعی را به تصرف آورد و پیروزیهای بسیاری نصیبش شد و خزینش از مال انباشته گردید، دستور داد تختی از طلا که مرصع به جواهر بود، و نیز تاجی از طلا آراسته به انواع جواهر برایش تهیه کردند. مردآویج قبلاً از کیفیت تاجهای پادشاهان ساسانی پرسیده بود و صورت و مثالهای آنها را به وی نشان داده بودند و از میان آنها تاج انوشیروان را پسندیده و برگزیده بود. او قصد داشت به بغداد رود و خلیفه را دستگیر کند و تمامی شهرهای اسلامی را که در مشرق و مغرب بلاد شام در اختیار آل‌عباس قرار داشت، در اختیار مردان خود قرار دهد.^(۴)

به گفته‌ی مولف الفخری مردآویج می‌خواست بغداد را بگیرد و دولت آل‌عباس را به خود منتقل سازد. وی به ابن‌وهبان والی خود در اهواز نوشت که ایوان مداین و طاق کسری را تعمیر کند تا در آن جا فرود آید و سکونت نماید، و دستور داد که آن را به همان صورت و که قبل از اسلام داشته است، در بیاورد. مردآویج بر روی تختی از زر می‌نشست، و پایین تر از آن تخت، تخت دیگری از نقره گذاشته بودند و پایین تر از آن، کرسیهای زراندود، قرار داشت تا رجال دستگاه او، هر یک به فراخور حال خود، بر روی آنها قرار بگیرند. عامه‌ی مردم نیز در فاصله‌ی دوری از او خاموش و ساکت می‌ایستادند، و اگر سخنی می‌گفتند بسیار آهسته بود. روزهای سلام سپاهیان در فاصله‌ی دوری از تخت او صف می‌کشیدند. یاران مردآویج سخت از او بیمناک بودند. او می‌گفت: «من سلیمانم و اینان (یاران و اتباعش) شیاطین هستند».^(۵)

۱- آل بویه، صفحه‌های ۷۰ و ۶۹.

۲- آل بویه، صفحه‌ی ۷۱.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۲۰ و ۴۱۹.

۴- آل بویه، صفحه‌ی ۷۱.

۵- آل بویه، صفحه‌ی ۷۲.

مرد آویج در مدتی کوتاه قدرت فراوانی به دست آورد و آرزوهایی در سر می‌پروراند که دلالت بر همت بلند او می‌کرد اما سبکسریها و تحقیر فوق‌العاده‌ای که نسبت به یاران خود روا می‌داشت، به خصوص خوار شماردن ترکان و قتل عامها و سفاکیهایی که از او و عمالش سر می‌زد، و این که با سرداران خود ستم می‌کرد و در حق آنها عدالت و انصاف را رعایت نمی‌نمود، سرانجام به دست غلامان ترک خود در سال ۳۲۳ هجری داخل حمام به قتل رسید.^(۱)

علی بن بویه دیلمی

بویه، پسر فنا خسرو، در دیلم (دیلم به معنی عام که شامل گیلان کنونی هم می‌شود) با گمنامی و تنگدستی زندگی می‌کرد. روزی او از صید ماهی بود و مسکنش در ناحیه‌ی گیلان کنونی و در ساحل دریا، یا رودخانه. وی سه پسر داشت به نامهای علی، حسن و احمد، که بعداً هر سه به سلطنت رسیدند. این سه پسر، پس از تحمل سختیها و با کوشش فراوان که به کار بردند، به ترقی و پیشرفت فوق‌العاده‌ای نایل شدند و چنان سلطنتی تشکیل دادند که در عظمت و شکوه ضرب‌المثل بود. سلطنت آل بویه در زمان عضدالدوله به اوج قدرت و عظمت رسید و از آن پس روی به انحطاط نهاد. آغاز آن ذیقعه‌ی سال ۳۲۱ هجری و نهایت آن به قولی سال ۴۴۸ بود.^(۲)

سلطنت آل بویه صدویست سال ادامه داشت و هفده تن از آن خاندان به حکومت رسیدند.^(۳) از فرزندان بویه به ترتیب علی بر فارس چیره و حاکم آن جا گردید. حسن ری، کاشان، اصفهان و همدان را گرفت و بر عراق عجم حکومت یافت، و احمد کرمان را مسخر نمود و در سال ۳۳۴ بغداد را گرفت. مستکفی، خلیفه‌ی عباسی هم او را معزالدوله، علی را عمادالدوله، و حسن را رکن‌الدوله نامید. از آن پس خلفای عباسی به اطاعت آنان گردن نهادند. ابوالحسن علی ابن بویه دیلمی در زمان مرد آویج یکی از سرداران وی به شمار می‌رفت و مردی دیر، بخشنده و مهربان بود. وی از طرف مرد آویج به حکومت کرج و جبل و نواحی آن برگزیده شد و گروهی از افسران مورد اعتماد خود را نیز با او همراه کرد.^(۴) علی در

۱- آل بویه، تألیف علی اصغر فقیهی، صفحه‌های ۷۹ و ۷۸.

۲- آل بویه، صفحه‌ی ۸۸.

۳- آل بویه، صفحه‌ی ۸۸.

۴- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۲۱ و ۴۲۰.

آغاز به ری نزد وشمگیر، برادر مردآویج، که حاکم آن جا بود آمد و ضمن تهیه‌ی سازوبرگ سفر، قاطر زیبایی داشت که دستور داد آن را بفروختند. چون وجه آن را که بالغ بر دویست دینار بود آوردند، متوجه شد که حسین ابن محمد ملقب به عمید که وزیر مردآویج و معاون وشمگیر بود آن را خریده است. علی ابن بویه ده دینار از آن وجه را برداشت و بقیه را با هدایای دیگر نزد عمید فرستاد.

مردآویج پس از اعزام علی به طرف جبل و کرج از کرده‌ی خود پشیمان شد و نامه‌ای به برادر خود وشمگیر نوشت که علی را از رفتن به کرج باز دارد. نامه‌هایی که می‌رسید اول عمید می‌خواند و آن گاه به وشمگیر می‌رساند. عمید چون از مضمون نامه واقف شد به واسطه‌ی سابقه‌ی دوستی حاصل از خدمت علی، پیش از رساندن نامه به نظر وشمگیر، کس فرستاد و علی را مطلع و امر به حرکت فوری نمود.^(۱) علی ابن بویه در حدود مغرب حرکت کرد و تمام شب راه می‌رفت تا مسافتی از ری دور شد. فردا عمید نامه را به نظر وشمگیر رسانید. او پس از اطلاع از مضمون نامه و حرکت علی خواست کس بفرستد و او را از رفتن به کرج باز دارد، اما عمید گفت که او به اختیار باز نمی‌گردد و ممکن است سر از فرمان پیچیده و برای ما این کار شایسته نیست، پس او را وا گذاشتند.

عمادالدوله به کرج وارد شد و در اثر بذل و بخشش دلها را مجذوب ساخت. از حسن اتفاق آن که مردم درگیر شکنجه خرمیان را از تطاول رهایی بخشید و قلاع محکم آنان را خراب و به دستیاری اهالی و راهنمایی آنان بر آنها چیره گشت و اموالشان را تصرف نمود، و این خود یکی از موجبات عزت مردم کرج گشت.^(۲) از این رو نامه‌ی تشکرآمیزی به مناسبت حسن انتخاب و انتصاب به مردآویج نوشتند. اتفاقاً این نامه نیز بیشتر به ندامت مردآویج افزود و افسرانی را که با علی بودند احضار کرد، ولی عمادالدوله افسران را با عده‌های زیاد از رفتن باز داشت و آنان را با خود همراه ساخت.

اقدامات مردآویج علی را بدگمان کرد و تصمیم گرفت خود مستقلاً به دستگاه خلافت بیوندد. لذا خراج کرج و نواحی را جمع کرد و شیرزاد نامی را به جای خود در کرج گذاشت و خود با جمعی به طرف اصفهان رفت و بر مظفر بن یاقوت حاکم آن جا وارد شد، و انقیاد خود را نسبت به خلیفه اظهار داشت و تقاضا کرد که با او به خدمت خلیفه رود، ولی مظفر دعوت

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۲۱.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۲۲ و ۴۲۱.

عمادالدوله را نپذیرفت.^(۱) از قضا پس از چند روز عامل خراج اصفهان به نام ابوعلی درگذشت و ششصد نفر از دیلمیان که در سپاه مظفر بودند به سپاه علی ابن بویه پیوستند و این قضیه مظفر را مرعوب و عمادالدوله را دلیر ساخت و با مظفر از در قتال درآمد و با نهصدنفر سپاه قریب ده هزار نفر سپاه مظفر را در هم شکست، و از آن پس ارجان و کازرون را هم گرفت و اموال بسیاری ب دست آورد.

عمادالدوله در جنگ دیگرش نیز با مظفر در حوالی کرج و نواحی لرستان فاتح و پیروز شد و بر تمام آن نواحی مسلط گشت، تا در سال ۳۲۲ که مردآویج در اصفهان درگذشت و تمام قلمرو حکومت مردآویج به دست علی ابن بویه افتاد.^(۲)

پس از کشته شدن مردآویج، خلیفه‌ی عباسی اراضی حکومت قلمرو مردآویج را به علی ابن بویه داد به شرط آن که در هر سال هشت هزار درهم به خلیفه برساند. رکن الدوله فرزند دوم بویه در سال ۳۲۳ در نوزده سالگی از طرف برادرش عمادالدوله مأمور فتح کرمان شد و بدون مقاومت کرمان را به تصرف درآورد. رکن الدوله پس از درگذشت برادرش عمادالدوله به اتفاق جمعی از بزرگان و امرا عازم فارس شد و در اصطخر مدفن عمادالدوله مطابق رسوم دیلمیان سه روزاقامه‌ی مراسم عزاداری کرد. رکن الدوله ۹ ماه در شیراز پیش پسر خود عضدالدوله اقامت گزید، و در آن مدت مال و ثروت فراوانی اندوخت، و قسمتی از آن را نزد معزالدوله که در آن تاریخ در بغداد بود فرستاد.^(۳) در کوتاه زمانی که در شیراز بود با مردم به عدل و داد رفتار کرد و قلوب شیرازیان را تسخیر نمود و پس از تمشیت امور فارس عازم عراق عجم و بلاد جبل شد. در این نواحی بین او و امرای سامانی جنگهای خونینی رخ داد که غالباً غلبه با او بود تا کم‌کم متصرفاتش زیاد و در نتیجه با قلمرو وشمگیر ابن زیاد هم مرز گردید و جنگهایی بین آن دو تن درگرفت. در این جنگها نیز غالباً پیروزی با رکن الدوله بود.

با مرگ وشمگیر قلمرو رکن الدوله از حملات وی رهایی یافت، ولی جنگهای او با سامانیان ادامه داشت تا در سال ۳۴۲ که ابوعلی ابن محتاج چغانی به ریاست کل سپاهیان سامانی منصوب شد.^(۴) آنها از جنگهای پی در پی خسته شده بودند، و چون رکن الدوله هم مردی

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۲۲.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۲۲.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۲۴-۴۲۲.

۴- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۲۴.

صلح طلب بود بین آن دو صلح و اتحاد برقرار شد. رکن الدوله در سال ۳۶۴ که ترکان بغداد را متصرف شدند و کار را بر عزالدوله بختیار فرزند معزالدوله سخت گرفتند، فرزندش عضدالدوله را به کمک عزالدوله برادرزاده‌اش فرستاد عضدالدوله حرکت کرد و شهر بغداد را از ترکان گرفت، ولی طمع در دارالخلافه کرد و به تدابیر مخصوص عزالدوله را دستگیر نمود. چون این خبر به رکن الدوله (پدر عضدالدوله و عم عزالدوله) رسید، خود را از سر بر زمین افکند و از غذا و شرب دست کشید و از شدت غم مبتلا به مرضی شد که دیگر از آن خلاصی نیافت. او برای گوشمالی پسر خود عزم تسخیر بغداد کرد.^(۱)

عضدالدوله برای جلب رضایت پدر رسولی به دربار او در ری فرستاد و چون رسول شروع به اظهار صحبت کرد، رکن الدوله دست به نیزه برد و خواست او را به قتل برساند، ولی چون غضبش تسکین یافت گفت: «به فلان بگویند آیا لشگرکشی تو به بغداد برای کمک به برادرزاده‌ام بود یا این که جای او را بگیری؟ آیا نمی‌دانی که من به کرات به حسن فیروزان کمک کردم و با من خویشاوندی نداشت. جان و مال خود را برای او در معرض خطر گذاشتم و همین که فاتح شدم مملکتش را به او پس دادم و یک درهم از او تقاضا ننمودم. اکنون تو برای چند دره‌می که خرج کردی بر من و برادرزاده‌ام منت می‌نهی و طمع در املاک او داری».

این قبیل اظهارات، جوانمردی آل بویه را ثابت می‌کند که نه فقط دلیر و جنگجو بودند، بلکه فتوت و مردانگی را اشعار خود ساخته بودند.^(۲) در این احوال عضدالدوله از حال پدر آگاه شد و چاره‌ای جز این ندید که بغداد را به عزالدوله واگذار کند و به فارس مراجعت نماید.

رکن الدوله در سال ۳۶۶ وفات یافت و قبل از فوت عذر پسرش را پذیرفت و او را جانشین خود ساخت و کشورها و متصرفات خویش را بین سه پسر خود تقسیم کرد. او فارس، اهواز، کرمان و بغداد را به عضدالدوله پسر ارشد داد، و حکومت همدان، جبال، ری و طبرستان را به فخرالدوله داد. و اصفهان و توابع آن را به مؤیدالدوله تفویض کرد، و به دو پسر دیگرش فخرالدوله و مؤیدالدوله نصیحت کرد که از عضدالدوله اطاعت کنند.^(۳)

فخرالدوله پس از پدر در سال ۳۶۶ حکومت جبال، همدان، ری، طبرستان و بروجرد را به عهده داشت، ولیکن به وصیت پدر در باره‌ی اطاعت از عضدالدوله عمل نکرد و از همان ابتدا

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۲۵ و ۴۲۴.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۲۵.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۲۵.

اظهار مخالفت کرد. به همین جهت عضدالدوله تصمیم گرفت به فخرالدوله گوشمالی بدهد و در سال ۳۶۹ پس از سه سال درگیری، سرزمینهای او را گرفت. فخرالدوله نزد شمس‌المعالی قابوس ابن وشمگیر پناهنده گشت و قابوس نه فقط فخرالدوله را پناه داد، بلکه او را در املاک خویش شریک خود گردانید.

ابومنصور مؤیدالدوله برادر عضدالدوله حکمرانی اصفهان را داشت و در طول حکومت سر از اطاعت عضدالدوله نیپچید و به همین جهت مورد توجه او قرار گرفت، به حدی که پس از فرار فخرالدوله متصرفات او را (همدان، طبرستان، ری و جبال) به مؤیدالدوله داد و او را از جانب خویش حکمفرمای آن حدود کرد. مؤیدالدوله در سال ۳۷۳ درگذشت و پس از مرگ او فخرالدوله برای بار دیگر به کمک صاحب ابن عباد به حکومت جبل، ری و همدان مستقر شد تا در سال ۳۸۷ درگذشت.^(۱)

بدر ابن حسنویه کردی

بدر ابن حسنویه ابن حسین ابوالنجم کردی از اهالی جبل بود. پدرش حسنویه حکومت دینور و همدان و نهاوند را داشت و در سال ۳۶۹ درگذشت. پس از وی فرزنداناش پراکنده شدند، بعضی نزد فخرالدوله و بعضی نزد عضدالدوله رفتند. عضدالدوله مستملکات حسنویه را متصرف گشت، ولی امور آن حدود را به ابوالنجم بدر ابن حسنویه گذاشت و او را قوت و قدرت بخشید. بدر ابن حسنویه در سال ۳۸۸ عظیم‌الشان شد و از دیوان بغداد او را ناصرالدوله لقب نهادند. او دینور تا اهواز، خوزستان، اسدآباد، نهاوند و قلاع آن جا را در تصرف داشت. در سال ۳۸۸ قادر بالله عباسی بدر ابن حسنویه را برای تصرف جبل فرستاد و خلعتها به وی داد و او را به لقب ناصرالدوله ملقب کرد.^(۲) عضدالدوله ابوشجاع پس از مرگ حسنویه پسرش بدر را به حکومت جبل، همدان، دینور و نهاوند منصوب کرد. بدر ابن حسنویه به سیاست، شجاعت، عدالت و کثرت صدقات معروف و متصف بود و قلمرو حکومتش کاملاً در امن و آسایش به سر می‌برد، به حدی که اگر باری می‌افتاد، صاحبش آن را رها می‌کرد و می‌رفت و سپس برمی‌گشت و آن را می‌برد بدون آن که مورد تعدی قرار گیرد.

گویند زمانی بعضی از اطرافیانش به کشاورزان و دهاتیها ستم و بیدادگری کردند و کشت

۱- تاریخ بروجرد، غلامرضا مولانا بروجردی، صفحه ۴۲۶.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه ۴۲۷.

آنان را فاسد نمودند. بدر ابن حسنویه مطلع شد و روزی آنها را به میهمانی دعوت کرد و انواع غذاها را برای آنها آماده نمود، اما فرمان داد نان در سفره نگذارند. میهمانان منتظر نان نشستند. بدر به آنان گفت: «شما که بدون نان نمی‌توانید غذا بخورید پس چرا مزارع و کشتزارهای مردم را مورد تجاوز قرار می‌دهید؟ اگر پس از امروز کسی از شما به زارع و کشاورزی ستم کند، کیفرش کشتن است».^(۱)

روزی به مردی هیزم‌شکن برخورد که در زیر بار هیزم گریه می‌کرد. بدر از او علت گریه‌اش را پرسید و او به پاسخ گفت:

«دو عدد گرده‌ی نان به دستم بود و می‌خواستم با پول این بار هیزم قوت خود و عیالم را فراهم کنم، ولی یکی از سواران و سپاهیان آن گرده‌ها را از من گرفت».

بدر پرسید: «او را می‌شناسی؟» گفت: «اگر ببینم می‌شناسم». بدر فرمان داد او را در مسیر و راه تنگی قرار دهند و سپس امر کرد تمام سواران از آن راه بگذرند. تا آن مرد متجاوز را شناخت. بدر فرمان داد آن سوار از اسب پایین بیاید و بار هیزم را برکول بگیرد و در شهر بگرداند و سپس آن را بفروشد و قیمتش را تسلیم صاحبش نماید. هرچند آن سوار التماس کرد که از این کیفر چشم‌پوشد و حاضر شد در مقابل وزن هیزم درهم بدهد. بدر نپذیرفت تا فرمانش انجام گرفت. از آن پس کسی جرأت نکرد کمترین تجاوز و ظلمی به کسی نماید.^(۲)

بدر ابن حسنویه از شیعیان با فضیلت و قدرت بود، و در قلمرو حکومتش تمام فقها و سادات و قضات و ایام و ضعیفان از بذل و بخشش او برخوردار می‌شدند و هر ساله هزار دینار طلا به بیست نفر می‌داد تا به نیابت مادرش و عضدالدوله حج گذارند، و در هر جمعه ده هزار درهم به ضعیفان و زنان بی‌سرپرست می‌داد و در هر سال سه هزار دینار طلا به کفش‌دوزها می‌داد تا بین همدان و بغداد به اصلاح کفش حجاج خانه‌ی خدا بپردازند، و در هر ماه بیست هزار درهم صرف کفن مردگان بینوا می‌کرد.^(۳) در زمان حکومتش سه هزار مسجد و کاروانسرا ساخته شد و در هر کجا آبی جاری بود فرمان داد تا کنارش قریه‌ای ساختند و در هر سال هزار دینار به اهل حرمین و مردم مکه و مدینه بذل می‌کرد.

در سال ۳۹۸ مادر مجدالدوله ابن فخرالدوله ابن بویه وزیر مجدالدوله احمد ابن ابراهیم

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۲۷.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۴۲۸ و ۴۲۷.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۲۸.

ضبی را اخراج کرد و در پناه بدر ابن حسنویه در این شهر زندگی کرد. در کشمکش بین مجدالدوله و مادرش سیده خاتون، سیده ناچار شد به لرستان فرار کند و در پناه بدر ابن حسنویه درآید. بدر با لشگری گران به کمک سیده شتافت و مجدالدوله را شکست داد و چند محله از شهر ری را به آتش کشید. موقع بازگشت از ری هلال ابن بدر بر پدرش طغیان کرد و پدر را زندانی نمود.^(۱) پدر از راه حيله تقاضای تبعید کرد و پس از نجات از مرگ در تبعیدگاه گروهی از لشگریان و رؤسای طوایف پیرامون وی گرد آمدند. آن گاه بدر از شمس الدوله ی دیلمی کمک خواست و با سپاهیان خود به جنگ فرزند آمد. در این جنگ هلال ابن بدر کشته شد. هنوز مدتی از قتل هلال نگذشته بود که فرزند هلال به نام ظاهر شورش کرد، ولی قیام او نیز در هم شکسته شد. مدت حکومت بدر ابن حسنویه حدود ۳۲ سال بود.

در سال ۴۰۵ هجری قمری بدر ابن حسنویه به جنگ حسین ابن مسعود کردی رفت و مدتی او را محاصره نمود تا فصل زمستان رسید. سپاهیان از طول محاصره خسته شدند و تباری کردند که ناگهان بدر را بکشند. مردی از خواص بدر او را مطلع کرد ولیکن او به این سخن اهمیتی نداد و گفت: «این سگها که باشند که قدرت بر این کار داشته باشند».^(۲) بر اثر همین بی‌اعتنایی بر او هجوم بردند او را کشتند و پس از غارت اموالش بدنش را رها کردند و رفتند. حسین ابن مسعود کردی از قلعه فرود آمد و چون برخلاف انتظار جسد بدر را بر زمین دید فرمان داد تا او را تجهیز کردند و برای دفن به نجف اشرف حمل نمودند.

بعد از قتل بدر، ظاهر ابن هلال که پدرش به دست جدش کشته شده بود پس از جدش جانشین او شد ولیکن یک سال بیشتر حکومت نکرد و در سال ۴۰۶ هجری قمری به دست ابوالشوک فرزند محمد ابن عیار حسام الدوله کشته شد. پس از قتل ظاهر ابن هلال ابن بدر، حکومت نواحی جبل به فرهاد ابن مردآویج زیاری رسید.^(۳) در سال ۴۱۴ ابوالحسن سماء الدوله فرزند شمس الدوله ی دیلمی، آخرین دیالمةی همدان به قصد تصرف منطقه بر فرهاد ابن مردآویج تاخت و فرهاد به امیر علاء الدوله ابوجعفر محمد ابن دشمنزیار معروف به ابن کاکویه پناه برد. علاء الدوله به همدان لشگر کشید و شمس الدوله را دستگیر کرد و با احترام با او رفتار نمود. فرهاد ابن مردآویج تا سال ۴۲۲ در منطقه ی جبل حکومت کرد و بعد حکومت به دست

۱- تاریخ بروجرد، صفحه ی ۴۲۹.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه ی ۴۲۹.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه های ۴۳۰ و ۴۲۹.

لشگر خراسان افتاد.

در سال ۴۲۲ هجری قمری تاش فراش از طرف سلطان مسعود ابن محمود غزنوی به حکومت ری و بلاد جبل منصوب شد.^(۱) حکام بعدچندان قدرت و اعتباری نداشتند، و حکومت آنان دوامی نیاورد. فقط می توان از فرزندان بدر یعنی بنی عیار (بنی عناز) و برسق نام برد. بنی عیار از طایفه‌ی شاذیحان کرد بودند و سرسلسله‌ی آنان ابوالفتح محمد پسر عیار نام داشت که در خدمت بدر پسر حسنویه روزگار می گذرانید. او مقام و منزلت یافت و مدت سی سال بر منطقه‌ی حلوان حکومت راند. خاندان عیار نزدیک به ۱۳۰ سال بر قسمتی از لرستان شمالی و کرمانشاه حکومت می کردند.

حکام دودمان بنی عیار که بر منطقه‌ی لرستان فرمانروایی کردند، عبارتند از: ابوالشوک ابن محمد ابن عناز ملقب به حسام الدوله که هفت سال فرمانروایی کرد. ابوالماجد مهلهل ابن محمد ابن عناز که در سال ۴۴۲ به خدمت طغرل بیک سلجوقی رسید و برای خلاصی برادرش سرخاب کوشید و عاقبت او را آزاد کرد. او نیز هفت سال امارت داشت. سرخاب ابن محمد که دو سال حکومت کرد، و سعید ابن ابوالشرک که فقط چند ماه زمان قدرت را در کف داشت. سرخاب ابن بدر ابن مهلهل به ابوالقوارس که ۵۶ سال امارت داشت.

در زمان حکومت حسام الدین شوهرلی تسلیم شجاع الدین خورشید شد و بعد از او نیز ابومنصور حکومت یافت و سرانجام سلسله‌ی بنی عیار به وسیله‌ی اتابکان لر از میان رفت.^(۲)

برسقیان

در زمان حکومت سلاجقه عده‌ای از امرای این دولت بر قسمتهایی از لرستان حکومت کردند که به برسقی مشهورند. برسقیان از حکام و عمال مؤثر و مشهور روزگار سلجوقیان بودند برسق و فرزندان مطیع سلاجقه بودند. برسق دوم در زمان محمود ابن محمد ابن ملکشاه کتیبه‌ی معروف به سنگ نوشته را در خرم آباد نوشت. این کتیبه نشان می دهد که در اوایل قرن ششم و پیش از ظهور حسام الدین شوهرلی خانواده‌ی برسق بر قسمت عمده‌ی لرستان فرمانروایی می کردند، و سرانجام به وسیله‌ی ترکان آن سنقری که افشاریه محرف آن است، از میان رفتند.^(۳)

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۳۰.

۲- تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۴۳.

۳- تاریخ لرستان، صفحه‌های ۲۴۴ و ۲۴۳.



حسام الدین شوهلی

(تقسیم لرستان و تصرف آن توسط حسام الدین شوهلی)

از قرن پنجم به بعد لرستان به دو قسمت تقسیم گردید: لرستان جنوبی یا لر بزرگ و لرستان شمالی یا لر کوچک (خرم آباد و ایلام). در ناحیه‌ی لر بزرگ بدر، و در ناحیه‌ی لر کوچک برادرش منصور، حکومت داشتند. در اواسط قرن ششم هجری حسام الدین شوهلی کردی، لرستان شمالی را متصرف شد و چند سالی بر آن نواحی حکومت کرد. حسام الدین شوهلی، عده‌ای از امرای لر را در کار حکومت خویش شریک کرد که مهم‌تر از همه محمد و کرامی نام داشتند. فرزندان شایسته‌ی آنان مدتها بر این مناطق حاکم شدند که از جمله‌ی آنان شجاع الدین خورشید بود.

ایلام و لرستان در دوره‌ی استیلای مغول

لرستان، یعنی اراضی لرنشین، مقارن استیلای مغول به دو قسمت لر بزرگ و لر کوچک منقسم گردید. بین ساکنان لر بزرگ و شیراز ناحیه‌ی لرنشین ثانی وجود داشت که آن را شولستان می‌گفتند. امروز، به جای شولستان ممسنی و به جای لر بزرگ کوه کیلویه و بختیاری قرار دارد، و لر کوچک همان است که امروز آن را لرستان و ایلام می‌گوییم. قسمتی که در آن ایلام لر کوچک خوانده می‌شده است، بیشتر ناحیه‌ی فیلی یعنی اطراف خرم آباد کنونی و اراضی پشتکوه است. هر یک یعنی از دو قسمت لر بزرگ و لر کوچک قبل از استیلای مغول و تا مدتی بعد از برافتادن ایلخانان از خود امرایی نیم مستقل داشتند که بعضی از ایشان هم به مناسباتی مشهور گردیدند. از میان آنان عده‌ای یا به علت توانایی در ادبیات فارسی یا شرکت در زد و خورد با سلسله‌های دیگر در تاریخ صاحب نام و نشانی گردیده‌اند.

مردم نواحی مزبور از اوایل مردمی جنگجو بودند که به طور کلی در زیر نفوذ هیچ پادشاهی قرار نمی‌گرفتند و حتی مقتدرترین پادشاهان ایران نیز به کلی این طوایف را در اختیار اطاعت نداشتند. بسیاری از آنان نسل بعد نسل از اهل ملکند. حکمرانان ترکستان نیز، که ایران را فتح نمودند، بدان صفحات لشگر نکشیدند، و اگر هم به آن مناطق حمله برده‌اند، به سبب موقعیت و راههای صعب‌العبور و کوهستانی بودن منطقه چندان فایده‌ای ندیده‌اند. با وجود این، برحسب اتفاق گاهی چند زمانی تابع امرای بیگانه شده‌اند.

ذکر طوایف لر بزرگ و امرای ایشان بیشتر از لر کوچک در تاریخ به میان آمده است،^(۱) زیرا این طوایف بین فارس و عراق عجم و عراق عرب و شولستان ساکن بودند و با اتابکان فارس و خلفای بغداد ارتباط داشتند، از همه مهم‌تر، مساکن ایشان بر سر راه عراق عرب و دره‌های کارون و کرخه به فارس و سواحل دریا قرار داشت و غالب لشگرکشیها رفت و آمدهای ایرانیان ساکن جنوب غربی به مغرب عراق عرب بایستی از طریق زمینهای آنها صورت می‌گرفت. همین موقعیت جغرافیایی مناطق لر بزرگ خواهی نخواهی ایشان را در جریان زندگانی همسایگانیشان وارد می‌کرد، در صورتی که اراضی لر کوچک نسبتاً دور افتاده‌تر بود و آبادی و منطقه‌ی سکونت سر جاده‌های بزرگ کمتر داشته است.^(۲)

اما شعبه‌ی لر کوچک، گرچه چند نفر امیر معتبر از میان ایشان برخاسته‌اند و امارتشان زیاده‌تر طول کشیده است، ولی هیچ‌گاه اسم و رسم امرای لر بزرگ را پیدا نکرده‌اند. طوایف لر کوچک قبایلی بودند مخلوط از کردان آسیای صغیر و لران ایرانی که در حدود بین عراق عجم و عراق عرب ییلاق و قشلاق می‌کردند.^(۳)

۱- تاریخ مغول، صفحه‌ی ۴۴۲.

۲- تاریخ مغول، صفحه‌ی ۴۴۳.

۳- تاریخ مغول، صفحه‌های ۴۴۸-۴۴۹.

اتابکان

دولت سلجوقی قدرت و پیشرفت خود را مدیون سپاهیگری و جنگ آزمایی طایفه‌ی خود می‌دانستند، و به اصطلاح دولتی بودند که بر لشکر تکیه داشتند. به همین جهت سلاطین سلجوقی هیچ‌وقت فرماندهی سپاه و مقامات عالی‌ی لشگری را به غیر از ترکان رزم آزموده به کس دیگر واگذار نمی‌کردند، و همیشه در دستگاه این سلسله امور لشگری و اداره‌ی سپاه به عهده‌ی غلامان ترک و امور کشوری یعنی دیوان و دفتر به دست وزرای ایرانی سپرده می‌شد. غلامانی که فرماندهی امور لشگری و اداره‌ی سپاه را به عهده می‌گرفتند، عموماً احترام خود را در جانبازی و فداکاری به منصه‌ی ظهور رسانیده بودند، و گروهی از این غلامان بر اثر لیاقت و کاردانی به درجات بالاتری نایل می‌آمدند. اینان اراضی را به رسم اقطاع از شاهان سلجوقی دریافت می‌داشتند و ارثاً حکومت آن سرزمینها را به دست می‌گرفتند.^(۱) از آن گذشته، سرپرستی و تربیت شاهزادگان خردسال به آنها واگذار می‌شد. سلجوقیان پس از گسترش وسعت کشور خود نواحی مختلف را اسماً به شاهزادگان خردسال واگذار می‌کردند و رسماً یکی از همین غلامان مورد اعتماد را به عنوان سرپرست، لله یا اتابیک همراه آنها می‌فرستادند. اتابیک کلمه‌ای ترکی است که از دو کلمه‌ی اتا به معنی پدر، و بیک به معنی بزرگ، ترکیب شده است، و معنای پدر بزرگ یا پدر شاهزاده را دارد. در اواخر دوره‌ی سلجوقی چون پادشاهان ضعیف شده بودند و پیوسته در جنگ با یک دیگر بودند، اتابکان از نفاق و اختلاف و رقابت امرای سلجوقی استفاده کردند، و از اختیاراتی که در عهده داشتند به نفع خود استفاده نمودند و در نواحی مختلف کشور سلجوقی دولتهایی محلی تشکیل دادند، که در تاریخ به نام خودشان به اتابکان مشهور شدند، چنان‌که در آذربایجان سلسله‌ی ایلرگزیان یا اتابکان آذربایجان، در فارس اتابکان سلغوری یا اتابکان فارس، و در لرستان هزار اسپیان یا هزار اصفیان

یا اتابکان لرستان تشکیل شد. اتابکان موصل، اتابکان دیاربکر، اتابکان دمشق، اتابکان یزد، امرای اربل و شاهان ارمنیه، همه از غلامان و رؤسای لشگری سلجوقیان بودند.^(۱)

لرستان، ایلام در دوره‌ی اتابکان لرستان (اتابکان لركوچك)

تا سال ۵۰۵ هجری قمری لرها از خود فرمانروایی نداشتند. خراج و مالیات لرستان (خرم‌آباد و ایلام) به بغداد فرستاده می‌شد و اغلب در حیطه‌ی فرمان حکام عراق عجم بود، تا زمانی که حسام‌الدین شوهرلی، یکی از امرای سلجوقی، فرمانروای لرستان و قسمتی از خوزستان گردید.^(۲) فرمانروایی سلسله‌ی اتابکان لركوچك، که بر قسمت شمال و غرب لرستان تسلط داشت، از سال ۵۸۰ هجری شروع شد و در سال ۱۰۰۶ هجری خاتمه یافت. پایتخت اتابکان لركوچك خرم‌آباد کنونی بوده است. اتابکان لركوچك از طایفه‌ی لر جنگروی بودند، ولی این سلسله به نام اولین اتابک که خورشید نام داشت نامبردار شد. بعد از سال ۷۳۰ حکومت به شاخه‌ی دیگری منتقل گردید که ادعا داشتند از نسل علی (ع) می‌باشند و لقب ملک را به جای اتابک به کار می‌بردند.

شجاع‌الدین خورشید ابن ابی‌بکر ابن محمد ابن خورشید به خدمت حسام‌الدین شوهرلی کمر بسته بود و شحنگی قسمتی از لرستان را بر عهده داشت. بعد از مرگ حسام‌الدین (در حدود ۵۷۰ هجری) شجاع‌الدین خورشید بر تمام لركوچك دست یافت و با طایفه‌ی جنگروی (طایفه‌ی خودش) که زیر نظر رقیب او یعنی سرخاب عیار بود، به جنگ پرداخت. در این جنگ او دژ سیاه را در مانرود واقع در ولایت سمها تصرف کرد. با تصرف این دژ اهالی کلیه‌ی مانرود را در اختیار وی گذاشتند. پس از این واقعه خلیفه از شجاع‌الدین خواست تا قلعه‌ی منگره واقع در شمال قیراب را تسلیم کند. شجاع‌الدین با این درخواست موافقت کرد و در مقابل ولایت طرازک از توابع خوزستان به وی واگذار شد.^(۳)

از وقایع دوران حکمرانی شجاع‌الدین خورشید بیرون راندن ترکهای بیات است که با حملات خود خسارات زیادی به لرستان وارد کرده بودند. شجاع‌الدین خورشید مانند عشایر زندگی می‌کرد و معمولاً تابستان را در گریت (واقع در بالاگریوه) لرستان و زمستان را در دولور

۱- تاریخ مغول، صفحه‌ی ۳۶۶. تاریخ ایران زمین، مشکور صفحه‌ی ۲۰۱.

۲- آثار باستانی تاریخی لرستان، صفحه‌ی ۴۵، جلد اول.

۳- تاریخ ایران زمین، مشکور، صفحه‌های ۲۰۱-۲۰۰.

دهلران پشتکوه) می‌گذارند. این شخص چون متصف به صفات پسندیده بود، از حسن سلوکش روز به روز بر وسعت قلمرو حکومتش افزوده می‌شد به حدی که از شهر دزفول تا بروجرد تا سرحد بغداد قریب پنجاه فرسخ در پنجاه فرسخ در تصرف او بود که از یک طرف به ولایت همدان و قلمرو علشکر متصل شد. شجاع‌الدین

خورشید در سال ۵۷۰ هجری پایه حکومت اتابکان لر کوچک^(۱) را مستحکم کرد و در غرب ایران حکومتی نیم مستقل تشکیل داد. این اتابکان، اتابکان واقعی نبودند و سمتی در دربار پادشاهان زمان نداشتند، بلکه مردانی خود ساخته بودند که از مرتبه‌ای کوچک به این پایه ارتقا یافته بودند.

اولین اتابک لر با قبیله‌ی خودش منازعاتی داشت و به ناچار جهت سرکوبی آنان که نغمه‌ی مخالف سر داده بودند سپاهی آماده کرد و به سرکردگی فرزندش حیدر به جنگ آنان فرستاد. حیدر قلعه‌ی دژ سیاه را محاصره کرد، ولی در حین جنگ کشته شد. آن‌گاه اتابک به خونخواهی فرزندش با سپاهی عازم میدان نبرد شد و از شدت خشم و تأثیری که از مرگ فرزند داشت بسیاری از آنان را به هلاکت رسانید، و چنان شدت عملی به خرج داد که دشمنان وی به خلیفه‌ی عباسی شکایت بردند.^(۲)

دربار خلافت که از ایجاد این حکومت مزاحم در غرب ایران چندان راضی نبود، موقع را مغتنم شمرد و فرمان عزل شجاع‌الدین خورشید را صادر کرد. اتابک لر که در آغاز کار پنجه افکندن با خلیفه را مناسب نمی‌دید، برادرش نورالدین محمد را جهت عذرخواهی و سفارت و جلب مزاحم خلیفه به بغداد فرستاد، ولی به دستور خلیفه، نورالدین محمد زندانی شد و رهایی وی را موکول به تسلیم قلعه‌ی مانگه کرد. قلعه‌ی مانگه که در بالاگریوه فعلی قرار داشت، دژی سخت و استوار بود، و در آن موقع ارزش نظامی بسیار داشت. نورالدین محمد از زندان به برادر پیغام فرستاد که برخلاف نظر خلیفه قلعه را حفظ کند.^(۳)

شجاع‌الدین خورشید نیز که خود اهمیت این دژ را دریافته بود، به تهدید خلیفه توجهی نکرد و مقدمات جنگ را فراهم آورد. همزمان با اعزام سپاه از طرف خلیفه، نورالدین محمد در زندان درگذشت و اتابک خود را برای مقاومت در لرستان آماده کرد. دژ مزبور توسط قوای

۱- تاریخ مغول، صفحه‌ی ۴۴۹- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۴۶.

۲- تاریخ مغول، صفحه‌ی ۴۴۹- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۴۶.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۴۶.

عرب محاصر شد. محاصره‌ی دژ مدتی به طول انجامید و چون محصوران و سپاه عرب خسته شده بودند پی بهانه می‌گشتند که آن‌جا را ترک کنند.

سرانجام شجاع‌الدین امان نامه‌ای به سپاه خلیفه فرستاد و تقاضا کرد از خلیفه فرمان عفو او را بگیرند و به شرط دادن دژ سیاه و شهر طرازک به یکی از معتمدان خلیفه با ادامه‌ی حکومت وی موافقت شد. شجاع‌الدین سی سال دیگر با کمال قدرت فرمانروایی کرد.^(۱) از مهم‌ترین وقایع سالهای آخر حکومتش حملات ترکان بیات است. این طایفه که در غرب ایران زندگی می‌کردند، به فرمان حکمران ترک خویش به قلمرو اتابک تاختند و خرابی و خسارات زیادی به جای گذاشتند. شجاع‌الدین خورشید جهت تنبیه این قوم، فرزندش بدرالدین را با برادرزاده‌اش سیف‌الدین رستم به حوالی بروجرد روانه کرد، و در نزاعی که رخ داد سپاهیان اتابک پیروز شدند و امیر بیات اسیر و سرزمین او ضمیمه‌ی قلمرو اتابکان گشت. بدرالدین که در این سفر خدمتی شایسته انجام داده، با غنایم بسیار بازگشته بود از طرف پدر به جانشینی او انتخاب گردید.

خبر جانشینی بدرالدین باعث خشم و حسد سیف‌الدین شد که در سر سودای این مقام را داشت، و از پس شروع به توطئه برضد بدرالدین کرد، و سرانجام موفق شد که ذهن اتابک پیر را درباره‌ی فرزندش مغشوش کند و نشان دهد که ولیعهدش از طول حیات او خسته شده است و قصد کشتن او را دارد.^(۲) شجاع‌الدین این فریب را خورد و سرانجام وسوسه‌ی سیف‌الدین در او کارگر شد و نگین خود را جهت صدور فرمان قتل بدرالدین به او داد، سیف‌الدین نیز بدرالدین را به طور محرمانه به قتل رسانید. شجاع‌الدین که سرانجام بر بی‌گناهی فرزند و اشتباه خویش پی‌برده بود، دچار غم و اندوه فراوان شد. او به علت کهنولت سن و ضعف مزاج در صد سالگی در ۶۲۱ هجری درگذشت.^(۳)

سیف‌الدین رستم ابن نورالدین محمد ابن ابوبکر ابن محمد ابن خورشید

بعد از فوت شجاع‌الدین خورشید، سیف‌الدین رستم حاکم لر کوچک شد، و زمام مهام آن ولایت به قبضه‌ی تصرف او درآمد. پسر بزرگ بدر، حسام‌الدین خلیل، به دارالخلافه رفت و

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۴۶-۲۴۷.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۴۷.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۴۸.

در آن جا مقام کرد. سیف‌الدین رستم در ولایت لرستان طریقه‌ی عدل و داد در پیش گرفت. ولی مردم لرستان که قدر این همه عدل و دادند انستند با برادرش شرف‌الدین ابوبکر متفق شدند و قصد جان او کردند. او از این توطئه در حمام خبر شد و سر ناتراشیده بیرون دوید و همراه یکی از یارانش گریخت. گروهی نیز سر در پی او گذاشتند. هنوز مسافتی از کوه کلا بالا نرفته که یار همراهش که با دشمنان اتفاق داشت، او را پی کرد. سیف‌الدین رستم از پای درآمد و بر سر سنگ نشست. برادرش شرف‌الدین ابوبکر تیری بر او زد و به امیر علی ابن بدر که همراه بود گفت تا به قصاص بدر سرش را از تن جدا کند.^(۱)

شرف‌الدین ابوبکر ابن نورالدین محمد

بعد از کشته شدن سیف‌الدین رستم، برادرش شرف‌الدین به جای او نشست، ولی دوران حکومتش کوتاه و با ناکامیهای فراوان توأم بود. بعد از قتل بدرالدین همسرش عاشق سیف‌الدین شد، و چون شرف‌الدین سیف‌الدین رستم را از میان برداشت، این زن به قصد انتقام خون معشوق خود، شرف‌الدین را مسموم کرد.

چون شرف‌الدین برادر را در کوه کلا به قتل رسانید و نزد اهالی قبیله‌اش آمد، منکوحه‌ی بدر، مادر حسام‌الدین خلیل، به آن دلیل که به قصاص شوهرش برادرش را کشته بود به او کاسه‌ی شربت مسموم داد و او را بیمار گردانید. چون مزاجش اندک به نهج استقامت آمد عازم شکار شد، ولی برادرش عزالدین گرشاسیف امیر علی ابن بدر را به قتل رسانید و گفت اگر برادرم برادرمان را می‌کشت تو چه کار^(۲) داشتی که در میانه فضولی می‌کردی. چون این خبر به بغداد رسید، حسام‌الدین خلیل ابن بدر به لرستان آمد. شرف‌الدین ابوبکر با پیروان خویش قرار گذاشت که چون خلیل به عیادت وی آید، هر وقت که جامه بر سر کشد، او را هلاک کنند. چون حسام‌الدین خلیل به عیادت او آمد، شرف‌الدین به قرار موعود عمل نمود، ولی پیروانش در کشتن خلیل تهاون ورزیدند. بعد از رفتن خلیل از آن مجلس از ایشان بازخواست کرد که چرا در کشتن او تقصیر کردند. به او گفتند: «ای امیر تو بر بستر هلاکت افتاده‌ای و کار ملک به وجود او تمام خواهد گشت. به این سبب تقصیر کردیم.» او از این سخن بیشتر آزرده گشت و در صدد قتل خلیل برآمد و محرمانه عزم مسموم کردن حسام‌الدین کرد. ولی او به قصدش پی‌برد و شبانه

۱- شرفنامه، صفحه‌ی ۶۲.

۲- شرفنامه، صفحه‌ی ۶۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۵۳.

گریخت.^(۱) و به دارالخلافه رفت. شرف‌الدین نیز سه روز بعد از فرار او درگذشت. اساس حکومت او بر قتل و آزار مردمان و توطئه برضد اقوام خویش بوده است.^(۲)

عزالدین گرشاسف ابن نورالدین محمد

عزالدین گرشاسف در همان روزی که برادرش درگذشت متکفل امور امارت و متصدی مهام حکومت شد و ملکه خاتون خواهر شهاب‌الدین (سلیمان شاه) را که زن برادرش بود، به حباله‌ی نکاح خود درآورد. چون این خبر در بغداد به گوش حسام‌الدین خلیل رسید، به عزم استخلاص لرستان متوجه خوزستان شد و از آن‌جا با لشگر گران آهنگ جنگ عزالدین گرشاسف کرد و عازم لرستان شد. عزالدین گرشاسف دغدغه‌ی جنگ کردن نداشت و می‌خواست که بی‌مجادله و مقاتله و مناقشه ملک را تسلیم او نماید، ولی خواهرانش راضی نشدند و گفتند اگر تو به جنگ او نروی ما با وجود آن‌که زن هستیم کار مردان می‌کنیم و به جنگ او می‌رویم. وی نیز ناچار قصد جنگ کرد و تعداد کثیری از رؤسای طوایف را با خود همراه برد.^(۳) دشمن به دیدن شوکت سپاه او عزم بازگشت کرد، ولی عزالدین مانع فرار آنها شد و جنگ درگرفت. سواران لر به علت محبوبیت حسام‌الدین و علاقه‌ای که به فرزندان شجاع‌الدین خورشید داشتند، عزالدین را ترک کردند و به رقیب او پیوستند. به این ترتیب شکست در سپاه عزالدین افتاد و خود وی در قلعه‌ی گریت محاصره گردید.

حسام‌الدین پس از این پیروزی عازم خرم‌آباد شد و عده‌ای را جهت محاصره‌ی قلعه‌ی گریت فرستاد. ملکه خاتون همسر عزالدین از او تقاضای عفو شوهرش را کرد و حسام‌الدین نیز موافقت نمود. به این ترتیب محاصره‌ی قلعه‌ی گریت شکسته شد و عزالدین به خرم‌آباد درآمد.^(۴)

حسام‌الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع‌الدین خورشید

بدرالدین فرزند شجاع‌الدین چهار پسر داشت به نامهای حسام‌الدین خلیل، امیرعلی،

۱- شرفنامه، صفحه‌ی ۶۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان صفحه‌های ۲۵۳-۲۵۴.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۵۴.

۳- شرفنامه، صفحه‌های ۶۳-۶۴. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۵۵.

۴- شرفنامه، صفحه‌ی ۶۴. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۵۵.

بدرالدین سعید و شرف‌الدین تهمتن. بزرگ‌تر از همه حسام‌الدین خلیل بود. حسام‌الدین چنان‌که گفته شد، هنگامی که پدرش کشته شد به بغداد پناه برد، و هنگام حکومت عزالدین گرشاسف از بغداد به خوزستان و لرستان آمد و گرشاسف را مغلوب کرد او برای تحکیم حکومتش در آغاز گرشاسف را مورد محبت قرار داد، و حتی او را به عنوان ولیعهد خویش برگزید.^(۱) بعد از یک سال روزی او را به خدمت خود خواند. همسرش، ملکه خاتون به رفتن او رضا نداد، ولی او گوش به سخن همسر نکرد و بی‌تحاشی به خدمت حسام‌الدین خلیل رفت. حسام‌الدین در حق عزالدین گرشاسف بی‌مروتی نمود و همان لحظه به کشتن او اشاره داد.^(۲)

ملکه خاتون با پسران عزالدین گرشاسف و شجاع‌الدین خورشید و سیف‌الدین رستم و نورالدین محمد که از او متولد شده بودند در همان ساعت که شوهرش را به قتل رسانیدند پنهانی به نزد برادرش سلیمان شاه ابوه رفتند و در کردستان از حکمران‌گرد تقاضای قصاص خون پدر نمودند.^(۳) شهاب‌الدین سلیمان شاه نیز به جمع‌آوری سپاه پرداخت و عازم لرستان شد. در نبردی که بین این دو روی داد کردها به سختی شکست خوردند و فرار کردند و قسمتی از کردستان به تصرف حسام‌الدین درآمد، ولی چون سلیمان شاه تحت حمایت المستعصم بالله خلیفه‌ی عباسی و از امرای لشگری دارالخلافه بود، به کمک سپاهسانی که خلیفه به او داد، حسام‌الدین خلیل را مغلوب ساخت.^(۴)

حسام‌الدین خلیل به رغم قدرت خلیفه و سلیمان شاه به مغول توسل جست، و مغول حسام‌الدین را تحت حمایت خود گرفت، و او را به شجنگی لر کوچک منصوب کرد.^(۵) سلیمان شاه بار دیگر به کمک ۶۹۰۰۰ نفر از لشگریان خلیفه بر حسام‌الدین تاخت و او را در سال ۶۴۰ (در صحرای شاپور خواست) به قتل رسانید و دستور داد جسدش را سوزانیدند. چون خبر این واقعه به مغولانی که در آذربایجان بودند رسید، از اقدام سلیمان شاه در قتل شحنه‌ی خود متغیر شدند و قریب به ۱۰۰۰۰ نفر از سواران آنها از تبریز به طرف همدان و بغداد حرکت کردند. آن‌گاه در اطراف خانقین بر دسته‌ای از سواران سلیمان شاه یورش بردند و بعد به سمت حصارهای بغداد پیش راندند. خلیفه، شرف‌الدین اقبال شرابی را به جلو ایشان فرستاد و او

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۳۸.

۲- شرفنامه، صفحه‌ی ۶۵.

۳- شرفنامه، صفحه‌ی ۴۶۵.

۴- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۵۶.

۵- تاریخ مغول، صفحه‌ی ۴۵۰.

مغول را منهزم ساخت و بغداد را در آن موقع از استیلای مغول رهایی بخشید.^(۱)
 شهاب‌الدین سلیمان شاه دشمن سرسخت حسام‌الدین خلیل از مرگش متأثر شد و گفت
 هرگاه زنده دستگیرش می‌کردند از قتلش صرف‌نظر می‌کردم، و این شعر از شهاب‌الدین
 سلیمان‌شاه نقل گردیده است.^(۲)

بیچاره خلیل بدر حیران گشته تخم هوس بهار در جان گشته
 دیو هوسش ملک سلیمان می‌جست شد در کف دیوان سلیمان خسته
 سال مرگ حسام‌الدین خلیل را ۶۴۰ هجری ذکر کرده‌اند.^(۳)

بدرالدین مسعود ابن حسام‌الدین خلیل

بعد از مرگ حسام‌الدین خلیل جانشین وی بدرالدین که لرستان را در اشغال سواران کرد
 و عرب می‌دید، به سال ۶۴۰ از لرستان گریخت و در واقعه‌ی اسفانگیز حمله‌ی مغول ورود
 قوای بیگانه را غنیمت شمرد، و برای دفع حاکم کردستان و خلیفه‌ی عباسی به اردوی منگوقاآن
 رفت و از خان مغول در این کار استعانت جست.^(۴)

منگوقاآن بدرالدین مسعود را در خدمت برادر خود هلاکوخان به ایران فرستاد، و
 بدرالدین در رکاب هلاکوخان در فتح بغداد با اردوی سلیمان شاه می‌جنگید.^(۵) سلیمان شاه
 هنگام دفاع از بغداد به هلاکت رسید و طومار خلافت عباسیان درهم پیچیده شد.^(۶)

پس از این واقعه بدرالدین به کردستان تاخت و زن و فرزندان سلیمان شاه را به اسارت
 گرفت و به لرستان فرستاد. ولی سرانجام از این کار پشیمان شد و به علت جوانمردی که داشت
 دستور رفع مزاحمت از آنان داد، و در بازگشت به کردستان آزادشان کرد. بعد از شکست خلیفه
 و تسخیر کردستان هلاکوخان فرمان حکومت لرستان را برای بدرالدین صادر کرد و او در این
 سرزمین به آبادانی مشغول گشت.

بدرالدین مردی آزاده، شجاع، جوانمرد، درستکار، تیزهوش و دانشمند بود و در علوم

۱. تاریخ مغول، صفحه‌ی ۴۵۰.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۵۷.

۳. شرفنامه، صفحه‌ی ۶۶. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۵۸.

۴. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۵۹.

۵. تاریخ مغول، ص ۴۵۰.

۶. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۵۹.

دینی تبحر داشت. مذهب وی شافعی بود و نزدیک چهار هزار مسالهی آن را می دانست. او متدین و متعصب بود و با صفویان دشمنی عجیبی داشت و همواره آنان را از خود طرد می کرد. ایام حکمرانی وی شانزده سال بود و در سال ۶۵۸ وفات یافت.^(۱)

تاج الدین شاه ابن حسام الدین خلیل ابن بدر ابن شجاع الدین خورشید

پس از مرگ بدرالدین مسعود میان فرزندان وی، جلال الدین بدر و ناصرالدین عمر، با تنها بازماندهی حسام الدین که تاج الدین شاه نام داشت، نزاعی سخت بر سر حکومت درگرفت و کار اختلاف آنها به دربار مغول کشید. تاج الدین شاه موفق شد نظر اباقاخان را به خود جلب و با گرفتن فرمانی مخالفان را مجازات کند. تاج الدین با کمال قدرت در لرستان به حکومت پرداخت، اما پس از مدتی بین او و عمال مغول در لرستان اختلافایی پدیدار گشت. علت اصلی این اختلاف بی اعتنائی تاج الدین به فرمانروای مغول و پرداخت نکردن مالیات مقرر بود، و به این دلیل مورد غضب پادشاه مغول قرار گرفت. پادشاه مغول نیز شکایت جمعی از تجار را که مدعی بودند تاج الدین از پرداخت دیون خود سرپیچی می کند بهانه کرد و دستور داد سپاه مغول بر سر او تاختند و او را به قتل رسانیدند.^(۲) تاریخ قتل وی را ۶۶۷، و دوران حکومتش راهجده سال ذکر کرده اند.^(۳)

فلک الدین حسن و عزالدین حسین

پس از کشته شدن تاج الدین شاه اباقاخان فرمانروای مغول سرزمین لر کوچک را بین فلک الدین حسن و عزالدین حسین پسران بدرالدین مسعود تقسیم نمود. این دو برادر مدت پانزده سال حکومت داشتند، و در این مدت غالباً با همسایگان عاصی و متمرّد به جنگ می پرداختند. حدود متصرفات لر کوچک در عهد این دو برادر از همدان تا شوشتر و از اصفهان تا عراق عرب گسترش یافت.^(۴)

این دو برادر حدود هیّده هزار نفر جنگی آماده و مجهز نگهداری می کردند و قدرتی در

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۱.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۱.

۴- تاریخ بروجرد، ص ۴۴۰.

غرب ایران به وجود آوردند. از این دو برادر فلک‌الدین حسن مردی عابد و فقیه و دانشمند بود، اما به شوخی و مسخرگی نیز علاقه‌مند بود و همواره عده‌ای دلقک در مقر حکومت او حضور داشتند^(۱). در عوض، عزالدین جبار، قهار و کین‌توز بود. با وجود روابط حسنه بین این دو برادر، سرانجام کارشان در ۶۹۲ به زد و خورد کشید و در جنگی که بین آنان واقع شد هر دو کشته شدند. مدت حکومت مشترکشان ۱۶ سال بود.^(۲)

جمال‌الدین خضربن تاج‌الدین شاه‌ابن حسام‌الدین خلیل‌ابن بدرالدین‌ابن شجاع‌الدین خورشید

در زمان گیخاتون فرمانروای مغول بین بدرالدین مسعود فرزند فلک‌الدین حسن و عزالدین محمد فرزند عزالدین حسین با جمال‌الدین خضر که از اخلاف تاج‌الدین شاه و شجاع‌الدین خورشید سرسلسله‌ی اتابکان لر محسوب می‌گردید، اختلافی برای در دست گرفتن قدرت پدید آمد.^(۳) فرمانروای مغول گیخاتون بلاد لركوچك را به پسر تاج‌الدین شاه که جمال‌الدین خضر بود سپرد، ولی او مخالفان زیاد داشت^(۴). دوران حکومت وی توأم با زد و خورد بود و دشمنانی چون حسام‌الدین خورشید، و شمس‌الدین درنگی ابن شرف‌الدین تهمتن ابن پدر شجاع‌الدین خورشید و شمس‌الدین الیاس داشت. این سه تن با معاضدت لشگر مغول که نسبت به جمال‌الدین بدبین بودند در سال ۶۹۳ وی را از میان برداشتند و نسل حسام‌الدین خلیل به یک بار منقطع شد^(۵). گمان می‌رود مقبره‌اش یعنی بقعه‌ی خضر در یک کیلومتری خرم‌آباد باشد. به سبب خاطره‌ی ستم مغولان بر وی و احترامی که داشت بعد از مرگش همچنان در بین طوایف لرستان مورد احترام بود.^(۶)

حسام‌الدین عمریگ

پس از قتل جمال‌الدین، فرمانروایی مناطق لركوچك به شخصی به نام حسام‌الدین عمر از احفاد شجاع‌الدین خورشید رسید، ولیکن این شخص همین که خواست به جای جمال‌الدین بر

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۲.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۲.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۳.

۴- تاریخ بروجرد، ص ۲۴۰.

۵- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۳.

۶- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۳.

کرسی امارت بنشیند، سایر امرا او را لایق این مقام ندانستند، زیرا در آن خانواده هرگز امیری نبوده است، و به این دلیل وی را غاصب می دانستند و باید از حکومت کناره گیری می کرد. به ناچار عازم مکه گردید و حکومت را به صمصام الدین واگذاشت.^(۱)

صمصام الدین محمود ابن نورالدین ابن عزالدین گرشاسف

صمصام الدین جوانی شجاع، محبوب و مورد تأیید لران و طوایف تیره های مختلف بود. زمانی که حسام الدین از سفر به مکه برگشت، شروع به تحریک برضد او کرد. صمصام الدین محمود نیز از فرط خشم با عده ی بسیار کمی عزم تنبیه حسام الدین عمر و برادران شهاب الدین الیاس نمود و چون تعداد همراهانش کمتر از مخالفان او بود نهایت شجاعت را به خرج داد و دشمن را که قصد قتل او را کرده بود عقب نشاند، ولی در این جنگ پنجاه و چهار زخم برداشت و در همان جا درگذشت. برادر زن او که نبیره شیخ کامویه بزرگ بود به قصاص خون وی شرح ستمکاریهای حسام الدین عمر و ظلم و جور او را بر کودک نابالغ صمصام الدین محمود بر خان مغول عرض کرد.^(۲)

آن گاه به فرمان غازان خان حسام الدین عمر احضار شد و در جواب غازان خان راجع به قتل صمصام الدین گفت برای آن که او مرا نکشت، و چون درباره ی قتل طفل خردسال و بی گناه صمصام الدین از او سوال کرد، جواب داد برای این که انتقال نگیرد. غازان خان در سال ۶۹۵ حسام الدین عمریگ را به قتل رسانید و حکومت را به عزالدین محمد واگذار کرد.^(۳)

عزالدین محمد ابن امیر عزالدین حسین ابن بدرالدین مسعود

بعد از قتل حسام الدین عمریگ و صمصام الدین محمود، عزالدین در صغر سن بر سریر حکومت لرستان تکیه زد. بدرالدین مسعود پسر فلک الدین حسن که عموزاده و از او بزرگ تر بود، معارض وی شد. در زمان سلطان محمد خدابنده فرمان صادر گردید که بدرالدین مسعود حاکم ولای شود و لقب اتابکی را به او دادند.

عزالدین محمد بعد از مدتی بر ولای و اینجو حاکم شد و تا سال ۷۰۶ که درگذشت،

۱- شرفنامه، صفحہ ۶۹- تاریخ مغول، صفحہ ۴۵۱.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۴.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۴.

نزدیک یازده سال بر لرستان حکومت کرد.^(۱)

دولت خاتون همسر عزالدین محمد

پس از مرگ عزالدین محمد همسرش ملکه خاتون به جای او به حکومت رسید. وی بانویی غنیف و متعصب در امور مذهبی به شمار می‌رفت. عقاید خاص مذهبی او باعث شده بود که کمتر به اداره‌ی ملک برسد و به همین سبب در کار حکومت خللها به وجود آمد و رونق ملکی از آن خانواده برخاست^(۲). در ایام او حکام از دیوان فرمانروایان مغول به ضبط آنجا قیام کردند، در نتیجه در اواخر عمر حکومت را به برادر خود تفویض نمود.^(۳)

عزالدین حسین برادر ملک خاتون

عزالدین حسین از طرف سلطان ابوسعید آخرین یادگار اقتدار مغول از دولت خاتون گرفته شد و به عزالدین حسین برادرش داده شد. او مدت چهارده سال حکومت کرد و در سال ۷۲۰ درگذشت. در ایام دولت او مردم لرستان در رفاه و آسایش بودند^(۴).

شجاع‌الدین محمود

پس از مرگ عزالدین حسین پسرش شجاع‌الدین محمود به جای او نشست. دوران حکومت وی مقارن با سلطنت سلطان ابوسعید بود و او طرف توجه و محبت این پادشاه قرار داشت شکوه دربار سلاطین چنان او را تحت تأثیر قرار داده بود که همواره سعی داشت موقعیتی چون او در محل حکومتش کسب کند و درباری به زیبایی دربار سلطان داشته باشد. او برای نیل به هدف شروع به ستمگری نمود و مردم را مطیع ساخت. پس از اعدام چند راهزن، دستور داد که گله‌ها و باغ و بوستان را بدون شبان و محافظ رها کنند. دستور وی در عمل به نفع تبهکاران تمام شد و دزدی و بی‌نظمی رونق گرفت. او که خود را در سر و سامان دادن امور موفق نمی‌دید شروع به ابراز قدرت کرد و به جای تنبیه گردنکشان و اشرار، معدودی پیرو درمانده را

۱- شرفنامه، ص ۷۱.

۲- شرفنامه، ص ۷۱.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۴- شرفنامه، ص ۷۲. تاریخ بروجرد، ص ۴۴۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۶.

به شدت شکنجه داد^(۱). خودسریهای وی باعث یک سلسله شورشهای دامنه‌دار و طغیانهای پی‌درپی گشت و در نقاط مختلف لرستان ناامنی و شرارت جایگزین آرامش گردید. می‌گویند روزی سگی آهوئی را شکار کرده بود و چون او این عمل را خلاف فرمان خویش می‌دید، سگ را دو شقه کرد و صاحبش را نیز به زندان افکند. این قبیل کارهای بی‌مورد باعث نارضایتی شدید مردم شد و سرانجام هنگامی که قصد مجازات چند نفر از نوکرانش را داشت، آنها که بر جان خود بیم داشتند و هیچ امیدی به زنده ماندن خود نمی‌دیدند، مصمم گشتند که وی را به قتل رسانند. این شد که شبانه او را در بسترش به قتل رساندند و متواری گشتند. بعد از قتل وی به علت شقاوتها و سفاکیهایش هیچ کس به خونخواهی وی برخاست و مردم نیز از دست وی نجات یافتند.^(۲)

ملک عزالدین پسر شجاع‌الدین محمود

پس از قتل شجاع‌الدین محمود فرزندش ملک عزالدین که دوازده سال داشت جانشین پدر گردید. وی اخلاقی نیکو داشت و در فضل و دانش کم‌نظیر و صاحب ذوق و قریحه‌ی عالی بود. وزیرش خواجه محمودابن محمد چاغری با کمک اتابک جوان به ترمیم خرابیهای عهد شجاع‌الدین محمود پرداخت. ملک عزالدین معاصر با شاه شجاع فرمانروای فارس بود و هنگامی که این امیر به قصد رفتن به شوشتر از خرم‌آباد می‌گذشت، ملک عزالدین فرزندانش را به استقبال او فرستاد، و در تمام مدت اقامت شاه شجاع و لشگریانش در خرم‌آباد از آنان پذیرایی کرد. در پی مناسبات دوستانه با شاه شجاع، ملک عزالدین دخترش را به او داد و در خرم‌آباد به عقد او درآورد. پس از چهار روز شاه شجاع عازم دزفول شد^(۳). با این وصلت روابط اتابکان فارس و لرستان کاملاً صمیمانه گردید و به یک دیگر برادر خطاب می‌کردند.

آن‌گاه ملک عزالدین با کمک وزیرش طرح دوستی با امرای سلغری ریخت، و احمدابن اویس سلغری دختر وی را به عقد خویش درآورد. به این ترتیب امرای عراق عجم به هم نزدیک شدند و روابط دوستانه‌ی آنها باعث پیشرفت منطقه گردید. متأسفانه سالهای آخر حکومت عزالدین مقارن با یورشهای سهمگین امیر تیمور بود، و در سال ۷۸۵ هجری که تیمور به

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۷.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۷.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۸. تاریخ بروجرد، ص ۴۴۲-۴۴۳.

خرم‌آباد آمد، ملک عزالدین فرار کرد. تیمور فرزندش را به تعقیب او فرستاد، ولی موفق به دستگیری‌اش نگردید.

در آخر کار امیر تیمور گورکان در قلعه‌ی وامیان، که در نیم فرسخی بروجرد است، او را محاصره و دستگیر کرد و همراه فرزندش سیدی احمد به سمرقند تبعید نمود^(۱). هنگامی که تیمور به لرستان آمد، مردان دلاور آن مناطق را دستگیر و از بالای کوه‌ها به ته دره‌ها پرتاب کرد. به هر حال آخرین یورش تیمور که به قصد تنبیه آل مظفر و گرفتن اسدآباد و نهاوند و لرستان و آذربایجان بود نیز برای لرستان شوم و توأم با خسارت و خرابی فراوان بوده است. پس از تبعید ملک عزالدین تیمور چون مناطق لرستان را آشفته می‌دید ناچار ملک عزالدین و پسرش را از زندان آزاد کرد و به لرستان فرستاد. عزالدین متعهد شد که هر سال خراج را به خزانه‌ی شاه گورکان بفرستد. اتابک لر برای گرفتن مالیات قدرت زیادی نداشت و نمی‌توانست مالیات معهود را پردازد، از این رو محصلان مالیاتی تیمور به او پرخاش و بی‌احترامی می‌کردند^(۲). این رفتار به فرزندش سیدی احمد گران آمد و به انتقام توهینی که به پدرش شده بود، قصد قتل آنها را نمود.

سیدی احمد مردی بی‌باک و شجاع بود و طبیعتی شرور داشت. عمال تیمور متوجه قصدش شدند و او را مجبور به فرار کردند. پس از فرار وی پدرش ملک عزالدین به وسیله‌ی مأموران مغول دستگیر شد و او را به قتل رسانیدند، و بعد از کشتن پوستش را پر از گاه کردند و برای امیر تیمور فرستادند. جسد وی مدت یک هفته بر روی چوبه دار در بازار سلطانیه آویزان بود. ملک عزالدین حدود پنجاه سال بر لركوچك حكومت كرد.^(۳)

سیدی احمد پسر ملک عزالدین

پس از قتل ملک عزالدین پسرش سیدی احمد به جای وی نشست.^(۴) او به طور منظم مالیات را نمی‌پرداخت، و با موقعیتی که داشت توانست مدتها در مقابل فشار سپاه تیمور مقاومت نماید، و با استفاده از موقعیت مناطق لرستان و صعب‌العبور بودن مناطق کوهستانی هر

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۶۸-۲۷۱. تاریخ بروجرد، ص ۴۴۳.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۷۱.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۷۱-۲۷۲.

۴- رساله لرها و لرستان، ص ۴۸.

روز در جایی به سر می برد، و تا سال ۸۱۵ که تاریخ مرگ او است در شکاف کوههای کبیره کوه (در منطقه ایلام) از مقابل دشمن می گریخت و پنهان می شد^(۱). بعد از مرگ تیمور در سال ۸۰۷، سیدی احمد مجدداً بر قلمرو خود مسلط گردید و تا سال ۸۱۵ هجری بر آن نواحی حکومت کرد و در همین سال درگذشت.^(۲)

شاه حسین پسر ملک عزالدین

پس از مرگ سیدی احمد برادرش شاه حسین که مردی دلیر و جنگجو بود فرمانروایی یافت. وی خود را از نسل عباس ابن علی ابن ابیطالب (ع) می دانست، و از ضعف تیموریان استفاده کرد و قلمرو خود را گسترش داد. اتابک شاه حسین شهرهای همدان، گلپایگان و اصفهان را مورد تاخت و تاز قرار داد و حتی تا شهر زور نیز پیش رفت.^(۳)

سلاطین تیموری چون وجودش را مزاحم می دیدند، به جلوگیری شتافتند. وی در سال ۸۷۳ به دست ترکان بهارلو کشته شد. حملات تیمور و فرزندانش به مناطق لرکوچک موقعیت اتابکان را در آن نواحی تضعیف کرد، و می توان گفت که از آن پس به علت شقاوت و بی رحمی تیموریان، نتوانستند قدرت و اعتبار اولیه را به دست آورند. همین ضعف و آشفتگی باعث موفقیت عملیات جنگی شاهان صفوی در منطقه ی لرکوچک گردید.^(۴)

۱- شرفنامه ص ۷۲.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۷۱-۲۷۲.

۳- رساله لرها و لرستان، ص ۴۸.

۴- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، ص ۲۷۲.



اقابگان لر کوچک در عصر صفویان

شاه رستم پسر شاه حسین

بعد از شاه حسین فرزندش شاه رستم جانشین پدر گردید. اواخر حکومت وی مصادف با ظهور دولت صفویه بود. شاه رستم از ابتدا از والی بغداد که از طرف امپراتوری عثمانی حکومت داشت اطاعت می کرد، و خراج خود را به او می پرداخت. شاه طهماسب صفوی جهت انقیاد و تنبیه وی گروهی از سپاهیان خود را به لرستان فرستاد. در نتیجه، شاه رستم دستگیر شد و به قزوین پایتخت صفویه تبعید گردید.

وقتی که شاه رستم به حضور شاه رسید با همان لهجه‌ی لری مطالبی شوخی آمیز بیان نمود. شاه را سادگی و صراحت لهجه‌ی او خوش آمد و دستور داد ریش او را به جواهر مزین کردند. او مدتها در دربار می زیست و نزد شاه تقرب داشت. سپس شاه وی را به لرستان فرستاد و حکومت آن جا را به او واگذار کرد.^(۱) شاه رستم پس از چند سال حکومت به مرگ طبیعی درگذشت.

اتابکان لرستان با آن که در دوران آشفتگی ایران بر اثر فشار دولت عثمانی خراج خود را به بغداد می فرستادند، پس از قیام شاه اسماعیل و تشکیل یک دولت قوی نهایت مساعدت را با شاهان صفوی به عمل آوردند، و با فرستادن قوای جنگ دیده سپاه شاه ایران را تقویت می کردند.^(۲)

اغور پسر شاه رستم

بعد از مرگ شاه رستم پسرش اغور جانشین وی گردید. او نیز مانند پدرش از شاه

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۳ - تاریخ بروجرد صفحه‌ی ۴۴۹.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۳.

طهماسب صفوی اطاعت داشت، و خود را از فداییان وی می‌دانست. در سال ۹۴۰ که شاه طهماسب جهت دفع عیدالله‌خان ازبک به خراسان می‌رفت و از طرف ایران مردانی دلاور به او می‌پیوستند، اغور نیز به او پیوست و برادرش جهانگیر را نایب خود در کار حکومت لرستان ساخت. بعد از رفتن اغور جهانگیر موقعیت را مغتنم شمرد و با مشورت سران طوایف او را خلع و خود را حاکم مناطق لر کوچک خواند.

اغور که در اردوگاه شاه طهماسب بود، وقتی که از خیانت برادر آگاه گردید با اجازه‌ی شاه طهماسب عازم خرم‌آباد، که مقر حکومت بود، شد و در نهاوند به سران قوم پیغام داد و از آنان یاری خواست. عده‌ای به او پیوستند.^(۱) پس از مدتی سپاهی گردآورد و با طرفداران خود قصد جنگ برادر کرد، ولی به سبب شجاعت و مقاومت جهانگیر و کثرت سپاه او در این جنگ مغلوب گردید، و حکومت به برادرش رسید.^(۲)

جهانگیر برادر شاه رستم

جهانگیر پس از کشته شدن برادر فرمانروای مناطق لرستان گشت. شاه طهماسب که از قتل اغور بسیار خشمگین بود، در صدد تنبیه جهانگیر برآمد، ولی او بدون اعتنا به شاه طهماسب خود را به ترکها نزدیک کرد و شاه صفوی از این امر بسیار خشمگین شد. دوران قدرت جهانگیر حدود نه سال طول کشید، و سرانجام غرور و گردنکشی او شاه صفوی را بر آن داشت که عبدالله‌خان استاجلو را با عده‌ای قزلباش جهت دستگیری او به لرستان گسیل دارد. در جنگی که بین سواران لر و سپاه قزلباش روی داد، جهانگیر کشته شد و لشگریانش پراکنده گشتند و عده‌ای نیز تسلیم شدند.^(۳) دو فرزند وی یکی به نام شاه‌رستم به قلعه‌ی الموت فرستاده شد، و دیگری موسوم به محمدی که تازه به سن بلوغ رسیده بود، مخفیانه به پشتکوه (ایلام) رفت و در قلعه‌ی چنگوله پنهان گشت.^(۴)

۱. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۵.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۵.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۶.

۴. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۶.

شاه رستم ثانی

زمانی که شاه رستم فرزند ارشد جهانگیر در زندان قلعه‌ی الموت به سر می‌برد، مدتی لرستان بدون حاکم بود، تا آن که یکی از سران طوایف لر که شباهتی زیاد به جهانگیر داشت به میان ایلات لرستان آمد و ادعا کرد که شاه رستم است و از زندان گریخته است. چون همسر شاه رستم که در محل به سر می‌برد ادعایش را پذیرفت، عده‌ی زیادی به او پیوستند. شاه طهماسب نیز خروج شاه رستم دروغین را شنیده بود و ناچار شاه رستم را از زندان آزاد کرد و به خرم‌آباد فرستاد. حاکم دروغین تاب مقاومت نیاورد و فرار اختیار کرد و در کوهستانهای اطراف شهر دستگیر و مجازات گردید.^(۱)

رستم خان پسر جهانگیر

شاه رستم ملقب به رستم خان سمت‌لله‌گری یکی از دختران شاه طهماسب را با حکومت لرستان داشت. در این موقع محمدی برادر شاه رستم که به حد رشد رسیده بود و با برادر بنای مخالفت را گذاشت. پس از مدتی شاه رستم گرفتار طغیان برادرش محمدی گردید. محمدی اغلب از پشتکوه (ایلام) به لرستان حمله‌ور می‌شد و مزاحمت بزرگی برای رستم خان ایجاد کرده بود.

سرانجام، پس از برخوردهای زیاد، با وساطت بسیاری از بزرگان لرستان بین دو برادر توافق شد که پشتکوه در اختیار محمدی و پیشکوه در دست رستم خان باشد. در همین اوقات امیرخان موصولو حاکم همدان که از طرف شاه مأمور سرکوبی اشرار بختیاری بود و چندی قبل سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ را منقرض کرده، حکومت را به تاج‌میر نامی سپرده بود، چون خبر بی‌کفایتی حاکم جدید را شنید، به عزم برداشتن او از راه خرم‌آباد قصد خاک‌بختیاری کرد.^(۲) هنگامی که او شاه رستم را ملاقات کرد و کفایت او را دید، فرمانی داد که شاه رستم تاجمیر را در اداره‌ی آن سرزمین یاری دهد. شاه رستم به سبب این وقایع قدر و منزلتی یافت و نزد سرداران صفوی گرامی شد. همسر شاه رستم به نام شاه‌پری، که دختر اغور بود، از محمدی به شدت متنفر بود. او شوهر را تحریک کرد که فرصت را غنیمت شمرد و از امیرخان موصولو تقاضای تنبیه محمدی را کند. امیرخان نیز با مکر و حيله محمدی را از مقر حکومتش احضار

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۲۷۷ و ۲۷۶.

۲- شرفنامه، صفحه‌ی ۲۷۷ - جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۷۶ - ۷۴.

کرد و در یک مجلس میهمانی با صد نفر از سواران که همراهش بودند دستگیر کرد و به قلعه‌ی الموت فرستاد. محمدی ده سال در زندان به سر برد، ولی پسران وی که مشهورترین آنان شاهوردی خان بود، بر حاکم لرستان طغیان کرد و با شورشهای متوالی او را مستأصل نمود.^{۲۷۶} بر اثر اقدامات پسران محمدی اوضاع لرستان کاملاً آشفته گردید.

شاه رستم خود را به دفع حملات آنها قادر ندید، و جسارت شاهوردی خان و برادرانش به آن جا رسید که گاهی بیشتر شهرهای غرب تا همدان را به باد قتل و غارت می‌گرفتند، و بیشتر این سرزمین در آتش ناامنی می‌سوخت. سواران لر طرفدار شاه رستم که تاب مقاومت در برابر پسران محمدی را نداشتند شکایت به شاه بردند، ولی هرچه شاه رستم و سرداران شاه طهماسب تلاش کردند، از عهده‌ی مبارزه با آنان برنیامدند، و سرانجام قرار بر آن شد که جهت اعاده‌ی نظم و آرامش و از بین بردن بهانه، آنها محمدی را آزاد کنند. شرط آزادی وی آن بود که سی هزار رأس گوسفند به قزوین بفرستند.^{۲۷۷} سپس محمدی را همراه حسین بیگ استاجلو به خارج شهر برای مشاهده گوسفندها اعزام کردند، ولی محمدی که به علت قلت تعداد گوسفندان رهایی را ناممکن می‌دانست از موقعیت استفاده کرد و از سرداران قزلباش جدا شد و گریخت. سوارانی که جهت دستگیری او رفتند، مأیوسانه مراجعت نمودند و محمدی خود را به لرستان رسانید. با ورود محمدی، شاه رستم که تاب مقاومت در برابرش را در خود نمی‌دید، با وجود پشتیبانی شاه صفوی فرار را برقرار ترجیح داد و به قزوین آمد و بقیه‌ی عمر را در نهایت فلاکت به سر برد. محمدی نیز پس از فرار شاه رستم در لرستان به حکومت رسید و بر تمام منطقه‌ی لر کوچک مسلط گردید، و با کمک پسرانش با قدرت تمام فرمانروایی کرد.^(۱) محمدی چهار پسر داشت: علی خان، اسامز، جهانگیر و شاهوردی خان.

محمدی بن جهانگیر

محمدی بعد از به قدرت رسیدن در ابتدای کار مورد غضب شاه صفوی بود، ولی سرانجام توانست نظر وی را به خود جلب کند و موقعیت خویش را تحکیم بخشد. به دنبال وقایعی که پس از مرگ شاه اسماعیل ثانی در ایران روی داد، به علت بی‌نظمی و توطئه‌های

ژ- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۷.

ژز- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۲۷۸ و ۲۷۷.

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۸ و ۲۷۷.

پی‌درپی افق سیاسی ایران کاملاً تیره و تار شد. محمدی برای حفظ حکومتش ناچار به سوی سلطان مرادخان عثمانی روی آورد و هدایایی جهت او فرستاد و قرار شد از آن پس مالیات لرستان را به بغداد بفرستد. سلطان ترک در عوض قسمتهایی از عراق را (مندلی، جسان، بادرانی و ساورق) به حکمران لرستان بخشید، ولی دوران دوستی او و محمدی دیری نپایید و میان او و حاکم بغداد مبارزه‌ای آغاز گردید.

دو فرزند وی جهانگیر و شاهوردی‌خان، که به عنوان گروگان در بغداد به سر می‌بردند،^(۱) حاکم را اغفال کردند و گریختند و به لرستان آمدند. حاکم بغداد در صدد تلافی برآمد. سلطان محمد صفوی که از موقعیت محمدی اطلاع داشت به او محبت کرد و حتی دخترش را برای حمزه میرزا ولیعهد خود خواستگاری کرد. محمدی پس از آن تا اواخر عمر نسبت به خاندان صفوی وفادار ماند.

او از مدافعان سرسخت مرزهای غربی ایران به شمار می‌رفت. در زمان او حکام لرستان دوباره اعتباری کسب کردند و مقامی در حد بیگلربیگی فارس به دست آوردند، و هر روز بر نفوذ و قدرت آنها در دربار صفوی افزوده می‌شد. وی بعد از چند سال حکومت بر لرستان و نواحی تابعه‌ی آن درگذشت.^(۲)

شاهوردی خان

پس از مرگ محمدی فرزند متهور و سلحشور و شاهوردی‌خان به حکومت مناطق لر کوچک رسید. وی تا هنگام مرگ حمزه میرزا، نسبت به خاندان صفوی وفادار بود. اما پس از قتل نابه هنگام این شاهزاده‌ی دلیر و کاردان در اردوی قزلباش، حاکم لرستان چون مشاهده نمود که دوباره اوضاع آشفته گردیده است و بیم اشغال غرب ایران توسط ترکها می‌رود، جهت حفظ قلمرو حکومتش به چغال اوغلی سردار ترک که او در این نواحی مشغول تاخت و تاز بود نزدیک شد و لرستان را از حمله‌ی آنان حفظ کرد. دامداران همدان که تنها لرستان را در امان می‌دیدند به این منطقه روی آوردند و به این ترتیب بر ثروت و جمعیت آن افزوده گشت. پس از مدتی در ایران تحولاتی روی داد و شاه عباس بزرگ و دولت عثمانی قرارداد صلحی منعقد ساختند.^(۳)

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۹.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۷۹.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۸۰.

شاهوردی خان که حکومت موروئی خود را در خطر می دید پسر خال خویش حسین خان سلپورزی را به دربار فرستاد و از شاه پوزش خواست. شاه نیز که خود گرفتاری بسیار داشت، حمله به منطقه‌ی لرستان را به بعد موکول کرد و موقعیت را مغتنم شمرد و با فرستاده‌ی وی با مهربانی رفتار کرد. از طرفی چون شاهوردی خان و پدران او خود را از نسل عباس ابن علی (ع) می دانستند و از خاندانهای قدیم شیعه به شمار می رفتند، شاه صفوی مایل نبود که به شاهوردی خان فشار وارد آورد. از این رو او را به لقب خانی مفتخر کرد و خواهرش را که معقوده‌ی حمزه میرزا بود، به حرمسرای خویش فرستاد. شاهوردی خان نیز از وضعیتی که به وجود آمده بود نهایت استفاده را کرد و بر قلمرو خود افزود.^(۱) در همین زمان اغورلو سلطان بیات که از طرف شاه مأمور گردآوری سپاه جهت جنگ با عبدالؤمن خان ازبک بود، در بروجرد با شاهوردی خان اختلافی پیدا کرد. امیر لر بدون پروا از خشم شاه صفوی او را به قتل رسانید و اردوگاهش را غارت کرد و تمام ناحیه‌ی بیات و بروجرد را بر قلمرو خود افزود.

شاهوردی خان پس از این اعمال به قصد اغفال شاه عباس دوباره حسین خان را به اصفهان به حضور شاه روانه کرد. اما شاه صفوی که قتل اغورلو او را به شدت خشمگین ساخته بود، به حسین خان اعتنایی نکرد و عزم لرستان نمود. شاهوردی خان در خود یارای مقاومت ندید و ناچار خرم آباد را تخلیه کرد و به سوی صیمره گریخت. شاه عباس، مهدی قلی خان شاملو را به حکومت لرستان منصوب کرد و به دنبال او به سوی صیمره شتافت.^(۲) قبل از شروع جنگ، میر قیصر خامه بیدل که از سرداران مقتدر شاهوردی خان بود و تعداد سواران تحت فرمانش به دوهزار نفر می رسید از وی روگردان شد و به قشون قزلباش پیوست و اتابک لر ناگزیر به فرار گردید. شاه عباس با وجود موانع بسیار شاهوردی خان را در منطقه‌ی کبیرکوه محاصره کرد و با شبیخونی که بر سواران او زد قوایش را درهم شکست و اتابک رشید و سلحشور ناچار قصد خاک عثمانی کرد، و صف محاصره را شکافت و خود را نجات داد. با رفتن شاهوردی خان سلطان حسین فرزند شاه رستم که تا آن زمان جرأت آمدن به لرستان را نداشت و در کلهر زندگی می کرد، دوباره به خرم آباد برگشت و حکومت را به فرمان شاه عباس از مهدی قلی خان تحویل گرفت. پس از مدتی شاهوردی خان از راه پشتکوه بار دیگر وارد لرستان شد و با طرفدارانش

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۸۰.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۸۱.

مشغول تاخت و تاز گردید.^(۱) در همین زمان اعتمادالدوله با قوایی به صوب خوزستان در حرکت بود و شاهوردی خان با صدسوار نزد وی رفت و ضمن اظهار ندامت از وقایع گذشته تقاضا کرد که از شاه عباس امان نامه ای برایش بگیرند و حکومت لرستان را دگر باره به وی تفویض کنند. سرداران قزلباش با آن که از شاهوردی خان بیم داشتند، ولی با توجه به میزان محبوبیت وی در میان مردم مناطق لرستان فرمان حکومتش را گرفتند و سلطان حسین که دست نشاندهی شاه عباس بود، ناچار دوباره به کلهر متواری گردید.

شاهوردی خان از شاه عباس بیمناک بود و می دانست که پادشاه صفوی مایل به ادامه ی حکومتش نیست. از این رو مقر حکومتش را در صیمره (دره شهر کنونی) قرار داد، ولی یک سال بعد که گرمای آن نواحی شدت گرفت و زندگی در آن جا را مشکل ساخت، بنا به تمایل سران طوایف لر مرکز حکومتش را به خرم آباد منتقل نمود.^(۲) در همین اوقات سیدبدر فرزند مبارک حاکم خوزستان که بدون اجازه ی شاه از راه لرستان عازم خوزستان شده بود، به وسیله ی سواران لر دستگیر شد و هنگامی که ابوالقاسم بیک نماینده ی شاه برای بردن وی به خرم آباد آمد، شاهوردی خان به علت نزدیکی خاندان سیدبدر به لرستان، در دادن او مسامحه کرد و مدتی فرستاده ی شاه را بلا تکلیف گذاشت، ولی سرانجام ناچار به تسلیم وی گردید. ابوالقاسم بیک ضمن گزارشی که به عرض شاه رسانید از شاهوردی خان بدگویی کرد و قدرت او را در غرب ایران یادآور شد و شاه را به دفع خطر وی برانگیخت. شاه عباس که خود از سرکشی و یاغیگری شاهوردی خان خسته شده بود، به نام سفر و بدون اطلاع به طور ناگهانی به لرستان تاخت و از راه ساوه وارد خرم آباد گردید. اتابک لر که از نیت شاه عباس تا حدودی مطلع شد، پیش از ورود شاه صفوی همسر و فرزندانش را به صیمره فرستاد و خود را در خرم آباد به انتظار وقایع نشست.^(۳)

پس از ورود قوای قزلباش شاهوردی خان چون خود را قادر به مقابله با آنان نمی دید خرم آباد را تخلیه کرد و با تنی چند از یارانش عازم صیمره شد. گروهی از سواران قزلباش در باغهای اطراف خرم آباد که در آن موقع خیلی زیاد و انبوه بودند متوجه فرار شاهوردی خان شدند و به تعقیب او پرداختند. ولی شاهوردی خان ماهرانه در یک جنگ وگریز توانست از

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ی ۲۸۱.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه های ۲۸۲ و ۲۸۱.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ی ۲۸۲.

چنگ آنها بگریزد و پادشاه صفوی ناگزیر به تعقیب او شد تا به صیمره وارد گردید. در صیمره شاه عباس و همراهانش از شدت گرما به حدی ناراحت شدند که ناگزیر عده‌ای را به کوه مجاور (کبیره کوه) جهت آوردن برف فرستادند.

شاهوردی خان در صیمره (صدمره) و آن حدود نیز توقف ننمود و از ^(۱) لرستان خارج شد، و به شاهرخ نامی از اقوام خود که قلعه‌ای در چنگله (چنگوله) داشت، که در آن زمان از توابع بغداد بود، به تصور این که لشگر قزلباش پای به قلمرو عثمانی نمی‌گذارد، پناهنده گردید. لشگر شاه عباس به سرکردگی اللهوردی خان و جمعی دیگر از سران به تعقیب او پرداختند تا این که به محلی که شاهوردی خان در آن پناه گرفته بود رسیدند. جمعی از افراد جنگجو و کارآزموده در پای قلعه پیاده شدند و از روی تخته پل به دروازه شتافتند. مردم قلعه آگاهی یافتند، به برج و بارو برآمدند و به مدافعه مشغول شدند، و از هر دو طرف صفر تیر و گلوله آغاز شد. سپاهیان که به دروازه‌ی قلعه رسیده بودند و از بیم بازخواست شاه و ضبط سردار لشگر قدرت بازگشتن نداشتند، آتش به قلعه زدند، سپرها به سر کشیدند و در انتظار فرج ماندند تا خود را به داخل قلعه ^(۲) اندازند. چون شعله‌ی آتش زبان کشید، در قلعه نیمسوز شد و آنان توانستند به داخل قلعه بروند. اهل قلعه بعضی بر باروی حصار و بعضی دیگر به بام خانه‌ها آمدند و به جنگ مشغول شدند. شاهوردی خان بر بام خانه‌ی خود آمد و تفنگی در دست داشت، ولی هرچند خواست که به جانب دشمن تیر اندازد، تفنگ کار نکرد. از وفور غیرت و تندى مزاج اعراض بر او غلبه کرد و تفنگ را از دست انداخت و تیر و کمان برداشت. از او نقل است که «چون تیر اوّل انداختم، زه کمان گسیخت». دانستم که رشته‌ی دولت من گسیخته است و بخت از من روی تافته، ادبار غالب است. «آن‌گاه کمان را به کناری انداخت و دست از محاربه برداشت و از طرفین خواست که دست از جنگ بردارند و این بیت را سرود: ^(۳)

با قضا نمی‌توان آمد با قدر در نمی‌توان آمیخت

شاهوردی خان فرستاده‌ای نزد اللهوردی خان گسیل داشت حکم کند تا احدی به اولیای او و اهل این قلعه متعرض نگردند. اللهوردی خان متعرض حال کسی نشد و شاهوردی خان را دستگیر کرد و جمعی را به محافظت و محارست اهل حرم و فرزندان تعیین نمود. شاهرخ نیز

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۸۲.

۲- تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه‌ی ۵۳۹.

۳- تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه‌ی ۵۳۹.

در این نبرد زخمی شد و او را برای درمان همراه خود آورد، ولی بعداً در گذشت. معدودی از یاران شاهوردی خان که به آن قلعه آمده بودند در جنگ کشته و بعضی نیز گرفتار شدند. اللهوردی خان، شاهوردی خان و دوفرنزندش و دیگر یارانش را مصحوب خویش گردانید و به اردو آورد و در کنار آب صیمره زنجیر به گردن شاهوردی خان نهاد و سر زنجیر را خود به دست گرفت و او را به نزد شاه عباس برد.^(۱)

شاهوردی خان شعری با این مضمون در وصف این لحظه سروده است.

سری کز طوق تو جوید جدایی مباد از بند بیدادش رهایی

شاهوردی خان جوانی خوش سیمما، نیکو چهره و سلحشور بود، اگر اندک تملق و چاپلوسی و افتادگی که در چنین وقتها چاپلوسان از آن استفاده می کنند داشت، و در حضور شاه عباس به درشتی سخن نمی گفت، کشته نمی شد. وقتی که وی را زنجیر در گردن به نزد شاه عباس آوردند، شاه عباس از وی درباره ی زردی رنگ چهره اش می پرسد. شاهوردی خان به درشتی پاسخ می دهد که آفتاب هنگام غروب رنگش زرد می شود.

شور و غرور موجب شد که در کمال نخوت با شاه روبه رو گردد و مرگ را استقبال کند. او بدون تردید یکی از رشیدترین فرزندان لرستان بود و مزایای اخلاقی بسیار و صفات پسندیده اش توأم با اعتدال اندام و هوش و زیرکی عجیب باعث محبوبیت فراوان وی در این منطقه بوده است.^(۲)

شاه عباس ابتدا فرمان داد دوپسر شاهوردی خان را جلو چشمانش سر بریدند، آن گاه خودش را به زیر تیغ جلاد فرستاد. با مرگ او دوران اتابکان لر کوچک در لرستان که از سال ۵۷۰ هجری شروع شده بود در سال ۱۰۰۶ پایان یافت. اتابکان لر مدت زمانی با قدرت و عظمت در مناطق لرستان حکومت کردند و بر وسعت و قلمرو خویش نیز افزودند و گاهی نیز از خود ضعف و سستی نشان دادند و متکی به حکومت های بیگانه شدند.

همان طور که در قبل اشاره گردید، امرای لر نخست خراج خود را به خلیفه ی عباسی می پرداختند و به شاهان سلجوقی و خوارزمشاهی چندان توجهی نداشتند و با آن که قلمرو آنها جزئی از ایالت بزرگ کوفه محسوب می شد، عملاً استقلال داخلی داشتند و هر وقت اقتضا

۱- تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ی ۵۳۹.

۲- تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ی ۵۴۰ - جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ی ۲۸۳.

می‌کرد از پرداخت مالیات مقرر نیز خود داری می‌ورزیدند.^(۱) در اوایل حمله‌ی مغول، به خلیفه وفادار بودند، ولی به واسطه‌ی حمایت او از شاه‌سلیمان‌کرد روی به خان مغول آوردند و در رکاب هلاکو خان به بغداد تاختند. در دوره‌ی تسلط مغول از آنها به عنوان اتابک فقط نامی برده می‌شد و به محض سرپیچی از فرمان عمال مغول به شدت سیاست می‌دیدند و به کوچک‌ترین اعمالشان رسیدگی می‌شد.

در زمان تیمور ملک عزالدین به مناسبت قرابتی که با اتابکان فارس داشت به مقاومت برخاست، ولی تیمور او را شکست داد و فراری کرد.^(۲) پس از مدتی به سبب محبوبیت اتابکان در این منطقه، امیر تیمور ناچار حکومت را دوباره به آنان سپرد ولی عملاً سپاهیان او کارها را سامان می‌دادند.

در دوران صفویه روابط آنها با پادشاهان صفوی خوب بود، اما گاهی به اقتضای زمان برای جلوگیری از ورود قوای ترک ناچار به والی بغداد روی می‌آوردند. رفتار شاهان صفوی با آنها توأم با احترام بود و در بزرگداشت اتابکان لر کوشش داشتند، ولی شاه‌عباس بزرگ از قدرت شاهرودی خان نگران شده بود و به بهانه‌های گوناگون حکومت وی را تضعیف می‌کرد سرانجام نیز این سلسله را در لرستان منقرض کرد.

لقب اتابک از ابتدای صفویه تبدیل به بیگلربیگی شد و به قول محققان بیگلربیگی لرستان در زمره‌ی چهار والی بزرگ و مقتدر ایران بوده است. اتابکان لر اصلاً ایرانی بودند و به عباسی معروف‌اند. این کنیه به گفته‌ی مورخان دو علت^(۳) داشت. دسته‌ای آنها را به عباس ابن علی (ع) نسبت می‌دهند و گروهی نیز آنها را به بنی عباس منسوب ساختند، ولی با توجه به نوشته‌های مورخان معاصر معلوم می‌گردد هیچ کدام از دو مورد مزبور حقیقت نداشته است، و این لقب به این علت به آنها داده شده بود که میر محمد نامی از آنها لله‌ی عباسیان یا از خدام قبر مهدی خلیفه بوده است.

اتابکان لر کوچک خدمتشان در آبادانی و حفظ این سرزمین در برابر قشونهای مغول و عثمانی شایسته‌ی تقدیر و برای غرب ایران پاسدارانی فداکار و از جان گذشته بوده‌اند.^(۴)

۱. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۲۸۴ و ۲۸۳.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۸۴.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۸۴.

۴. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۸۵.

سازمان اداری و سیاسی اتابکان لر کوچک

به طور کلی حاکمان غرب ایران دارای تشکیلات منظمی مانند پادشاهان مقتدر نبودند. اتابکان لر حکومتشان بر ضوابط دسته‌بندی، ایلی و قبیله‌ای استوار بود. او امرشان به طور کلی در میان طوایف لرستان پذیرفته نمی‌شد. اتابکان سرباز دایم و سپاه منظم و جنگجو در اختیار نداشتند و بر پایه‌ی قدرت حکومت خود را از طریق قرابت‌های سببی مستحکم می‌نمودند، و در زمانی که از طرف بیگانگان یا همسایگان در خطر قرار می‌گرفتند و با رؤسای تیره‌های مختلف طوایف بیعت می‌کردند و سپاهی از جنگجویان محلی به وجود می‌آوردند.

طی پنج قرن حکومت اتابکان لر کوچک، لرستان همواره در مجادله و کشمکش‌های گوناگون بوده است و به سبب سرکشی طوایف مخالف اتابکان لرگاهی با کمک پادشاهان مقتدر معاصرشان خود را در برابر دشمنان حفظ می‌کردند.^(۱)

باتوجه به شیوه‌ی زندگانی مردم و اوضاعی که در آن می‌زیستند در برابر سختی و مشقت بی‌اعتنا بودند و از حکومت خود توقع یک زندگانی راحت را نداشتند. با توجه به این که نواحی تحت سلطه‌ی اتابکان به علت موقعیت استراتژی آن بیشتر در جنگ و ستیز بود، حکام وقت نتوانستند به مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و رفاه زندگی مردم سر و سامان بدهند. به این جهت در این زمینه‌ها موفقیت‌هایی کسب نکردند. از نظر هنر و ادبیات، به علت دور بودن بیشتر نواحی منطقه از مناطق شهری و زیستن آنان در دل کوه‌ها و نبودن راه‌های ارتباطی، افراد بزرگی در این زمینه ظهور نکردند، و فقط عده‌ی کمی در سطح منطقه هوش و استعداد خود را نمایان ساختند.

اتابکان لر بیشتر به یک رییس ایل شباهت داشتند تا به یک حاکم مقتدر و با نفوذ. آنان نیز اساساً ایرانی بودند، و کلمه‌ی عباسی را از این جهت به نام خود افزودند که به عباسیان ارادتی خاص داشتند و خود را الهی آل عباس می‌دانستند، و بیشتر اوقات از آنان جانبداری می‌نمودند. عامل دیگر این بود که مهدی خلیفه‌ی عباسی در ماسبذان درگذشت و قبر او در شهر ایلام است.

افراد با درایت و سیاستمدار اتابکان عبارت بودند از: شجاع‌الدین خورشید، سیف‌الدین رستم، شاه‌رستم و شاهوردی خان. دو تن از اتابکان لقب شاه داشته‌اند که استنباط می‌شود لقبی

تشریفاتی بوده است، زیرا آنان همیشه مطیع و فرمانبردار پادشاهان وقت ایران بودند مگر در بعضی مواقع که ادعای استقلال می‌کردند.

والیان لرستان و ایلام

نظر به بعضی خدماتی که والیان لرستان و ایلام در موقع هرج و مرج و بی‌نظمی به ایران نموده‌اند و اقدامات مؤثری که در کوتاه کردن دست اجانب و جلوگیری از تجاوزات آنان به عمل آورده‌اند، جا دارد شرح مختصری برای شناسایی بیشتر آنها درج گردد. طبق بررسیهایی که به عمل آمده، والیان از نژاد اعراب بنی‌ربیعیه بودند و در نزدیکی شهر بغداد سکونت داشتند. آنها در عصر پادشاهان صفوی به ایران آمدند. شرح مهاجرت این قوم به لرستان بدین قرار است. بر اثر نزاعی که میان طایفه‌ی بنی‌ربیعیه برپا شد، دو برادر که یکی زهیر و دیگری کلیخ نام داشت به طرف مرزهای ایران حرکت کردند.^(۱) زهیر که مردی شجاع و زورمند بود، صبحها دیر از خواب برمی‌خاست و همواره بعد از کاروان به راه می‌افتاد، برادر بزرگ‌تر که با طایفه‌ی خود زودتر از او حرکت کرده بود، بر اثر حمله‌ی عده‌ای مهاجم کشته می‌شود و هنگامی که برادر کهنتر به آن‌جا می‌رسد، جنگ تمام شده بود و اموال او را به غارت برده بودند. وی آنان را تعقیب کرد و سرانجام موفق شد اموال برادر را از دزدان پس بگیرد و از مرز عراق به لرستان داخل گردد و به محل طایفه‌ی دیرکوند برود و بعد به دربار محمد، اتابک لر وارد شود. زهیر بر اثر ابراز لیاقت مورد توجه محمدی اتابک واقع می‌شود و بعد از مرگ او پسرش منصور به این حکمران نزدیک می‌گردد و خاله‌ی شاهرودی خان را به همسری بر می‌گزیند. در نتیجه‌ی این ازدواج فرزندی متولد می‌شود که او را حسین خان نام نهادند. این پسر در دربار شاهرودی خان پسر محمدی تربیت می‌شود و مورد توجه اتابک لر قرار می‌گیرد.^(۲) حسین خان در اثر لیاقت و کاردانی رابط شاهرودی خان با دربار (حکومت مرکزی) می‌شود و چندین بار به دربار اصفهان می‌رود و پیغامهای شاهرودی خان را به شاه‌عباس می‌رساند و حتی چند مورد که اختلافهایی میان

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان - ساکی، صفحہ ۳۲۰ - جغرافیای نظامی لرستان - رزم‌آرا.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحہ ۳۲۰.

شاهوردی خان و شاه عباس به وجود می آید، حسین خان که در اثر رفت و آمدها به دربار مورد توجه شاه عباس قرار داشت، وساطت می کند و غایله فیصله می یابد. سرانجام، به دنبال قتل شاهوردی خان به دست شاه عباس، حسین خان حکومت لرستان را در دست می گیرد و لقب حاکم لرستان از اتابک به والی تبدیل می گردد.^(۱)

فرزندان حسین خان از سال ۱۰۰۶ تا ۱۳۰۸ خورشیدی در مناطق پیشکوه و پشتکوه حکومت کردند، و آخرین آنان غلامرضا خان والی پشتکوه بوده است. البته کسان دیگری نیز از والیان در مناطق لرستان حکومت می کردند، ولی آخرین والی مقتدر غلامرضا خان حاکم پشتکوه بود که زمان روی کار آمدن خاندان پهلوی از منطقه فرار کرد و به کشور عراق پناهنده شد.

والیان لرستان مدت مدیدی، در لرستان و ایلام حکومت کردند، ولی سرانجام در زمان حسن خان به چند دلیل حکومت آنان به دو منطقه‌ی پیشکوه (لرستان) و پشتکوه (ایلام) تفکیک گردید و حکومت والیان محدود به پشتکوه شد. آنها، از زمان حسن خان به بعد گرچه در منطقه پیشکوه نفوذ داشتند، ولی قلمرو حکومتشان منطقه‌ی پشتکوه بود. زمانی والیان بر کل مناطق لرستان و ایلام حکمرایی می کردند مرکز حکومتشان در خرم آباد و در قلعه‌ی فلک افلاک بود و بعد مقر حکومت آنان به پشتکوه منتقل گردید و مرکز حکومتشان در شهر کنونی ایلام شد.

دلایل زیر باعث تضعیف قدرت والیان و انتقال حکومت آنان به پشتکوه گردید.^(۲) چون حسن خان والی مجبور شد فرمان شاه قاجار را بپذیرد و حکومت خود را به پشتکوه منتقل کند، ناگزیر با رؤسای طوایف پیشکوه درگیر شد و اختلافهای شدید بین آنان به وجود آمد. علت اختلاف از قرار معلوم چنین بود، اسماعیل خان والی جد حسن خان والی سه پسر داشت به اسامی اسدخان، محمدخان و کلبعلی خان. چون اسماعیل خان در اواخر عمر به علت کهولت سن و ضعف جسمانی و بینایی قادر نبود شخصاً امور حکومت را انجام دهد، اداره‌ی منطقه‌ی پیشکوه را به محمدخان و پشتکوه را به اسدخان و کلبعلی خان داد. محمد خان در منطقه‌ی پیشکوه شروع به تعدی و بیدادگری نمود به حدی که رؤسای طوایف پیشکوه مداخله کردند و برای جلوگیری از تجاوز بیشتر، وی را از سر راه خود برداشتند و به حیات وی خاتمه دادند.^(۳)

۱. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۲۱.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۲۱.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۲۱.

اسماعیل خان بر اثر این واقعه به حدی متأثر گشت که از حکومت کناره گرفت و به جانشین خود توصیه کرد که انتقام خون فرزندش را از مسببان آن بگیرند. نوه اش حسن خان فرزند اسدخان با تأیید شاه قاجار به انجام دادن این امور مشغول شد و مصمم گردید انتقام خون محمدخان را بگیرد. افرادی که محمدخان را کشته بودند از اعمال خود پشیمان شدند و برای حل این مشکل عبدالحسین جد خانهای فیلی کرملی را که مردی سخنور و بانفوذ بود نزد حسن خان والی فرستادند و برای اظهار ندامت از والی وقت ملاقات خواستند. حسن خان به ظاهر ایشان را امان داد و به حضور پذیرفت، ولی در باطن قصد نابودی آنان را داشت. رؤسای پیشکوه به حضور حسن خان والی آمدند و اظهار ندامت نمودند، ولی حسن خان دستور داد آنان را دستگیر کردند و گردن زدند، و با این کار انتقام خون محمدخان را گرفت.^(۱) این عمل والی تأثیر ناگواری در میان طوایف پیشکوه داشت و شروع به مخالفت با وی نمودند. والی قبل از تیره شدن اوضاع با اجازه‌ی شاه قاجار مقر حکومتش را به پشتکوه انتقال داد.

از آن گذشته قدرت والیان در لرستان و ایلام موجب ناراحتی و بیم پادشاهان معاصرشان بود. شاه قاجار برای کم کردن نفوذ آنان پیشکوه را از آنها گرفت و به این بهانه که خرم آباد دور از مرز غربی می باشد، مقر حکومت آنان از خرم آباد به ایلام، که به خط مرز نزدیک بود، منتقل کرد تا از تحریکات و تجاوزات دولت عثمانی جلوگیری نماید.

در دوران حکومت والیان در پشتکوه، تجاوزهای دولت عثمانی و اختلافهای مرزی به شدت خود رسید، و والیان توانستند جلوی تحریکها و تجاوزهای آنان را بگیرند.^(۲) ولی در زمان غلامرضاخان، آخرین والی پشتکوه، تجاوزها به حدی رسید که عثمانیها به نواحی مرزی ایران دست اندازی می کردند و اموال مردم را به یغما می بردند، حتی چندین بار محصول رعایا را نابود کردند و به غارت بردند. غلامرضاخان والی عدهای تفنگچی و افراد محلی را به سرکردگی سیدجواد عموی خود برای قلع و قمع و جلوگیری از تجاوزهای عثمانیها به منطقه‌ی مرزی اعزام داشت. در نبرد خونینی که درگرفت، افراد وی توانستند عثمانیها را به سختی شکست دهند و عدهای از آنان را اسیر کنند و عده‌ی زیادی را بکشند. اسرای دستگیر شده را نیز تنبیه کردند، گوش آنان را بریدند و بعد آزادشان کردند، و سرانجام، توانستند به غایله‌ی مرزی خاتمه دهند. پس از آن، عدهای تفنگچی از طرف والی در منطقه‌ی مهران، چنگوله و دهلران، که مسیر

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۳۲۲ و ۳۲۱.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۲۱.

تجاوز دایمی عثمانیها بود، به نگرهبانی گمارده شدند و تا قبل از جنگ جهانی که تعیین مرز با حضور نمایندگان دوطرف انجام گرفت، در نتیجه اقدامات والی پشتکوه تجاوزهای مرزی متوقف شد. حتی در موقع تجدید مرز، باغ شاهی که از آب جنگوله مشروب می شد و امروز جزو خاک عراق است، به غلامرضاخان والی به عنوان ملک شخصی واگذار گردید.

در بین والیان پشتکوه برخی خدمات قابل توجهی انجام دادند، از جمله حفاظت از مرز ایران در نواحی غربی بدون کمک قوای نظامی مرکز بود. در بین والیان حسین قلی خان شخصی جنگجو بود و همیشه سرکردگی تفنگچیان و افراد محلی را عهده دار می شد و بارها طوایف عربی که برای چپاول و دستبرد به ایران^(۱) تجاوز می نمودند حمله برد و آنها را تا کرانه ی رود دجله عقب راند و از آنها غنایم بسیاری گرفت و حتی شمار زیادی از آنان را نابود کرد. از این رو است که در بین النهرین حسین قلی خان را که همیشه مسلح بود و در نبردها خود شخصاً شرکت می کرد، ابوقدره می نامیدند. همین لقب برای فخر و مباهات در بین والیان و خانواده ی آنان تا این اواخر باقی ماند.

در زمان جنگ جهانی اول و بی نظمیهای حاصل از این جنگ، منطقه ی پشتکوه نظم دایمی خود را زیر نظر والیان از دست نداد و به هیچ وجه مورد تخطی و تجاوز قرار نگرفت، در صورتی که سایر مناطق باختر ایران سراسر دچار ویرانی و خرابی گردید. بیشتر والیان در مقابل خدماتشان به حکومت مرکزی مورد توجه بودند، از جمله حسین قلی خان که به درجه ی امیرتومانی (سرتیپی) مفتخر گردید.^(۲) نظام السلطنه حکمران خوزستان و لرستان که از نزدیک شاهد حکومت والیان بوده است می نویسد که والی پشتکوه در سه مورد در منطقه مقامی کم نظیر و چشمگیر داشت: اول، این که دارای قدرت فراوان و علاوه بر منطقه ی پشتکوه در منطقه ی پیشکوه نیز دارای نفوذ بود. دوم، این که دارای اسبان و ثروت کم نظیری بود. سوم، این که ارتش والی دارای سواران پارکابی بود که از نظر نظم بی نظیر بودند.

یکی از ضعفهای بارز والیان کشتارهای بی رحمانه ای بود که گاه گاه جهت اعاده ی قدرت خود به عمل می آوردند و افراد یا طوایفی را که از فرمان آنان سرپیچی می نمودند به شدت سرکوب و حتی در بعضی موارد آنان را نابود می کردند.^(۳) دیگر، مالیاتهای گزاف و بی حدی بود

۱. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ی ۳۲۰.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ی ۳۲۰.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ی ۳۲۳.

که از مردم اخذ می‌کردند و بیشتر مردم به علت فقر و تنگدستی قادر به پرداخت آن نبودند. این امر موجب می‌شد که مسؤولان امر به زور اموال مردم را غارت کنند و به آنان تجاوز نمایند، و حتی عده‌ای ناچار از ترس تجاوزهای مأموران والی و غارت اموالشان به مناطق دیگر کوچ می‌کردند و متواری می‌شدند. تعدادی زیادی از آنان به کشور عراق پناهنده شدند و در آن جا سکونت گزیدند. بیشتر افراد ایرانی که در کشور عراق زندگی می‌کنند و عده‌ی زیادی از آنان که از طرف حکومت عراق به ایران باز رانده شدند، از ساکنان نواحی غرب ایران هستند که عامل اصلی کوچ کردن آنان تجاوزهای والیان منطقه بوده است.^(۱)

والیان در عصر صفویه به عمران و آبادی پرداختند و آثاری نیز از خود به یادگار گذاشتند که برخی از آنها در زیر ذکر می‌شود:

- ۱- پل آجری خرم آباد که به پل محسنیه مشهور است.
- ۲- گرداب بزرگ که قسمت اعظم آب شهر خرم آباد را تأمین می‌کند و توسط علیمردان خان ساخته شده است.
- ۳- گردشگاه خلدبرین که دامنه‌ی کوه را قطع کرده است. در زیر چند چنار کهنسال دو حوض محکم سنگی ساخته‌اند که مکانی دیدنی است و از یادگارهای علیمردان خان والی به شمار می‌آید.
- ۴- شکارگاههایی که در لرستان هنوز به نام کله علیمردان خان معروف است (کله مکانی جهت استتار و تیراندازی به شکار است).
- ۵- باغ معروف و زیبای علی آباد که در سالهای آخر دوران قاجاریه به سبب انحراف مسیر نهر آبستان و بی‌توجهی به آن از میان رفت.^(۲)
- ۶- ایوان بقعه‌ی امامزاده زید ابن علی و تعمیر کامل آن.
- ۷- بقعه‌ی شهنشاه که مقبره‌ی حسین خان سرسلسله‌ی والیان لرستان است، و در نیمه‌ی اول قرن دوازدهم هجری در زمان حکومت علیمردان خان به هزینه‌ی شاهرودی خان والی توسط استاد محمدابراهیم اصفهانی ساخته شده است.
- ۸- حمام معروف به حمام والی که به دستور حسین قلی خان ابوقدره در خرم آباد ساخته شده است.

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۲۳.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۳۲۵ - ۳۲۳.

- ۹- ساختمانهای حسین آباد (ایلام کنونی) در زمان حسین قلی و غلامرضاخان و به کمک هنرمندان کرد و عرب و اصفهانی ساخته شده است و اتاقهای آیینی کاری به سبک قاجاریه در حسین آباد که پس از فرار والی در اختیار قوای دولتی قرار گرفت و چون چندان توجهی به آن نشد، از بین رفت.^(۱)
- ۱۰- ساختن گردشگاه در جنگایی که در عهد علیمردان خان ایجاد شد و محل گردش مردم در آن زمان بوده است، ولی به علت بی توجهی از بین رفت.
- ۱۱- احداث مسجدی در ایلام که به مسجد والی مشهور است.^(۲)
- ۱۲- احداث حمام (معروف به حمام خان والی) در منطقه صالح آباد.

ایلام و لرستان در حکومت والیان

والیان لرستان از ابتدا مرکز حکومتشان در قلعه‌ی فلک افلاک (خرم آباد) بود و مناطق تحت نفوذشان شامل لرستان و ایلام کنونی بوده است. آنها تا زمان حسن خان والی و در دوران حکومت فتحعلی شاه قاجار در لرستان حکمرانی می‌کردند، و توسط افرادی که از طرف آنان انتخاب می‌شدند، مراکز تحت نفوذشان را تحت کنترل خود داشتند. ولی از زمان حسن خان والی، به سبب اختلافهایی که بین وی و طوایف لرستان پیش آمد، و از طرفی حکام قاجار نفوذ و موقعیت والیان را برای آینده‌ی خود خطرناک می‌دیدند، تصمیم گرفتند که لرستان را به دو منطقه‌ی پشتکوه و پیشکوه تقسیم کنند و حسن خان را به پشتکوه اعزام نمایند و او را مسؤول حفظ امنیت نوار مرزی ایران و عثمانی در منطقه‌ی ایلام قرار دهند.^(۳)

نامدارترین والیان عبارت بودند از: حسین خان، شاهوردی خان، علی قلی خان، منوچهرخان، حسین خان ثانی، شاهوردی خان ثانی، علیمردان خان، اسماعیل خان، حسن خان، حسین قلی خان و غلامرضاخان.

حسین خان والی

حسین خان فرزند منصور مؤسس سلسله‌ی والیان لرستان است. منصور پدر حسین خان

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۲۵.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۲۵.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۶.

از اعراب جبل السماق یا به قولی ربیعه بود که سابقاً در مرزهای لرستان و عراق اسکان داشتند و در آن جا زندگی می‌کردند. علت مهاجرت منصور به نواحی لرستان در اثر قتل یک نفر که در منطقه‌ی ربیعه اتفاق افتاد. او از ترس و برای نجات جان خویش از آن نواحی مهاجرت کرد و به لرستان نزد شاهوردی خان آخرین اتابک لر کوچک آمد، و در دربار شاهوردی خان پناه گرفت. بعد از چندی با ابراز لیاقت مورد توجه حاکم لر قرار گرفت، و شاهوردی خان خال خود را به عقد او درآورد. حسین خان نتیجه‌ی این ازدواج است.

حسین خان تحت تعلیم پدر، به‌ویژه شاهوردی خان، مراحل رشد و ترقی و کمال را پیمود، و جوانی لایق و کاردان و با درایت از کار در آمد.^(۱) او در دربار شاهوردی خان خدمت می‌کرد، و به سبب قدرت بیان و شهامتی که داشت چندین مأموریت از طرف شاهوردی خان برای رفتن نزد شاه عباس به وی محول گردید.

پس از قتل شاهوردی خان و نابود شدن تقریباً بیشتر سرشناسان دودمان وی و نبودن رقیب برای حسین خان، و با شناختی که شاه عباس از وی داشت، از طرف شاه صفوی به حکومت لرستان منصوب شد.

در ابتدای کار، حسین خان با مخالفت میرقیصر خامه‌ی بیدل مواجه شد که او خود داعیه‌ی حکومت داشت.^(۲) میرقیصر عده‌ای را به نام طرفداری از بازماندگان شاهوردی خان و شجاع‌الدین خورشید دور خود جمع نمود و شورش بزرگی برپا داشت و شاه عباس را مجبور کرد جهت تحکیم موقعیت حسین خان و سرکوبی مخالفان بار دیگر به لرستان مسافرت کند. در این مسافرت شاه عباس یکی از نوادگان شجاع‌الدین خورشید را که در میان ایل بیات به سر می‌برد دستگیر کرد و او را نابینا کرد، و همچنین چندی از اقوام شاهوردی خان را دستگیر و به زندان روانه کرد و توانست تقریباً غایله را سرکوبی نماید. شاه عباس حسین خان را یاری و تقویت نمود و به وسیله‌ی وی سد محکمی در برابر قشون عثمانی به وجود آورد.^(۳)

در یکی از جنگهای ایران و عثمانی شاه عباس او را برای مقابله با ترکها در لرستان به آن منطقه روانه کرد، ولی فرمانده ترک متوجه ورود او شد و قریب پنج هزار نفر به هرسین برای

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، علی محمد ساکی، صفحه‌ی ۲۸۸ - عالم آرای عباسی - اسکندریک ترکمان، صفحه‌ی ۳۷۸ - تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۶۱.

۲- تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه‌های ۵۴۰ - ۷۸. تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۶۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۸۹.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۸۹.

دستگیریش فرستاد. رستم بیگ دیوان بیگی به مجرد اطلاع یافتن از مقصود ترکها به یاری حسین خان شتافت و در جنگی که واقع گردید پانصد نفر از قشون عثمانی مقتول مجروح و چهل نفر از ایرانیان نیر کشته شدند. در مراحل آخر جنگ قشونی به یاری ترکها رسید و توانست سپاهیان ایران را به عقب براند، ولی به هر حال حسین خان خود را به خرم آباد رسانید و هنگامی که زینل بیگدلی شاملو جهت انتظام امور عراق به آن سرزمین می رفت، والی لرستان با عده ای سوار به قشون او پیوست و حاکم همدان نیز آنان را همراهی کرد و با سپاهی متشکل از دوازده هزار نفر جنگی منظم و آراسته به حوالی بغداد رسیدند، و پای جلادت از دروازه بیرون نهادند و در لشگر فیروزی اثر صف قتال آراستند.^(۱) از این طرف نیز افواج قاهره در حرکت آمدند و مبارزان معرکه خصوصاً حسن خان و حسین خان که چرخچیان لشگر ایران بودند پای مبارزه پیش نهادند و آنان را درهم شکستند و زمین را با خون مبارزان آمیختند. متجندهی بغداد تاب مقاومت نیاوردند و روی هزیمت به جانب شهر بردند و در دروازه های شهر و قلعه را بستند و تحصن و قلعه داری پیشه ساختند. سپاهیان پیروز، آنان را تا دروازه پس نمودند و جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند. پس از آن، خان با امرایش در کمال شوکت و اقتدار به شهر وارد شدند، ولی بر اثر فرمانی که در آن هنگام از شاه عباس رسید از گرفتن بغداد چشم پوشیدند و مراجعت کردند.^(۲)

در سال ۱۰۲۶ هجری که سپاه غارتگر خلیل پاشا به نهاوند و همدان و حدود لرستان رسیدند، حسین خان با سپاهی فراوان جهت دفاع و مقابله با دشمن حرکت کرد و توانست دشمن را سرکوب و منهدم کند. خلیل پاشا به اتفاق عمر بیگ از عشیره ی سهران و گروهی سپاهیان غارتگر تاتار به قصد تاخت و تاز و غارت قلمرو علشکر به جانب کرکویه و شهر زور آمدند. آنان از کرکویه گذشتند و روی به صوب قلمرو علشکر آوردند و در آن حدود دست به غارت و بیداد گشودند و باعث تفرقه شدند. حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان افشار که در سرحد قلمرو مذکور بود از ورود سپاه مخالف آگاه شدند و به یک دیگر پیوستند و به مدافعه و مقاتله شتافتند. در حدود ماهی دشت دو لشگر برخورد کردند و جنگی سخت در گرفت و مخالفان به نیروی سپاهیان و قوت دولت شکست خوردند.^(۳)

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۲۸۹. تاریخ بروجرد، صفحه ۴۶۱.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه ۴۶۳.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه ۴۶۳.

در سال ۱۰۲۹ هجری قمری به فرمان شاه عباس آب کوهرنگ به اصفهان رسید و حسین خان در این کار مهم دخالت داشت. (به وسیله‌ی حفر کانال قسمتی از سرچشمه‌ی کارون به زاینده‌رود منتقل شد.) حسین خان سخت مورد توجه شاه عباس بود و در بیشتر کارهای مهم مملکت با او مشورت می‌شد. دوران حکومتش ۳۴ سال به طول انجامید، و چون حکومت خویش را مدیون شاه عباس بزرگ می‌دانست، همواره نسبت به خاندان صفوی وفادار بود و خدماتش در سرکوبی اعراب و جلوگیری از نفوذ قوای عثمانی در غرب ایران قابل توجه است.^(۱)

حسین خان در شصت و یک سالگی درگذشت و در بقعه‌ی معروف به شاه در ارتفاعات کوه معروف به کوه شاه در منطقه‌ی لرستان دفن شد. بقعه مذکور همان است که برای شجاع‌الدین خورشید اتابک لرستان ساخته شده است.^(۲) از حسین خان دو پسر به نامهای شاهوردی خان و منوچهرخان به جا ماند. بعد از درگذشت حسین خان، به فرمان شاه صفی، شاهوردی خان پسر ارشد او به سمت والی لرستان منصوب شد.

شاهوردی خان والی

شاهوردی خان هنگام درگذشت پدرش در لرستان حضور نداشت، و در اردوی شاه صفی ملازم رکاب بود. او با کسب اجازه از شام به لرستان آمد و در سوگ پدر نشست، و پس از انجام دادن مراسم سوگواری به اردوی شاه مراجعت کرد و از طرف شاه مأمور فتح حله شد. در این مأموریت جلالت و فداکاری بسیار از خود نشان داد. پس از فتح قلعه عده‌ای اسیر شدند و به نزد شاه صفی که در آن زمان در بغداد به سر می‌برد، اعزام گردیدند. شاه سرداران ایرانی را تشویق کرد و بسیاری از اسیران را بخشید. در سال ۱۰۳۴ هجری که کشور ایران مورد تهاجم ترکها قرار گرفت، شاهوردی خان به کمک اکراد شتافت و از مرزهای ایران دفاع کرد، و آن‌گاه در محاصره‌ی تبریز به شاه صفی پیوست. در این شهر پادشاه صفوی به او فرمان داد که برای کمک به محاصره شدگان بغداد به آن سامان عزیمت کند.^(۳)

مقارن این ایام ایل باجلان فریب عثمانیها را خورد، و قصد پیوستن به آنها کرد، اما

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۶۴.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۶۴.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۶۵.

شاهوردی خان قبل از رفتن باجلانها با یک حمله‌ی شدید بسیار از رؤسای ایل را دستگیر کرد و جمع کثیری از آنان را کشت و اموالشان را متصرف شد.

شاهوردی خان در سال ۱۰۴۹ هجری به قصد دیدار شاه عزم اصفهان کرد و بیشتر وقت خود را در مصاحبت شاه گذراند. شبی که از کاخ به خانه باز می‌گشت، در حالت مستی برای آزمایش نیروی بازوان خویش با شمشیر به قصد دو شقه کردن گوسفندی حمله برد، ولی چون به سبب مستی قادر به کنترل خویش نبود، به جای زدن به گوسفند شمشیر را به پای خودش زد و زخمی شد.^(۱) چون زخمش عمیق بود، معالجات دربارهی وی مؤثر واقع نشد و در اثر همین زخم در سال ۱۰۵۱ هجری در اصفهان درگذشت و در آن شهر دفن گردید.^(۲)

علی قلی خان والی

شاهوردی خان در اواخر زندگیش فرزند کوچک خود را به نام علی قلی خان جانشین خویش قرار داد و به سبب محبوبیتی که در نزد شاه داشت این انتصاب مورد تأیید شاه نیز قرار گرفت. علی قلی خان در سال ۱۰۵۱ به جای پدر نشست و پس از به دست گرفتن قدرت چون به علت جوان بودن و نداشتن تجربه‌ی لازم برای اداره‌ی امور نتوانست توجه اهالی لرستان را به خود جلب کند، در اثر چند اشتباه سران طوایف را از خود رنجانید و آنان به طور دسته‌جمعی برای برکناری علی قلی خان از قدرت نزد شاه صفوی رفتند، و توانستند نظر شاه را نسبت به علی قلی خان عوض کنند و فرمان عزلش را از وی بگیرند.^(۳)

علی قلی خان پس از سیزده سال حکومت برکنار گردید و به فرمان شاه وقت به مشهد تبعید شد.

منوچهرخان والی

بعد از عزل علی قلی خان از حکومت لرستان، منوچهرخان فرزند حسین خان، عموی علی قلی خان، به جای وی نشست، اما منوچهرخان نیز قادر نبود نظم و آرامش را در منطقه برقرار نماید، ولی با تأکید شاه و تدبیر حاکم جدید، مردم مجبور به اطاعت گردیدند.

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۹۱، تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۶۵.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۹۱، تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۶۵.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۴۶۶.

منوچهرخان مردی ادیب و شاعر و باذوق بود. در زمان شاه عباس دوم به دلیل شورش مردم هویزه و ناتوانی حکام منطقه در منکوب کردن شورشیان، به حکمرانی خوزستان نیز منصوب نماید. منوچهرخان حدود دوسال در آن نواحی حکومت کرد ولی در این مأموریت متحمل زحمات زیادی گردید، و سرانجام با برخوردهایی که با اعراب داشت ناچار شد با کسب اجازه از شاه به لرستان برگردد.^(۱)

علت عدم کامیابی او در خوزستان طمع وی به اسبها و اموال مردم بود، و این موضوع اعراب را در فشار و تهدید قرار می داد و ناگزیر با وی به مقابله برخاستند. ولی منوچهرخان بیش از دوسال در هویزه نماند و بار دیگر به لرستان بازگشت. سیدعلی می نویسد که او طمع به اسبهای اعراب کرد و هر کجا اسب گرانبهائی سراغ می گرفت با زور از دست صاحبش درمی آورد. همچنین، دختر خود ماهپاره را در پیش چشم دیگران سوار اسب می کرد و همراه خود به شکار می برد. اعراب به دستاویز این کارهای او آمادهی شورش بودند، و او که خود موضوع را دریافته بود، به شاه نوشت که حکمرانی هویزه جز از دست سادات مشعشعی برنمی آید، و اجازه گرفت به لرستان بازگردد. بعد هم ناچار به استعفا گردید.^(۲) حکومت او حدود ۱۶ سال به طول انجامید و در سال ۱۰۷۹ درگذشت.

حسین خان ثانی

پس از منوچهرخان پسرش حسین خان به حکومت رسید. دوران حکومت او با سالهای سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین مصادف بود.

حسین خان دوم از تمام اجداد خود ثروتمندتر بود و در حکومت ابتکارهای بیشتری داشت. او نخستین کسی از سلسلهی والیان لرستان است که سربازان ثابت و پارکابی داشت و به محض احتیاج به اردوکنشی یا تجاوز بیگانه ظرف چند ساعت همهی سربازان پارکابی خود را آماده می کرد. او املاک و مستغلات بسیاری در قلمرو حکومتش خرم آباد، بروجرد، الیگودرز، و خارج از قلمرو حکومتش اصفهان، خوانسار، نهاوند و گلپایگان داشت.^(۳) حسین خان بعد از

۱- تاریخ بروجرد، صفحه ۴۶۶، جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۲۹۲ - تاریخ پانصدساله خوزستان، صفحه ۸۶.

۲- تاریخ پانصد ساله خوزستان، صفحه ۸۶ - جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ۲۹۲ - تاریخ بروجرد، صفحه ۴۶۶.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه ۴۶۷.

سالهای متوالی حکومت در عصر شاه سلطان حسین در شهر خرم آباد درگذشت و آرامگاه او در بقعه‌ی شاه (کوه شاه) قرار دارد.^(۱)

شاهوردی خان (مشهور به شاهوردی خان کور)

پس از مرگ حسین خان دوم بین دو پسرش بر سر جانشینی وی دشمنی شدید رخ داد و سرانجام این عداوت بدان جا کشیده شد که شاهوردی خان با همدستی سپاه قزلباش برادرش علیمردان خان را دستگیر کرد و به امر شاه سلطان حسین به کرمان تبعید نمود و خود به حکومت لرستان رسید. ولی علیمردان خان سرانجام پس از هجوم افغانه به ایران و متشنج شدن اوضاع توانست از زندان رها گردد.

شاهوردی خان به محض اطلاع از رهایی علیمردان خان چون تاب مقاومت نداشت، فرار را برقرار ترجیح داد و متواری گردید ولی با تغییر در روش خود راه مصالحه در پیش گرفت، و در جنگ با افغانه موقعیت را غنیمت شمرد و خود را به علیمردان خان نزدیک کرد و توانست تا اندازه‌ای اعتماد وی را جلب نماید. البته چون مشکل فراتر از این حد بود و هر کدام جداگانه می‌کوشیدند قدرت را در لرستان به دست بگیرند، در نهایت توانستند موضوع را به نحوی فیصله دهند.^(۲) عاقبت بر اثر شکافی که میان سپاه علیمردان خان، افتاد و عاملش نیز شاهوردی خان بود، وی در برابر سپاه افغانه شکست خورد. علیمردان خان پس از این شکست و برای تلافی آن چه در گذشته روی داده بود، شاهوردی خان را دستگیر کرد و دستور داد که وی را کور کردند. بعد از واقعه او به شاهوردی خان کور مشهور گردید.^(۳)

علیمردان خان والی

علیمردان خان از مشهورترین حکمرانان عهد صفویه و قسمتی از دوران فرمانروایی وی مقارن با فتنه‌ی افغان بود. در ابتدای هجوم محمود افغان که شهرهای شرقی ایران یکی پس از دیگری تسلیم می‌شدند و به باد غارت می‌رفتند، به سبب سعایت برادرش شاهوردی خان که داعیه‌ی حکومت داشت مورد غضب شاه سلطان حسین قرار گرفت و در زندان کرمان محبوس

۱- تاریخ بروجرد، صفحہ ۴۶۷.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحہ ۲۹۲، تاریخ بروجرد، صفحہ ۴۶۸.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحہ ۲۹۲، تاریخ بروجرد، صفحہ ۴۶۸.

گردید، ولی بعد از رسیدن محمود به حوالی اصفهان و آشفته شدن اوضاع از زندان گریخت و با عجله خود را به لرستان رسانید.

علیمردان خان با توجه به این که مورد بی مهری و ستم شاه قرار گرفته بود حس میهن پرستی به او حکم کرد که با تمام قوا به جمع آوری سپاه بپردازد و با لشگری مرکب از پانصد نفر سوار به سوی اصفهان حرکت کند.^(۱) سواران وی که به همراهی سپاه قزلباش با افغانها روبه رو شدند، به علت بی کفایتی شاه سلطان حسین و سردارانش شکست خوردند و فرار کردند. علیمردان خان خود هدایت میسرهای سپاه ایران را به عهده داشت. در این نبرد یکی از برادرانش نیز به قتل رسید و خود نیز سخت مجروح گردید. دو دختر شجاع و زیبای او نیز در رکابش شمشیر می زدند، والی چون در این نبرد مقاومت را عبث می دید ناچار میدان جنگ را ترک گفت. والی لرستان در این جنگ زخمی هولناک برداشته بود، و علت اصلی شکست به عقیده ی مورخان بی کفایتی شاه سلطان حسین و اجرای نقشه ی غلطی بود که شاه به اغوای والی خوزستان طراحی کرده بود.^(۲)

علیمردان خان در خوانسار به حکام نواحی باختر پیامی جهت مساعدت به شاه و نجات اصفهان فرستاد، اما به سبب اختلافاتی که وجود داشت کسی پاسخ مثبت نداد و هر کدام به تصور خود می پنداشتند که به تنهایی و بدون مساعدت دیگران قادر به دفع دشمن خواهند بود. قاسم خان بختیاری که با علیمردان خان مخالفت داشت با دوازده هزار نفر از قوای خویش به جنگ محمود افغان رفت ولی از گروه کوچکی از دشمن شکست خورد و منهزم گردید. علیمردان خان برای نجات کشور از هیچ نوع کمک مالی دریغ نورزید، اما به دلیل مخالفت طوایف کرد، لر و بختیاری در اقدامات خویش کامیاب نگردید.

اگر با وجود این، چنین کینه ها و دشمنیها در بین نبود اتحاد او و قاسم خان بختیاری که سواران بسیار در اختیار داشت جهت راندن محمود از اصفهان کافی بود.^(۳) واقعه ی دیگری که باعث تضعیف قوا و روحیه ی اوگشت خیانت برادرش بود که عده ای از سپاه او را تحریک نمود و به اصفهان حرکت کرد، ولی در برابر محمود تاب مقاومت نیاورد و متواری شد. علیمردان خان که عمل خیانتکارانه ی برادرش سپاه را متفرق کرده بود، دستور دستگیری و مجازات او را داد و

۱. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ی ۲۹۳.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه های ۲۹۴ و ۲۴۳.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه ی ۲۹۴.

خود، پس از این واقعه، از نو به جمع‌آوری سپاه پرداخت. در این هنگام خبر استعفای شاه و آغاز حکومت محمود در ایران قوت گرفت، و او نیز که چاره‌ای در مقابل محمود نداشت از خوانسار به سوی لرستان حرکت کرد. سواران حاکم لر که در اثر واقعه‌ی هجوم افغانه به کلی متلاشی شده بودند در سال ۱۱۲۷ مواجه با نیروی عثمانی گردیدند که هدفش تصرف خرم‌آباد بود.^(۱) علیمردان‌خان قبل از ورود آنان به خرم‌آباد دستور تخلیه‌ی شهر را داد و به سوی خوزستان و لرستان جنوبی حرکت کرد. قشون عثمانی موقع ورود به شهر خرم‌آباد آن را خالی از سکنه یافتند. علیمردان‌خان در نظر داشت از طریق خوزستان به بغداد حمله کند، ولی قبل از حمله می‌بایست نظر طوایف عرب و بختیاری را جلب نماید. به این جهت با آنان وارد مذاکره گردید و توانست نظر موافق آنها را حمله به بغداد به دست آورد تا به آن وسیله بتواند قوای عثمانی را از تصرف مناطق باختری منصرف سازد.

در حمله‌ی علیمردان‌خان به بغداد هم دو دختر زیبایش سپاه وی را همراهی می‌کردند و با کمال بی‌باکی و شجاعت با دشمن می‌جنگیدند.^(۲) در منطقه‌ی لرستان این موضوع چندان تازگی نداشت، چون زنان لرستان با توجه به موقعیت جغرافیایی بیشتر وقتها در نبردها و نزاعهای محلی شرکت داشتند و چه بسیار دوش به دوش مردان هنگام خطر به خوبی از منافع خانواده و میهن خویش دفاع می‌کردند. به هر حال چون عثمانیا حمله‌ی علیمردان‌خان را به بغداد جدی و برای آینده‌ی خود خطرناک می‌دیدند، ناچار سربازان خود را از خرم‌آباد دور کردند. علیمردان‌خان با این سیاست درست توانست بدون درگیری با عثمانیا آنان را وادار به عقب نشینی نماید، و این از درخشان‌ترین کار علیمردان‌خان می‌باشد که در مدت حکومت والیان صورت گرفته است، و در آن موقع باعث گردید که لرستان، خوزستان و منطقه‌ی بختیاری از خطر تسلط ترکها در امان بماند. اما، شاه طهماسب پس از صلح با دولت عثمانی لرستان را به آنها سپرد، و علیمردان‌خان چون از ناحیه‌ی ترکها خود را در خطر می‌دید مجبور گردید به این حرکت خیانتکارانه‌ی شاه طهماسب تن در دهد و ناچار گردید خود به دولت عثمانی نزدیک شود و تا حدود هرسین را به ایشان تسلیم کند.^(۳)

پس از رفتن عثمانیا، علیمردان‌خان به خرم‌آباد وارد شد و بعد از خلع شاه طهماسب و

۱. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۹۴.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۲۹۵ و ۲۹۴.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۹۷.

به قدرت رسیدن نادرشاه افشار^(۱) والی لرستان کمر به خدمتش بست. نادرشاه بعد از اعزام عبدالباقی خان زنگنه به عنوان سفیر، دوباره او را نیز به دربار سلطان عثمانی فرستاد، ولی چون بعضی از مواد پیشنهادی نادرشاه، از جمله قبول مذهب جعفری به عنوان خامس مذاهب اهل سنت و تعیین رکنی در خانه‌ی کعبه جهت نماز ایرانیان، از طرف رجال و دربار عثمانی صریحاً رد شد، نادرشاه در سال ۱۱۵۱ قمری بار دیگر علیمردان خان والی لرستان را با دونه‌فر نماینده‌ی عثمانی که به عنوان سفیر به دربار نادرشاه در قندهار به هنگام محاصره این شهر آمده بودند، به آن دیار فرستاد تا درباره‌ی قبولاندن پیشنهادهای او بکوشند.

از وقایع قبل از ظهور نادر مرگ صفی میرزا شاهزاده‌ی صفوی در همدان بود.^(۲) وی نیز چون طهماسب دوم از پایتخت گریخت و به کرمانشاه رفت و قصد داشت که با کمک دلاوران غرب ایران به دفع فتنه‌ی افغانه و عثمانیها بپردازد. این شاهزاده در کرمانشاه دارای شکوه و جلالی شد و امرای منطقه نیز نهایت مساعدت را به وی کردند. او چندبار دسته‌های کوچک دشمن را شکست داد و همدان را متصرف شد، و این امر موجبات وحشت علیمردان خان را فراهم آورد که گمان می‌کرد صفی میرزا قصد گرفتن قلمرو علیمردان خان را دارد، و چون قسمتی از همدان نیز در تصرفش بود شروع به توطئه و تحریک بر ضد صفی میرزا نمود و قصد نابودی وی را داشت و در پی فرصت می‌گشت تا این که با کمک همدستان خود به شخصی نام مراد وعده داد که اگر هنگام سرتراشیدن سر پادشاه را از حلقوم جدا سازد، او را از مال و منال دنیا بی‌نیاز گردانند.^(۳) او نیز پذیرفت که این عمل را انجام دهد، تا این که روزی صفی میرزا به حمام آمد و هنگام سرتراشیدن تیغ را زیر حلقوم او رسانید. شاهزاده موضوع را متوجه شد و از حمام خارج شد و گریخت ولی افرادی که وی را به این عمل تحریک کرده بودند در بیرون از حمام منتظر بودند و ناگهان در حین فرار صفی میرزا را دستگیر و او را پاره‌پاره کردند و جسدش را در آتش سوزاندند.^(۴)

نادرشاه پس از دفع افغانه به قصد سرکوبی علیمردان خان و تسخیر لرستان و تنبیه متمرّدین الوار عازم لرستان شد.

۱. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۲۹۸ و ۲۹۷.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۲۹۹ و ۲۹۸.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۹۹.

۴. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۲۹۹.

چون دو منزل پیش رفتند، چاپاران از نزد علیمردان خان و محمدعلی خان والی لرستان به حضور رسیدند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند. پس از آن که اردو زده شد، خود نیز به حضور رسیدند. نادرشاه نیز بر آنان بخشود و علی مردان خان را به دیار خود فرستاد.

علیمردان خان، چندی بعد، زمانی که از طرف نادرشاه برای حل اختلاف دولت ایران و عثمانی به دربار آن کشور می‌رفت، در بین راه در منطقه‌ای به نام سیواس درگذشت.^(۱)

بعد از مرگ علیمردان خان منطقه‌ی لرستان مدتی بدون حاکم بود و در هرج و مرج فرو رفت، تا این که فردی به نام تیغن از اهالی لرستان که احتمالاً از طایفه‌ی حسونند بود، از فرصت استفاده کرد و عده‌ای را دور خود گرد آورد و خود را حاکم لرستان خواند. وی توانست با همکاری و مساعدت اقوامش حدود دوسال بر لرستان حکومت کند. اسماعیل خان که در آن زمان در لرستان بود چون نتوانست به طور مستقیم با تیغن روبه‌رو گردد، مصلحت در آن دید که از راه سیاسی وارد دستگاه تیغن شود و خود را فرمانبردار وی قلمداد نماید تا این که در فرصت مناسب از درون ضربه‌ی کاری بر او وارد کند و حکومت منطقه را به دست گیرد.^(۲)

اسماعیل خان در مراحل اولیه به صورت فرمانبردار تیغن درآمد و با وی اعلام همبستگی نمود. تیغن با توجه به خانواده‌ی اسماعیل خان و مانع شدن وی از به دست گرفتن قدرت مصلحت دید که وی در دربارش خدمت نماید، ولی او را تحت کنترل داشته باشد که رقیبی دیگر برای حکومتش به وجود نیاید. اسماعیل خان در مدتی که با تیغن همکاری می‌کرد اطمینان وی را جلب نمود و در پنهانی برنامه‌ی کار خود را زمان‌بندی کرد تا در زمان مناسب اقدام نماید. اسماعیل یک روز تیغن را جهت صرف غذا به منزل دعوت نمود، و تیغن نیز این دعوت را پذیرفت و راهی منزل اسماعیل خان گردید.

تیغن پس از ورود به خانه‌ی اسماعیل خان برای شستن دست و صورت خود به حیاط خانه رفت. اسماعیل خان در آن جا حاضر شد و چون برای کشتن تیغن دنبال فرصت بود، موقعیت را مغتنم شمرد و در حالی که تیغن بدون سلاح و محافظ مشغول شستن دست و صورت خود بود، از پشت با خنجر به تیغن حمله کرد و با وارد آوردن چند ضربه‌ی کاری او را به

۱. عالم آرای نادری - محمدکاظم مروی، صفحه‌های ۲۵۲ و ۲۵۱.

۲. نقل از بدالله خان علوی فرزند غلامرضاخان آخرین والی ایلام و پشتکوه، که مشارالیه نیز در زمان غلامرضاخان بر منطقه آبدانان حکومت می‌کرده است.

قتل رسانید.^(۱)

با کشته شدن تیغن لرستان بار دیگر در هرج و مرج فرو رفت. اسماعیل خان از طرفی از نوادگان والیان لرستان (فرزند شاهوردی خان معروف به شاهوردی خان کور) بود و از طرف دیگر برای به قدرت رسیدن با طرفدارانش برنامه‌ریزی کرده بود. عده‌ای دور او جمع شدند و از وی پشتیبانی کردند از این‌رو اسماعیل خان خود را والی لرستان خواند و توانست بار دیگر با همکاری مردم و طرفدارانش بر لرستان مسلط شود.^(۲)

اسماعیل خان والی (فیلی)

دوران حکومت اسماعیل خان مصادف با آشفتگیهای ناشی از قتل نادرشاه افشار گردید. سرداران نادر، کریم خان، آزادخان، علیمردان خان بختیاری، محمدحسن خان قاجار، باهم بر سر قدرت در نبرد بودند. اسماعیل خان ابتدا به پشتیبانی از کریم خان برخاست زیرا از خاندانهای قدیمی لرالشتر بود که بر اثر فشار و زور حکام وقت به ملایر رانده شده بود و در قریه‌ی پری سکونت اختیار کرده بود. از این‌رو اسماعیل خان با کمال اشتیاق به کمک این سردار لر شتافت و حتی پس از شکست سال ۱۱۶۰ خان زند که در آن برادرش اسکندر خان نیز مقتول گردید، اسماعیل خان به او پناه داد و با کمک و همکاری همه جانبه‌ی طوایف لرستان توانست حمله‌ی آزادخان را که تا بروجرد به تعقیب کریم خان آمده بود، دفع کنند.^(۳) والی لرستان به وفاداریش نسبت به سردار زند ادامه داد، ولی بر اثر خوی تندى که داشت نمی‌توانست با کریم خان که خوش‌رفتارتر بود همراهی کند. از این‌رو در نبردی که برای در دست گرفتن قدرت میان علیمردان خان بختیاری و کریمخان روی داد، اسماعیل خان به یاری خان بختیاری که خود را با وی از یک اصل و نژاد می‌دانست برخاست و اردوی کریم خان را ترک گفت. هنگامی که علیمردان خان بختیاری با طرز فجیعی توسط عده‌ای از رؤسای طایفه‌ی زند به قتل رسید، اسماعیل خان والی به تجهیز قوا پرداخت و به انتقام وی به سپاه زند حمله کرد. اما در این نبرد به سختی شکست خورد و متواری گشت.

پس از این که کریم خان بر مخالفانش پیروز شد و خود را پادشاه ایران خواند،

۱. نقل از بدالله خان علوی فرزند غلامرضا خان والی.

۲. نقل از بدالله خان علوی فرزند غلامرضا خان والی.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۳.

اسماعیل خان را معزول کرد و به جای وی خواهرزاده‌ی خود را به حکومت لرستان تعیین نمود.^(۱) اما اسماعیل خان این فرمان را نپذیرفت و در مقابل حکمران جدید مقاومت کرد. شاه‌زند برای دفع وی قوایی اعزام داشت و در پشتکوه با نیروی اسماعیل خان درگیر شد و مقاومت وی را در هم شکست. اسماعیل خان ناچار به کوهستانهای آن منطقه پناه برد.

قدرت والیان در دوران حکومت کریم خان به علت مخالفت‌های اسماعیل خان و درگیری‌های وی با خان زند تضعیف شد و رو به افول نهاد. اسماعیل خان آخرین فرد سلسله‌ی والیان لرستان بود که توانست مدتی بر تمام منطقه‌ی لرستان حکومت کند و در صحنه‌ی سیاسی ایران به نام یک قدرت ظاهر گردد.^(۲)

کریم خان پس از مدتی که لرستان را در هرج و مرج دید، و با توجه به وفاداری طوایف لرستان و پشتیبانی آنها از ادامه‌ی حکومت خاندان والی، ناچار گردید حاکم لرستان را از میان والیان تعیین کند. او نظر علیخان را که از خاندان والی بود به حکومت لرستان منصوب کرد، ولی اسماعیل با این امر نیز مخالفت نمود و توانست مجدداً به قدرت برسد، ولی کریم خان از نظر علی خان پشتیبانی کرد و دوباره او را به قدرت رسانید.

اسماعیل خان که در کوه‌های لرستان پناه گرفته بود منتظر فرصت برای به دست گرفتن قدرت بود، و زمانی که کریم خان درگذشت اسماعیل از شکاف کوه‌ها بیرون آمد، نظر علی خان را خلع کرد و خود به حکومت منطقه رسید، او توانست بر تمام منطقه‌ی لرستان چیره شود، و جهت تثبیت قدرت خود و راضی نمودن آغامحمدخان هدایایی به تهران فرستاد و آغامحمدخان نیز حکومت وی را در منطقه‌ی لرستان تأیید کرد، و اسماعیل خان به دریافت خلعت نیز نایل گردید.^(۳)

اما آغامحمدخان راضی نبود که بار دیگر با توجه به شرارتهای اسماعیل خان و خطر وی در آینده، بر سریر حکومت لرستان خودنمایی کند، و در فرصت مناسب با مسالمت حکومت منطقه را به علیقلی خان از سرداران خود داد. به این ترتیب سرسلسله‌ی قاجار توانست قدرت والیان را در منطقه تضعیف کند و درهم شکند. بعد از آغامحمدخان قاجار و به قدرت رسیدن

۱. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان. صفح‌های ۳۰۴ و ۳۰۳.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفح‌ی ۳۰۴.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفح‌ی ۳۰۴.

فتحعلی شاه لرستان به دو منطقه‌ی پیشکوه (خرم آباد) و پشتکوه (ایلام) تقسیم گردید.^(۱) اسماعیل خان مردی تندخو بود و در زمان او مردم لرستان تحت فشار و ظلم زیاد قرار گرفتند تا به حدی که عده‌ای ناچار شدند برای رهایی خود به مناطق دیگر کوچ کنند و خود را از ظلم و تعدی اسماعیل خان نجات دهند.^(۲)

اسماعیل خان مردی باشقاوت و در تعدی و بی‌رحمی مشهور بود. به این جهت اهالی منطقه از وی متنفر بودند و به دستورهای وی چندان وقعی نمی‌نهادند، و به سبب همین عدم همکاری بود که از حکام وقت شکست خورد و نتوانست مانند والیان گذشته با اقتدار حکومت کند. اسماعیل خان به دلایلی که ذکر شد مطیع دستورهای کریم خان نگردید و همین امر موجب شد همواره با وی در نبرد باشد و مدتی چند در دل کوه‌ها پناه گیرد.

فرزندان اسماعیل خان محمدخان و اسدخان به حسن سلوک با اعیان و رعایا طریق مماشات در پیش گرفتند^(۳). یکی از دلایل ستمگری اسماعیل خان به مردم لرستان این بود که رؤسای طوایف پیشکوه فرزندش محمدخان را کشتند، گرچه بعد از مدتی حسن خان پسر محمدخان انتقام آن را گرفت.

پادشاهان ایران راضی به وجود اتابکان و همچنین والیان غرب ایران نبودند، ولی با توجه به موقعیت استراتژی غرب و تهاجم بیگانگان به ایران، شاهان ایران درگیری و انهدام کلی قدرت آنان را خطری برای خود می‌دیدند. درستی این تفکر در تاریخ حکام غرب به تأیید رسیده است که به محض وارد آمدن فشار از طرف شاهان ایران، آنان به بیگانگان پناهنده می‌شدند و از آن جا با پشتیبانی آنان آرامش را در منطقه برقرار می‌کردند.^(۴) این امر باعث می‌شد که شاهان ایران همیشه با روش محتاطانه‌ای با آنان برخورد کنند و در بعضی موارد اشتباه‌های آنان را نیز نادیده می‌گرفتند. سرانجام، پس از کشمکش‌های فراوان شاهان با حکام غرب ایران مانند اتابکان و والیان، موفق شدند حکومت یکی از خانواده‌های بزرگ ایران را که گرداننده‌ی کشور ایران بودند کاملاً کوچک و محدوده کنند و به قدرت مطلق آنان در منطقه پایان دهند. اصولاً باید اذعان کرد که حکومت نیم مستقل ادوار با مرگ شاهوردی خان آخرین اتابک

۱- در اوایل سلطنت فتحعلی شاه به جای والی لرستان کلمه والی پشتکوه در برابر نام افراد این خاندان فرار گرفت.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۳۰۴ و ۳۰۵.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۳۰۴ و ۳۰۵.

۴- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۵.

لرستان به شدت تضعیف شد و از آن پس حکومت نیرومندی در منطقه‌ی لرستان به وجود نیامد.^(۱)

بعد از مرگ اسماعیل خان لرستان در هرج و مرج فرو رفت، ولی کلبعلی خان توانست مدتی بر منطقه حکومت کند. دوران زمامداری وی چندان طولی نکشید، چون در آن زمان عثمانیها به منطقه هجوم آوردند و وی نیز به دست پسران عزیرخان به قتل رسید. فرزندان او اسماعیل خان، حیدرخان، باقرخان و مهدی خان بودند. پس از مرگ وی ایلدرم میرزا پسر فتحعلی شاه که بر منطقه‌ی پیشکوه لرستان حکومت می کرد یکی از دختران کلبعلی خان را به همسری گرفت و حیدرخان پسر کلبعلی خان با درجه‌ی سرهنگی از طرف این شاهزاده به خوزستان اعزام شد و در آن جا سکونت گزید، و در آن منطقه حکومت کرد.^(۲) بعد از او نیز برادرزادگانش صاحب املاک وی شدند و اینک والی زاده‌های دزفول و شوش (معروف به عمله) از نسل کلبعلی خان هستند.

کلبعلی خان مردی سخت گیر بود. در زمان او دو افسر انگلیسی به سال ۱۲۲۵، به نامه‌ای سروان گرانت و سروان فوشر بنگهام جهت جاسوسی به منطقه‌ی لرستان آمده بودند. کلبعلی خان پس از اطلاع از این موضوع دستور داد دو افسر مزبور را کشتند.^(۳)

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۵.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۹.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۹.

والیان پشتکوه (ایلام)

حسین خان والی (محمد حسن خان)

پس از مرگ اسماعیل خان، حسن خان فرزند محمدخان به قدرت رسید.^(۱) البته لرستان در آن زمان به دو منطقه‌ی پشتکوه (ایلام) و پیشکوه (خرم‌آباد لرستان) تقسیم شده بود و مرکز حکومت پشتکوه از خرم‌آباد به ایلام، که در آن زمان ده بالا نام داشت، منتقل گردیده بود. شاه قاجار از این کار دو هدف را دنبال می‌کرد، یکی این که هرچه قلمرو والی لرستان کوچک‌تر و محدودتر شود آسان‌تر می‌توان آن را کنترل نمود و تحت نظارت داشت و والی به ناچار بیشتر از حکومت مرکزی تابعیت می‌نماید. دیگر این که به علت ناامن بودن سرحدات مرزی غرب در منطقه‌ی ایلام و تجاوز بیگانگان، تمرکز حکومت والی در آن منطقه ایجاب می‌کرد که با توجه به نزدیک بودن به مرز بهتر بتواند از تجاوز آنان جلوگیری کند و مناطق مرزی را محافظت نماید.^(۲)

در دوران حسن خان، حسین قلی خان که از خاندان قاجار بود بر ضد حکومت مرکزی طغیان نمود. فتحعلی شاه به حسن خان والی پشتکوه دستور داد که راه را به روی او ببندد و مانع فرارش گردد. حسین قلی خان قاجار از زمانی که به حکومت کاشان منصوب گردید خیال سلطنت را در سر می‌پروراند، فتحعلی شاه هم در صدد تنبیه وی برآمد. حسین قلی خان مشاورری داشت به نام محمد قاسم بیگ که از رؤسای طوایف بیرانوند لرستان به شمار می‌رفت و در محل معروف به ملابارانی بود. نام اصلی وی ملا محمد بود، ولی با توجه به کارهای عجیبی که از او سر می‌زد به مقتضای زمان نام خود را عوض می‌کرد.^(۳) این شخص پس از رسیدن به

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۶.

۲- قبل از حسن خان کلبعلی خان مدت کوتاهی در پشتکوه حکومت داشته است.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۶.

وزارت حاکم کاشان دستور داد حاج محمدحسن خان را که از طرف شاه مأمور اصفهان بود برداشتند و در آن شهر به نام حسین قلی خان قاجار سکه زد. شاه قاجار جهت سرکوبی وی به اصفهان شتافت، اما حسین قلی خان با صوابدید قاسم‌بیگ عده‌ای را مأمور حفاظت اصفهان کرد و جهت یاری گرفتن از طوایف لرستان عازم آن دیار شد.

محمدعلی خان حاکم بروجرد و آقاجان قاجار حاکم سیلاخور با ورود او به لرستان مخالفت نمودند و به جنگ با وی پرداختند و او ناگزیر به فرار شد. حاکم یاغی که ملابارانی را مسؤول ناکامی خود می‌دانست او را در بند کرد و به این ترتیب موجبات خشم مردم لرستان را فراهم ساخت و حمایت آنان را از دست داد. از سوی دیگر ملابارانی موفق گردید که از بند بگریزد.^(۱)

حسن خان والی که از طرف شاه از پشتکوه به یاری حاکمان لرستان آمده بود، پس از دستگیری حسین قلی خان قاجار در سال ۱۲۱۶ هجری، به طوایفی که در این ماجرا کمک زیادی به حاکم یاغی کاشان و ملابارانی کرده بودند هجوم برد و آنان را به شدت درهم کوبید و بسیاری از رؤسای آنان را از بین برد و بار دیگر به پشتکوه برگشت.^(۲)

در سال ۱۲۱۲ هجری قمری، یک سال پس از کشته شدن آقا محمدخان قاجار، در گوشه و کنار ایران شورشهایی برپا شد و عده‌ای از رؤسای طوایف و فرماندهان سر به طغیان برداشتند. محمدخان پسر زکی خان زند موقعیت را مغتنم شمرد و از بصره به حدود فارس به میان طایفه‌ی محسنی آمد و آنها را با خود همدستان و متحد نمود و به سمت اصفهان حرکت کرد. چون او مقاومتی در برابر خود ندید، آنجا را به تصرف درآورد و حکومتی برای خود تشکیل داد. فتحعلی شاه لشگری به سرکردگی چند نفر از بزرگان قاجار برای گرفتن اصفهان و دستگیری محمدخان به آن ناحیه اعزام داشت. در نبردی که بین فرستادگان فتحعلی شاه و طرفداران محمدخان روی داد محمدخان مغلوب شد و به طرف لرستان گریخت. در آن جا جمعی از اهالی لرستان دور او جمع شدند و محمدخان در قلعه‌ای از آن نواحی مستقر گشت. فتحعلی شاه که توسعه‌ی نفوذ محمدخان زند را در آینده برای حکومت خود خطرناک می‌دید، مصمم شد وی را از سر راه خود بردارد.

او محمدولی خان قاجار والی کزاز و ملایر، و حسن خان والی و تقی خان حاکم بروجرد را

۱- جغرافیای تاریخ و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۶.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۰۹.

به دفع خان زند فرمان داد. آنان نیز تجهیز لشکر نمودند و در اراضی سیلاخور با او درگیر شدند. در این نبرد تقی خان حاکم بروجرد زخمی گردید و بعد از چندی درگذشت، و طرفداران فتحعلی شاه عقب‌نشینی کردند و متفرق شدند. با پیروزی محمدخان بر لشکر فتحعلی شاه، بر شوکت و قدرت او در بین اهالی افزوده گردید و در نواحی لرستان نامور گشت.

فتحعلی شاه لشکری در حدود ده هزار نفر به سرکردگی محمدولی خان قاجار دولو برای دفع محمدخان زند به نواحی لرستان فرستاد، ولی این بار در نبردی که با محمدخان زند انجام دادند پیروز گردیدند و محمدخان زند پس از این شکست ناچار به فرار شد و قصد رفتن به اراضی بصره کرد.^(۱) هنگامی که او به طرف خوزستان می‌رفت در نواحی دزفول با مردم فیلی که از طرفداران حسن خان والی پشتکوه بودند برخورد کرد، و دستگیر شد، و او را به نزد حسن خان والی آوردند. حسن خان بیم داشت از این که مبادا محمدخان رها شود و در آینده بار دیگر به قدرت برسد و انتقام گذشته را از او بگیرد. از این رو حسن خان والی فرمان داد که محمدخان زند را از هر دو چشم نابینا کردند و او را به زنجیر کشیدند و به نزد فتحعلی شاه فرستاد. فتحعلی شاه او را به مردم استرآباد سپرد و دستور داد که وی را به قتل رسانند.

در سال ۱۲۴۲ هجری قمری جنگ سختی بین حسام‌السلطنه حاکم بروجرد و محمود میرزا حاکم خرم‌آباد درگرفت. در این نبرد محمود میرزا شکست سختی خورد و حسام‌السلطنه توانست خرم‌آباد را مسخر کند.^(۲) در اینمیان بین قبیله ساکی و سگوند جنگی درگرفت و چند نفر نیز در این بین کشته شدند. قبیله سگوند که در اراضی هرو ساکن بودند و با خاک بروجرد پیوستگی داشتند پناهنده به درگاه شاهزاده حسام‌السلطنه آمدند، و کاردان او را به طمع و طلب اراضی هرو تحریک کردند. حسام‌السلطنه لشکری فراهم آورد و به طرف هرو حرکت کرد. محمود میرزا حاکم خرم‌آباد چون توان مقابله با حسام‌السلطنه را نداشت ناچار گردید از حسن خان والی مدد طلبد، و حسن خان نیز با وی اعلام همبستگی نمود و سپاهی از مردم فیلی جهت سرکوبی حسام‌السلطنه آماده کرد، ولی محمدتقی سپهرکاشانی که در آن زمان در لرستان بود بین طرفین وساطت کرد و موفق شد کدورت بین آنان را برطرف کند و محمود میرزا را به حضور حسام‌السلطنه در خرم‌آباد آورد و بین دو برادر دیدار صورت گرفت و اختلافهای آنان برطرف گردید، و هر کدام بر مناطق تحت تسلط خود حکومت کردند. مدتی نگذشته بود که باز

۱- ناسخ‌التواریخ، صفحه ۹۴ و تاریخ بروجرد، صفحه ۳۳۵.

۲- ناسخ‌التواریخ، جلد دوم، صفحه‌های ۱۶-۹۴.

فتنه‌ی خفته بیدار شد و بار دیگر درگیری بین آنان آغاز گردید.^(۱)

حسام‌السلطنه از قبایل باجلان بیرانوند و یار احمدی و سگوند و هفت‌لنگ بختیاری و چهارلنگ بختیاری قریب چهارده هزار نفر لشگر فراهم کرد و آهنگ لرستان نمود. شاهزاده محمود از قبایل حسنوند و کاکاوند و ساکی و جماعتی از قبایل پشتکوه که زیر فرمان حسن‌خان والی فیلی بودند، دوازده هزار تن نیرو جمع‌آوری کرد و در اراضی هرو آماده نبرد گردید، و شاهزاده جهان‌شاه را که کهنتر از برادرش بود با چهار هزار سوار و پیاده از پیشاپیش سپاه فرستاد.^(۲) از قضا سواران سگوند و عده‌ای از لشگر حسام‌السلطنه با این که شمار قلیلی بودند با جهان‌شاه برخورد کردند و بین آنان نزاعی سخت درگرفت. در این نبرد جهان‌شاه شکست خورد و از معرکه گریخت. مردم فیلی از این حرکت ناراحت شدند و از دور وی پراکنده گردیدند. سواران سگوند به آنها رسیدند و تفنگهای آنها را گرفتند و مانند بار هیمة برهم نهادند، و اسبهای خود را بار کردند و زمام اسبها را گرفتند و پیاده به منزل خویش بازگشتند.

این خبر چون در لشگر شاهزاده محمود پراکنده گشت تأثیری بد در روحیه‌ی آنان گذاشت. در همین زمان بعضی از رعایای فیلی که در هرو مزارعی داشتند، به نزد شاهزاده محمود برای شکایت آمدند که این لشگر مزارع و مراتع ما را از بین برده‌اند و اندوخته‌ی ما را نیز غارت کرده‌اند.^(۳) شاهزاده محمد به مردی خراسانی که عباس‌خان نام داشت و محرم و حافظ خوابگاه محمود بود دستور داد که به میان این مردم برود و دست تعدی لشگریان را از دامان ایشان کوتاه کند. عباس‌خان جهت انجام دادن فرامین شاهزاده محمود عازم منطقه گردید و در این موقع عده‌ای از لشگریان نیز به آن قریه آمدند و بنای تعدی گذاشتند. عباس‌خان به هر طریقی که کوشید آنان را از تعدی منع نماید موفق نگردید، و ناچار طریق حیلہ در پیش گرفت. او چند تن از مردم قریه را فراخواند و ایشان را وادار کرد که به پشت کوه مجاور قریه بروند و شروع به تیراندازی به طرف قریه نمایند. و غوغا دراندازند که این لشگر حسام‌السلطنه است که از راه در رسیده است و اگر چنین کنید، این لشگریان بترسند و از قریه فرار کنند.^(۴) مردم قریه دستور وی را پسندیدند و در زمان از قریه فرار کردند و تفنگها را رها کردند. زمزمه درگرفت که لشگر

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۳۳۹-۳۴۱.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۳۳۹-۳۴۱.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۳۴۱ و ۳۴۲.

۴- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۳۴۱ و ۳۴۲.

حسام‌السلطنه رسیده است و لشگریان از قریه به لشگرگاه گریخته‌اند. در این وقت از غوغای مردم و فرار لشگریان و هیاهوی اهل قریه امر بر عباس خان دیگرگونه گشت و باورش شد که لشگر حسام‌السلطنه رسیده است و کوشید تا شاهزاده محمود را از این امر باخبر سازد.

عباس خان آن‌گاه بر اسب خویش سوار شد و به لشگرگاه شاهزاده محمود رفت. از قضا این وقت نیم روز گرمگاه بود و مردم در سایه‌ی خیمه‌های خویش غنوده بودند که ناگاه عباس خان از پیش‌روی لشگرگاه پدیدار شد، در حالی که کلاهش را به یک دست گرفته بود و عنان زنان و فریادکنان می‌آمد که شاهزاده چه آسوده نشسته‌ای، اینک لشگر شصت هزار نفری حسام‌السلطنه از راه می‌رسد. این سخن می‌گفت و می‌رفت تا نزدیک سرپرده‌ی شاهزاده محمد ایستاد، و بعد همچنان سر به بیابان نهاد.^(۱) لشگریان بعضی از خواب بیدار شدند و برخی بندهای خیمه پاره کردند. یکی بر اسب زین ناکرده نشست و یکی پیاده گریخت. میرزا رجبعلی نام حکیم باشی هر دو پای خویش را به یک پارچه‌ی شلوار فرو می‌کرد و فریاد می‌زد که بر سر شلوار بند من چه آمده است، و میرزا قطره‌ی اصفهانی شتابزده زین بر اسب بست و نشست و بی‌آنکه پای اسب را بگشاید، تازیانه بر اسب می‌زد. چون اسب توانست حرکت کند، فریاد برآورد که اسب مرا چه شده است، و شاهزاده محمود نیز خود بر اسب سوار شد. از دوازده هزار لشگر حدود پانصد نفر از آنان با شاهزاده محمود ماندند و بقیه فرار کردند.^(۲) چون چند ساعت گذشت و معلوم شد که این خبر نادرست بوده است، اندک اندک گریختگان جمع شدند و به لشگرگاه بازآمدند، اما این حادثه چنان فتوری در آن جا کرد که زیستن در آن جا دشوار بود. شاهزاده محمود ناچار به طرف خرم‌آباد حرکت نمود، ولی این موضوع چنان قوتی به لشگر حسام‌السلطنه داد و آنان چنان قویدل گشتند که تا دو فرسنگی خرم‌آباد پیش آمدند، و از جانب محمود جمعی پذیرای جنگ شدند، ولی در اولین حمله شکست خوردند و گریختند. شاهزاده محمود در قلعه محصور افتاد و در قلعه بیش از چند روز آذوقه نداشت و ناچار قلعه را به شاهزاده شیخ علی میرزا و همایون میرزا وا گذاشته و خود با صد سوار از خرم‌آباد بیرون رفت، به امید این که از مردم فیلی و نهاوند لشگری فراهم کند. ولی در این راه کامیاب نگردید و چون نتوانست مردم متفرق شده را گرد آورد و با همدیگر متحد کند، ناچار راه دارالخلافه پیش گرفت

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۳۴۱ و ۳۴۲.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۳۴۲ و ۳۴۳.

و به نزد حسام السلطنه شتافت.^(۱) پس از او چند روزی شیخ علی میرزا به حفظ و حراست قلعه پرداخت و نبرد کرد، ولی چون در این جنگ سود و آینده‌ای نمی‌دید ناچار قلعه را گشود و تسلیم حسام السلطنه گردید. از طرف پادشاه گردید. و از طرف پادشاه نیز حکومت لرستان به حسام السلطنه واگذار شد و شاهزاده محمود در دارالخلافه ماند. شیخ علی میرزا به ملایر مراجعت کرد و همایون راه نهاوند در پیش گرفت.

محمود میرزا پس از معزول شدن از حکومت خرم‌آباد در سال ۱۲۲۴ هجری قمری به حکومت نهاوند منصوب گردید. بعد از ورود محمود میرزا به نهاوند عده‌ای از مردم لرستان که از حسام السلطنه محمدتقی میرزا دهشتی در خاطر داشتند، نزد محمود میرزا آمدند و با وی متحد شدند، و او را جهت انتقام از حسام السلطنه تشویق نمودند.^(۲) محمود میرزا این پیشنهاد را پذیرفت و آهنگ جنگ با حسام السلطنه کرد. در پایان امر فتنه‌ای بزرگ پدید آمد و دیگر باره کار حسام السلطنه و محمود میرزا به جنگ و کشتار انجامید، و طرفین به جمع‌آوری سپاه پرداختند. حسام السلطنه از قبایل باجلان، بیرانوند، سگوند و بختیاری سپاهی بزرگ فراهم کرد و از این سوی از نهاوند و سواره خزل ایلام و قبیله‌ی حسنوند فیلی لشگری گرد آوردند و به فرماندهی جهان‌شاه به استقبال جنگ رفتند. در دو فرسنگی نهاوند دو سپاه با هم تلاقی کردند. در مرحله‌ی اول جنگ سردار جهان‌شاه شکست خورد و فرار را بر قرار ترجیح داد و تا ملایر پیش رفت و روز بعد خود را به نهاوند رساند.^(۳)

محمود میرزا پس از شکست جهان‌شاه در نهاوند محصور گشت. فتح‌علی شاه چون این خبر را شنید دیگر بار همایون میرزا را به حکومت نهاوند منصوب کرد و میرزا را به مرکز احضار نمود. بعد از رسیدن همایون میرزا به نهاوند محمود میرزا از سفر به مرکز منصرف گشت و با دیگر جهت به دست گرفتن حکومت به نهاوند بازگشت، ولی از مرکز به حسام السلطنه و شیخ علی میرزا دستور داده شد که وی را روانه‌ی مرکز کنند. محمود میرزا در قلعه‌ی ژوبین دژ که در وسط شهر نهاوند بود متحصن گشت و همایون میرزا وارد شهر گردید. لشکر حسام السلطنه و شیخ علی میرزا در برابر ژوبین دژ سنگر گرفتند و طرفین مشغول تیراندازی گردیدند.^(۴) این نبرد

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۳۴۳.

۲- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۳۴۳ و ۳۴۴.

۳- تاریخ بروجرد، صفحه‌های ۳۴۴ و ۳۴۵.

۴- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۳۴۵.

حدود چهار ماه طول کشید و عده‌ای در این بین به قتل رسیدند، ولی بعد از چندی بین طرفین صلح برقرار گردید و حکومت به همایون میرزا رسید.^(۱)

زمانی که بین مرزداران و حکام ایران و عثمانی بر سر شهر زور جنگ درگرفت، محمدعلی میرزا دولتشاه با پانزده هزار نفر سوار و پیاده به خاک عثمانی هجوم برد و حسن خان فیلی از بزرگان لرستان نیز با جمعی از الوار به اردوی شاهزاده پیوست. دولتشاه در این جنگ پیروز گردید و شهر سلیمانیه را از عثمانیها گرفت و سپس از سرمن رای برای تسخیر بغداد حرکت کرد. شهر بغداد در شرف تسخیر بود که ناگهان در میان راه به ناخوشی اسهال مبتلا گردید و در نزدیکی طاق کسرا چون مرگ خود را احساس کرد، اسدخان بختیاری و حسن خان فیلی را که سالها بر ضد دولت یاغی بودند و آنها را مطیع نموده بود و در دستگاه خود از آنان استفاده می نمود و خواست و آنها را مرخص کرد که به شهرهای خود بروند و به آنان گفت که پس از من ممکن است که نسبت به شما بدرفتاری شود و موجبات اذیت و آزار شما را فراهم آورند.

پس از درگذشت حسن خان والی، جسدش را به عراق بردند و در اطراف حرم امیرالمومنین (ع) دفن نمودند، دختر وی خیرنسا در کنار وی مدفون است. و روی قبر حسن خان والی اشعار ذیل نوشته شده است:

وفات حسن خان عالی نسب پناه لرسقان و پشت عرب
به جنت خرامید بی تاج و تخت به الف دویست به هفتاد و هشت

فرزندان حسن خان عبارت بودند از: احمد خان، علی خان، حیدرخان، خسروخان، حسین خان، علیمردان خان و خیرنسا. همسر حسن خان آغازیبا دختر شهربانو فرزند یعقوب از طایفه‌ی شوهان ایلام بود.^(۲)

حسن خان والی حدود چهل سال بر منطقه‌ی ایلام و پشتکوه حکومت کرد. بعد از مرگ وی حکومت منطقه بین سه تن از پسرانش به نامهای احمدخان، حیدر خان، و علی خان تقسیم گردید، و آنان نیز منطقه‌ی ایلام و پشتکوه را به قرار زیر بین خود تقسیم کردند. احمد خان مناطق چرداول خزل، ملکشاهی، صالح آباد. حیدر خان مناطق ارکوازی، پنج ستون ده بالا، میش خاص، بهری، هندمینی، شیروان، صیفی، ملک خطاوی. و علی خان مناطق شوهان، کرد شامل

۱- تاریخ بروجرد، صفحه‌ی ۳۴۵.

۲- نقل از یدالله خان علوی فرزند غلامرضا خان والی.

(موسییان، دهلران، بیات، آبدانان).

از فرزندان احمدخان معروفترین آنان عباس، قلی خان، کرم خان و گرگین خان بودند. همسر احمد خان شهربانو فرزند محمدرضا خان ریزه‌وند از طایفه‌ی چرداول بود و او فرزند دختر نداشت.

از فرزندان علی خان معروفترین آنان علاقلی خان، رضاقلی خان، معصف خان، کاظم خان و شاه زینو (شاه زینب) بودند، علی خان یازده همسر داشت.

از فرزندان حیدرخان معروفترین آنان سید جواد خان، حسین قلی خان، بابا خان که یک چشم او نابینا بود و آغا جهان بودند. همسران وی خاتون فرزند میروله وگ از طایفه ارکوازی و شاه بانو بودند.

حسین قلی خان والی (ابوقداره)

حسین قلی خان (ملقب به القاب صارم السلطنه، سردار اشرف، والی و ابوقداره) فرزند حیدرخان بود و بعد از مرگ پدر به حکومت رسید. وی مصمم گردید که حکومت ایلام و پشتکوه را به صورت واحد درآورد و خود در رأس آنها حکومت کند، ولی فرزندان احمد خان و علی خان با وی به مخالفت پرداختند حسین قلی خان جهت تسلط و یکپارچه کردن منطقه ناچار شد که تصمیم خود را از راه زور به مرحله‌ی عمل درآورد. ابتدا عموزاده‌های خود را به عناوین مختلف از بین برد، عباس قلی خان را به تهران و علاقلی خان را به زرین‌آباد، که یکی از بخشهای حوزه‌ی نفوذش بود، تبعید نمود.^(۱) در اوایل حکومتش با دولت عثمانی در منطقه‌ی باقسای (باغ شاهی) که جزو قلمرو عراق بود درگیر شد و توانست منطقه‌ی باغ شاهی را به قلمرو خود بیفزاید و آن را ضمیمه‌ی خاک پشتکوه کند.

جهانگردانی که در دوران فرمانروایی حسین قلی خان از منطقه‌ی ایلام بازدید کرده‌اند، نظر خود را درباره‌ی وی به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند.

لردکرزن که خود شخصاً حسین قلی خان را دیده است می‌گوید: والی پشتکوه فرمانروای خونخوار و ستمگری است و با این که بیش از پنجاه سال از عمرش نمی‌گذرد، بی‌اندازه پیر و فرسوده بنظر می‌آید، زیر در راه‌پیمایی افراط می‌کند. حسین قلی خان از طرف

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۱۰- تاریخ رجال ایران، جلد ۵، صفحه‌ی ۸۳.

دولت ایران دارای لقب امیرتومانی یعنی سرلشگری است، و پسرش رضاقلی عنوان سرتیپی دارد. رضاقلی خان بیست و هفت سال از عمرش می‌گذرد، ولی برعکس پدرش بسیار مهربان و ملایم می‌باشد. وی از خونخواری و ستمگری بیزار است و مدتی به عنوان گروگان نزد ظل‌السلطان به سر برده است.^(۱) حسینقلی خان زمستان را در ده حسینه به سر می‌برد و همیشه با اعراب بنی‌لام می‌جنگید.

دمرگان که با اجازه‌ی حسینقلی خان از پشتکوه دیدن کرده‌اند درباره‌اش چنین می‌نویسد: خانواده‌ی والیان حدود سه قرن است که بر لرستان حکومت می‌کنند، و این آخرین بقایای حکومت ملوک‌الطوایفی در ایران می‌باشد. اگر چه منطقه‌ی لرستان از منطقه‌ی پشتکوه جدا است، ولی از هر کس در لرستان پرسشی که از این کوههایی که چون دیواره‌ای جلو افق برافراشته شده‌اند به کجا می‌رویم، با احترام زیادی پاسخ می‌دهد که مال والی یا ملک والی است.^(۲)

سپس دمرگان شرحی درباره‌ی سختگیری او نسبت به جهانگردان و کسانی که بخواهند از املاک وی دیدن کنند نوشته است و می‌گوید که بیشتر حکام ایرانی مایل به ملاقات با او نبوده‌اند و خود او نیز اگر می‌دانست که من عزم مسافرت به سرزمین پشتکوه جهت بررسی و تحقیقات را دارم، مانع می‌شد. او می‌گوید: در موقع بازگشت به کرمانشاه نیز موانعی بی‌شمار سر راه من ایجاد کرد. آنگاه درباره‌ی وضع اردوگاه و مردم تابع او چنین می‌نویسد: در فرود از زنجیرکوه به شهر کوچ‌نشین والی حسینقلی خان می‌رسیم. تقریباً هزار یا هزار و پانصد چادر اطراف چادر او جمع آمده است. هریک از آنها با ستونی برافراشته شده است و در دره‌هایی کوچک پراکنده‌اند. افرادی که ساکن این چادرها هستند، خدمه و سربازان (تفنگچی) والی هستند و از ایلات مختلفی که در بین قلمرو او زندگی می‌کنند تشکیل گردیده‌اند.^(۳) تمامی این جمعیت با رئیس آنها یک مرتبه از محلی به محلی می‌روند و در یک جا اقامت نمی‌کنند. این درست مدت زمانی است که برای خوردن علفها به توسط گوسفندان و اسبها و حیوانات پرشمار که همه جا چادرها را دنبال می‌کنند، لازم می‌باشد.

به محض ورود والی را خبر ساختم که مایل به زیارت او هستم. از آن‌جا که در ماه رمضان

۱- ایران و قضیه‌ی ایران، صفحہ ۳۳۷.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحہ ۳۱۴.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحہ ۳۱۴.

هستیم والی تمام روز را می‌خوابد و کمی مانده به غروب آفتاب بیدار می‌شود. حوالی ساعت پنج توانستم او را ملاقات کنم. او با پسرانش که یکی نه ساله و دیگری ده ساله است، همراه می‌باشد. پیرمردی است بلند بالا، با چهره‌ای سخت و بی‌رحم، ریشی بلند و سیاه رنگ مثل موهایش دارد. خود را بی‌اعتماد به ما نشان می‌دهد و می‌ترسد مبادا ما فقط برای مطالعه‌ی منطقه او و دادن گزارش به دولت ایران آمده باشیم. با این حال به رغم ترسها و پذیرایی سردش، مانع بازدید قلمروش نمی‌گردد، ولی ما را با آدمهای خود همراه می‌سازد.^(۱) والی پشتکوه چند بار مأمور جنگ با طایفه‌ی سگوند و سایر طوایف جسور پیشکوه شده، با کمک قوای دولتی و حاکم خرم آباد آنان را محاصره و تنبیه کرده است.

یکی از این جنگها که دمرگان در سفرنامه‌اش به آن اشاره می‌کند، حمله‌ی وی به طایفه‌ی سگوند است. حسین قلی خان والی از طرف دولت مرکزی مأمور سرکوبی قبایل جسور و سرکش سگوند شده بود که شهر دزفول را غارت کرده بودند، و او خود به فرماندهی نیروی مزبور با دوهزار نفر تا سرحد ولایت خویش پیش رفت و تصمیم گرفت شبانه از رودخانه‌ی کرخه بگذرد و سگوندها را که در ساحل چپ رودخانه مستقر شده بودند، غافلگیر کند.^(۲) یکی از خانهای لر به نام علیمردان خان که در حدود شوش قبایل سگوند اموال او را نیز غارت کرده بودند، و در نتیجه به اردوی والی پناه برده بود، همراه او بود. وی از طرف حسین قلی خان والی، مأمور گردید که وضع گذار ایوان کرخه را جهت عبور سپاه بررسی و تحقیق کند. علیمردان خان جهت این کار عازم گردید و فردای همان روز بازگشت و اظهار نمود که وضع گذار بسیار خوب است و آب گذار تا زانو بیشتر نمی‌رسد. قوای والی به حرکت درآمد و در حدود ساعت یازده شب به ساحل راست رودخانه رسیدند. آن‌گاه می‌بایستی از رودخانه بگذرند. اولین سوار وارد آب شد، ولی آب او را با اسبش درغلتاند و غرق کرد. سه نفر پیاده‌ی دیگر هم به همین سرنوشت گرفتار شدند، زیر عمق آب گذار به دو متر می‌رسید، و جریان آب نیز چنان سریع بود که مقاومت در برابر آن ناممکن بود.^(۳) پس علیمردان چه تحقیقی کرده بود؟ هیچ.

او هنگامی که با شتاب به طرف رودخانه می‌رفته است، با عربی مصادف می‌شود و او را مأمور می‌کند از وضع گذار برای او خبر بیاورد و خود در منزلی در آن حوالی به استراحت

۱. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۳۱۳ و ۳۱۴.

۲. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۱۴.

۳. جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۱۴.

می‌پردازد. عرب هم کار را به دیگری واگذار می‌کند و مانند علیمردان خان به استراحت می‌پردازد. فردای آن روز چون از عرب دومی خبری نمی‌رسد، عرب اولی نزد علیمردان خان می‌آید و می‌گوید گذار قابل عبور است. علیمردان خان هم سخن او را راست می‌پندارد و خبر را به اطلاع حسین قلی خان می‌رساند. ولی پس از واقعه‌ی غرق شدن چهارتن از کسان خود ناگزیر شب را تا صبح صبر می‌کند تا بتواند در روز عبور آب را از نو بررسی کند، اما چون هوا کمی سرد بوده است، افراد والی برای سرگرم کردن خود آتشی روشن کرده بودند.^(۱) روشنایی آتش موجب می‌شود که سگوندها از وجود آنها باخبر شوند و از ترس حمله‌ی والی با بنه و حشم خود از دسترس وی دور گردند، و به طوایف دیگر پناه برند. به هرحال حسین قلی خان والی نه فقط در پشتکوه، بلکه در پیشکوه نیز اعمال نفوذ کرد و چندین مرتبه با سران طوایف این ناحیه جنگید، مخصوصاً در اواخر عمر بر سر ناحیه‌ی هلیلان و طرهان بین او نظر علی خان طرهانی، از مشهورترین رؤسای طوایف لرستان که در پیشکوه اقامت داشت، زد و خورد های شدیدی روی داد.

حسین قلی خان برای پسران خود علیرضا خان و غلامرضا خان، صیمره و هلیلان را به نام خریدن تصاحب کرده بود و قسمتی از پیشکوه را تا طرهان از آن منطقه جدا کرد، و بسیاری از اوقات جهت تنبیه مخالفان خویش یا هوسهای دیگری که در سر داشت تا نزدیکی خرم‌آباد پیش رفته بود.^(۲) قوای لشگری او تقریباً شبیه به قوای دولتی و دارای نظم و ترتیب خاصی بود. در عهد او تنها منطقه‌ای از لرستان که آرامش کافی داشت و مردم با وجود استبداد شدید حکمران آرام و ظاهراً به دامداری مشغول بودند، قلمرو والی پشتکوه بوده است.^(۳)

حاج سیاح محلاتی درباره‌ی حسین قلی خان والی و وضع رعیت او چنین می‌نویسد: وقتی که به منطقه‌ی پشتکوه رسیدیم، چه بناهای قابل آبادی و چه مراتع و آبها و دره‌ها همه خالی و بایر بود، و در بعضی جاها اشخاص فقیر و بیچاره دیده می‌شد که لباس تنشان از کهنه و پاره‌گی مثل رشته‌پاره‌هایی که به درختها می‌بندند از تنشان آویزان بود. بعضی پاره نمدی به تن پیچیده بودند که اگر دور می‌انداختند کسی رغبت نمی‌کرد به کار جل الاغ بیاورد.^(۴)

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۱۴.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۳۱۴ و ۳۱۵.

۳- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۳۱۷، ۳۱۵.

۴- خاطرات حاج سیاح محلاتی، صفحه‌ی ۲۲۴.

اینان چند رأس بز و گوسفند در جلو انداخته بودند و می چرانیدند، و میان چرک و کثافت در برابر آفتاب سوخته از زحمت و گرسنگی پوستها به بدنشان چسبیده بود. رسیدیم به آبادی که عمارت ساخته نداشت، و از نی یا جگن به هم بسته شده، مثل آشیانه‌ی حیوانی ساخته شده بود، و خالی از هر اناث بود. آنها جز ظروف گلین نداشتند، با چادری از موی بز سیاه که چوبی به میانش زده، برپا داشته بودند. در راه و هر طرف خرابه‌های قدیمی زیاد دیده می شد. حیرت می کردم از این که مردمان پریشان و نادان چه گونه راهزنی و قتل نفس نمی کنند؟ تحقیق کردم، گفتند والی بهانه جواست، و به یک بهانه جمعی را به قتل می رساند. آنها از خوف، بهانه به دست وی نمی دهند.^(۱) گاهی کسی دیده می شد که لباس یا اسبی داشت، ولی از تحقیق معلوم می شد از نوکران والی است، و اگر گله‌ی گوسفند یا رمه‌ی اسبی دیده می شد، معلوم می گردید متعلق به والی می باشد. رعایا و سکنه به چیزی مالک نیستند.

حسین قلی خان والی که از چندین قرن پیش خود و پدرانش را سرپرست یا مالک الرقاب این مردم پریشان می داند، باز ایشان را بیگانه می شمارد، یا نفع خود را نمی خواهد، یا چه منظور از ضعف و بی حالی این بیچارگان دارد، به گمان من این اعتقاد مهلکی است در هر مستبد شخص پرست که می خواهد وقتی می بیند دچار مخمصه شده است، بتواند اموال خود را به سهولت به جایی امن ببرد، چون به قسم و عهد و قول دولتیان اطمینان ندارد. به بسیاری کسان آنان عهد و قول و اطمینان دادند و قرآن مهر کرده فرستادند، ولی بعد فریب دادند، تیرباران کردند و در حالی که همان قرآن در بغل ایشان بود، سوراخ و غرق خون گشتند.^(۲) پس اگر ترا خواستند و رفتی اطمینان نیست، و اگر نرفتی برای خرج تراشی به دولت ترا یاغی می خوانند و لشگرکشی می کنند.

بعد، پسرش غلامرضا خان وارد شد و خیلی شبیه به پدر بود. تمام ارکان اداره‌ی والی و اغلب خدام او سیاهان بودند، و از صاحبان مال و خانه و جلال تنها میرزا رشیدخان سفید بود، او پسر عمویی داشت میرزا موسی نام و جز اینها کسی در میان کسان والی صاحب خط و سواد نبودند.

حسین قلی خان عیال متعدد داشت و حتی می گفتند دو خواهر با هم در نکاح دارد. وقتی که از وی علت این کار را پرسیدند، جواب داد که عیبی ندارد، شاه هم همین کار را برای پسر

۱- خاطرات حاج سیاح محلاتی، صفحه‌ی ۲۲۵.

۲- خاطرات حاج سیاح محلاتی، صفحه‌ی ۲۲۶.

بزرگش کرده است.

غلامرضا خان پسر والی جوان رشیدی است، ریاضت و مشق تیراندازی دارد. پسر کوچک ترش علیرضا خان هم جوان است و غالباً به کار سواری و شکار مشغول می شوند. قبل از سفارت فخری بیک سفیر عثمانی، سواران او به خاک عثمانی تاخت برده بودند و غارت می آوردند. بعد از آن به سختی از این کار جلوگیری شده است. خلاصه آن که از تمدن زیاد به دوراند. از دیدن اوضاع و پریشانی ایل و رعایا که واقعاً مرده‌ی متحرک بودند، زیاد دل‌تنگ شدم. نخواستیم زیاد بمانم و آن اوضاع را تماشا کنیم. اظهار کردم که مرخص کنید، سیاحتی به پشتکوه هم بکنم. اصرار کردند چند روز دیگر بمانم، قبول نکردم، پس تهیه‌ی حرکت را دیدند. چون بنای حرکت شد، میرزا رشیدخان از طرف والی پنجاه تومان پول و یک قاطر برای مرکوب من حاضر کرد.

امتناع از قبول پول کردم، گفت چرا قبول نمی کنید، گفتم می بینم از چه کسانی گرفته شده است. گفت اولاً اگر شما نگیرید قطعاً به صاحبش نخواهید رسید، ثانیاً قطعاً از شما می رنجد و حتی بعد از این قطع احسان خواهد کرد.^(۱)

ثالثاً من می دانم پول از قیمت قاطرها است که فرستاده اند و در بغداد فروخته اند. این قاطر هم از رمه‌ی خود او است. من دیدم که منزل مرا می یابند و قدغن کرده اند کسی نزد من نیاید و خبر از اوضاع و رفتار او ندهد. به هر حال قاطر را قبول کردم و عازم شدم. یک نفر سوار همراه ما کرد. قاطر را میرزا قاسم سوار شد و من هم قاطری کرایه کردم. روز بعد به راه افتادیم. والیزاده‌های فعلی لرستان از اعقاب والیان پشتکوه هستند و عده‌ای از آنها در شوش و حوالی دزفول و گروهی در خرم‌آباد، برخی در کرمانشاهان و عده‌ای در بغداد سکونت دارند. والیزاده‌های پشتکوه از نسل اسدخان فرزند اسماعیل خان، و والیزاده‌های شوش از نسل کلبعلی خان، و ساکنان خرم‌آباد از اخلاف علیمردان خان والی معروف هستند.^(۲)

علت جدایی آنها چنین بود که پس از کشته شدن رؤسای طوایف پیشکوه به وسیله‌ی حسن خان، چون وی اقامت در خرم‌آباد را مصلحت ندید بزرگان طایفه‌ی خود را به حضور پذیرفت و گفت که من به پشتکوه می روم، کسانی که مایل به آمدن هستند هرچه زودتر وسیله‌ی حرکت را فراهم سازند. فرزندان شاهوردی خان (اقوام نزدیک والی) با او مهاجرت کردند ولی

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌های ۲۲۷ و ۲۲۸.

۲- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۱۹ - خاطرات حاج سیاح محلاتی، صفحه‌ی ۲۲۸.

خان جان والیزاده که از نسل علیمردان خان بود و در خرم آباد املاک وسیعی داشت به جای ماند و اغلب والیزاده‌های خرم آباد از اخلاف او هستند.

رابینو در کتاب خود راجع به حسین قلی خان چنین می‌گوید: حسین قلی خان در اقامتگاه تابستانی خود در ده بالا (که بعداً به حسین آباد معروف گردید) که در دره‌ای واقع شده است، قصری برای خود ساخت. در گذشته نام آن کاخ بوده است.^(۱) جایی که برای خود ساخته بود که هم مقر تابستانی بود و هم قلعه‌ی نظامی، از آن گذشته او یک باغ بسیار عالی نیز در خارج قلعه احداث نمود. وی زمستان را در دمب قلامون که بعد نامش به حسینه تغییر کرد اقامت می‌کرد. حسین قلی خان در کنار رودخانه‌ی گنجان چم مانند ده بالا عمارتی برای خود ساخته، باغی نیز احداث کرده بود افراد مسلح که تابع او بودند و عده‌ی آنان بالغ بر دوهزار نفر می‌شد، به خوبی مجهز و مسلح بودند. در سال ۱۲۸۱ هجری قمری که دیرکوندها یاغی شدند و به همسایگان خود تعدی و تجاوز روا می‌داشتند، حسین قلی خان پدر غلامرضاخان که او هم قبلاً ملقب به صارم‌السلطنه و سردار اشرف بود، برحسب امر دولت با افراد مسلح و سواران خود با تجهیزاتی برای قلع و قمع آنان عازم شد، و چون فتح نمود غلامرضاخان در این سال ملقب به فتح‌السلطان گردید.^(۲)

جنگ دیگر حسین قلی خان والی با عربهای بنی‌طرف در هویزه بود. آنان قصد جدایی از منطقه را داشتند، ولی حسین قلی خان در بیشتر جنگها خود فرماندهی بر عهده داشت و شخصاً در جنگ شرکت می‌کرد. عربها در این جنگ او را ابوقداره نامیدند و در نتیجه بعدها به حسین قلی خان ابوقداره مشهور گردید، و بازماندگان وی نام خانوادگی خود را ابوقداره گذاشتند. حسین قلی خان والی در سال ۱۳۱۷ هجری قمری درگذشت.

حسین قلی خان والی همسران متعدد داشت که عبارت بودند از: ملک‌زاده و حمیده، فرزندان لطفعلی خان بالاوند که هر دو خواهر بودند، هکوم از طایفه‌ی کثیر عرب در منطقه‌ی دزفول، نازاره فرزند حاتم‌بگ طایفه‌ی جودکی و حجه فرزند محمدشریف از طایفه‌ی عرب در زروانیه. فرزندان وی غلامرضاخان و علیرضاخان بودند. در زمان حیات حسین قلی خان علیرضاخان حکومت هلیلان و زردلان را به عهده داشت. مادر غلامرضاخان نازاره و مادر

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۱۹.

۲- تاریخ رجال ایران، جلد ۵، صفحه‌ی ۸۹.

علیرضاخان ملکزاده بود. همسران دیگر حسینقلی خان بیچه‌دار نشدند.^(۱)



حسینقلی خان ابوقدّاره

غلامرضاخان والی

غلامرضاخان والی پشتکوه ملقب به القاب فتح‌السلطان، صارم‌السلطنه، سردار اشرف، پسر بزرگ و ارشد حسین قلی‌خان ابوقدره بود. در سال ۱۲۸۱ قمری، دیرکوندها یاغی شده بودند و همسایگان خود را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند و اموال آنان را به یغما می‌بردند. به امر دولت حسین قلی‌خان ابوقدره پدر غلامرضاخان مأمور سرکوبی آنان شد. در این نبرد و عملیات غلامرضاخان با همراهی تفنگداران و سوارانی که به عمله معروف بودند از طرف پدر مأمور سرکوبی دیرکوندها گردید و توانست آنان را به شدت تنبیه و مجازات نماید. بعد از این عملیات بود که ملقب به فتح‌السلطان گردید. در سال ۱۳۱۷ هجری قمری که حسین قلی‌خان ابوقدره درگذشت، غلامرضاخان به جای پدر به قدرت رسید و حکمران مناطق ایلام (پشتکوه) شد.^(۱)

صارم‌السلطنه‌ی سوم (امان‌الله خان) در سال ۱۳۲۱ هجری قمری بر ضد پدر خویش قیام کرد، و غلامرضاخان سردار اشرف مجبور گردید که به ایوان پناهنده شود. چندی بعد میان پدر و پسر صلح برقرار شد و غلامرضاخان همان اقتدار سابق را در پشتکوه برای خود پیدا کرد. در سال ۱۳۱۸ هجری قمری که سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله حاکم خوزستان، لرستان، بروجرد و بختیاری شد. او به مرکز احضار شد و حاکم تهران گردید، و ابوالفتح میرزا سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین‌شاه به جای وی به حکومت مناطق فوق منصوب گردید، و حکومتش چند سالی به طول انجامید. وی برای این که در آینده دستیارانی داشته باشد، با دختر غلامرضاخان سردار اشرف نیز ازدواج نمود.^(۲)

دوران حکومت غلامرضاخان مواجه با حملات شدید نظرعلی‌خان طرهانی بود. دشمنی سایر طوایف نیز حکومت او را تضعیف کرد و آماده‌ی زوال ساخت. با تمام این احوال غلامرضاخان در مقر حکومت خویش قدرتی فراوان داشت و نظم و ترتیب سپاه و ثروت هنگفت او و نفوذش در بعضی نقاط پیشکوه لرستان نیز به چشم می‌خورد.

غلامرضاخان با دشمنان مشروطه ارتباط داشت و از یاران وفادار سالارالدوله به شمار می‌رفت. غلامرضاخان در اواخر دوران قاجاریه با شیخ خزعل متحد گردید و قرار شد سواران خود را در اختیار او بگذارد، ولی شیخ خزعل دستگیر شد و غلامرضاخان تنها ماند. با تحولاتی

۱- تاریخ رجال ایران، جلد ۵، صفحه‌های ۱۷۰ و ۱۶۹.

۲- تاریخ رجال ایران، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۷۰.

که در ایران به وجود آمده بود، او به خوبی حس می‌کرد که روزگار حکومت خاندانش به سر آمده است.^(۱)

از این رو هنگامی که وی را به مرکز احضار کردند، امتناع ورزید. غلامرضاخان پس از این سریچی چون آینده‌ی خود و خانواده‌اش را در خطر دید، ابتدا اموالش را به عراق فرستاد. رضاشاه چون وجود حکومت ملوک‌الطوایفی و والیان را در ایران برای آینده‌ی خود خطرناک می‌دید، تصمیم گرفت آنان را از میان بردارد، و ابتدا شروع به قلع و قمع و خلع سلاح ایلات لرستان و تخته‌قاچو کردن آنان نمود. غلامرضاخان پس از رسیدن قوای دولت به پشتکوه با خانواده‌اش به عراق مهاجرت کرد و در آن جا سکونت گزید.^(۲)

یدالله‌خان پسر غلامرضاخان که پس از فرار پدر خود را والی پشتکوه می‌دانست برای بیرون راندن قوای نظامی که فرماندهی آنان به عهده‌ی سرتیپ کوپال بود نتیجه‌ای نگرفت و ناچار به پدرش پیوست. یدالله‌خان از بغداد نامه‌ای به شاه نوشت و از وی امان‌نامه خواست و شاه درخواست وی را پذیرفت. نخست‌وزیر هدایت (مخبرالسلطنه) دست‌خط رضاشاه را با قرآنی مهر کرده برای تأمین پدر و پسر به عراق فرستاد که به ایران باز گردند. فرستادن امان‌نامه مصادف بود با اعدام رؤسای الوار در خرم‌آباد. سپهبد احمدآقا امیراحمدی برای هر یک قرآنی مهر کرده فرستاده بود و به آنان تأمین داده شده بود که در صورت تسلیم شدن به آنان آسیبی نخواهد رسید، ولی پس از تسلیم شدن همگی توسط سرلشگر حسین آقاخان خزاعی به دار آویخته شدند.^(۳) از این جهت، غلامرضاخان والی و یدالله‌خان پسرش که جریان امور را چنین دیدند از آمدن به ایران منصرف گشتند.

غلامرضاخان والی در عراق درگذشت، ولی بعد از عادی شدن اوضاع ایران فرزندان او به ایران باز گشتند. از جمله یدالله‌خان که هم‌اکنون در شهر آبدانان از توابع ایلام سکونت دارد. در زمان حکومت غلامرضاخان والی مناطق پشتکوه بین پسرانش تقسیم شد و هر کدام از طرف پدر زیر نظر والی حکمرانی می‌کردند و خود والی در حسین آباد (ایلام کنونی) مستقر بود. شهرهای زرین‌آباد، دهلران، آبدانان و صیمره توسط یدالله‌خان، و شهرهای ایوان و سومار، ارکوازی، باولی، خزل و پنج‌سین توسط امان‌الله‌خان، که زمانی به قدرت رسید ۳۵ سال داشت،

۱- جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، صفحه‌ی ۳۱۵.

۲- تاریخ رجال ایران، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۷۰.

۳- تاریخ رجال ایران، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۷۰.

و شهرهای هلیلان، زردلان، شیروان و چرداول توسط اسفندیارخان، که در آن زمان ۲۵ سال داشت، و شهرهای مهران، ملکشاهی، صالح آباد، ده بالا و عالی بیگی توسط علی قلی خان که ۲۵ سال داشت، اداره می شدند.^(۱)

غلامرضاخان همسران متعدد داشت که عبارت بودند از: والیه خانم فرزند حشمت الدوله عبدالله میرزا. صاحب خانم فرزند برخوردارخان از طایفه امرایی کوه دشت لرستان، زبیده خانم فرزند داوودخان کلهر. آغاسلطان خانم فرزند محمدقلی خان از طایفه بالاوند هلیلان. فرزندان وی عبارت بودند از: امان الله خان، علیقلی خان، خلیل الله خان، امیرخان، محمدحسن خان، حیدرخان، یدالله خان، منصورخان، ناصرالله خان، تاج، عالی، آغازیبا، فردوس، شاه زنان، ملوک، سرور، عقلیم، فاطمه و نظیره.



غلامرضا خان والی



یدالله خان علوی فیلی (اشرف الملک) سمت راست به اتفاق شیخ محمد عربی پاشا از بزرگان اماره عراق



بدالله خان اشرف الملک، نقر وسط با لباس سرتیپی ارتش عراق

۱۳

ایلام به روایت

نقشه‌ها و تصاویر



× آثار استغواينندی انسان شادرتک

۱۰۰ ×



آستوری

سنگی-استخوانی
تمدنهای میان سنگی
مدیترانه غربی
تاردرنوسی

مادون نورسکی
ایرانیال

دانوبی ۱

هندو

اروپا

سرایوو

مادون نورسکی
دنیای سیاه

تمدنهای

نوسنگی

تشیای

حاشی

مصری

حاجی لر

تمدن های مس سنگی

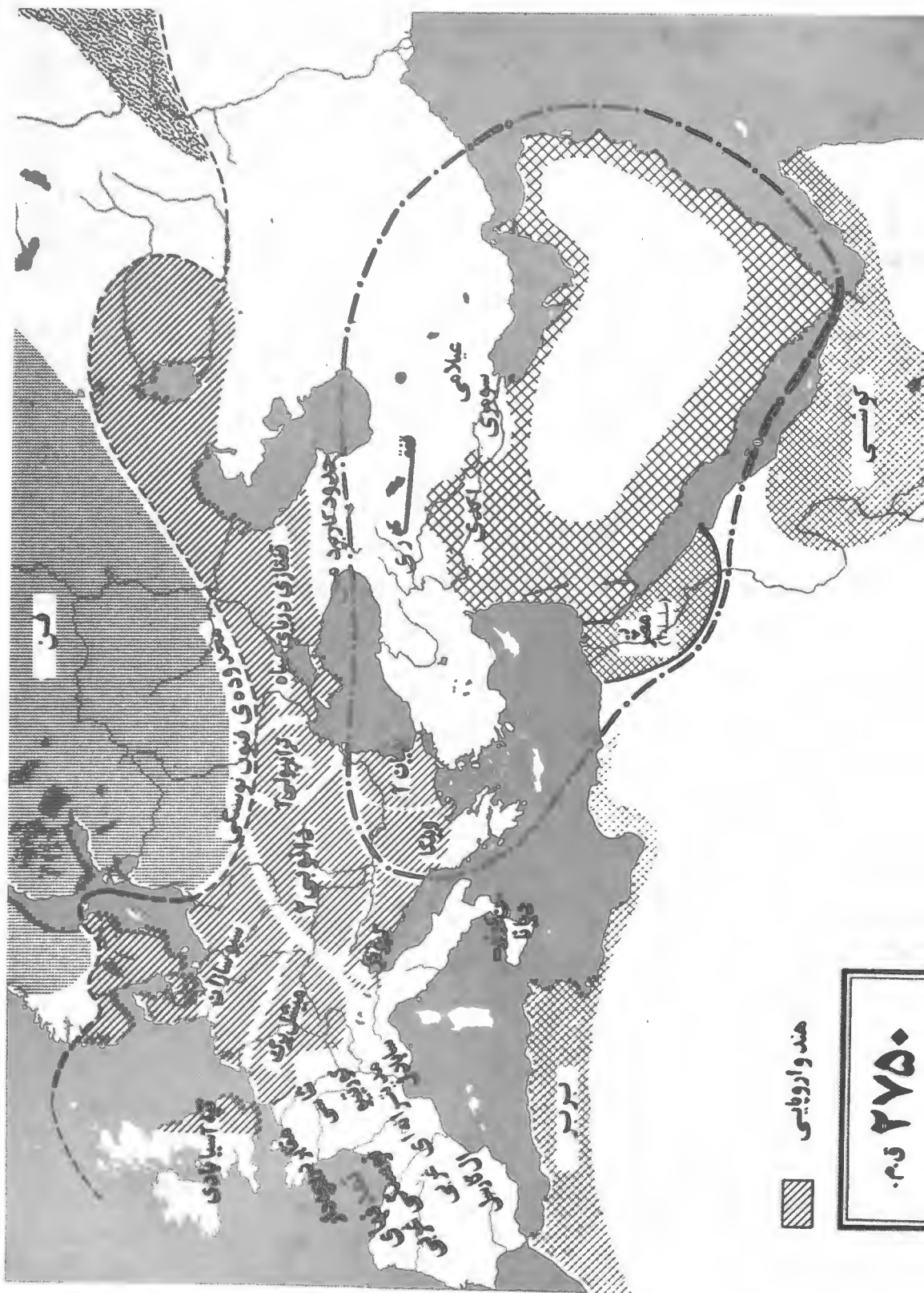
فنیقی

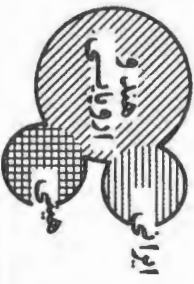
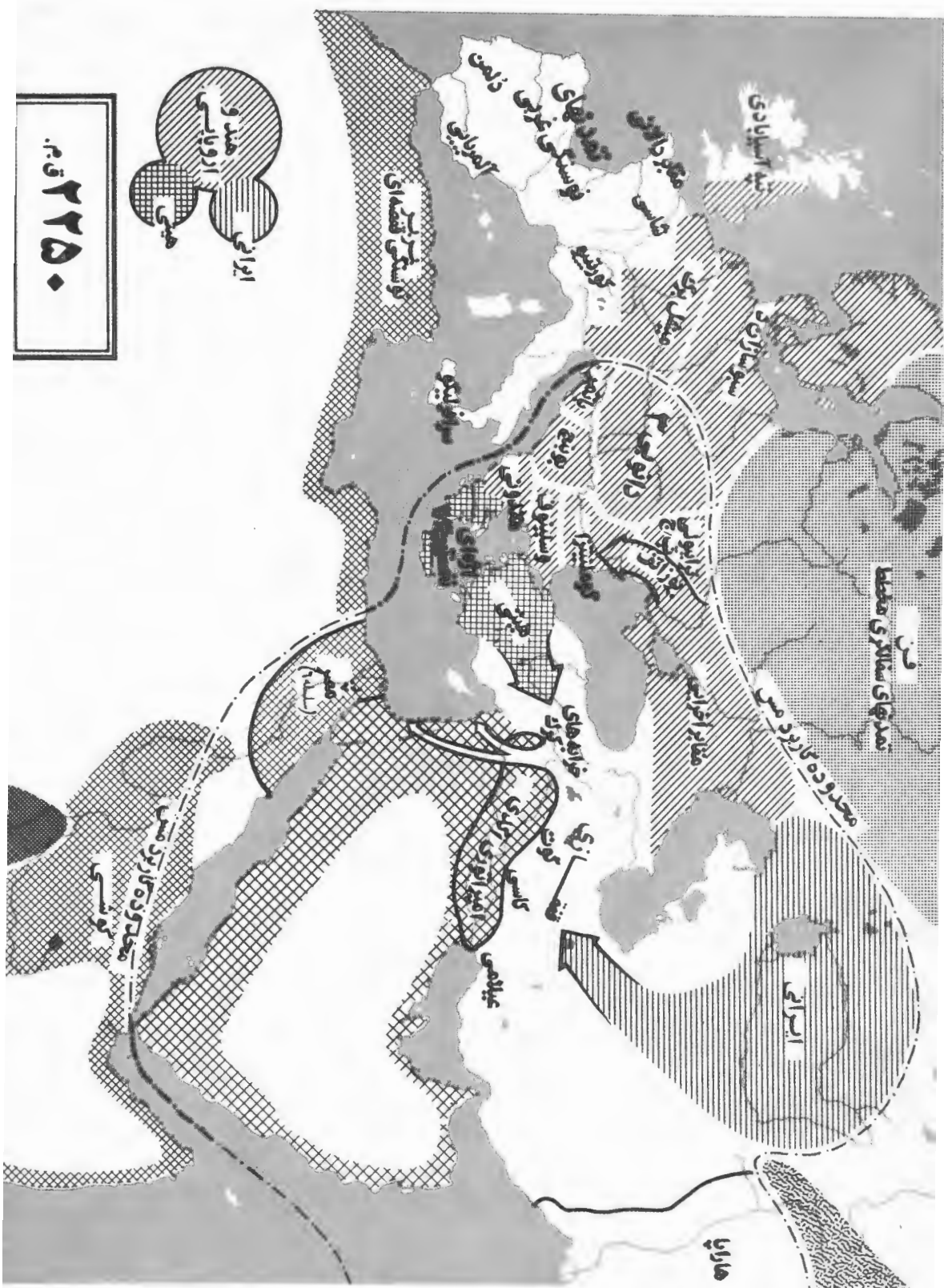
سامی

حلی

فونی

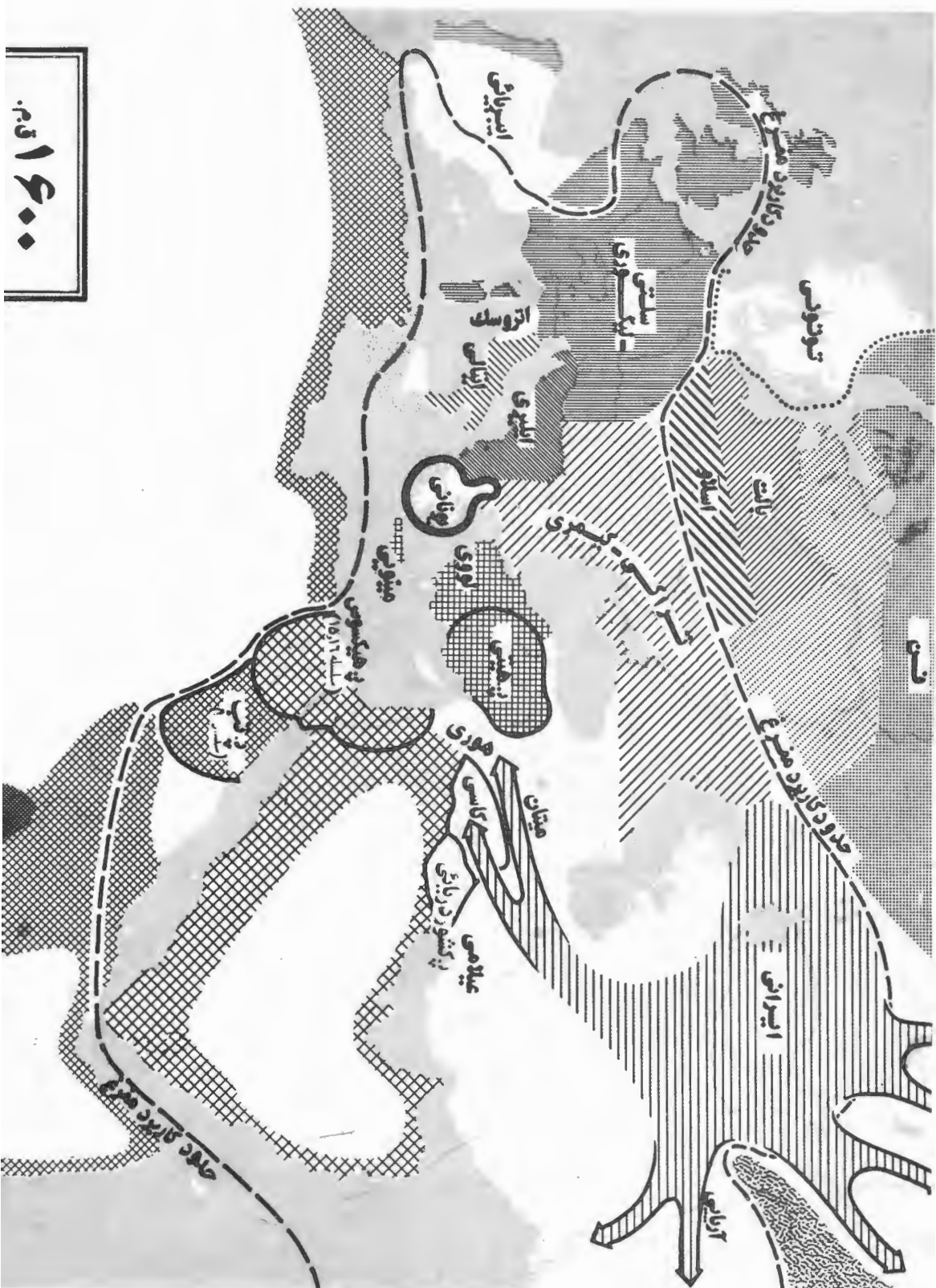
تی

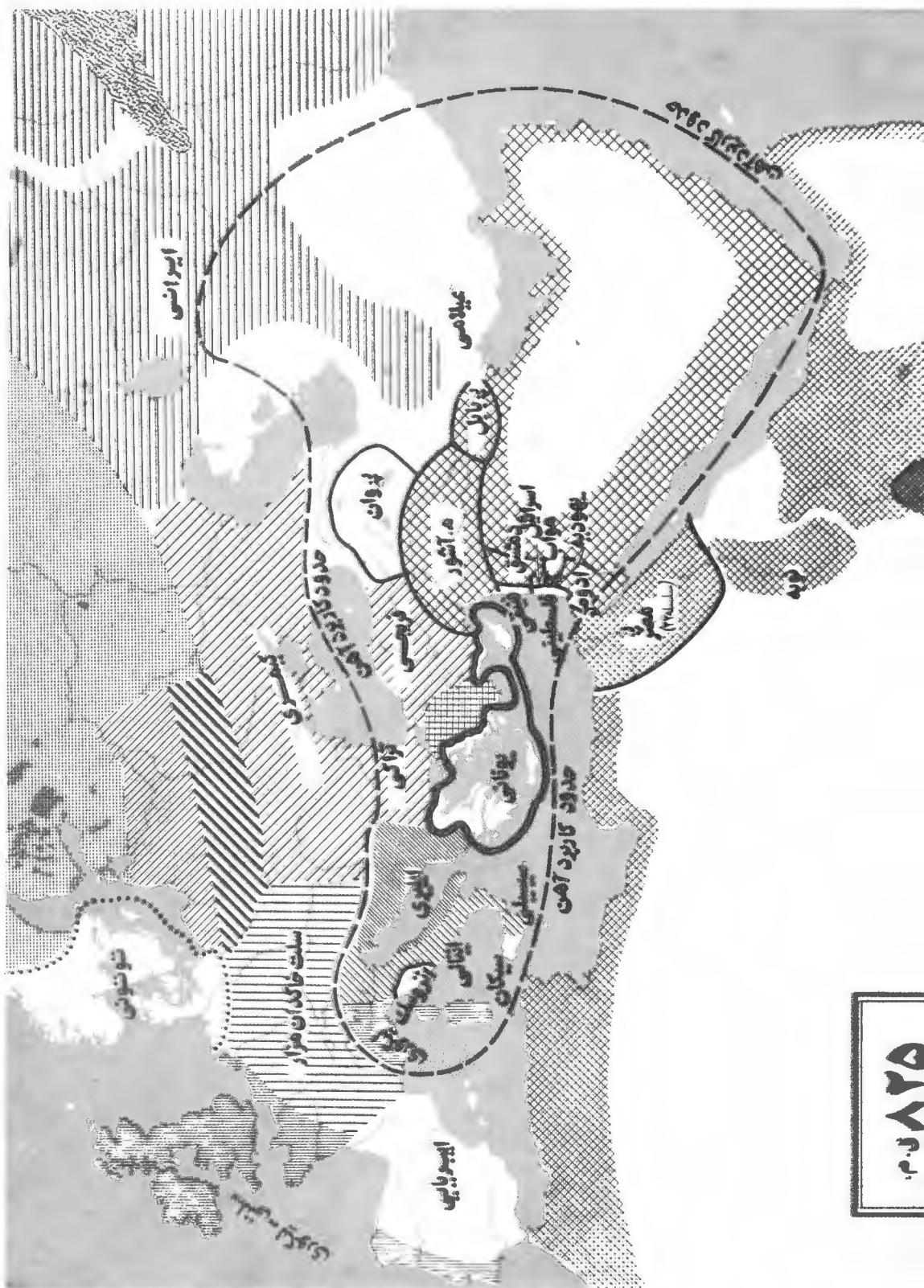


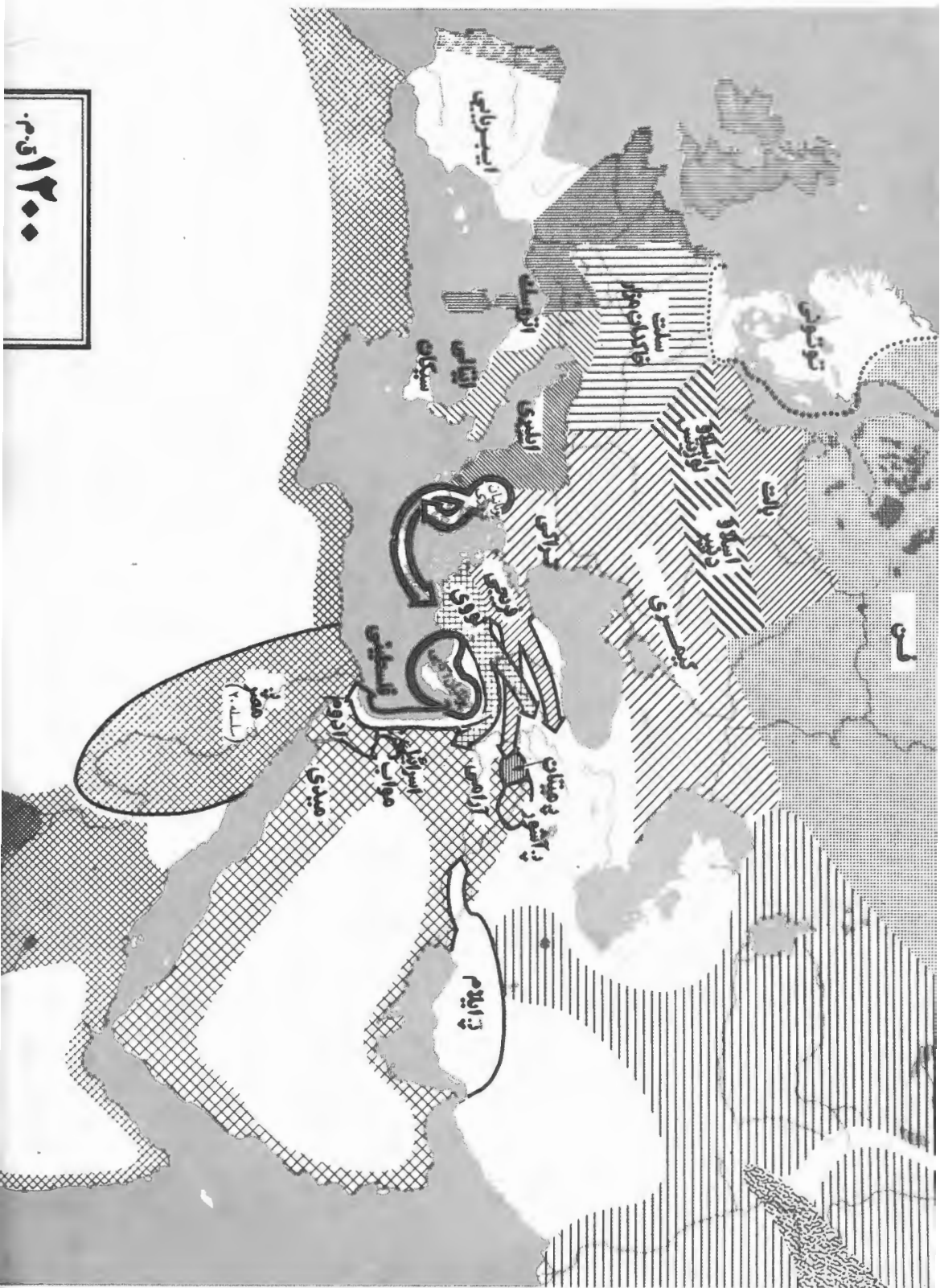


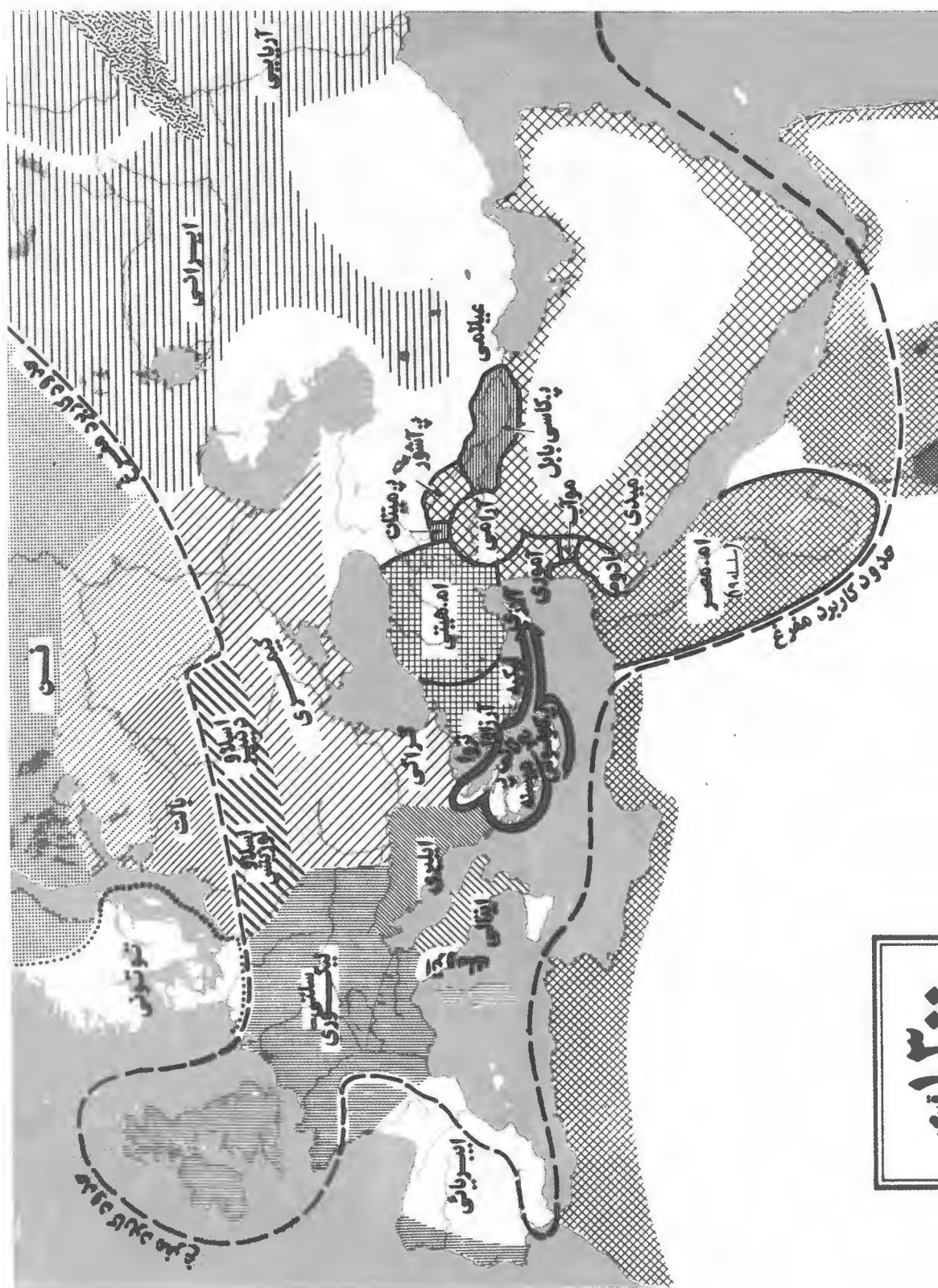
۲۲۵۰ ق.م.

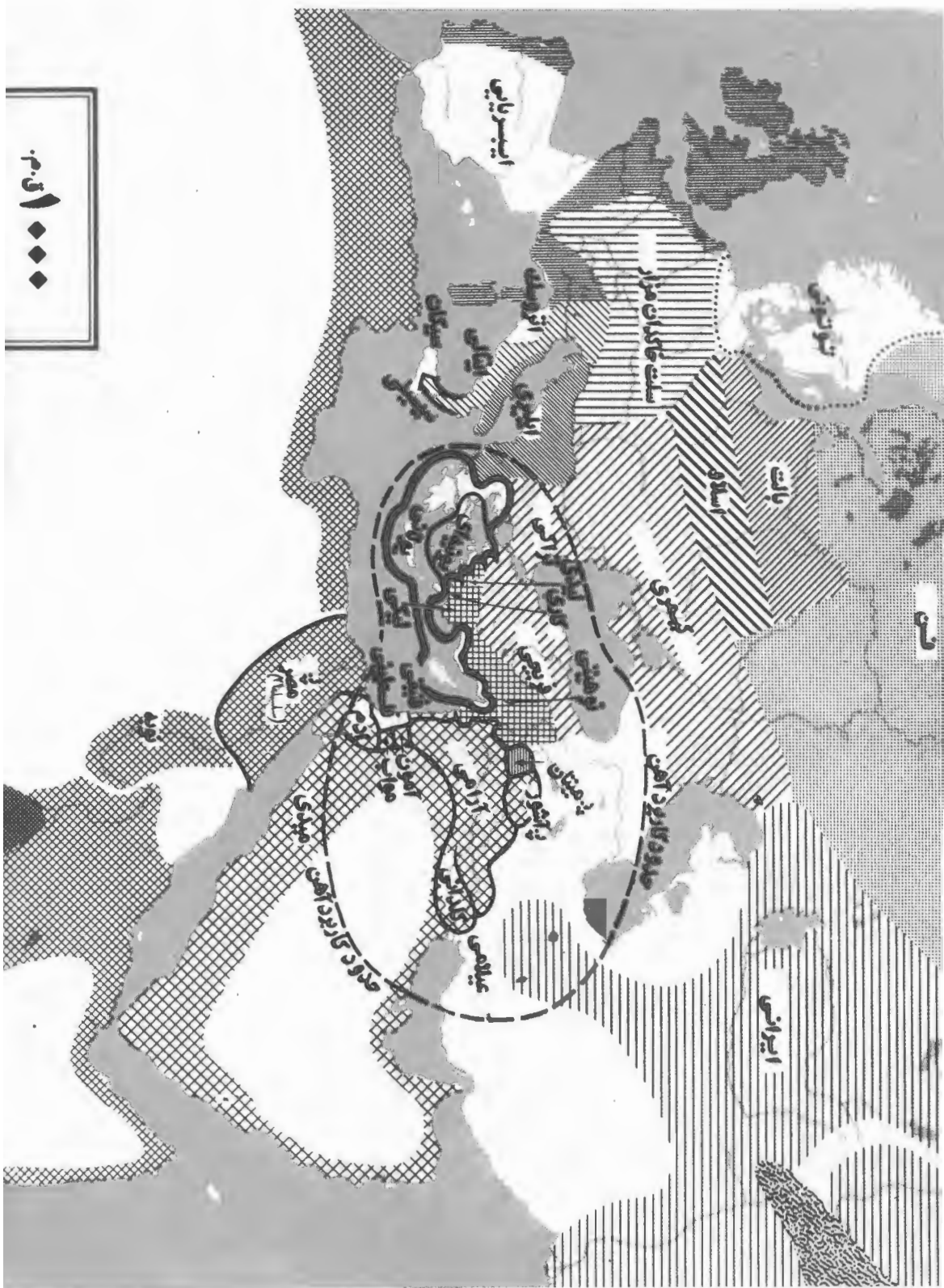


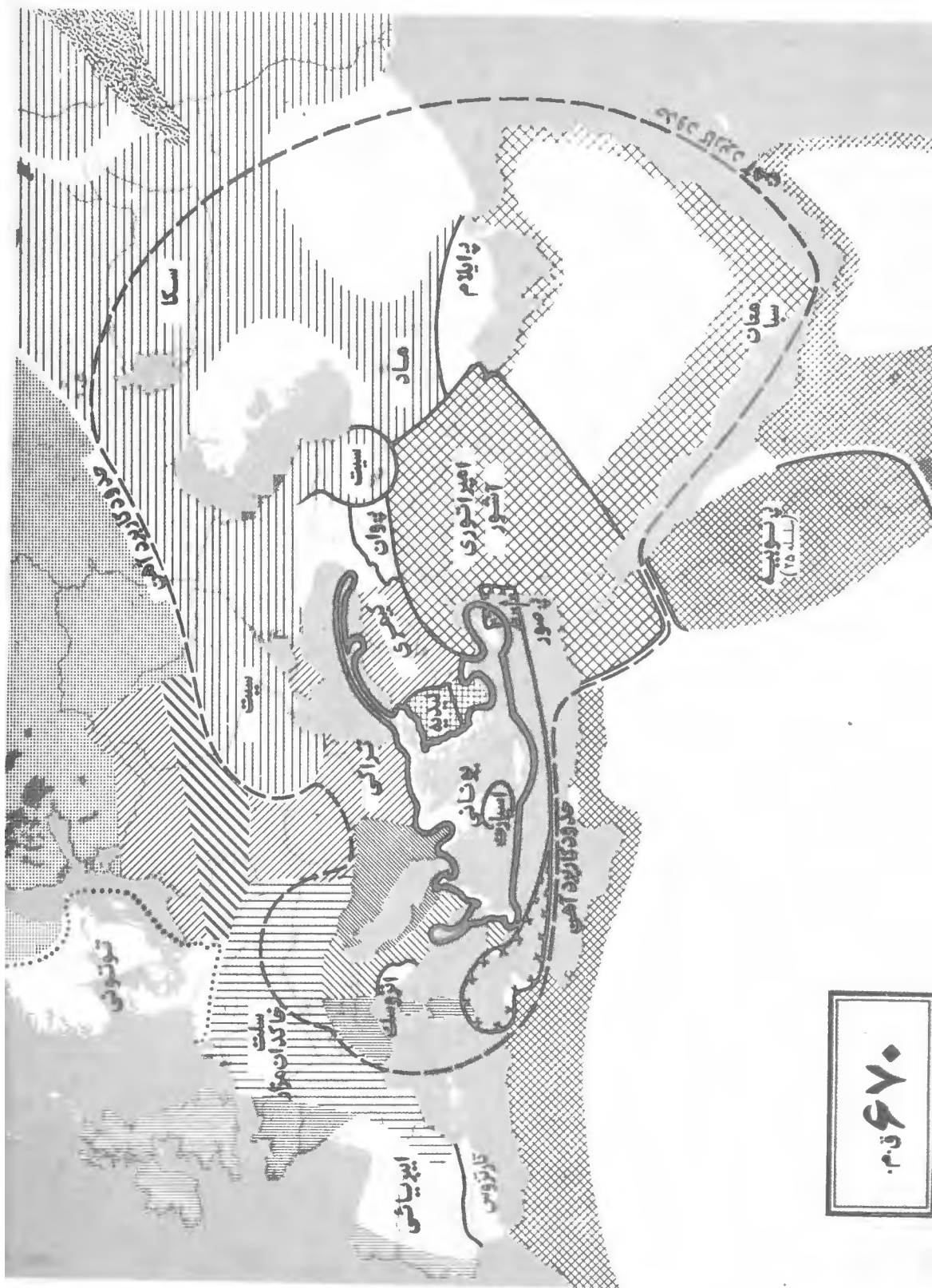


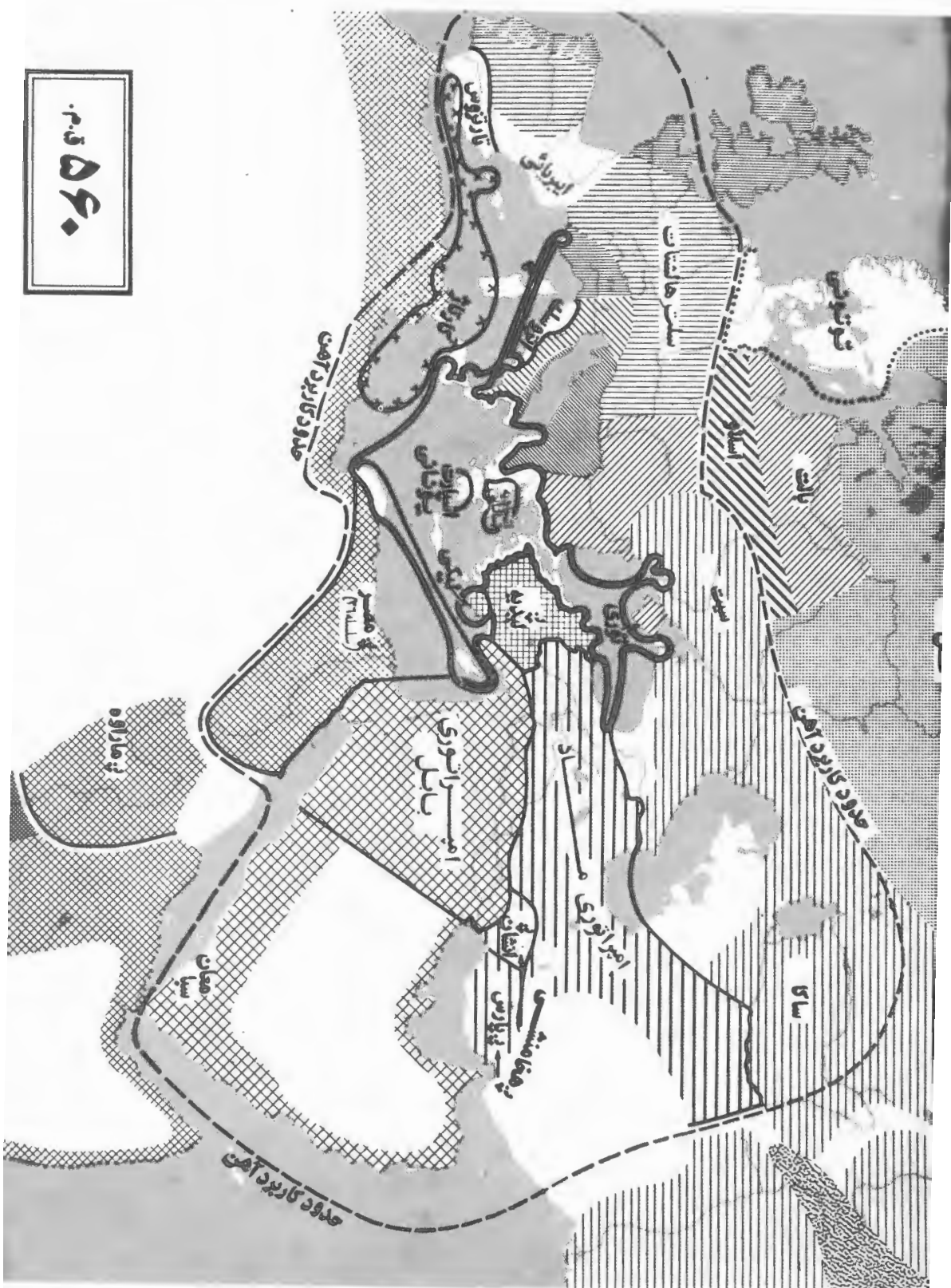






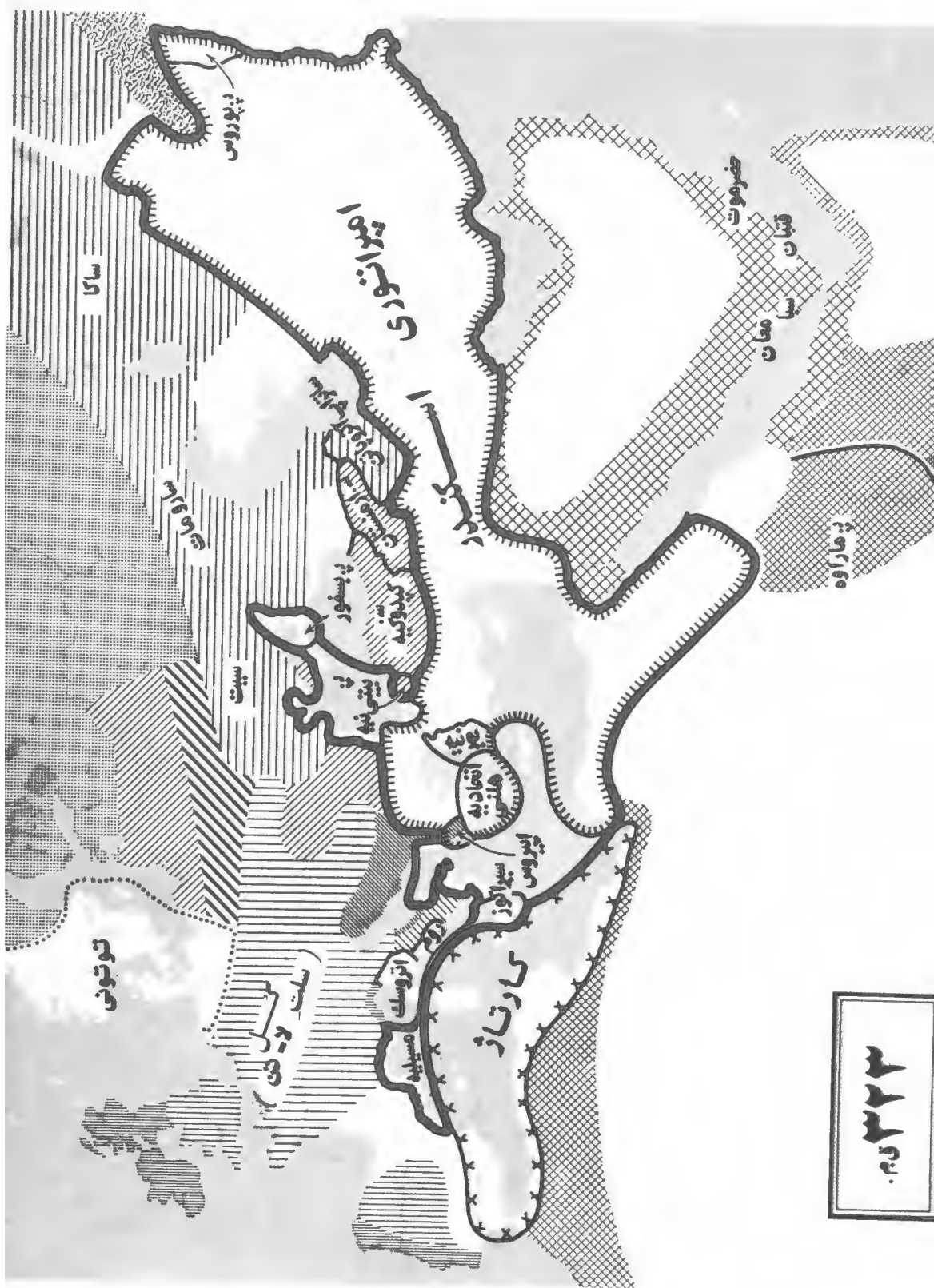


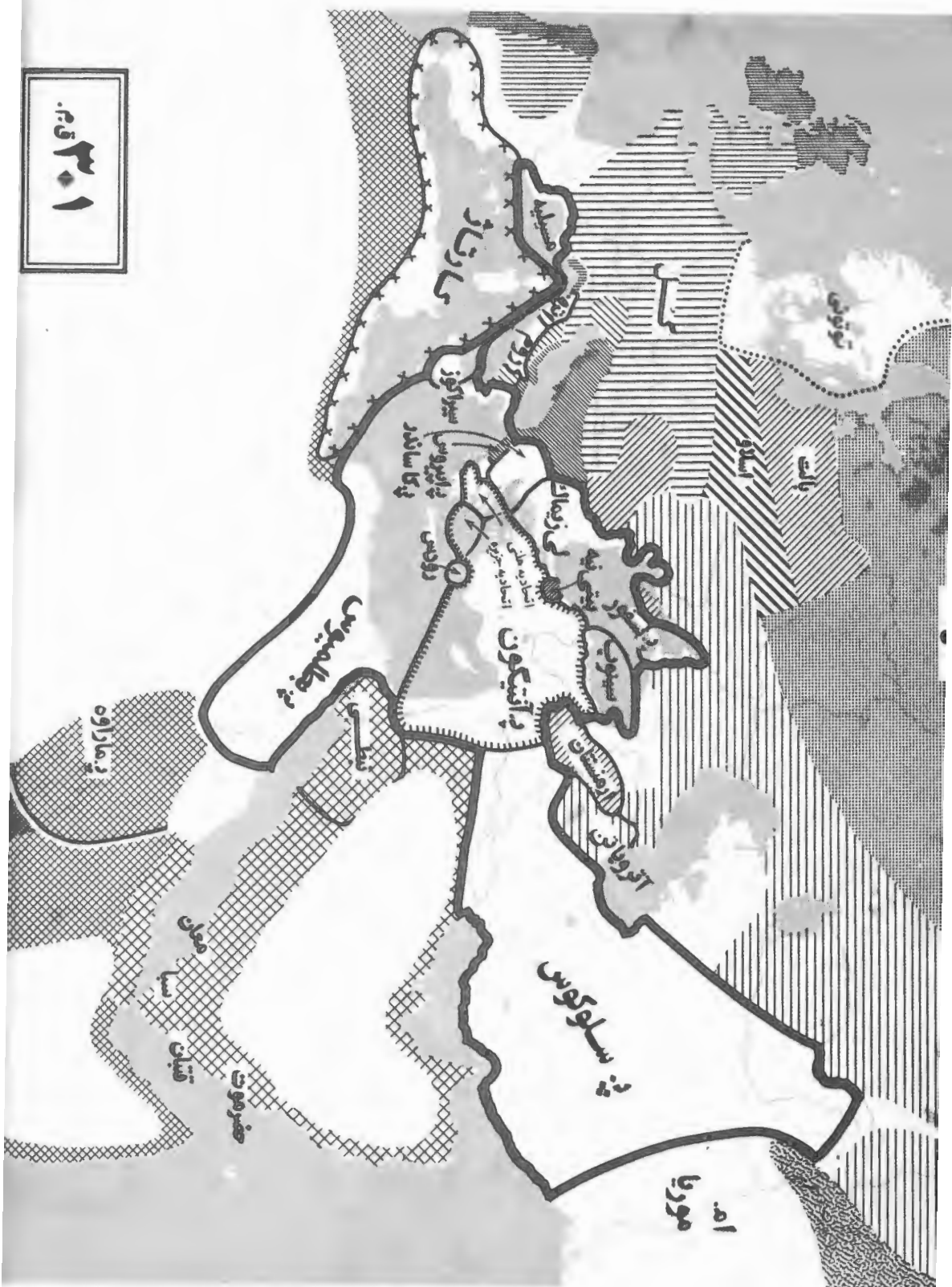














موریا

سلوکیان

طبرستان

سیستان

پنجاب

پنجاب

پنجاب

پنجاب

پنجاب

پنجاب

پنجاب

پنجاب

پنجاب

پنجاب

پنجاب

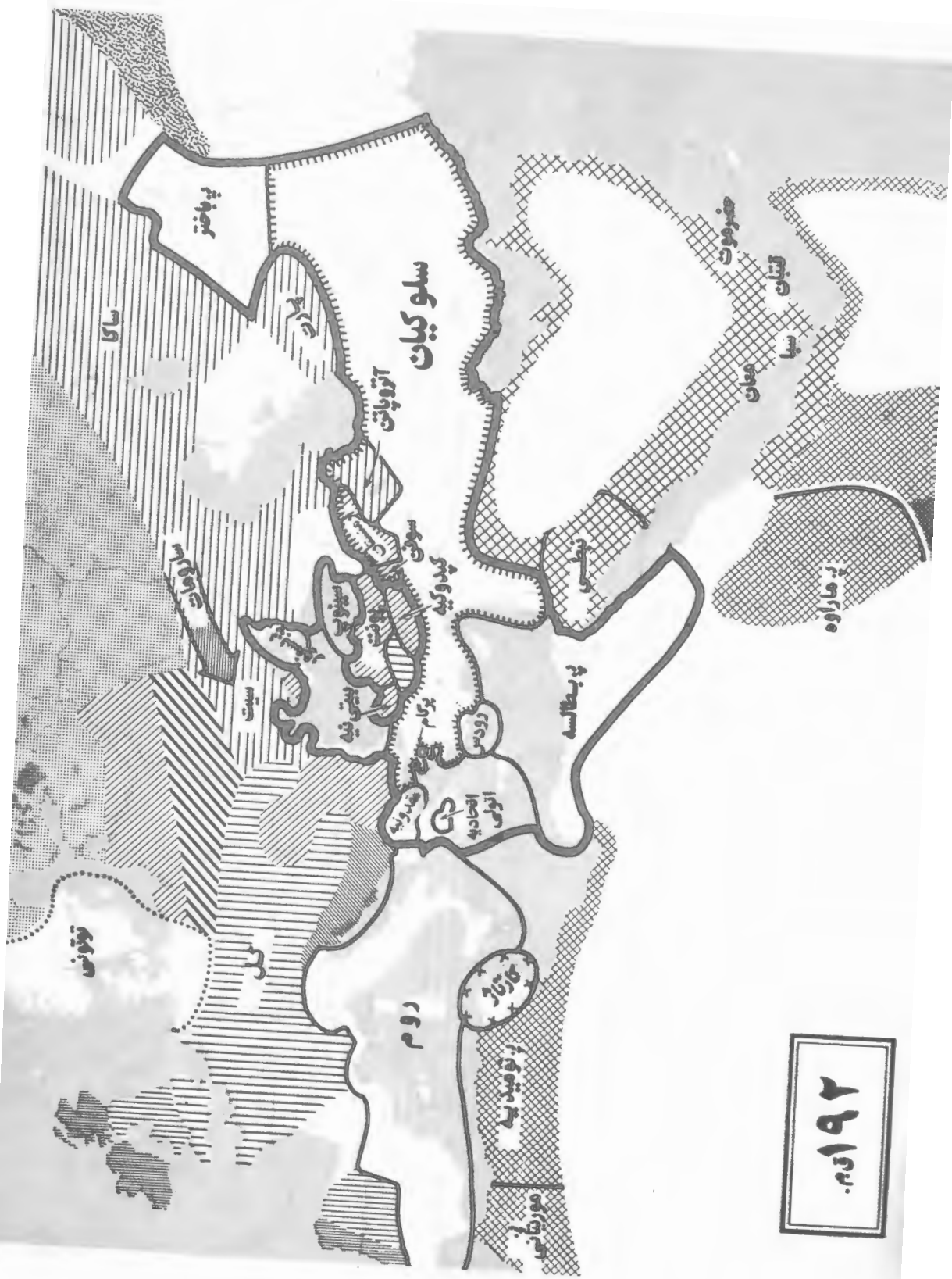
پنجاب

پنجاب

پنجاب

پنجاب

۲۰۲۷



سلوکیان

اتروپاتی

پنجاب

پامیر

پامیر

پامیر

پامیر

پامیر

پامیر

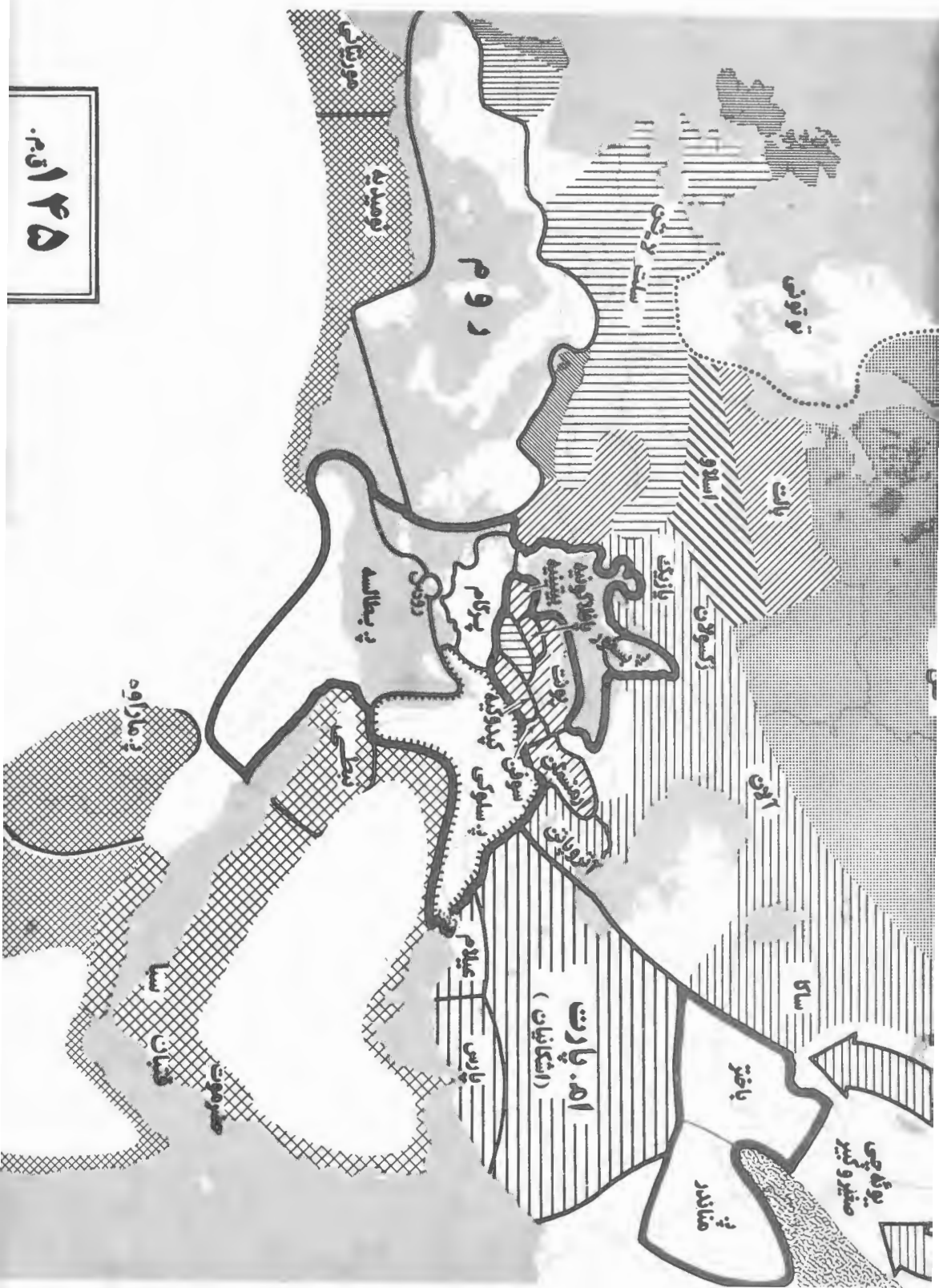
پامیر

رود

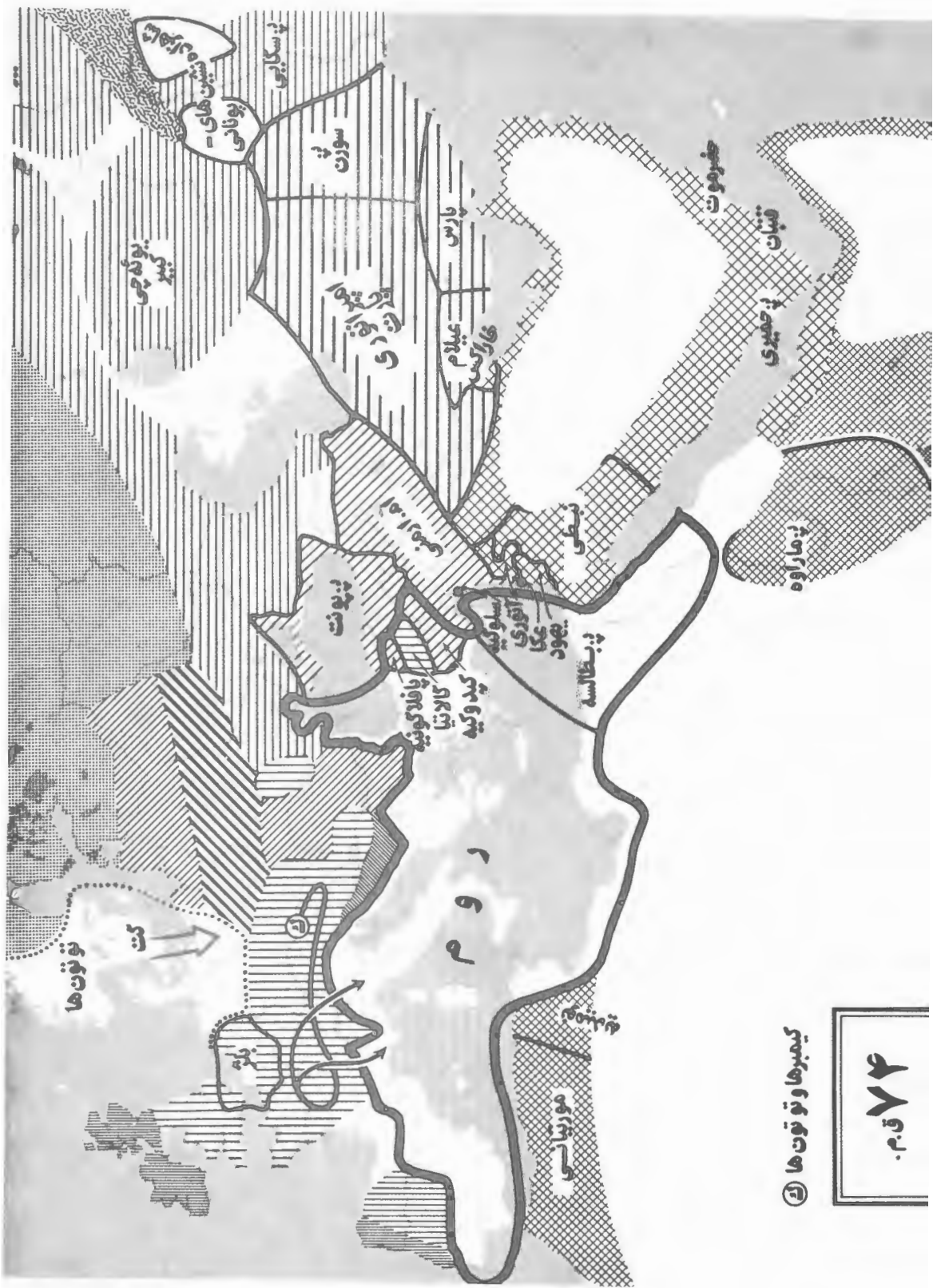
تقونی

پامیر

پامیر



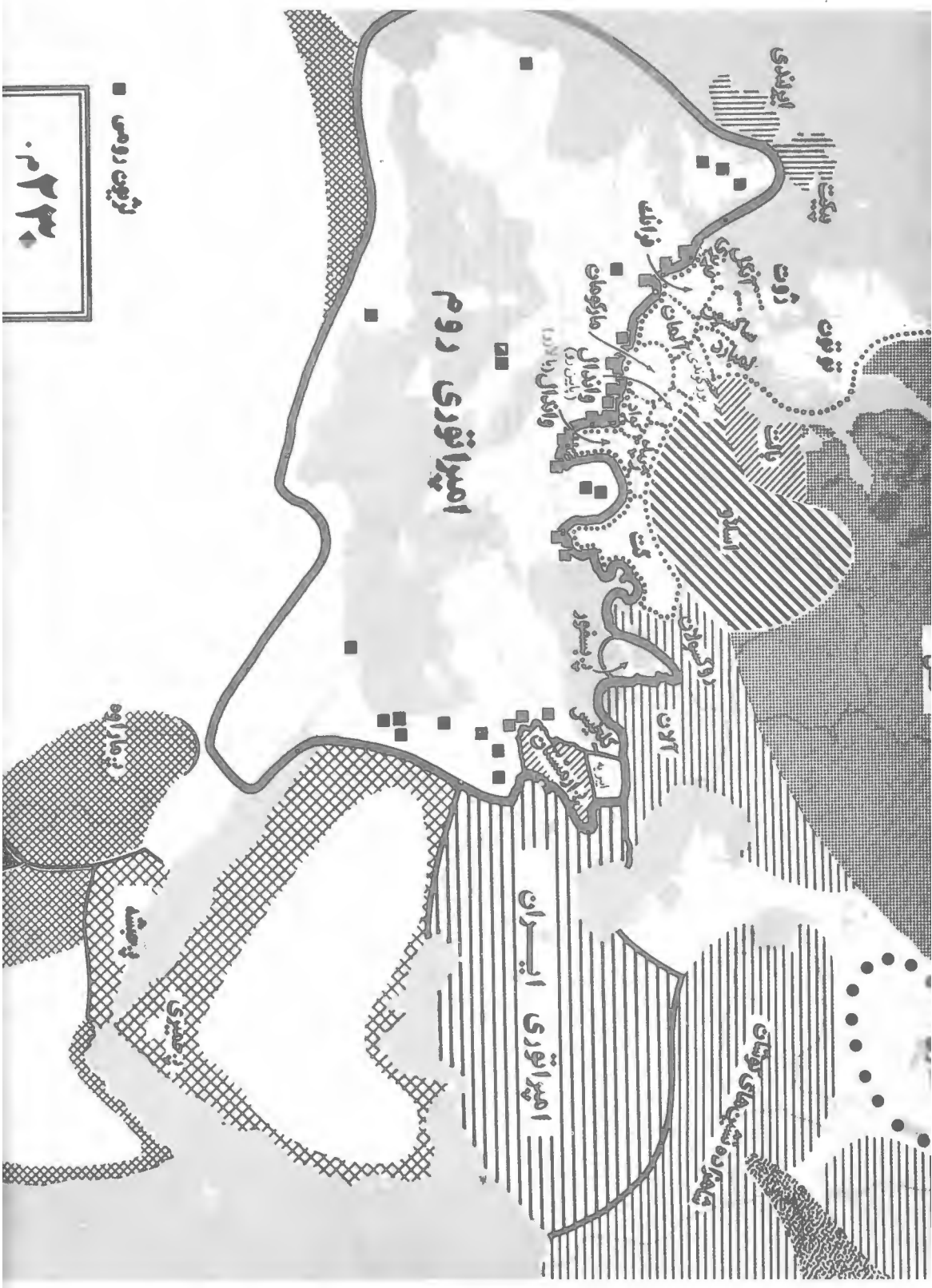
© ১৯৮৬ সালে



■
●



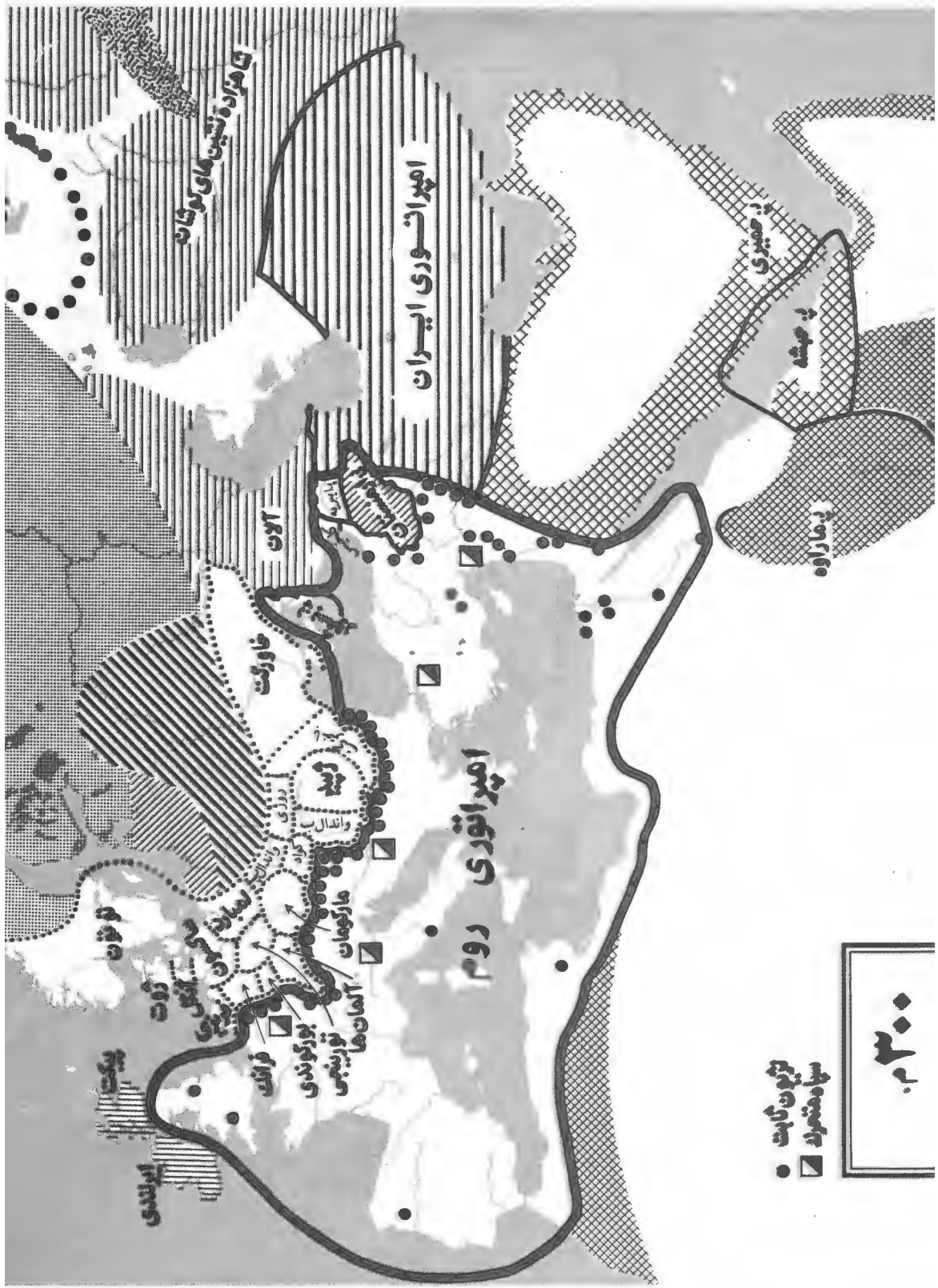




نقشه روس

۱۲۴۰

● نېتون گاپت
■ سېپا مەنچىرە



امیرانقوری ایران

امیرانقوری روم

آلان

خاورزم

زیتا

واندالار

مارکومان

آمانها

پورکوندی

تورینجی

فرانک

نورقون

زوت

ریکت

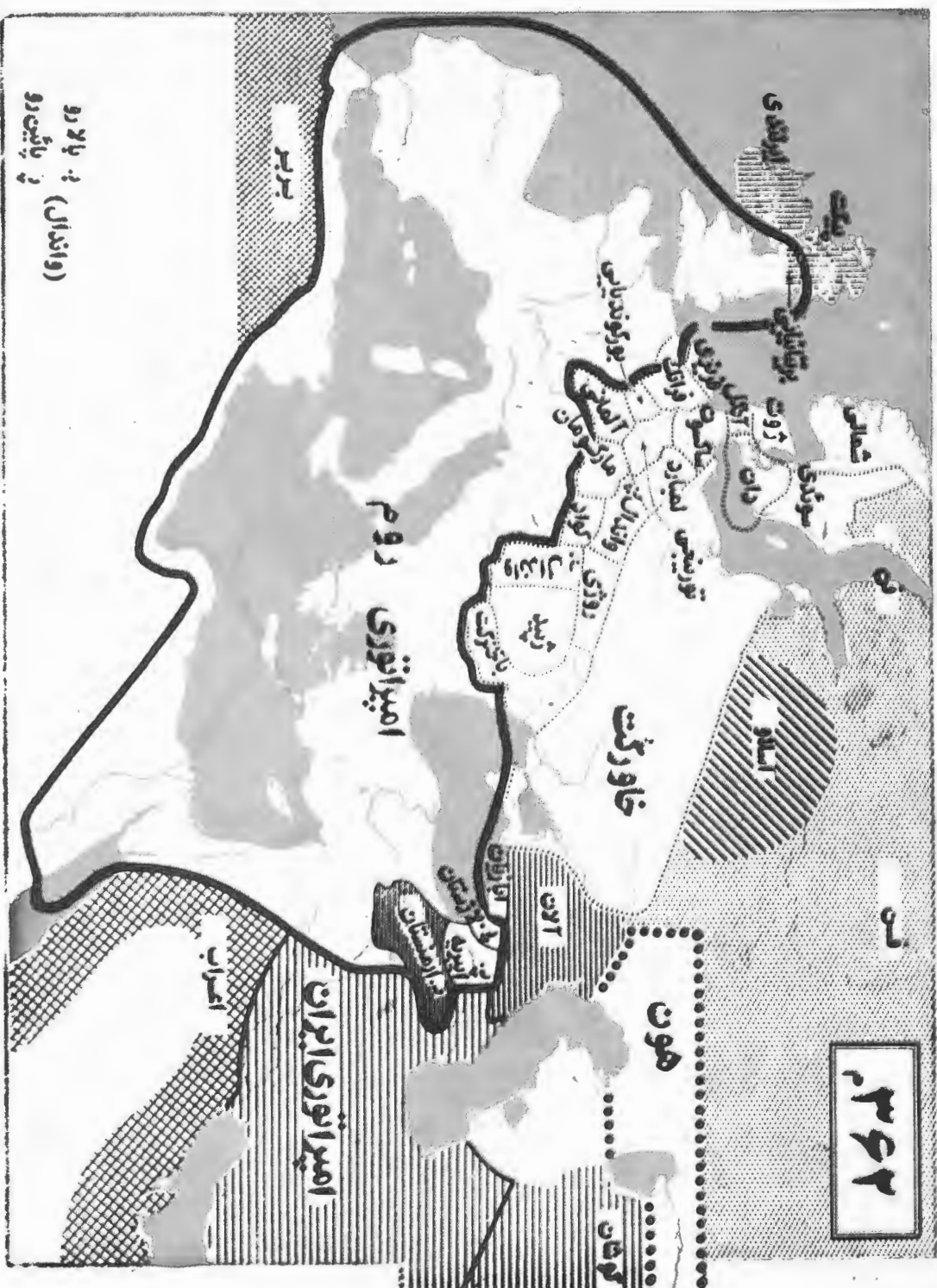
ایراندی

پ. حمیری

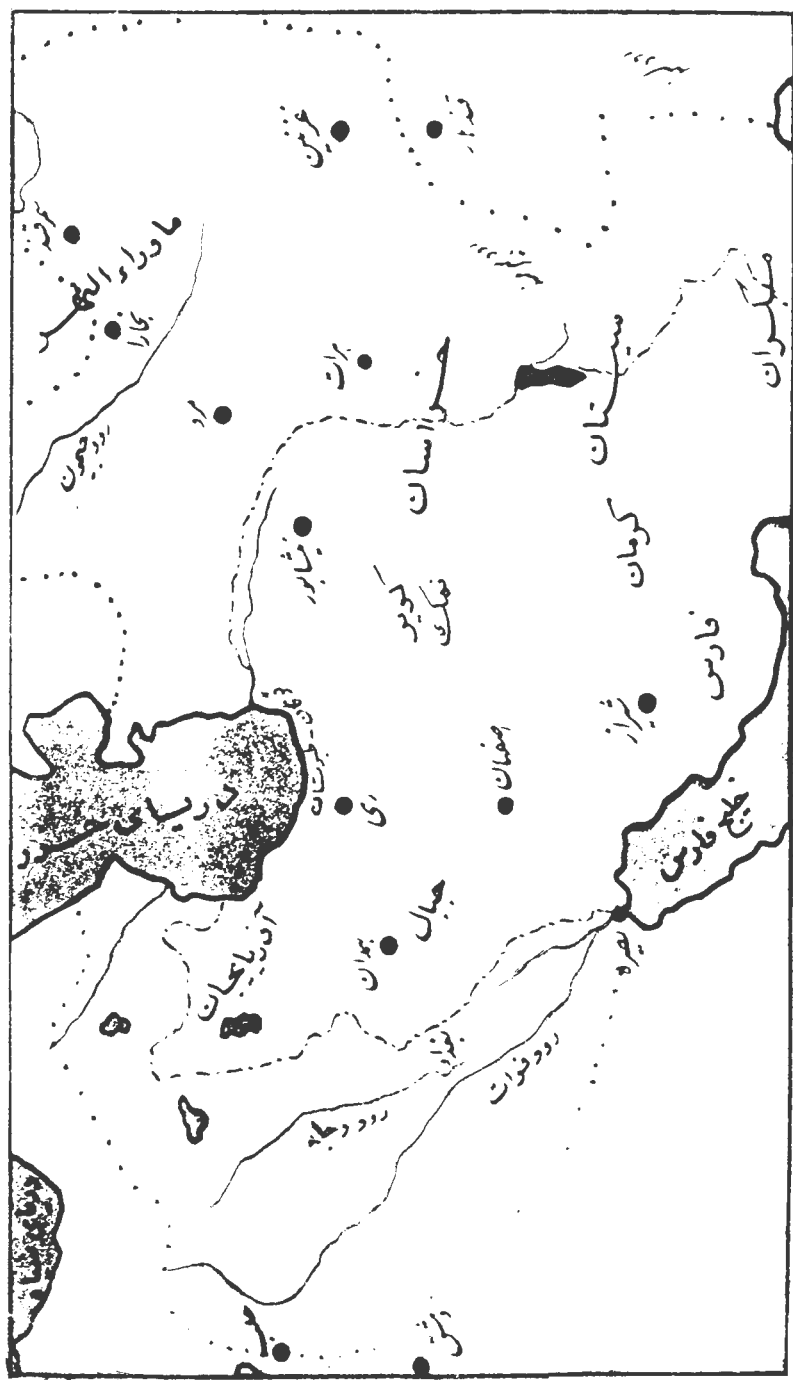
پ. هشت

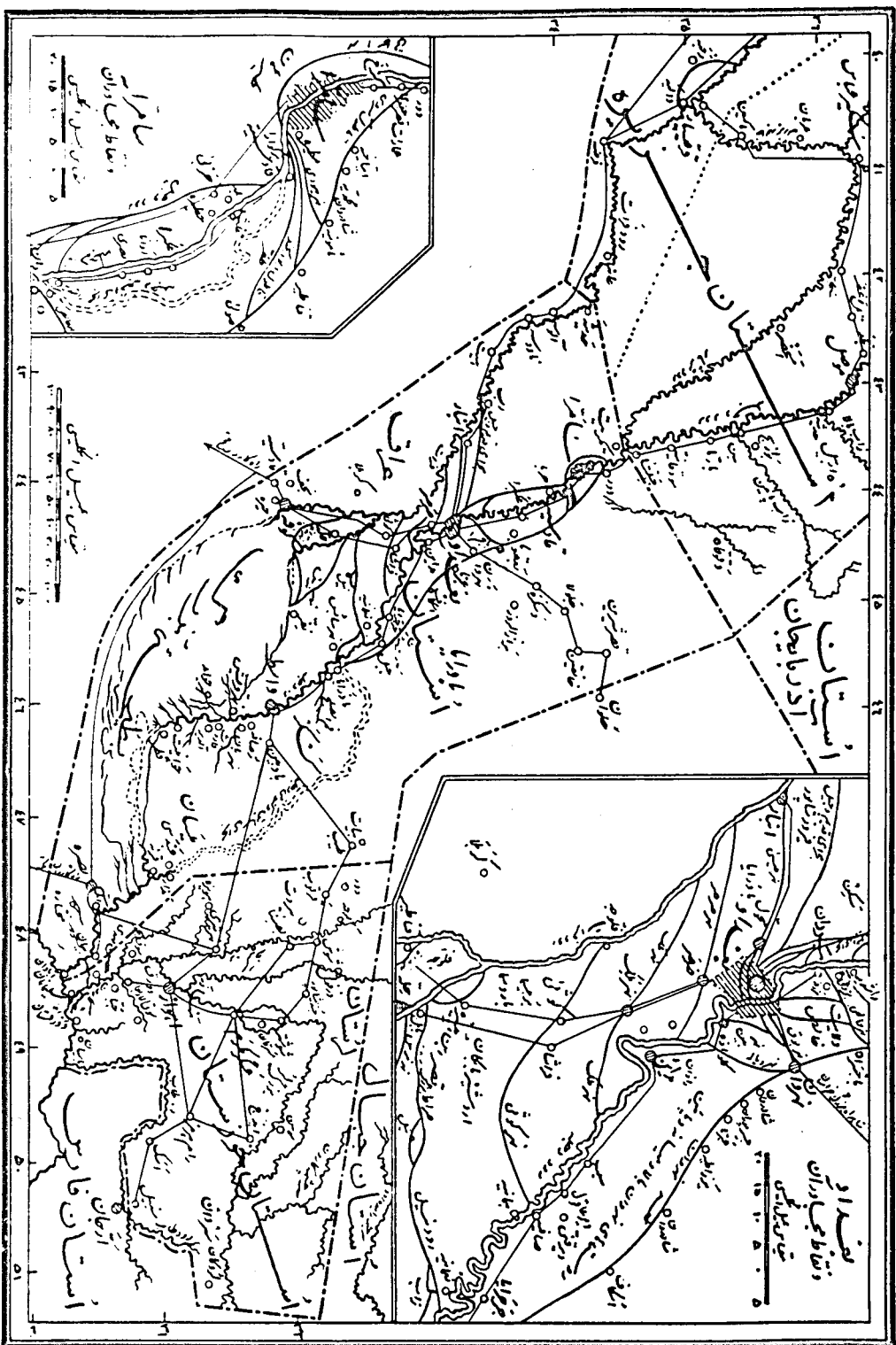
پ. ماراوه

شماره نقشه های نوکات



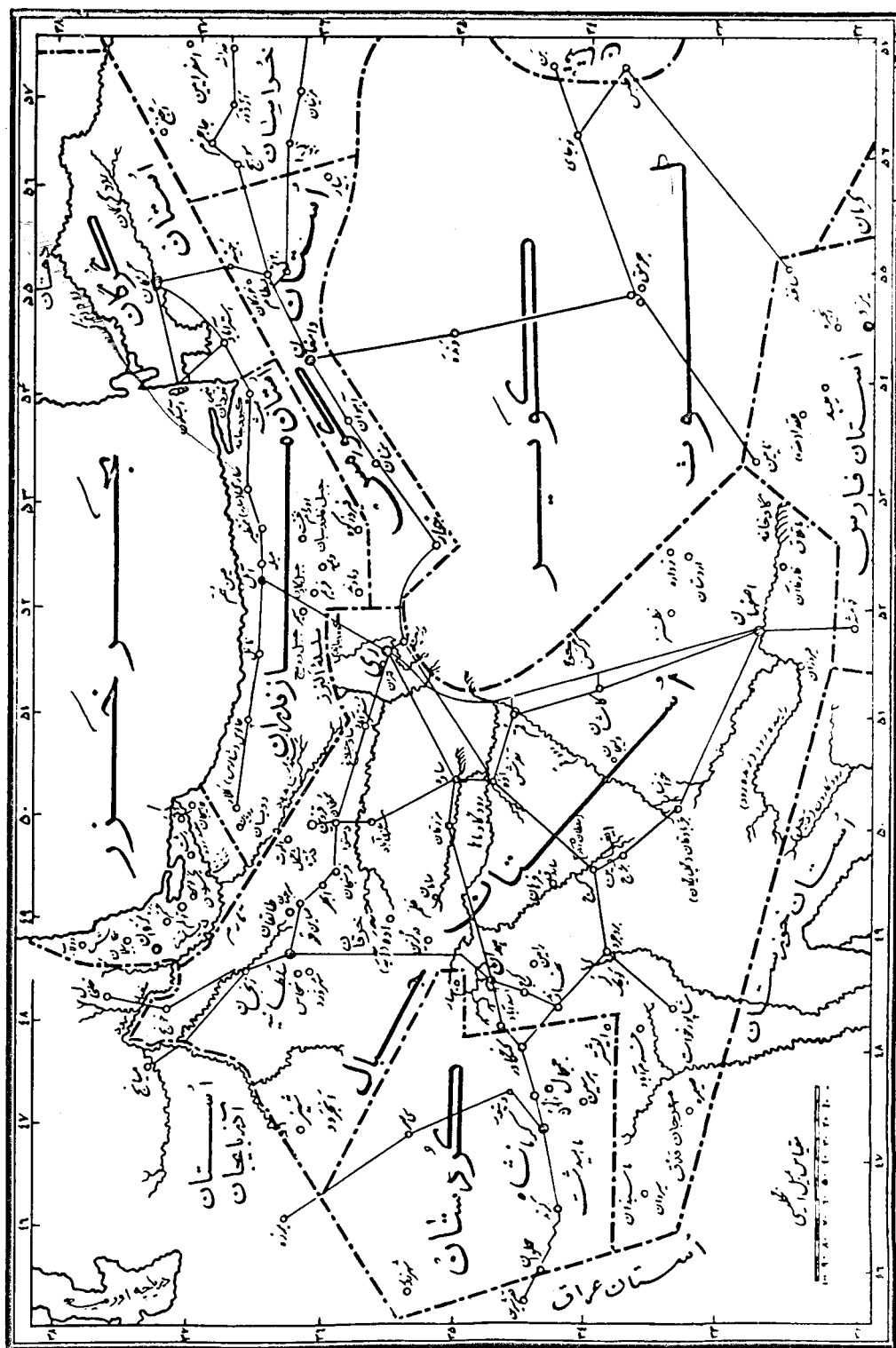
نقشه قلمرو حکومت عباسیان
 در زمان خلافت هارون الرشید

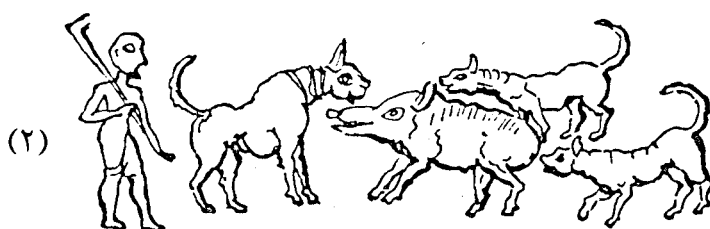




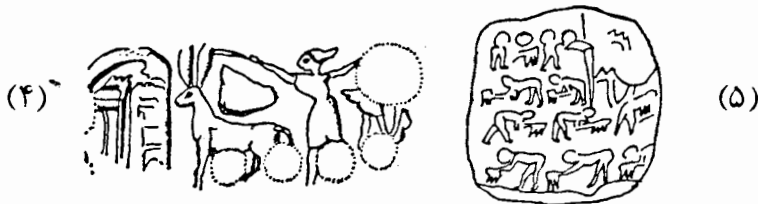
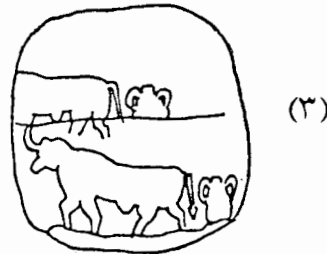
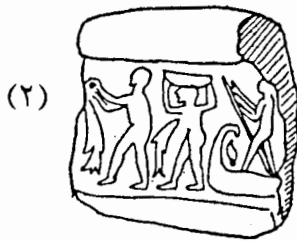
استان عراق و خوزستان و قسمی از استان بوشهر

استان جبال و کیلان نازندان و کوس و کرگان





۱ و ۲- انواع حیوانات در دشت‌ها و بیشه‌ها می‌زیند، آنگاه شکارچی ایلامی در صحنه ظاهر می‌شود. او کاملاً برهنه است یا فقط پوست شیری بر تن دارد و سلاح او تیر و کمان، نیزه یا تبر است. به همراه سگهای خود گوزن قرمز، بز کوهی، گراز وحشی، و حتی گربه وحشی را شکار می‌کند.



۱- ماهیگیران برهنه قزل آلای بزرگی را به ساحل می‌کشند.

۲- یک ایلامی قایق خود را با دماغه‌شکیل منحنی‌اش به میله کنار ساحل مهار می‌کند. ناخدای قایق که قبلاً پیاده شده، ماهی تحفه (ماهی - بزرگ) را، و کمک ناخدا که دنبال او می‌رود سیدی از ماهیهای کوچکت‌ر را حمل می‌کند.

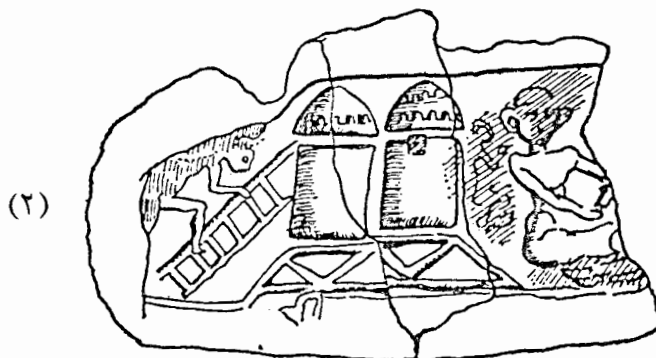
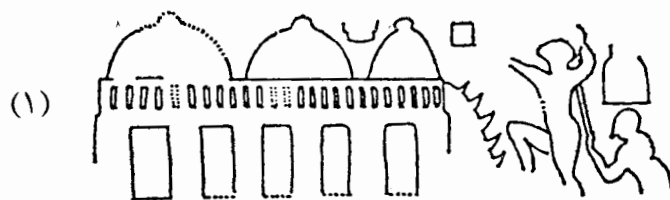
۳- گله‌ها مشغول چرا هستند و ظروف شیر آماده نزدیک گاو‌ها قرار دارد.

۴- شبانان بزها را به آغل آجری بدوی‌شان می‌رانند.

۵- گروه انبوهی از مردان در مزارع مشغول کارند، مزارع را با استفاده از خیشهای سه سر برای بذر افشانی آماده می‌کنند.



- ۱- حوالی ۳۰۰۰ ق - م خیش روی مهرها ظاهر می شود.
- ۲- زنان نیز در زراعت مددکاری می کنند، ایشان را، پوشیده در ردای دراز، در حال کار در نخلستانها می بینیم.
- ۳- در کارگاه سفال سازی، ظروف سنگی در حال تولید است، در حالی که یک نفر دسته کوزهها را صیقل می دهد، صنعتگران دیگر بشقابها را با سایش بر هم صافتر می کنند.
- ۴- زنان در کارگاهها بر نشمین گاههای چوب کوتاه یا بر سطح زمین نشسته اند و اغلب مشغول تهیه پشم اند.



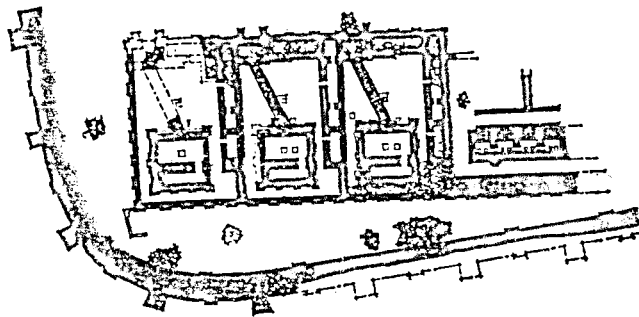
۱- انبارهای غله که از خشت خام ساخته شده‌اند و به وسیله یک دسته طولانی از گنبدها پوشانده شده است. قسمت خارجی دارای شیارهایی است که میان این شیار و سقف صاف سیلو یکدسته از سوراخهای هواکش قرار گرفته است. کارگران بارهای خود را بر سر یا دوش به کمک نردبان به طاق می‌رسانند.

۲- یک بنای ایوانی شکل انبارها را به ارتفاعی بالای سطح زمین می‌رساند، حسابداران در نزدیکی انبارها قرار دارند تا هر کیسه گندمی را که تحویل می‌شود، بر لوحه گلی ثبت کنند.

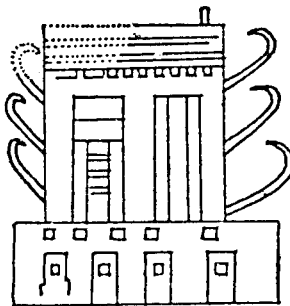
۳- گروهی برای پر کردن پیمان‌ها یا چوب پنبه کردن بطریها مشغولند.



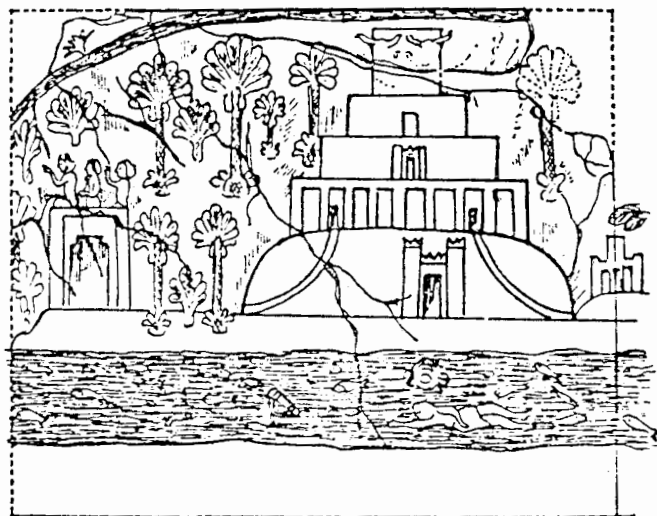
هیأت یک خدا بر تختی روان در جریان مراسم مذهبی حمل می‌شود
یک نوازنده جلوی مجسمه نشسته است، در طرفین این تخت روان
مردان در حرکتند.



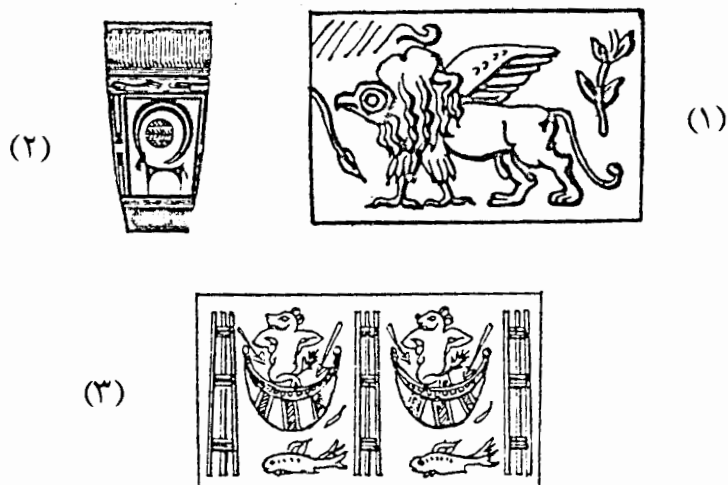
سه معبد ایلامی که به وسیله یک دیوار مستطیل شکل محصور شده‌اند.



معبد ایلامی



۱- شوش، پایتخت و زیگورات‌های آن که بزرگان شوش از روی بلندی‌های دروازه نحوه پیشرفت جنگ (آشور- ایلام) با اضطراب نظاره می‌کنند. یک مرده ایلامی و یک ترکش روی رودخانه شناور است.



۱- جانور دو رگه تخیلی و هیولایی، یک شیر بالدار با سر و پاهای جلویی به شکل چنگال مرغان شکاری است.

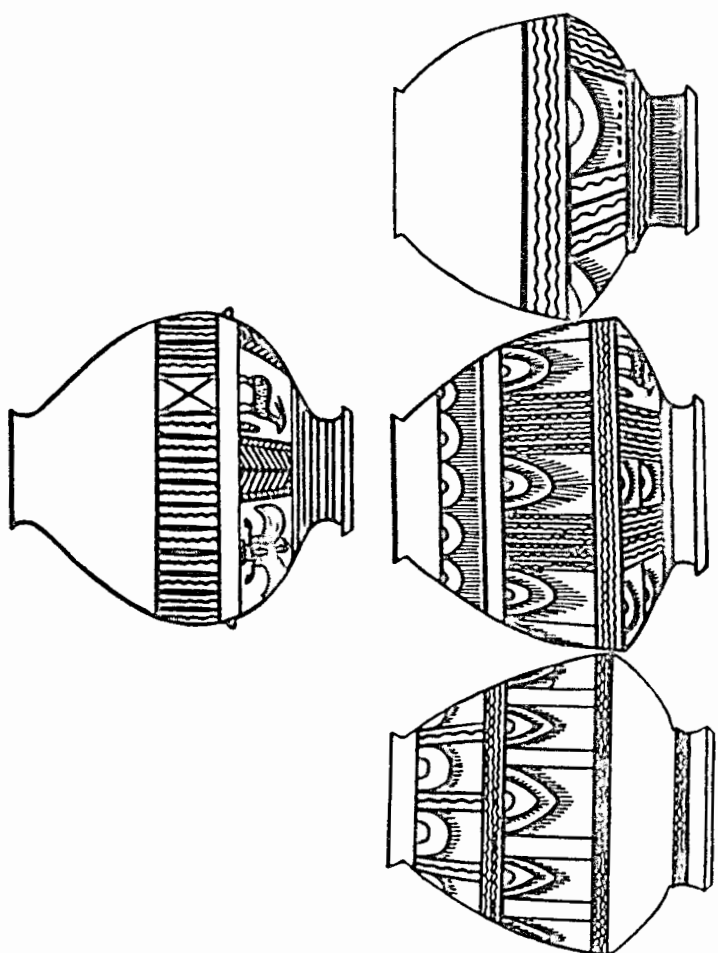
۲- جام

۳- هیولاهایی دم دار، نیمه میمون و نیمه شیرماده، که در میان بسترهای نیزار روی رودخانه به راحتی در حرکتند و لنگرکشی در قایقشان است و به وسیله ماهیان بزرگ همراهی و محافظت می شوند.

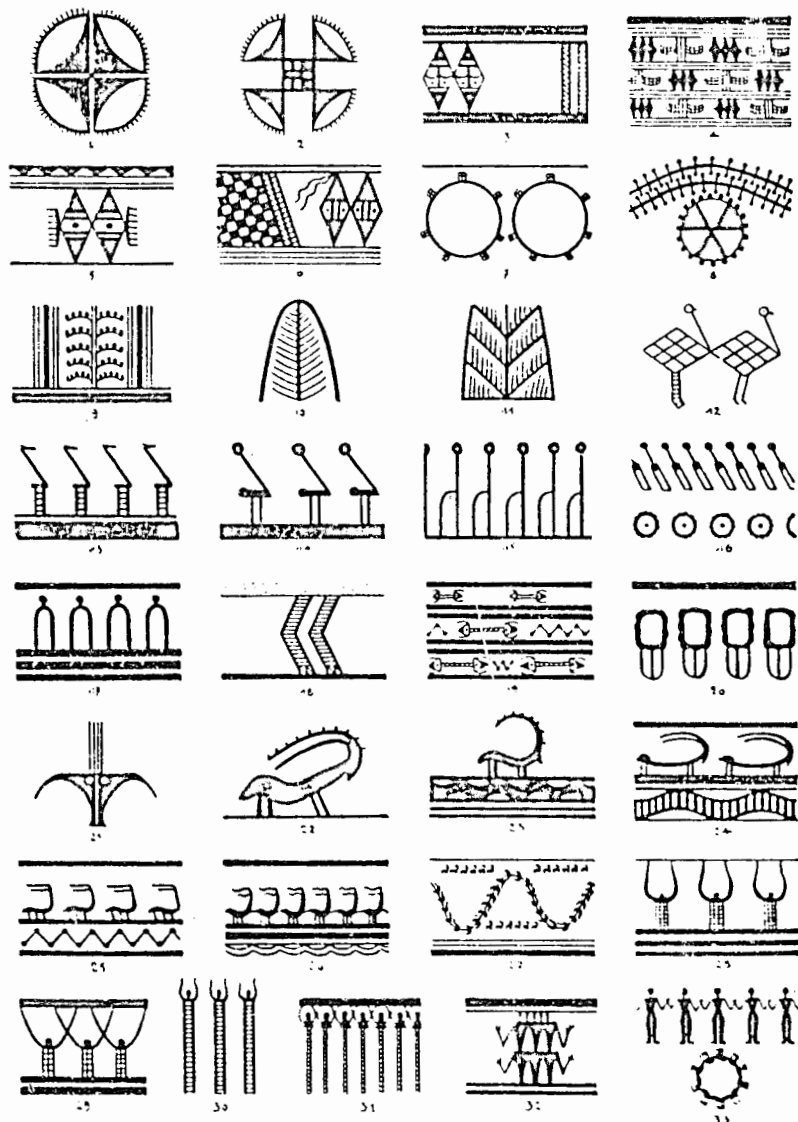


۱- یک گاو ایستاده در میان دو شیر نشسته قرار گرفته است و دیگری یک شیر ایستاده دو گاوی را که در حال دور شدن هستند، نگاه داشته است.

۲- قابل توجه ترین هنر مینیاتور ایلام



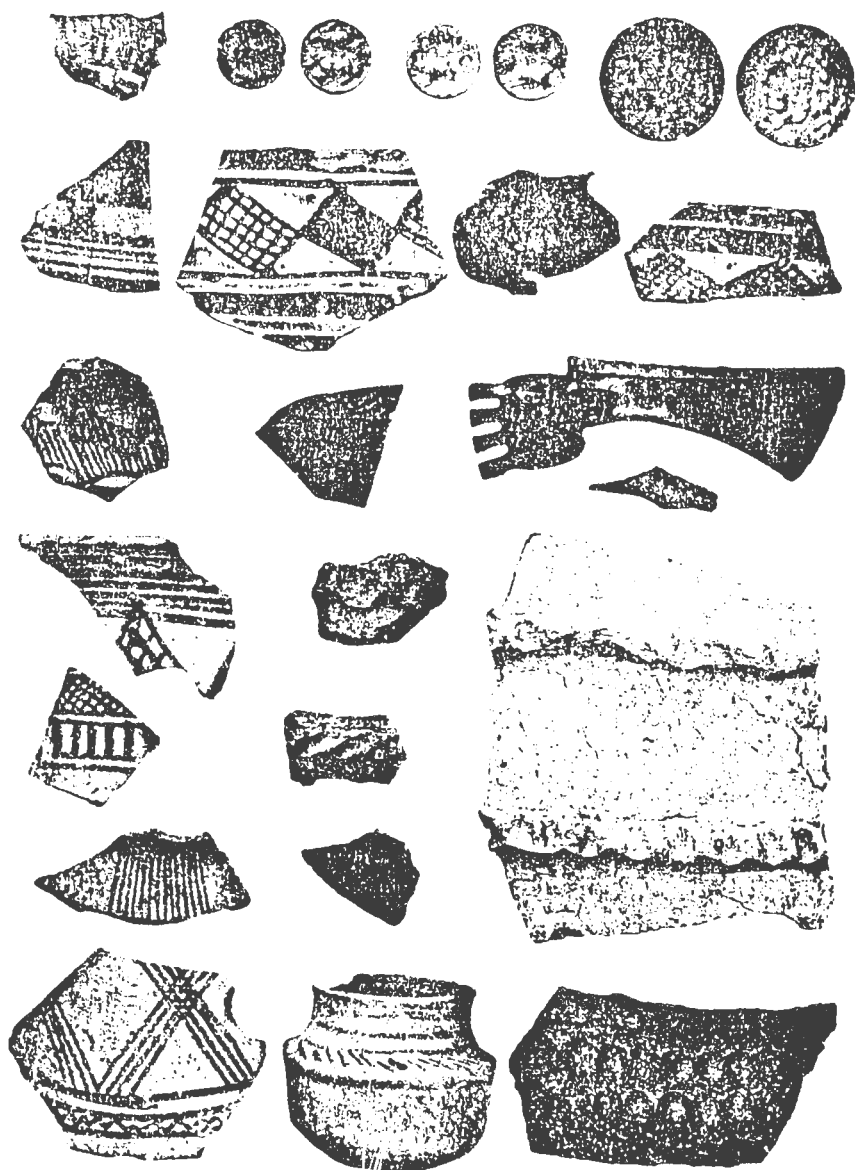
سفالهای بدست آمده از تپه علی آباد مرییان



طرح سفالهای به دست آمده از تپه موسیان از لویی واندنبرگ



سفالها و اشیای به دست آمده از تپه کزآباد، هلیلان



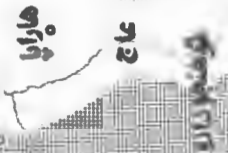
سفالها و اشیای به دست آمده از هلیلان



درب ورودی قلعه والی، اہلام



نمای داخلی قلعه والی، حیاط و حوض آن



۲۲۵۰

مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان

مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان

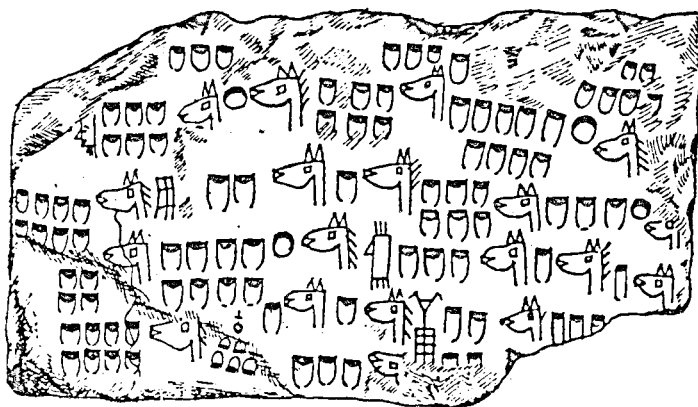
مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان

مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان

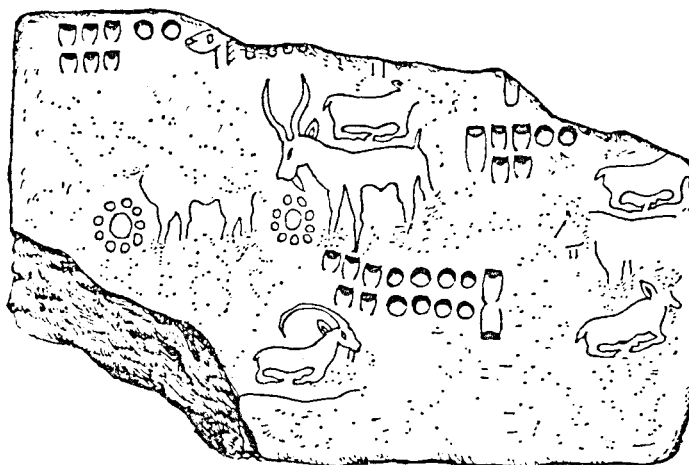
مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان

مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان

مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان
مطالعه نويسان و ناسان

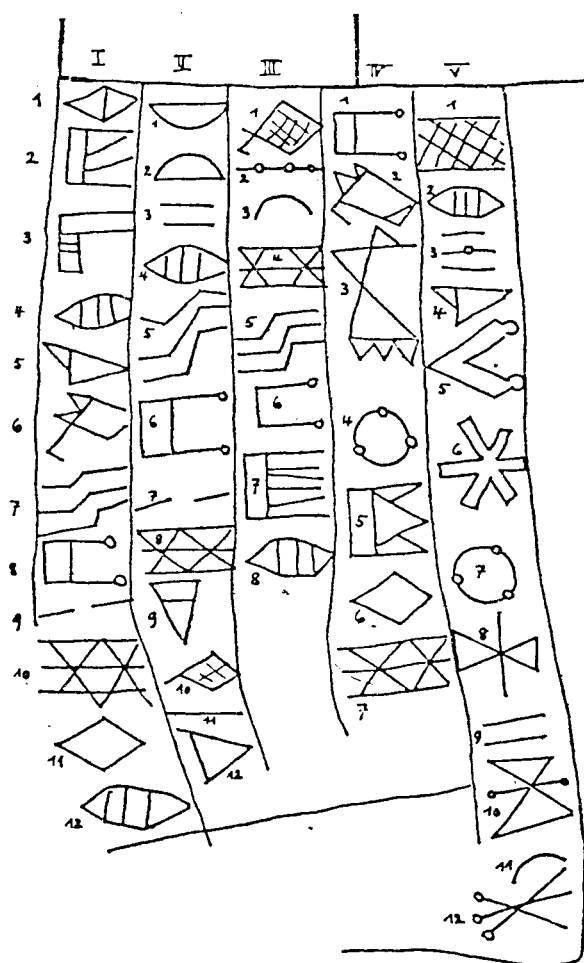


(۱)

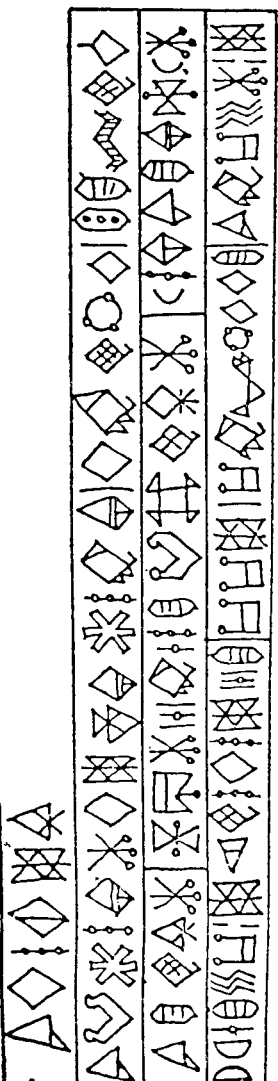


(۲)

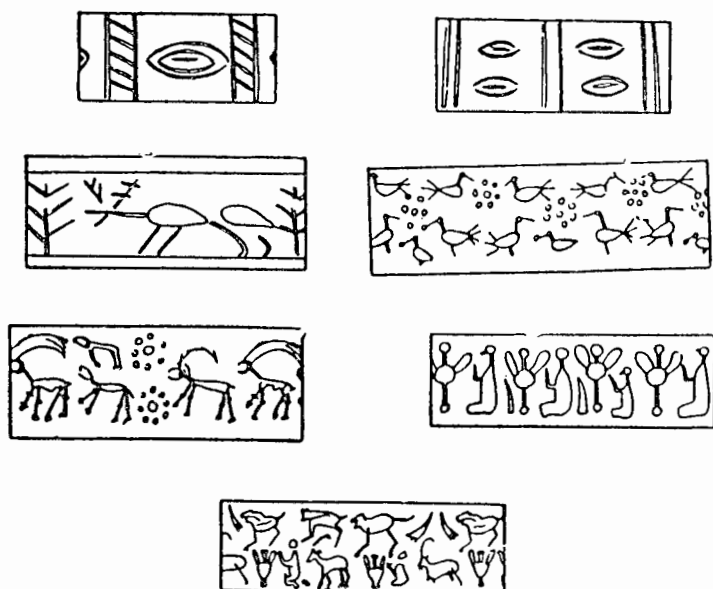
۱ و ۲ - خط تصویری ایلامی



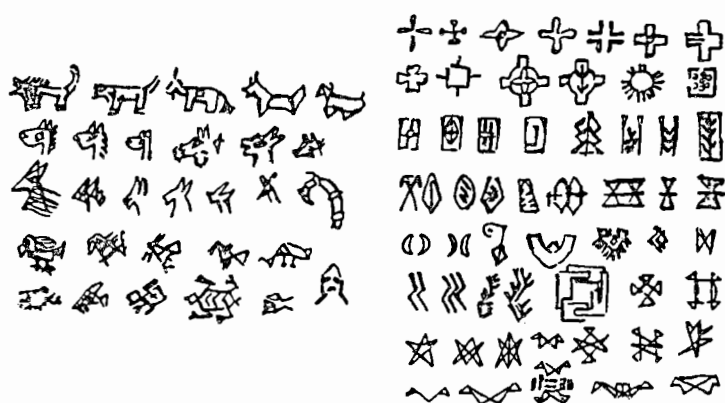
- I به خدای اینشوشیناک این چوب
- II من، کوتیک - اینشوشیناک شاه سرزمین
- III نایب السلطنه سرزمین شوش
- IV شین پی هیش کوک
- V پسر، را به الوهیت خدا به عنوان هدیه ای به معبد داده ام.



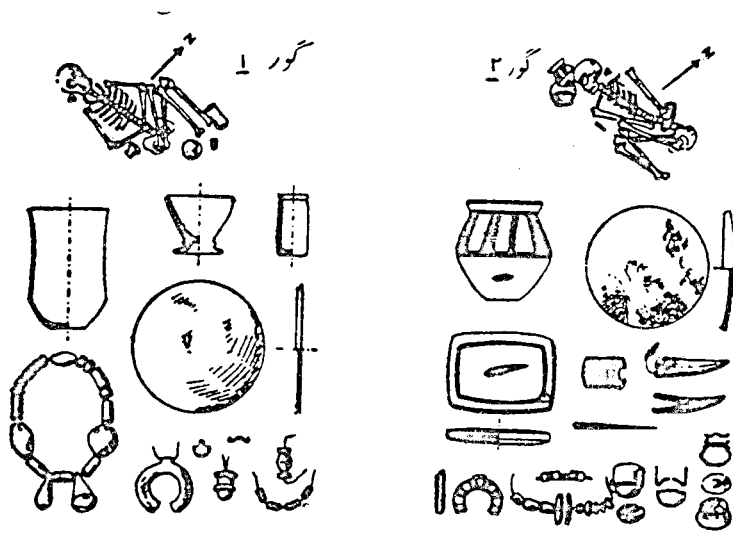
طولانی ترین کتیبه تک ستونی ایلامی



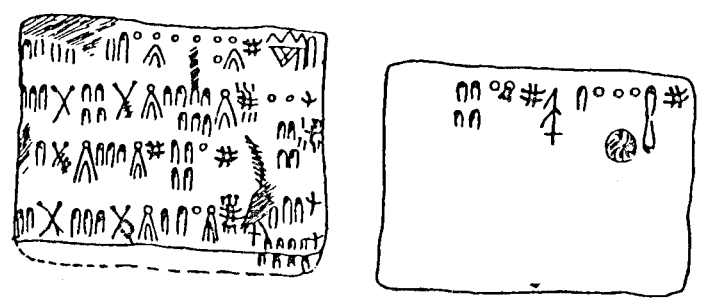
سیلک : مهرهای استوانه‌یی متعلق به عهد لوحه‌های عیلامی مقدم



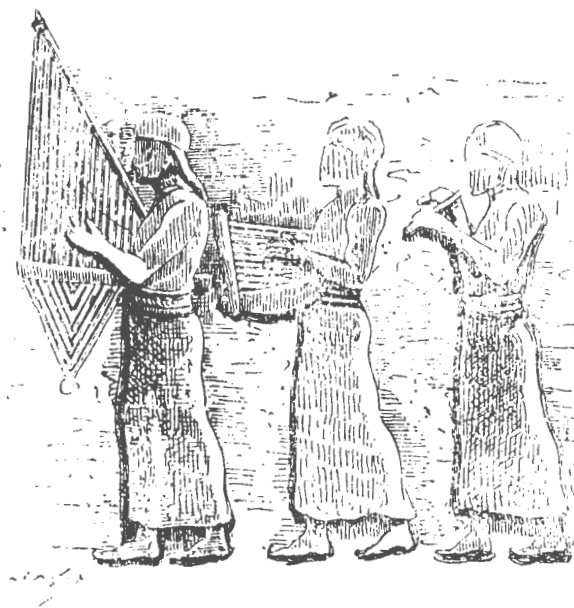
خط عیلامی مقدم



سیلک : قبرهای متعلق به عهد خط عیلامی مقدم



سیلک : لوحه عیلامی مقدم

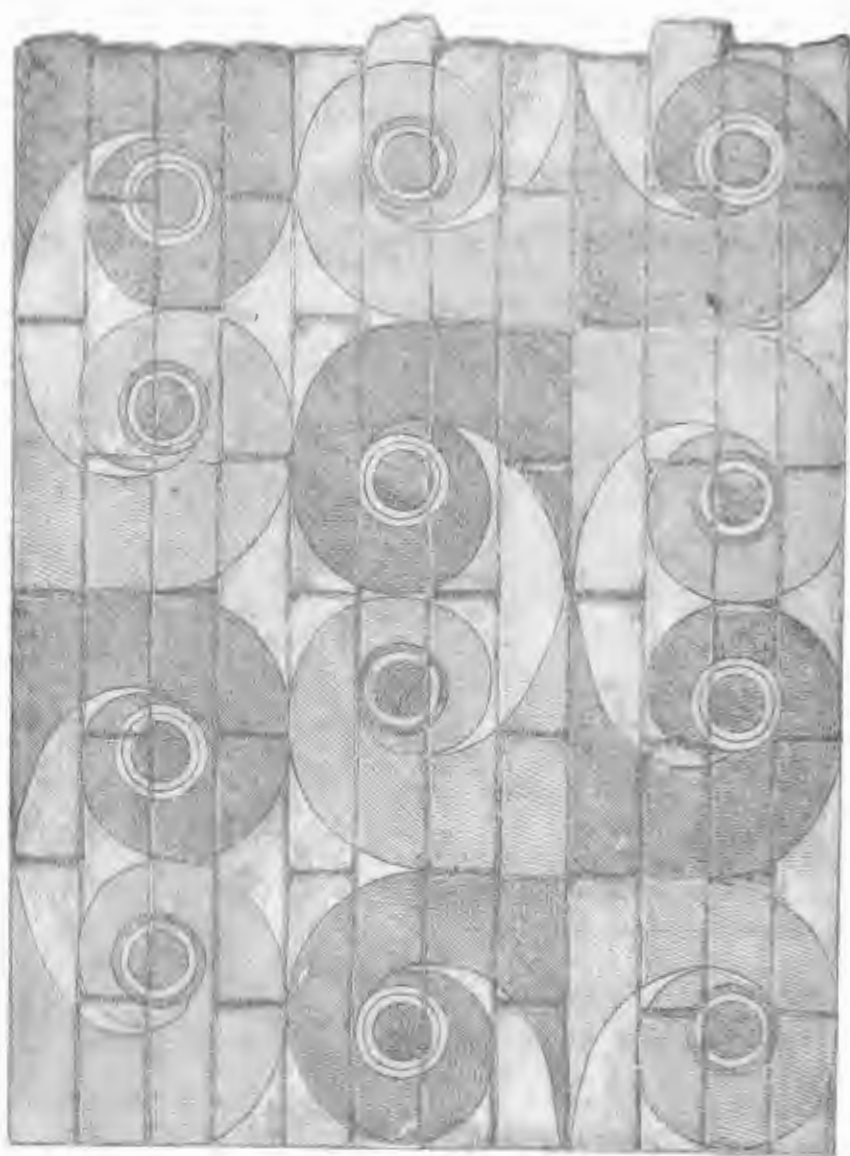


نقش برجسته کول فره - سه نفر از نوازندگان
ایلامی در حال نواختن چنگ و فلوت

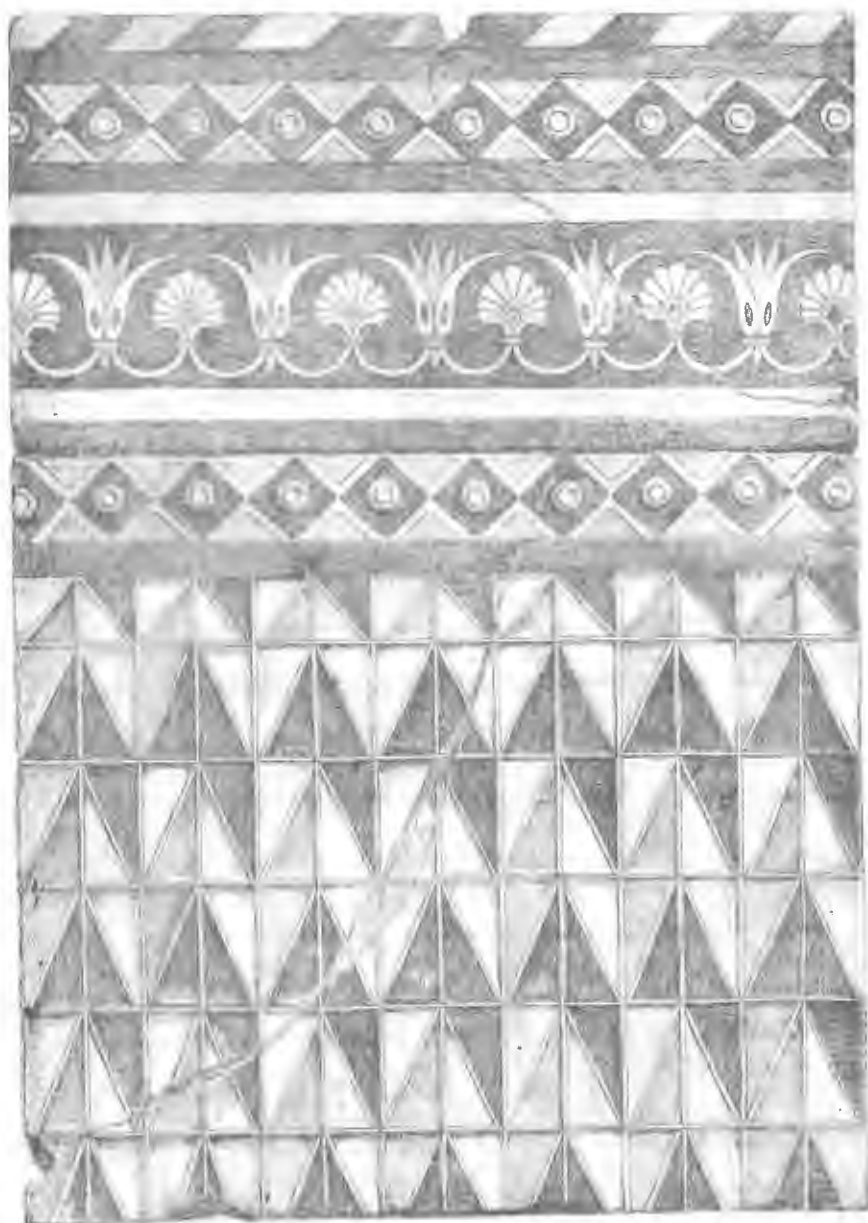


چنگ‌نواز ایلامی بر روی نقوش برجسته‌گاه

نینوا



شوش - فرش عمارت از کاشی نقاشی سن الم کویته



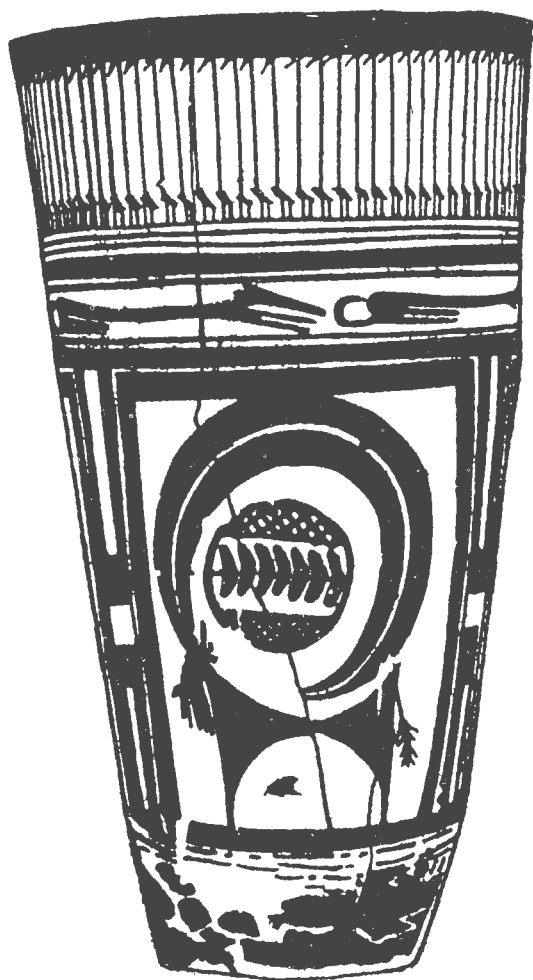
شوش - کاشی کاری پرو وشی بیه



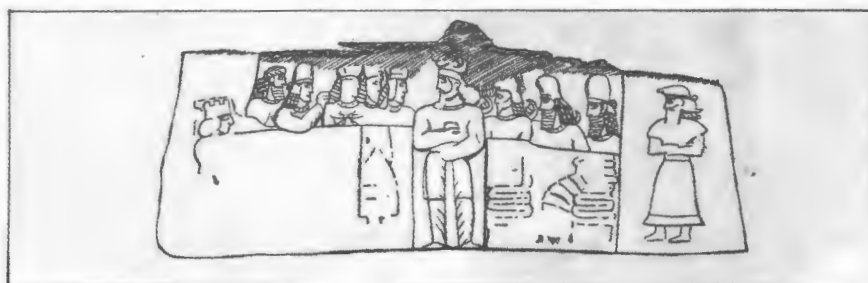
نقش برجسته سرباز عیلامی (پروچارد
۱۹۵۴، ش ۳۰)



کتیبه برنزی از جنگاوران عیلامی (قرن هشتم ق.م؟)



شوش : جام ، از سبك اول



نقش صخره‌ای ایلامی در نقش رستم، هفت کیلومتری تخت جمشید، از دوران ایلام میانی



پیکره شیر نشسته از بعضی جنوب شرقی مسجد اقصی - شوشنیکه از دوران اسلام جدید به احتمال قرن هشتم و نهم ق.م. طول ۶۵ سانتیمتر، قطر ۳۶ متر، کل یخته ۱۱۰۰ متر



نقش برجسته قالی یک زن از دوران ایلام میانی، ایران باستان.



سردیس از دوران ایلام میانی، قرن چهاردهم ق.م، ایران باستان، گل.



نقش برجسته قالی یک زن از دوران ایلام میانی،
ایران باستان، گل پخته



سردیس از دوران ایلام میانی، قرن چهاردهم ق.م،
ایران باستان، گیل



سردیس از دوران ایلام میانی، قرن چهاردهم ق.م،
ایران باستان، گیل



پیکره کوچکی از طلای سفید در ارگ شوش، اواخر هزاره دوم ق.م، لوور، بلندی ۷٫۳ سانتیمتر، عرض ۲٫۳ سانتیمتر، نقره، پایه از مفرغ



پیکره کوچکی از طلا بر پایه‌ای از مفرغ در ارگ شوش، اواخر هزاره دوم ق.م، لوور، بلندی ۷۵ سانتیمتر، عرض ۲۴ سانتیمتر، طلا



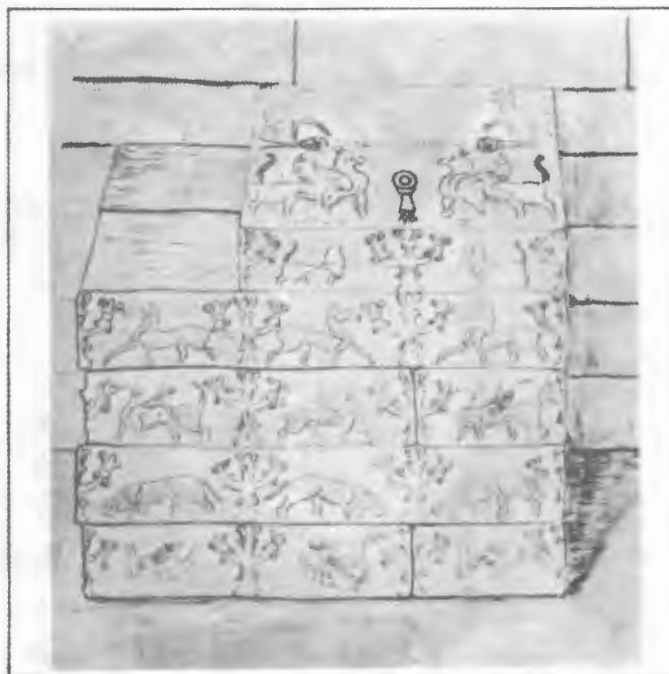
پیکره کوچک يك نيايشگر از ايلام باستان، حدود ۲۷۰۰ ق.م، لوور، بلندی ۳۰ سانتیمتر، عرض ۲۲ سانتیمتر، مرمَر خاکستری



خدای ایلامی از دوره سوگل مخ‌ها، قرن هیجدهم ق.م، لوور، بلندی ۱۷٫۵ سانتیمتر، عرض ۵٫۵ سانتیمتر، مفرغ



دسته‌های ظرفی از يك گور ايلامي جديد، قرن هشتم و هفتم ق.م. لوور، الف: بلندی ۱۰ سانتیمتر، عرض ۱۱٫۷ سانتیمتر، ب: بلندی ۱۰٫۶ سانتیمتر، عرض ۱۰٫۹ سانتیمتر، هر دو از مفرغ



نقشهای گوشه‌ای از کاشیکاری يك ميز هدايا، از دوران ایلام جدید، قرن هشتم تا هفتم ق م



کاشی با نقش برجسته‌ی قالیی با نیمرخ انسانی به رنگ زرد از اواخر دوران ایلام جدید، قرن هفتم ق م، لور، بلندی ۱۰٫۳ سانتیمتر، عرض ۱۳٫۴ سانتیمتر، گل پخته



تکشی برجسته زن نخریس از شوش، دوره ایلام جدید، قرن هشتم و هفتم ق م ، لوور، بلندی ۹٫۳ سانتیمتر، عرض ۱۳ سانتیمتر، قبر طبیعی



قطعه‌ای از سنگ یادمان ات-هیتی-این-شوشینک، از مهرن ایلام جدید، حدود ۶۵۰ ق م ، لوور، بلندی ۳۲٫۵ سانتیمتر، عرض ۴۰ سانتیمتر، سنگ آهک

منابع و مأخذ

نام مؤلف	نام کتاب	نام مترجم
سرپرسی سایکس	تاریخ ایران	سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی
پیرآهیه	تاریخ ایلام	شیرین بیانی
لوئی واندونبرگ	باستان شناسی ایران باستان	
گیرشمن	ایران از آغاز تا اسلام	محمدمعین
هرودت	تاریخ هرودت	هادی هدایتی
احمدبن یحیی البلدذری	فتوح البلدان	آذرتاش - آذرنوش
جرج - ن - گُرن	ایران و قضیه ایران	وحید مازندرانی
تیمور لنگ	منم تیمور جهانگشتا	ذبیح اله منصوری
راولینسون	سفرنامه راولینسون	سکندرامان الهی
اکنس ساویل	تاریخ اسکندر مقدونی	وحید مازندرانی
کلمان هوار	ایران و تمدن ایرانی	حسن انوشه
ایوانف - گراتفسکی	ایران باستان	
پیگولوسکایا-یاکوبوسکی	تاریخ ایران	کریم کشاورز
گراتوسکی - پتروشفسکی	تاریخ ایران	کیخسرو کشاورزی
آرتور کریستن سن	ایران در زمان ساسانیان	رشید یاسمی
دومورگان	سفرنامه دومورگان	
سرجان ملکم	تاریخ ایران	میرزا حیرت
ولادیمیر مینورسکی	لرستان و لرها	سکندر امان الهی
ناصری	روضه الصفا	لیلی بختیار
کالین مک ایودی	اطلس تاریخی جهان	ف - فاطمی
والتر هینتس	دنای گشمنده ایلام	فیروز فیروزنیا

نام مؤلف	نام کتاب
حسن پیرنیا	تاریخ باستانی ایران
مرتضی راوندی	تاریخ اجتماعی ایران
محمدجواد مشکور	ایران در عهد باستان
عباس خلیلی	کورش بزرگ
محمدعلی ساکی	جغرافیای تاریخی لرستان
مهدی بامداد	تاریخ رجال ایران
اسکندر بیک ترکمان	تاریخ عالم آرای عباسی
محمدکاظم مروی وزیر مرو	عالم آرای نادری
یداله شکری	تاریخ عالم آرای صفوی
حاج فخرالسلطنه هدایت	خاطرات و خطرات
عبدالحسین زرکوب	تاریخ ایران قبل از اسلام
عبدالحسین زرکوب	تاریخ ایران بعد از اسلام
معصومه مافی - منصوره اتحادیه	خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه
مسعود میرزا ظل السلطان	تاریخ مسعودی
سردار اسعد بختیاری	تاریخ بختیاری
حسن پیرنیا	ایران باستان
حسین قلی ستوده	تاریخ آل مظفر
رشید یاسمی	کرد و پیوستگی و نژاد تاریخی او
بکوشش منوچهر ستوده	حدود العالم
—	تورات
رزم آرا	جغرافیای نظامی استان لرستان
—	تاریخ بروجرد
محمدبن جریر الطبری	تاریخ طبری
قاضی احمدغفاری قزوینی	تاریخ جهان آرا
حمید ایزدپناه	آثار باستانی و تاریخی لرستان
نفیسی	پور سینا
امیر شرف خان بدلیسی	شرفنامه
عباس اقبال آشتیانی	تاریخ مغول
حمداله مستوفی	تاریخ گزیده
علی اکبر دهخدا	لغت نامه دهخدا
مجمد معین	فرهنگ فارسی معین
ابولفرج بن جوزی	الفتنظم
یوسف مجیدزاده	تاریخ و تمدن